بخش زبان و ادبیات

عنوان	نویسنده	صفحه
در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر	اقتباس از چارمقاله نظامی عروضی	۱۰۱
تصحیح استاد پژواک	محترم استاد پژواک	۱۰۳
توضیحی در باره انتقادات استاد نگارگر	محترم استاد محمد طاهر هاتف	۱۰۵
باز هم بجواب آقای صدیق حیاء	محترم م. کریم شیون	۱۱۳
در باره پیشنهاد تیکه داری محترم داود موسی	محترم م. ا. نگارگر	۱۱۵
توضیح پیرامون "مردان پارو پامیزاد"	محترم محمد نبی کهزاد	۱۱۷
شعر عروضی و شعر آزاد	محترم حامد علی پور	۱۱۸
توضیحات آقای حیاء (بانتقاد هاشمیان)	محترم احمد صدیق حیاء	۱۲۰
تبصره بر توضیحات آقای حیاء	س. خ. هاشمیان	۱۲۰
موزه گل آلود	محترم محمد زکریا ابوی	۱۲۳
ترک میهن (داستان کوتاه)	محترم سید عبیدالله نادر	۱۲۴
تته رنها (لند داستان)	محترم نجیبه وردک	۱۲۵
چرا ؟ (غزل)	محترم استاد محمد عثمان صدقی	۱۲۶
سلام (شعر آزاد)	محترمه رقیه حبیب	۱۲۶
اعلان اشتراك آئینه افغانستان (نثر قدیم)	محترم احسان الله کهگدای	۱۲۷
اعلان اشتراك آهینه افغانستان (قصیده)	محترم احسان‌الله کهگدای	۱۲۸
اعلان اشتراك آهینه افغانستان (قصیده)	محترم استادمحمدطاهرهاتف	۱۲۸
روزه، مهمان عزیز (غزل)	خواجه حافظ شیرازی	۱۲۹
پا به یو کیږو یا به ورکیږو	محترم استاد عبدالله غمخور	۱۲۹
گوش شنیدن	محترم دکتور عبدالحکیم طبیبی	۱۲۹
از سوز دل بغم شدم این غم کجا برم (مخمس)	محترم محمد کریم نصرتی	۱۳۰
تصحیح ضروری - سفارش حیاء صاحب	محترم احمد صدیق حیاء	۱۳۰
گنهگار اینچنین باید (غزل)	محترم استاد هاتف	۱۳۱
بقای جفا	محترم فتح محمد منتظر (آسمائی)	۱۳۱
مود پرست فرنگ	محترم محمد کریم شیون	۱۳۱
عقاب کهساران	محترم احمد صدیق حیاء	۱۳۲
چشمه خورشید (انتخاب وارسالی آقای حیاء)	مرحوم امیر خسرو دهلوی	۱۳۲
عشق خدا و وطن	محترم استاد پژواک	۱۳۳
پشتو - فارسی	محترم سید عمر محبت	۱۳۳
بهار بوقلمون (انتخاب وارسالی محترم کریمی)	مرحوم سردار محمدعزیزخان (عزیز)	۱۳۳
مام وطن	محترم عبدالغفار صدیق	۱۳۴
حکایت دل پرخون	محترم فرهاد لبیب	۱۳۴
بی احساس	محترم محمد نسیم افضلی	۱۳۴
آزادی انسان	محترم دکتور شمع ریز	۱۳۴
بیم امید و غش نا امیدی	محترم م.ا. نگارگر	۱۳۵
فریاد ملت بی سرنوشت	محترم داکتر عبدالاحد بارکزوی	۱۳۵
دا وطن	محترم کاظم بیمار	۱۳۶
راکت پرانی	محترم شیر آغا قشلاقی	۱۳۶
جهاد قلم و گفتار	محترم خلیل الله باختری	۱۳۶

بخش هنري

افتخار علمی وهنری (نامه انجمن مجسمه سازان امریکا)	بهاستاد حیدرزاد	۱۳۷
تمثال شاه در نمایش موزیم نیوآرک	نامه موزیم نیوآرك به استاد حیدرزاد	۱۳۸
اجتماع هنرمندان افغان در شهر نیویارك	محترم محمد طیم سلیمی	۱۳۹
اعانه		۱۴۰

اعتذار - اعتذار - اعتذار

نسبت تراکم مضامین و مراعات قدامت مقالات وارده بخش "دینی و تربیتی" و همچنان "بهار وطن" با اشعار نغز و مملو از احساسات پاك وطندوستی از نشر درین شماره بازماند و در شماره اینده نشر خواهد شد. هکذا موضوع خواندنی تحت عنوان "اخبار وطن" با اقتباس از نیوز بولیتن میوند ترست دهلی برای شماره بعدی محول گردید. محدودیتها و مشکلات ما را امیداست ملتفت گردند.

اقتباس از چهار مقالهٔ نظامی عروضی

« در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر »

«« شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتّساق (۱) مقدمات موهمه (۲) کند و التئام (۳) قیاسات منتجه، بران وجه که معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند (٤) و بایهام (۵) قوت های غضبانی (٦) و شهوانی را بر انگیزد تا بدان ایهام طباع (۷) را انقباضی (۸) و انبساطی (۹) بود و امور عظام (۱۰) را در نظام عالم سبب شود، چنانکه آورده اند:

احمد بن عبدالله الخجستانی (۱۱) را پرسیدند که تو مردی خربنده (۱۲) بودی بامیری خراسان چون افتادی؟ گفت بباذغیس در خجستان (۱۳) روزی دیوان حنظله باذغیسی (۱٤) همی خواندم بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر بکام شیر در است — شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت وجاه — یا چو مردانت مرگ رویا روی (۱۵)

داعیه ای (۱٦) در باطن من پدید آمد که بهیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود، خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و بخدمت علی بن اللیث شدم، برادر یعقوب بن اللیث و عمرو بن اللیث و باز دولت صفاریان در ذروهٔ (۱۷) اوج علیّین (۱۸) پرواز همی کرد و علی برادر کهین (۱۹) بود و یعقوب و عمرو را بر او اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان بغزنین شد، از راه جبال (۲۰)، علی بن اللیث مرا از رباط سنگین باز گردانید و بخراسان بشحنگی (۲۱) اقطاعات (۲۲) فرمود و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم و از اقطاعات علی بن اللیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشاپور (۲۳) چون بکروخ (۲٤) رسیدم فرمان عرضه کردم، آنچه بمن رسید تفرقه (۲۵) لشکر کردم و بلشکر دادم، سوار من سیصد شد، چون بخواف رسیدم وفرمان عرضه کردم خواجگان خواف تمکین (۲٦) نکردند و گفتند ما را شحنه یی (۲۷) باید باده تن. رأی من بر آن جمله قرار گرفت که دست از اطاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و بروستای (۲۸) بُشت (۲۹) بیرون شدم و ببیهق (۳۰) در آمدم، دو هزار سوار بر من جمع شد، بیامدم و نیشاپور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی همی کرد تا جملهٔ خراسان خویشتن را مستخلص (۳۱) گردانیدم.
اصل و سبب این دو بیت شعر بود. و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله بدرجه یی رسید که بنشاپور یك شب سیصد هزار دینار و پانصد سر اسپ و هزار تا جامه ببخشید و امروز در تاریخ از ملوك قاهره یکی اوست. اصل آن دو بیت شعر بود و در عرب و عجم امثال این بسیار است اما برین یکی اختصار کردیم.

پس پادشاه را از شاعر نیك چاره نیست (۳۲) که بقاء اسم او را ترتیب کند و ذکر او در دواوین (۳۳) و دفاتر مثبت (۳٤) گرداند زیرا که چون پادشاه بامری که ناگزیر است مامور شود، از لشکر و گنج و خزینهٔ او آثار نماند و نام او بسبب شعر شاعران جاوید بماند. شریف مجلدی گرگانی (۳۵) گوید:

حواشی ذیل از طرف اداره آشینه فراهم شده است:

(۱) اتساق – ترتیب دادن، راست و تمام شدن، فراهم آمدن (۲) موهمه – بوهم افگنده (۳) التئام – (التیام) بهم پیوند دادن، سازش دادن، بهم پیوستن و بهبود یافتن زخم (٤) جلوه کردن – جلوه دادن، جلوه نمودن (۵) ایهام – بگمان افگندن (٦) غضبانی – خشن و قهر آلود (۷) طباع – سجایا، سرشتها – جمع طبع (۸) انقباض – گرفته شدن، بهم آمدن، گرفتگی (۹) انبساط – گشاده شدن، فرحناك شدن (۱۰) عظام – جمع عظیم، مهم و دارای اهمیت (۱۱) خجستانی – از رجال مشهور خراسان در قرن سوم هجری (۱۲) خربنده – مکاری، چارواداری (۱۳) ناحیه ای از هرات نزدیك باذغیس

(۱٤) حنظله باذغیسی – از شاعران اوایل قرن سوم هجری (۱۵) در چارمقاله «رو با روی» آمده اما در متون معاصر «رو با روی» نیز دیده شده (۱٦) داعیه – ادعا، مدعا، اراده (۱۷) ذروه – قلهٔ کوه، قسمت بالای هر چیز (۱۸) عِلیّین – منزلی در آسمان هفتم که در آنجا ارواح مومنین جمع شوند، جمع عِلّی (بکسر اول و دوم و تشدید دوم و سوم) (۱۹) کهین – خوردترین (۲۰) جبال – کوه ها، ناحیه ای کوهستانی در مشرق هرات که فعلا کوتل سبزك نامیده میشود (۲۱) شحنگی – نگهبانی و پاسبانی شهر (۲۲) اقطاعات – تیول، جمع اقطاع (۲۳) خواف نیشاپور –
(۲٤) کروخ – کرخ محلیست در هرات (۲۵) تقسیم و توزیع (۲٦) تمکین – اطاعت نکردند (۲۷) شحنه – پاسبان و پولیس شهر (۲۸) روستا – ناحیه آبادان و دارای مزارع، ده نشین آبادان و رستاق نیز آمده (۲۹) بُشت (بضم اول) شهر معروف بست قریب نیشاپور (۳۰) بیهق – ناحیه ای در نیشابور قریب قصبه سبزوار (۳۱) مستخلص – خلاص شده، رها شده (۳۲) بداشتن شاعر نیك ناگزیر است (۳۳) دواوین – دیوان ها (۳٤) مثبت گرداندن – ثبت کردن، صحه گذاشتن (۳۵) مجلدی گرگانی – از شعرای عهد غزنوی

از آن چندان نعیم این جهانی — که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت (۳۶) — نوای باربد (۳۷) ماندست و دستان

و اسامی ملوك عصر و سادات زمان بنظم رائع (۳۸) و شعر شائع (۳۹) این جماعت باقی است چنانکه اسامی آل سامان به استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد الرودکی و ابوالعباس الربنجنی و ابوالمثل البخاری و ابو اسحق جویباری و ابوالحسن اغجی و طحاری و خبازی نشابوری و ابوالحسن الکسایی . اما اسامی ملوك آل ناصرالدین باقی ماند بامثال عنصری و عسجدی و فرخی و بهرامی و زینتی و بزرجمهر قاینی و مظفری و منشوری و منوچهری و مسعودی و قصارامی و ابو حنیفهٔ اسکاف و راشدی و ابوالفرج رونی و مسود سعد سلمان و محمد ناصر و شاه‌بورجا و احمد خلف و عثمان مختاری و مجدود السنائی . اما اسامی آل خاقان باقی ماند بلوء لوءی و کلابی و نجیبی فرغانی و عمعق بخاری و رشیدی سمرقندی و نجار ساغرجی و علی بانیذی و پسر درغوش و علی سپهری و جوهری و سغدی و پسر تیشه و علی شطرنجی . اما اسامی آل بویه باقی ماند باستاد منطقی و کیا غضائری و بندار. اما اسامی آل سلجوق باقی ماند بفخرالدین گرگانی و لامعی دهستانی و جعفر همدانی و درفیروز فخری و برهانی و امیر معزی و ابوالمعالی رازی و عمید کمالی و شهابی . اما اسامی ملوك طبرستان باقی ماند بقمری گرگانی و رافعی نشابوری و کفائی گنجهء و کوسهء فالی و پور کُله (۴۰) . و اسامی ملوك غو ال شنسب خلدالله ملکهم (۴۱) باقی ماند بابوالقاسم رفیعی و ابوبکر جوهری و کمترین بندگان نظامی عروضی و علی صوفی . و دواوین این جماعت ناطق است بکمال و جمال و آلت (۴۲) و عدت (۴۳) و عدل و بذل (۴۴) و اصل و فضل و رای و تدبیر و تایید و تاثیر این پادشاهان ماضیه و این مهتران خالیه (۴۵) (نورالله مضاجعهم و وسع علیهم مواضعهم) (۴۶) . بسا مهتران که نعمت پادشاهان خوردند و بخششهای گران کردند و برین شعرای مفلق (۴۷) سپردند که امروز از ایشان آثاریست و از خدم وحشم (۴۸) ایشان کیّار(۴۸ الف) نه، و بسا کوشکهای (۴۹) منقش و باغهای دلکش که بنا کردند و بیاراستند که امروز با زمین هموار گشته است و با مفازات (۵۰) و اودیه (۵۱) برابر شده . مصنف گوید :

بسا کاخا که محمودش بنا کرد — که از رفعت همی با مه مِرا کرد (۵۲)
نبینی ز آن همه یك خشت برپای — مدیح عنصری ماندست بر جای

و خداوند عالم علاء الدنیا والدین ابو علی الحسین بن الحسین اختیار امیرالمومنین که زندگانیش دراز باد و چتر دولتش منصور، بکین خواستن آن دو ملك : شهریار شهید و ملك حمید (۵۳) بغزنین رفت و سلطان بهرامشاه از پیش او برفت، بر درد آن دو شهید که استخفافها (۵۴) کرده بودند و گزافها گفته، شهر غزنین را غارت فرمود و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی خراب کرد و مدایح ایشان بزر همی خرید و در خزینه همی نهاد . کس را زهرهٔ آن نبودی که در آن لشکر یا در آن شهر ایشانرا سلطان خواند و پادشاه خود از شاهنامه بر می خواند، آنچه ابوالقاسم فردوسی گفته بود:

چو کودك لب از شیر مادر بشست — ز گهواره محمود گوید نخست
بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل — بکف ابر بهمن بدل رود نیل
جهاندار محمود شاه بزرگ — بآبشخوار آرد همی میش و گرگ

همه خداوندان خرد دانند که اینجا حشمت محمود نمانده بود، حرمت فردوسی بود و نظم او. و اگر سلطان محمود دانسته بودی همانا که آن آزاد مرد را محروم و مایوس نگذاشتی.

(۳۶) مدحت ـ مدح و ستایش (۳۷) باربد ـ نوازنده و موسیقیدان معروف خراسان معاصر خسرو دوم پرویز (۳۸) رائع ـ شگفت آورنده و زیبا (۳۹) شائع ـ (شایع) مشهور، فاش، آشکارا (۴۰) کُله (بضم اول) کوتاه (۴۱) ملوك شنسب ـ یا آل شنسب ـ ملوك غور است که بدو دسته تقسیم میشده پایتخت یکدسته در فیروزکوه و از دیگری در بامیان بود (۴۲) آلت ـ ابزار، افزار (۴۳) عدت ـ (بضم اول و فتح دوم) ـ لوازم زندگی ساز و سامان بشمول خواربار و سامان جنگ (۴۴) بذل ـ بخشش، داد و دهش (۴۵) خالیه گذشته (۴۶) ترجمه آیت مبارکه ـ نورانی کناد خداوند خوابگاههای آنانرا و گشاده کناد بر آنان جایگاهایشانرا (۴۷) مفلق ـ شاعریکه شنونده را از فصاحت خود بشگفتی افگند (۴۸) حشم ـ خویشان و کسان و بندگان (۴۸ الف) کیّار (بفتح اول و تشدید ثانی) ـ کسی (۴۹) کوشك ـ کاخ، قصر (۵۰) مفاز ـ بیابان (مفاوز و مفازات جمع آن) (۵۱) اودیه ـ جمع وادی، وادیها (۵۲) مِرا (بکسر اول) ـ مجادله کردن (۵۳) شهریار شهید ـ (مراد از قطب الدین محمد بن عزالدین حسین معروف بملك الجبال) و ملك حمید (مراد از سیف الدین سوری ـ برادر اولالذکر است) هر دو برادران سلطان علاءالدین غوری بودند و هر دو بدست بهرامشاه غزنوی کشته شدند و علاء الدین بانتقام خون برادران خود در سنه ۵۴۵ غزنین را هفت شبان روز بسوخت و مردم آنرا بباد قتل و غارت داده. (۵۴) استخفاف ـ خفیف کردن، سبك شمردن

« در چگونگی شاعر و شعراء »

اما شاعر باید که سلیم الفطره (۵۵) عظیم الفکره (۵۶) صحیح الطبع جیدالرویه (۵۷) دقیق النظر باشد، در انواع علوم متنوع (۵۸) باشد و در اطراف رسوم مستطرف (۵۹)، زیرا که چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود، هر علمی در شعر بکار همی شود. شاعر باید که در مجلس محاورت (۶۰) خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی، و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفهٔ روزگار مسطور باشد (۶۱) و بر السنه احرار (۶۲) مقروء (۶۳) بر سفائن (۶۴) بنویسند و در مدائن (۶۵) بخوانند، که حظ (۶۶) اوفر (۶۷) و قسم افضل (۶۸) از شعر بقاء اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد این معنی بحاصل نیاید وچون شعر بدین درجه نباشد تاثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند (۶۹) خود بمیرد و چون او را در بقاء خویش اثری نیست در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد؟ اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب (۷۰) و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متاخران پیش چشم کند (۷۱) و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیردکه در آمد (۷۲) و بیرون شد (۷۳) ایشان از مضایق و دقایق (۷۴) سخن بر چه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم (۷۵) شود و عیب و هنر شعر بر صحیفهٔ خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش بجانب علو (۷۶) میل کند. هرکرا طبع در نظم شعر راسخ (۷۷) شد و سخنش همروار گشت، روی بعلم شعر آرد و عروض بخواند و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی (۷۸) گردد چون غایه العروضین و کنزالقافیه، ونقد معانی و نقد الفاظ و سرقات (۷۹) و تراجم (۸۰) و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند تا نام استادی را سزاوار شود و اسم او در صحیفهٔ روزگار پدید آید چنانکه اسامی دیگر استادان که نامهای ایشان یاد کردیم، تا آنچه از مخدوم و ممدوح بستاند حق آن بتواند گزارد در بقاء اسم. و اما بر پادشاه واجب است که چنین شاعر را تربیت کند تا در خدمت او پدیدار آید (۸۱) و نام او از مدحت او هویدا شود. اما اگر ازین درجه کم باشد نشاید بدو سیم (۸۲) ضائع کردن و بشعر او التفات نمودن، خاصه که پیر بود و درین باب تفحص کرده ام در کل عالم از شاعر پیر بدتر نیافته ام و هیچ سیم ضائع تر از آن نیست که به وی دهند. نا جوانمردی که به پنجاه سال ندانسته باشد که آنچه من همی گویم بد است کی بخواهد دانستن؟ اما اگر جوانی بود که طبع راست (۸۳) دارد اگرچه شعرش نیک نباشد امید بود که نیک شود و در شریعت آزادگی تربیت او واجب باشد و تعهد او فریضه (۸۴) و تفقد (۸۵) او لازم. اما در خدمت پادشاه هیچ بهتر از بدیهه (۸۶) گفتن نیست که ببدیهه طبع پادشاه خرم شود و مجلس ها بر افروزد و شاعر بمقصود رسد و آن اقبال (۸۷) که رودکی از آل سامان دید به بدیهه گفتن و زود شعری، کس ندیده است. ""

---

(۵۵) سلیم الفطره – سلیم الخلقه

(۵۶) عظیم الفکره – دارای قدرت تفکر عالی (۵۷) جیدالرویه – نیکو اندیشه (۵۸) متنوع – در علوم مختلف دسترس داشته باشد (۵۹) مستطرف – خوش کردن بچیزی، شگفت داشتن واعجاب بچیزی نو شمردن و پیدا کردن چیزیرا (۶۰) محاورت – گفتگو (۶۱) مسطور – نوشته شده، مکتوب (۶۲) احرار – آزادگان، مردمان متمدن (۶۳) مقروء – قرائت شده، خوانده شده (۶۴) سفائن – جمع سفینه، بمعنی جُنگ یا دیوان اشعار (۶۵) مدائن – جمع مدینه، شهرها (۶۶) حظ – بهره ونصیب (۶۷) اوفر – وافر تر، بیشتر (۶۸) افضل – برتر، بالاتر (۶۹) خداوند – صاحب (۷۰) عنفوان شباب دوره جوانی، (۷۱) پیش چشم کند – حفظ کند (۷۲) در آمد – ورود (۷۳) بیرون شد – خروج (۷۴) مضایق – مشکلات، مبهمات؛ دقایق – باریکیها (۷۵) مرتسم – منقش، رسم شده (۷۶) علو – بلندی (۷۷) راسخ – استوار (۷۸) سرخسی البهرامی – از شعراء و ادباء اوائل دوره غزنویان (۷۹) سرقات – سرقتها، ومراد از شاخه ای از علوم ادبی است که در آن از کیفیت انتحال معانی و مضامین اشعار و منشآت و یا کلام شعرا و مترسلین از یکدیگر بحث میشود (۸۰) تراجم – تراجم احوال یعنی شرح احوال شعراء و نویسندگان و ادباء (۸۱) پدیدار آید – مشهور شود، معروف شود (۸۲) سیم – در قدیم سکهٔ نقره، پول نقد (۸۳) طبع راست – طبع مستقیم، طبع روان و درست (۸۴) فریضه – واجب (۸۵) تفقد – دلجویی و ملاطفت (۸۶) بدیهه – نا اندیشیده، وناگاه وبی سابقهٔ فکری، چیزی گفتن (۸۷) اقبال – توجه استقبال. (در تهیه حواشی از یادداشتهای دکتور ذبیح الله صفا و دکتور پرویز ناتل خانلری و فرهنگ عمید استفاده شده است)

تصحیح استاد پژواک

درشمارهٔ ۱۲ (ص۲۴) نوشتهٔ خواندنی جناب کوشانی را خواندم که در اخیر آن بیتی از غزل مرا گنجانیده است. اما چون شاید آنرا سالیان درازی پیش خوانده اند در نوشتن مصرع اول حافظه تحریفی را بوجود آورده است که اگر اصلاح آن ممکن باشد بهتر است. اصل مصرع این است:

من که بهر دگران خواستمی آزادی   بنگر اکنون که غلام دیگران میگردم

و السلام مع الاحترام . عبدالرحمن پژواک

یادداشت – آقای کوشانی سه روز پس از خروج از شفاخانه و عملیات جراحی شریانات قلبی، مقالهٔ مذکور را بالای یکی از جوانان فامیل دیکته نموده ارسال کرده بودند؛ امکان ضعف حافظه، واشتباه کاتب و قصور اداره آئینه که نسبت نداشتن دیوان مکمل اشعار استاد پژواک، آنرا بدون مقابله نشر کرده هرسه دربین است .

توضیحی در بارهٔ انتقادات استاد نگارگر

(شمارهٔ هفتم آیینه، صفحه ۱۳۰ - ۱۳۱)

<u>محترم استاد محمدطاهرهاتف</u>

بسم الله الرحمن الرحیم

راجع به تمهید محترم نگارگرهمینقدر جواب کافی خواهد بود اگربگویم که مخمس برغزل واقف لاهوری بموجب تقاضای تلفونی و دوستانه محترم هاشمیان بهمرسیده است وبا توجه باینکه محترم نگارگر همه را بقرار ادعای خود شان از الف تا یا میخوانند حتما مخمس محترم مهاجرو حیاء را درهمین غزل واقف ازمطالعه گذشتانده اند و با تماس های نزدیکی که با دوست خود هاشمیان دارند ملتفت شده اند که غزل واقف برای تخمیس از جانب اداره آئینه مطرح شده است ولهذا ذکر همه اعنات وافسانهٔ سرمگسك زاید است .

در اعتراض اول خود ادعاکرده اند که گویا در بند اول مخمس عناصر ارتباط سخت می لنگند و همخانه شدن باموبه گران در ماتم شدن و به نفرین شدن با آمدن بهار و از خویش و آشنا بیگانه شدن واقف چه ارتباط دارد. در جواب عرض میکنم که من در اصل مخمسی که باداره آئینه ارسال کرده بودم بدوا مطلع واقف را چنین تخمیس کرده بودم :

بهارآمد حریف بلبل وپروانه خواهم شد　　بگلشن با عروسان چمن همخانه خواهم شد
بهارآمد جداازعاقل وفرزانه خواهم شد　　بهار آمد زخویش و آشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

و همینکه قبل از مخمس من مخمس محترم مهاجر در صفحه اخیر شماره چهارم آئینه بعنوان "بهار مهاجر" نشر شد با تماس تلفونی که با محترم هاشمیان صورت گرفت معلوم شد تمایل شان ازطرح غزل واقف برای تخمیس چگونگی بهار مهاجرین افغان دور از وطن وپهلو زدن بعضی بندهای مخمس روی مطالب سیاسی بوده است که آنگاه در مخمس ارسالی قبلی خودم تعدیل وترمیم آتی را بهمرسانیده وارسال کردم :

اول : مطلع غزل به پنج شکل تخمیس شده بود باین اشکال :

{نه دامنگیر صحرا نی مقیم خانه خواهم شد　　نه در قید علائق بی سروسامانه خواهم شد}
{وطن دور از تو در وارستگی افسانه خواهم شد/بهارآمدزخویش وآشنا بیگانه خواهم شد}
که گل بوی تو خواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

مشوراست ومن درماتم سالانه خواهم شد　　بنفرین ازتجاوزهای بیشرمانه خواهم شد
بسوگت ای وطن درگیرعشرتها نخواهم شد　　بهار آمد زخویش وآشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

بهارآمدبغربت درهوای خانه خواهم شد　　همه در ماتم کشتارنامردانه خواهم شد
وطن دور از تو شرم عیش وعشرتها نخواهم شد بهارآمدزخویش وآشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

{نه مست ازباغ ونی با لاله هم پیمانه خواهم شد/نه با آن نوعروسان چمن همخانه خواهم شد}
{وطن دور از تو دور ازعاقل وبیگانه خواهم شد/بهارآمد زخویش وآشنا بیگانه خواهم شد}
که گل بوی تو خواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

وطن دور از توبا موبه گران همخانه خواهم شد　　همه تا ناله جوشم ساکن نیخانه خواهم شد
بگلشن همصفیر بلبل مستانه خواهم شد　　بهار آمد زخویش و آشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی توخواهد داد ومن دیوانه خواهم شد

در پایان من انتخاب یکی از این پنج شکل رابه اداره آئینه موکول نموده بودم . اینکه ادارهٔ محترم آئینه یك مصراع از شکل پنجم و یك مصراع از شکل دوم و یك مصراع از شکل سوم تخمیس های مطلع انتخاب کرده ویك شکل دیگر بهمرسانیده اند که در نتیجه مورد اعتراض نگارگرصاحب واقع شده است این دیگر مربوط بپالیسی اداره آئینه بوده است اگرجوابی لازم باشدخواهند نوشت . (%)

(%) نوشته فوق استاد هاتف را تائید نموده مینگارم که به پیروی از هدف افزودن چاشنی سیاسی به بهاریه و مرتبط ساختن آن با اوضاع و بهار وطن، از بین پنج شکل فوق الذکر، مطلع مخمس را این هیچمدان به ترتیب فوق انتخاب نموده است، اما استاد نگارگر ازین موضوع ومکالمات بین استاد هاتف ومن تا ایندم اطلاع ندارندو اینچنین مسائل را شخصی وخصوصی دانسته افشا نمیکنم . هاشمیان

ولی بازهم خوشبختانه مصراعها با بیت واقف آنچنان که شما بی ارتباطش خوانده اید نامربوط نیست ـ گویا شاعر ادعا میکند : ای وطن بهار آمد، گل بوی ترا خواهد داد ومن دیوانه شده از خویش وآشنا بیگانه وبجای عیش وعشرت دور ازتو باموبه گران هصخانه یعنی بگریه وزاری وماتم مشغول خواهم شد ـ ترك علائق ومشغولیت به نوحه وگریه هم وارستگی از خویش وآشنا بوده وبه دیوانگی بی ارتباط نیست، آنجا که شاعر میگوید :

پنجه ٔشور جنون پاره گریبانم کرد	باز سودای کسی بی سر وسامانم کرد

یا

موج جنون میزند اشك پریشان کیست	ناله بدل میخلد بسمل مژگان کیست

یا

آمد شد پنهان خیال تو پری وار	دل را چه خیال است که دیوانه نسازد

غرض آنکه واقف هم از صحرا حرفی بمیان نیاورده وشعرا از ناله و زاری و آه و فغان وچاك گریبان هم دیوانگی را تصویر نموده اندمجنون هم زار زار می نالید. هرگاه استاد نگارگردقت فراوان بخرچ میدادند ملتفت میشدند که ذکر ضمیر (تو) در مصراع پنجم یعنی در بیت واقف بطور مستقل بممدوح وی راجع است ولی همینکه برای ضمیر مذکور اسم ظاهر یا مرجع در مصراع اول بند مخمس پیدا میشود ونام وطن ذکر میگردد ضمیر (تو) که در مصراع پنجم بممدوح واقف راجع بود حالا مستقیما بوطن که اسم ظاهرش است ارتباط میگیرد ـ شاید اشتباه درا ینجا صورت گرفته است که نگارگرصاحب بعد از پیدا شدن اسم ظاهر برای ضمیر (تو) هنوز هم ضمیر (تو) را که در مصراع آخر ذکر شده بممدوح واقف مربوط دانسته باشند ومتوجه مرجع آن (وطن) در مصراع اول نشده اند که همین چیز از لهجه نوشته شان هم فهمیده میشود و دیوانه ٔبزنجیر کشیده شده بسوی نوحه و زاری وماتم را سر بصحرا داده اند و در این صورت در انتخاب اداره محترم آئینه هم نمیتوان بیخیال انگشت گذاشته بهمه حال اگر پای پالیسی اداره در بین نمیبود خوبتر میشد که یك بند دیگر از منظومه های ارسالی بنده مثلا نمره (۱) و نمره (٤) که بین قوسین گرفته شده به نشر سپرده میشد تا موجب گفت و شنید نمیشد.

۲ ـ	می ناب ارگروه میکشان داردد‌ریغ ازمن	سرپیمانه راورساقیان داردد‌ریغ از من
چو سالك باده ٔروشن روان داردد‌ریغ ازمن	شراب صاف اگر پیر مغان دارد دریغ ازمن
قناعت پیشه ام دردی کش میخانه خواهم شد

در برابر این بند مخمس، استاد نگارگر متذکر است که یك سخن در هر سه مصراع تکرارشده ولی به شیوه معیوب و عیبش اینست که در مصراع اول و دوم فاعل یعنی گروه میکشان و ساقیان جمع است ولی فعل (دارد) مفرد است.

اولا جوابا عرض میکنم که اگر نگارگرصاحب این طرزافاده را که در سه مصراع یك سخن ولی به عبارات مختلف ذکر شود وهر سه مصراع ارتباط محکمی بدومصراع آخربرقرار سازد عیب تلقی بفرمایندمن بالعکس آنرا وصف میدانم زیرا کمال شاعر همانطوریکه خود شما در مقدمه انتقادیه خود نوشته اید در اینست که مصراعهای پیوندی با بیت شاعر در معنی و لفظ همنوائی و هم آهنگی داشته باشد و این مامول که در مخمس منظور اصلیست در این بیت برآورده شده است. وثانیا آمدیم برسراین انتقاد نگارگرصاحب که ذکر فعل مفرد را برای گروه میکشان ومعطوفا برای گروه ساقیان عیب تلقی کرده اند. باید خدمت استاد محترم عرض شودکه گروه اسم جمع استمانند لشکر، سپاه، رمه وگله و دسته وبقرار معمول دستور زبان افعال اسماء جمع مفرد و جمع هر دو می آید وبلکه فعل یا خبر اسم جمع بطور مفرد در اشعار بزرگان ادب بیشتر معمول بوده است. مثلا همین استاد واقف میگوید :

کارکرد ازبس بدلها تیر مژگان شما	دسته ٔ ابروکمانان گشته قربان شما

ملاحظه میفرمایند که فعل (دسته ٔ ابروکمانان) که اسم جمع است مفرد ذکر شده یعنی (گشته) گفته شده و (گشته اند ذکر نشده. همچنین شاعر دیگری میگوید :

لشکر ضعف بصر تاخت مگر بر سراو	که زعینك سپر آوردبسر دیده ٔ من

درینجا هم برای اسم جمع لشکر (تاخت) یعنی مفرد آمده و نه (تاختند). کلیم میفرماید :

ازدل من دیده ویران شد زدست اندازاشك	میرود آبادی ازرا هیکه لشکر میرود

فعل (میرود) برای لشکر مفرد آمده است. استاد ادب فارسی فردوسی طوسی فرموده است :

که آمد سرِ ما سپاه گران	همه رزمجویان و کند آوران

ملاحظه کنید که فعل (آمد) برای سپاه که اسم جمع است مفرد آمده و (آمدند) گفته نشده. امثله ٔ ذکرواستعمال فعل مفرد برای اسم جمع زیاد است که اگر قناعت حاصل نباشدمیتوان برتعداد امثله افزوده (٪)

(٪)دستورزبان دری در قسمت «« مطابقت عدد»» بین فاعل وفعل» عدم مطابقت درمورد اسم جمع را مجازمیشمارد : لشکرها پدیدآمد ـ دریاها بهم ریخت ـ خرمنها درگرفت ـ دشمنان تباه شد وامثالهم. استثنی در مواردی است که ضمیر فاعل جمله باشد : (او رفتند)و(آنها آمد)و(شما گفتی)غلطباشند.

فداشمیان

۳ ـ نوشته اید که، «در مصراع دوم بند فوق پیمانه پیاله باده است و سر ندارد واگر احیانا پیمانه ای پیدا شود که سر داشته باشد وساقیان نیز بر سر لطف آیند وسر پیمانه را از شاعر دریغ ندارند ایشان از بدست آوردن سر پیمانه چه لذت خواهند برد ـ در سر پیمانه باده وجود ندارد که ایشان با آن لبی تر کنند.»
ما شاءالله باین کوتاه نظری و جزاك الله باین طرز تفکر ادیبانه !
قربان تان شوم ـ در کتب فرهنگ فارسی مراجعه بفرمائید : سر بمعنی اول هر چیز و آغاز هر چیز آمده است مانند سرشب و سر قصه و سر خم و سرکتاب و غیره .
و پیمانه، کاسه، ساغر، قدح و امثال آن وقتیکه بالنسبه برای معنی غیر وصفی یا غیرحقیقی استعمال میشود مجاز گفته میشود . در اینجا پیمانه باعتبار مجاز ظرف باسم مظروف آمده و مطلب از ذکر سر پیمانه، اول شراب و یا صاف شراب است ـ فرهنگ بهار عجم را باز کنید آنجا هم نوشته است که پیمانه بمعنی شراب مجاز است .

ذکر مجاز ظرف باسم مظروف از اقسام نه گانه مجازهای مرسل است که مجاز جزء باسم کل و مجاز کل باسم جزء و تسمیه سبب باسم مسبب و تسمیه مسبب باسم سبب وتسمیه شی باسم محل و تسمیه شی باسم آله وتسمیه محل باسم حال از آنجمله مجازها میباشد.

پس اگر گفته میشود که زید جام را یا پیمانه را سر کشید معنی آن را ندارد که فاعل جام یا پیمانه را بعوض کلاه بر سر خود میگذارد بل معنی آن را دارد که شراب را نوش جان کرد ؟
جامی بمن آورد که بستان و بنوش ـ جام نوشیده نمیشود مطلب از شراب است که ظرف بجای مظروف نام برده شده است . اگر میگوئیم چاه خشك شده است چاه طبعا خشك است ولی این تذکار میرساند که آب چاه خشك شده ؟

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلست ـ پیاله برکفنم بند تا سحرگه حشر ـ الایا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها ـ پیاله های ده منی علی الرووس میخورم ـ همه مجاز است .

اگر بگوئیم که این اولین شعر من است که در صفحه آئینه مورد اعتراض شما واقع گردیده است و ضرب المثل معروف را استعمال کنیم که «سر کاسه و گرد» که اصطلاح عوام است، این ذکر سرکاسه هم مراد از اول مایعی است که احتمال وجود درد آن در سرکاسه ویا سر پیمانه وجود ندارد و بصورت تعجب در ضرب المثل آمده است که در سر کاسه چطور درد پیدا شده است .

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس　　سرپیاله بپوشان که خرقه پوش آمد

مطلب حضرت حافظ این نیست که بالای سر پیاله کدام سرپوش گذاشته شود بلکه مقصد از پوشانیدن سر شراب است ـ به تعبیر استاد نگارگر باید اینجا بالای سر پوش پیاله سرپوش دیگر گذاشته شود زیرا سر پیاله را سر پوش پیاله تلقی کرده اند یعنی سرپوش پیاله را بپوشان .

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر　　که صاف این سرخُم جمله دُردی آمیز است

اول باید نگارگر صاحب بفرمایند که میان این سر خُم حافظ و سر پیمانه من چه فرق است و ثانیا باید ترضیح شود که مقصد حضرت حافظ از سرخُم اول شراب خُم است نه سرپوش خُم وهدف من از ذکر سر پیمانه اول شراب و صاف شراب است نه سر پوش فرضیی که نگارگرصاحب برای پیاله بمقصد خشك لبی ماتراشیده اند.

حافظ خلوت نشین دوش بمیخانه شد　　از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

مطلوب حافظ صاحب این نخواهد بود که از سر پیمان بگذرد وبرسر پوش پیمانه برود بلکه مقصود حافظ صاحب از سر پیمانه مجازاً شراب است .
و بنابراین فکر میکنم آنهمه دردسری که برای خود بنوشتن چندین سطر طعن آمیز داده اید بیمورد است ولی ما این همه را به کم معلوماتی شما توجیه نمیکنیم و نه شما را به تناول نُقل های خسته تلخ قنادان کابل صلا میزنیم بلکه فکر میکنیم در مورد بصفت یك استاد فاکولته ادبیات وطنز نویس لایق و شاعر توانا تجاهل عارفانه فرموده اید و حالا میتوانید از همان سر پیمانه که بقول شما برای ما جز خشك لبی حاصلی نداشت جناب شما لبی تر سازید.

بیائیم بر سر غلطی کلان دیگر :

کنون ای شوروی با فاتحین همپایه ام کردی　　به تحریك قیام مسلمین پرمایه ام کردی
ز انداز نگاهی با فلك همپایه ام کردی　　از این لطفی که بنمودی بخود همسایه ام کردی
امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

در این خصوص اعتراض فرموده اید که «هاتف شوروی را مورد خطاب قرار داده میگوید تومرا یعنی ملت مرا با فاتحین همپایه کردی و حالانکه افغانها با فاتحین همپایه یعنی همرتبه نیستندبلکه خودفاتحین هستند و باز میفرماید ای شوروی تو باندازیك نگاه ـ معلوم نیست چگونه نگاه، نگاه لطف یا خشم ـ مرا با فلك همپایه و از روی لطف با خود همسایه کردی و از لطف دیگر مرا با خویشتن همخانه خواهی کرد . من نفهمیدم روسها چگونه محترم هاتف را باخود همسایه کرده اند

باز چگونه با لطفی دیگر او را با خود همخانه خواهند کرد؟ نکند محترم هاتف قصد تسخیر جبری خانه روسها را داشته باشند که حتی در همین صورت نیز ایشان تجاوزگر خواهند بود و روسها با ایشان خواهد جنگید و از خانه خود بدرشان خواهند کرد یا ایشان روسها را از خانه های شان بیرون خواهند افگند و در سراپای جهان آوازه خواهند کرد که مسئله همخانه شدن و آنهم از روی لطفی دیگر بهیچوجه نمیتواند مطرح باشد.»

جواباً عرض میشود که من بدواً در مخمس ارسالی خودم این بیت همسایه و همخانه واقف را چنین تخمیس کرده و باداره آئینه ارسال کرده بودم:

بیاسودم زمهرت بی نیاز از سایه ام کردی   نوید نقد وصلت داده ای پرمایه ام کردی
باندازنگاهی با فلک همپایه ام کردی   ز یك لطفی که فرمودی بخود همسایه ام کردی
امیدم هست کز لطفی دگر همخانه خواهم شد

ثانی باشر مفاهمه تیلفونی این بند را چنین جنبه سیاسی دادم:

کنون ای شوروی با فاتحین همپایه ام کردی   بتحریك قیام مسلمین پرمایه ام کردی
قریب آنسوی آمو چو مهر و سایه ام کردی   ز یك لطفیکه بنمودی بخود همسایه ام کردی
امیدم است کز لطفی دگر همخانه خواهم شد

اولا استاد ملاحظه بفرمایند که تبدیل مصرع بند بالا (باندازنگاهی با فلك همپایه ام کردی) که پای تکرار قافیه را هم در میان میآورد از طرف اداره آئینه نظر بهالیسی خودشان ازمصرع سوم بند مخمس اولی که ارسال کرده بودم در اینجا اقتباس شده است (استاد هاتف درست می فرمایند که هر دو بند مخمس و تبدیل و انتخاب مصراع را باختیار من گذاشتند چنانکه شکل چاپ شده این بند انتخاب اینجانب میباشد. هاشمیان).

و ثانیا مقصود من از ترتیب بند مذکور یك اسلوب تمنا بوده است بدینمعنی که بشوروی بطورطنز وطعن خطاب شده است که معلول تجاوزت بر خاك ما که موجب شکست گردیدفاتح شدن ما بود که ما از اثر این تجاوزت در صف فاتحین قرار گرفتیم و چون تو بر آتش قیام مسلمین دامن زدی این آتش خاموش نمیشود و باآنهم که از اشغال ملك ما منصرف شده و باز ما را همسایه خود ساختی اینبار که مسلمین جهاد را بر علیه تو اعلان کرده اند و در آن سوی مرز افغانستان مواضع و مناطق مغصوبه که بملیونها مسلمان بالغ میشود در این قیام شرکت دارند امید است همسایگی به همخانگی مبدل شود.

حالا بفکر بنده این تهدید متجاوز و فقط اظهار امید بر انضمام نقاط اسلامی از ممالك متصرفه مسلمان تحت سلطه روس ها که منافی جهاد و قیام مسلمین هم نیست گناهی نخواهد بود که سبب برافروختگی نگارگر صاحب شده باشد و میفرمایند نکند که بفکر تسخیر خانه روسها باشند و در آنصورت روسها خواهند جنگید و از خانه خورا بشانرا بیرون خواهند کرد و بجهانیان آوازه خواهند کرد.

قارئین گرام ملاحظه میفرمایند که من شعر گفته ام و علم منطق و حقوق دول ننوشته ام تا شعرم صد فیصد با پرنسیپهای حقوق دول و علم منطق تطبیق شود و لهذا اگر و مگر نگارگر صاحب از جمله لاطیلات در اینجا محسوب میشود که از ساحه شعر من و واقف بدور افتاده است - من در شعر خود طور طنز آمیز متجاوز را بر تجاوزش تهدید کرده وحدت مسلمین را با همدیگر امید کرده ام - بهتر بود این دفاعیه را استاد نگارگر بخود شورویها و سر سپردگان دو آتشه شان میگذاشتندو وکالت نمیکردند که اگر بخاك شوروی تجاوز شود روسها میجنگند و از خانه خود شما را بیرون میکنند. استاد بدانند که بنظر ما قوت جهاد مسلمین و قیام مسلمین در همه احوال غلبه دارد و جهانیان هم ادعای تجاوز ما را بر متجاوزین تقبیح نخواهند کرد.

راستش که از مقاله تان در تحت «رویای انقلاب جهان اسلام همانند جامعه بی طبقات است» منتشره صفحه ۵۹ شماره ششم آئینه افغانستان در سطر ۲۷ از تذکر تان که کارل مارکس را بنام بزرگترین روشنفکران هدفمند یاد کرده اید نیز برداشت خوب حاصل نمیشود زیرا او از همان تاریك فکران بزرگ جهان بوده است که فورمول های دیالکتیك علوم قطعی را برای اجتماع که قوانین قطعی ندارد تجویز قاطع دانسته و جامعه بی طبقات خیالی و نظریات غیر عملی او موجب بربادی وقتل وخونریزی جامعه انسانی شده و بشریت را به نیستی و نابودی کشانید - چنین شخصی را روشنفکر گفتن دور از انصاف و دور از واقعیت است.

بگذریم در شروع همین فقره انتقادنامه خود استاد نگارگر بیت واقف را بنا بر ذکر همسایه و همخانه جنبه وحدت الوجودی و تصوفی داده و بنام عرفان اسلامی بشر را همسایه خدا جل وعلی شانه گفته و در باره وصول به همخانگی ذات پاك لا شریك و لامکان جملاتی نوشته اند. بنده اولا بر تعبیر و تاویل شما در مورد بیت واقف بمحض آنکه کلمات همسایه و همخانه ذکر شده موافق نیستم و شما آنطور در توضیح تصوفی تان غلو کرده اید مثلیکه در محضر ملا واقف لاهوری حضور داشته و از زبان آنجناب آن جملات را شنیده باشید و این درست نیست.

استاد محترم! شعر کلام است و اصل در هر کلامی معنی ظاهر آنست که از طرز کلمه بندی و سیاق عبارت بر می آید باید مانند سایر کلام شعر هم بمعنی ظاهر تفسیر شود ـ معنی ظاهری شعری را گذاشتن و تاویلاتی بدون استناد در آن بکار بردن از درجه اعتبار ساقط است، به تخصیص که لفظ هم محتمل آن نباشد . تکلفاتی که شارح فاضل در این بیت بخرج داده اند همه از رهگذر آنست که معنی ظاهر شعر را که از وضع استعمال الفاظ واضحست گذاشته میل به تاویل کرده اند و حالانکه اختیار در معنی ظاهر حاجت باینقدر تکلفات نمیاید. بسیار آسان وپیش پا افتاده بود اگر بجای اینقدر استنباطات بعیده و معانی پشت پرده حدس زده میشد که کدام دوست واقف صاحب موافق به تمایلش با وی همسایه شده است و او که ویرا دوست داشته است امید هم خانگی او را هم کرده است . در تمام قران و احادیث تا جائیکه بمطالعه رسیده است همچوآیت و حدیثی که خداوند صریحا خود را همسایه انسان گفته و فرموده باشد که همخانه هم در آینده میشود بنظر نخورده است . درست است که خداوند بزرگ (ج) از رگ گردن برای بندگان خود نزدیک تر است و بالاخره انسان در جوار حضرت حق می پیوندد ولی آنچه ادعای شما را ثبوت کند که ثبوت همسایه و همخانه شده بتواند چیست ؟ تنها بانشاء پردازی نمیشود از تصوف بحث کرد .

صوفیه کرام برای دلالت نمودن باشارات واصطلاحات تصوفی الفاظی چند را ازمعنی اصلی نقلوبرای معانی تازه اصطلاحی وضع کرده اند مانند شراب و شمع که علاوه بر معانی معروف در اصطلاح صوفیه اولی برای ذوق و دومی برای معرفت الهی وضع شده است . صاحب گلشن راز میفرماید :

شراب و شمع آمد ذوق عرفان   ببین شاهد که از کس نیست پنهان

همچنین است ساقی که در اصطلاح صوفیه بمعنی (پیر) و پیر مغان که بمعنی (عارف) و خرابات که بمعنی (فنا) وضع کرده اند و دیگر محدودی از اینگونه الفاظ.

اما همسایه و همخانه که علاوه بر معنی اصلی نزد متصوفین معنی اصطلاحی داشته باشد بنظر نخورده است و لهذا نمیشود تاویل تصوفی برای آن تراش داد . فلهذا تعبیر و تاویلشما درمورد بیت واقف یك تاویل عندی نزد خود شما است .

گذشته از آن تاویل عبارت از معنی نمودن کلام است برخلاف معنی ظاهر آن و تاویل شما مخالف بمعنی ظاهر نیست و بر روی همان کلمات همسایه و همخانه استوار است که تاویل هم گفته نمیشود و در مورد آنچه بمقدسات و مقام خدا و رسول اتکاء میکند بدون موجودیت نصوص از تاویل ممانعت شده است .

علاوه بران تاویل در کلام از خودعلایمی میخواهد که اگر در کلام موجود باشد جواز تاویل را دارد. قوله تعالی "نِسَائُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّى شِئْتُمْ "یك آیت مبارکه مُأَوَّل است در مورد نزدیکی با زنان که با کلمهٔ مُأَوَّل (أَنَّى) بفقها جواز تاویل داده بعضی کلمهٔ (أَنَّى) را که معنی نزدیك آن قیام و قعود و خوابیده و غیره حالات است بمعنی از هر راه به دُبُر و قُبُل تاویل کرده بودند اما با متوجه شدن به لغت(حَرْث) که مراد از کشت است و جز راه (قُبُل)کشت میسر نیست تاویل حقیقی آن بحالت (مانند نشسته و ایستاده و خوابیده وغیره حالات) قرارگرفته ـملاحظه میشودکه درخودکلام علامت مُأَوَّل موجود بوده وفقها را برتاویل آن جرأت داده است.

استادنگارگر اختیاردارد از جمله یازده بیت عشقی و کاملا تغزلی و مجازی استاد واقف لاهوری یك بیت را از بین کشیده و تصوفی و وحدت الوجودی تعبیر کنند ولی من باین عقیده نیستم و اگر معنائی از الفاظ ظاهر استنباط میگردد که بر ظاهر امر توجیه شده میتواند خود را با عنات (اصطلاح خود شما است) نمی اندازم .

اسلام و شرع اسلامی بیت الحرام (بیت العتیق) را بیت الله یعنی خانهٔ خدا میدانند و هم عرفا و متصوفین دل آدمی را خانه خدا گفته اند و غیر از این خانه دیگر که همسایه (انسان) بعد ها همخانه با اوتعالی شود بموجب نصوص بنظر نرسیده است . اگر شما راهنمائی کنید به معلومات ما می افزائید و ممنون میشویم .

استاد گرامی ـ شما در شروع انتقاد نامه خود در صفحه ۱۲۵ ادعا کرده اید که معمولا دو روز آخر هفته را وقف خواندن مجله میکنید و بنابران از الف تا یای آنرا میخوانید. پس فقط روی همین ادعای خودتان خاطر نشان میسازم که در همان شماره پنجم آئینه در عقب صفحهٔ همین غزل واقف لاهوری تخمیس شده ـ حالا اگر با داشتن قلم انتقاد در دست، در بند چهارم این مخمس مصرع سوم (بمردی و شهامت در زمانه آیه ام کردی) و در بند ششم مصرع سوم (عزیز مصر راز عشق او را هرزمان میگفت) و در بند هفتم یعنی مقطع مصرع سوم (صدای ساز و موسیقی مرا کی میبرد لیکن) را ملاحظه بفرمائید معلوم میشود عناصر ارتباط را استوار و محکم دانسته از اعتراض منصرف شده اید و این دلیل بر شعر نشناسی شما را بهم میرساند که باید بعد از تجدید نظر از همان نُقُلهای خسته تلخ که برای محترم ها شمیان صلا زده اید یکی دو دانه خودشما هم تناول بفرمائید و هرگاه خاطر خواهی فرموده و در ترازوی نقد ادبی خود سنگ تبعیض و جانب داری را عدیل ساخته باشید" نَهٔ بالای ده"یك نُقل خسته تلخ دیگر را ولو اشتها نباشد نوش جان فرمائید زیرا در حالیکه درصفحه (۱۰۰) همین شماره مخمس هاتف را خوانده ونقد نموده اید طبعا

دین برای چی است ؟ و آیا این ادعا متناقض با روشی نیست که مثلا آقای سیاف در پیش گرفته و یک مذهب جدید - وهابیت - را بزور پول با فغانستان داخل ساخته است ؟ درحالیکه مذاهب سابق افغانستان یعنی سنیت و شیعیت کافی و مقبول بوده ضرورت بیک مذهب تجارتی جدید در افغانستان دیده نمیشود .

اینکه چرا تنظیمها موضوع را از طریق سیاسی حل نمیکنند ؟ جواب باین سوال را هموطنان ما قبلا داده و در چند شماره آهینه افغانستان نشر شده است . هموطنان میگویند که زعمای تنظیم ها نسبت به قتلها خودسریها وسوء استفاده هایی که در دوران جهاد کرده اندخود بهتر می دانند که هرگاه منازعه از طریق سیاسی حل شود امتیازات آنها از دست میرود و امیران تنظیمها در افغانستان آینده از طرق مسالمت آمیز چانس زعامت ندارند، آنها میخواهند از طریق تفنگ و برچه زعامت خود را بالای مردم افغانستان تحمیل کنند.

بالاخره اینکه متاسفانه می بینیم تنظیمهای جهادی مستقل نبوده اینها نیز بنوع دیگر اجیر ممالك اجنبی شده اند . مردم شریف و آزاده افغانستان که هیچنوع تسلط و مداخله اجنبی را هیچگاه نپذیرفته نمیخواهد حکومت مزدور دست نشانده روس توسط حکومت دیگری تعویض شود که اجیر ممالك اجنبی باشد. این بود بنظر من عوامل مهم ذیدخل در قضیه افغانستان بشکل امروزی آن .

سوال دوم - موفقیت و شکست عراق در جنگ با امریکا و متحدین آن و تاثیرات آنرا بالای جهاد افغانستان چطور ارزیابی میکنید ؟ درزمینه اگر اظهار نظر کنید بما افتخار می بخشید .

کلمات موفقیت و شکست در سوال شما قابل تامل است . بنظر من غلبه امریکا و متفقین آن بالای عراق موفقیت شمرده نمیشود و ناکامی قوای هوائی عراق را نمیتوان شکست خواند. عراق هنوزهم ذلیت را بدست دارد. و اما صدام حسین شخص سر تنبه و بی ملاحظه بنظر میرسد. او باید درك میکرد که با یك ابرقدرت مصمم که ائتلاف جهانی را نیز بمقابل عراق تامین کرد نمیتواند دیر زمان پنجه نرم کند. ولی در حالیکه متفقین به تخریب عراق موفق شدند اگر بخروج عساکرعراق و تخلیه کویت نیز موفق گردند، بازهم درد سرهای جدیدی برای امریکا در شرق میانه پدیدآمدنی است . گویا این موفقیت زودگذر امریکا اژدهای نیشنلزم عربی را بیدار ساخته و در یك مسیر طویل المدت آبستن دگرگونیهای عمیق سیاسی خواهد بود که همه بمقابل امریکا واسرائیل خواهند ایستاد.

عراق که تا دیروز چارمین قدرت نظامی جهان و یك قدرت اسلامی در منطقه ما بود از دیرزمان درسیاسات افغانستان رول داشته است . موقف نامردانه صدام حسین درتائید تهاجم روسها وحمایت از رژیم مزدورکابل بخاطره افغانها موجود است . اشغال کویت نیز طرف حمایت افغانها نمیباشد ولی این اشتباه باید توسط خود اعراب حل وفصل گردد. تاثیر فوری جنگ خلیج بالای تنظیمهای پشاور همانا بسته شدن وزارتخانه های حکومت موقت پشاور میباشد که بقرار گفتار شاغلی مجددی بخاطر قطع کمکهای امریکا وعربستان سعودی با فلاس مواجه شده است . واقعیت امر اینست که امیران دولتمند پشاور نمیخواهند از ذخایر شخصی خود بالای جهاد مصرف کنند بلکه جهاد برای آنها یك منبع عایداتی بود که قسمت اعظم آن بحساب شخصی خود شان و از کاو غدود بمجاهد و مامور بیچاره می رسید. بسته کردن وزارتخانه های حکومت موقت بعنوان افلاس از یکطرف و اعزام عساکر افغانی برای اشتراك در جنگ بمقابل عراق که همزمان با حرکت اول صورت گرفت مانوری بود برای تمدیدکمکهای امریکا و عربستان ودر نزد اکثر افغانها بحیث یك حرکت غیر افغانی تلقی شده گویا فروختن خون افغان برای دریافت دالـر وریال میباشد.

اثرات بعدی این جنگ چونکه جنگها ونقاضتهای نوین را پدید می آورد، ازناحیه ناآرامیهای جدید درین منطقه و اینکه اسرائیل بحیث یگانه قدرت نظامی و برنده جنگ عرض اندام میکند، طبعا مردم افغانستان همیشه از حقوق حقه مردم فلسطین وتمامیت ارضی ممالك عربی حمایت کرده و خواهدکرد، لهذا وضع جدید بالای اقتصادیات افغانستان اثرات منفی داشته و اگر امریکا وعربستان سعودی کمکهای خود را به تنظیمهای جهادی دوام هم بدهند، موقتی خواهد بود. امیران تنظیمها باید حاضر شوند ملیونها دالـر وکلدار که بحسابات شخصی خود ذخیره دارند و دارائی جهاد افغانستان میباشد در راه جهاد بمصرف برسانند و عوض چشمداشت کمکهای خارجی باید در جستجوی یکراه حل سیاسی بیفتند .

(یادداشت - این مصاحبه بتاریخ ۱۳ فروری ۱۹۹۱ یعنی حدود یکماه بعد ازشروع حملات هوائی متفقین بالای عراق صورت گرفته است)

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین

و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوئیم

در پشتی همین شماره که صفحه آخر گفته میشود باید با امعان نظر متوجه میشدید زیرا که ادعای خواندن الف تا یای شماره آئینه را هم نموده اید . از استادی مانند شما توقع میرود در حالیکه متن مجله را مطالعه میکنید پشت و روی آنرا نیز مروربفرمائید.

شاید آقای محترم حیاءکه در صفحه (۱۳۳) شماره ۹ - ۱۰ آئینه فرمایشات انتقادی نگارگرصاحب را بطور تصدیق بلاتصور تائید فرموده و کسانی را که طرف اعتراض شما واقع شده اند ازشعر گفتن منع میفرمایند از همین رهگذر باشد که باشعار اوشان انگشت انتقاد نگذاشته اند -
تو مرا تحسین بگو من بتو آفرین میگویم .

البته محترم نگارگرصاحب معا بخشند که این دردسر را من برای شان فراهم نکرده ام و این خود شان هستند که بر سبیل شاید اعتیاد در عرصهٔ طنز نویسی یکه تازی میفرمایند و در حین جولان توسن فکر شان یکان بدری میخورد.

و اما در مورد اشعار خود شما ؟

استاد محترم! شعر اگر اعجاز باشد بی بلند و پست نیست و اکنون که در نمد موی بالیدید در دو سه کاسه شیری که تصویر آن در آئینه افغانستان افتاده است هم نگاه میکنیم که موهائی در شیر های کاسه ها دیده میشود یا خیر :

۱ - در صفحه ۱۲۸ شماره چهارم آئینه تحت عنوان «گرد غربت» حاوی ۲۸ بیت منظومه ای در بحر رمل مثمن مقصور از طبع وقاد شما به نشر رسیده که وزن آن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) است ولی از جمله در ۱۱ مصراع وزن آنها (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) شده است که اسم این وزن هم بحر رمل مثمن محذوف است . اگر یکی دو مصراع بمتفاوت وزن میبود، جایز شمرده میشد، ولی برای مانند شما استادی در یك منظومه ۱۱ بار عدول از وزن (که خود شما وزن عروضی را درهمین مقاله انتقادی خود بدیگران می آموزید) بی عیب نیست؟ مصراعها ازاینقرار است :
مصرع اول بیت دوم - مصرع اول بیت سوم - مصرع اول بیت پنجم - مصرع اول بیت هفتم - مصرع اول بیت نهم - مصرع اول بیت شانزدهم - مصرع اول بیت بیستم - مصرع اول بیت بیست ویکم - مصرع اول بیت بیست و سوم - مصرع اول بیت بیست و هفتم - و مصرع اول بیت بیست و هشتم .

۲ - دهمزنگم را برخساره نشسته داغ زنگ "عاشقانم" سوخت آخر "عارفان" من کجاست ؟

در مصرع دوم این بیت یکنوع رکاکت معنوی موجود است، با این معنی که نگارگرصاحب میگوید عاشقان سوخت عارفان من کجاست ؟ نمیدانم استاد محترم بکدام جرأت با حریق قسمی و یا محتملاً کلی ساختمان مرقد مبارك این صحابی نامدار که تربت شان هم از بین نرفته است معنویت حضرت شان را نادیده گرفته و تنها بسراغ عارفان میشوند که یعنی عاشقان خو سوخت عارفان شان کجاست ؟ ما برای استاد توصیه میکنیم که تربت پاك عاشقان و معنویت و روحانیت شان مستدام است هر دو ذات محترم را فراموش نکنید و بسراغ شان بروید .

۳ - شور بازارم ندارد شور دیرین ای دریغ آنکه با این سرمه زد راه فغان من کجاست ؟

(این) اسم اشارهٔ قریب است، فهمیده نمیشود مقصد استاد از کدام سرمه است که در مصراع اول گنجانیده شده باشد - بعد از آنکه مرجع این سرمه در مصرع اول نشان داده شود باید واضح شود که این سرمه راه فغان خود شان را زده است که سراغ او را میکنند و یا راه شور وفغان شوربازار شانرا ، تا بمعنی پی ببریم .

بطور مثال بعضی اشعار اساتذه را که ضمیر (این) اشاره را با تذکر اسم، اسم اشاره ساخته اند و در مصراع های دوم ذکر کرده اند و مرجع آنرا در مصارع اول واضحاً تشخیص داده اند برای وضوح مطلب یادداشت میکنیم :

غم میخورم بجای غذا چون کنم کلیم این است آن غذا که نه محتاج اشتهاست

مرجع (این است) - (آن غذا) که در مصر ع دوم ذکر شده (غم) در مصرع اول است .

برلب لعلت خراشی دیدم و مردم ز رشك این نگین کی کنده شد خود نقشی این خاتم نداشت

مرجع (این نگین) و (این خاتم) در مصرع دوم همانا (لب لعل) مصرع اول است .

چشمی که از سواد سخن روشنی گرفت این سرمه را بملك صفاهان نمی دهم

ملاحظه میفرمایند که (این سرمه) در مصرع دوم (سواد سخن) را در مصرع اول مقام خود میداند.

هرچه بود از دل بغیر از نقش ابروی تو رفت عاقبت زاین مسجد ویران همین محراب ماند

مرجع (این مسجد) در مصرع اول (دل) و مرجع (همین محراب) (ابرو) است .

عاقبت از دیده دست تربیت شستم کلیم   زانکه آن گوهر که من زاین بحر میجستم نداشت

مرجع (این بحر) در مصرع دوم (دیده) در مصرع اول است .

شب آدینه بدریوزهٔ میخانه روم   زانکه ازهفته همین شب بگدا می افتد .

مرجع (همین شب) متذکره مصرع دوم (شب آدینه) در مصرع اولست .

بعد مردن نشود نقد سخن از دگری   کاین نه مالیست که میراث باولاد رسد .

مرجع اشاره (این مال) متذکره مصرع دوم (نقد سخن) در مصراع اولست .

شب شکار صید معنی میتوان کردن که روز   این غزال از سایه خود هرزمان رم میکند .

مرجع اسم اشاره (این غزال) در مصرع اول (صید معنی) است .

و میتوان مثالهای زیاد ازین قبیل داد حالا استاد بفرمایند که مرجع اسم اشاره (این سرمه) در بیت شوربازار شان کدام است ؟ (شور دیرین) (این سرمه) شده نمیتواند.

٤ — روز و شب در کشور ویران من آوای جغد   باغ من کو بلبل شیرین زبان من کجاست ؟

مصرع اول این بیت فاقد فعل بوده یك جمله نا تمام است — (کشور ویران) (آوای جغد) را مثبت ساخته مستلزم فعل بودن زمان حال (است) میباشد و استتار فعل که ازقرینه پیداست مطلب را نا مکمل افاده کرده است .

٥ — کوبیدن میخ بر تابوت استبداد درین مصرع که «« میخ بر تابوت استبداد تا کوبد بشوق»» با کلمه شوق سازگار نیست — خشم میبود بهتر بود .

یك دو کلمه دیگر هم خدمت استاد محترم بعرض رسانیده مرخص میشوم :

یك — در صفحه ۱۲۵ شماره ششم آئینه تحت عنوان (بهار وطن) منظومه دیگری از طبع سرشار شما افتخار نشر یافته است متاسفانه این منظومه هم از نگاه جواب انتقادی بشما چند عیب دارد؛

اولا بازهم از نظر وزن که تمام مصراعهای دوم در بحر مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ(مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان) سروده شده است ولی مصراعهای اول منظومه تان تماما بهمین وزن نیست چنانچه سه مصراع در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات) گفته شده و هشت مراتبه در بحر مجتث مثمن مخبون محذوف وارد شده اید و وزن آن (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن) شده است .در مصرع اول بیت پنجم ملاحظه بفرمائید (رهود کلچهٔ نوروزیم جفای سپهر) و در مصرع اول بیت ٢٤ (کنون که از همه جا رشتهٔ امید گسست) و در مصرع اول بیت ۱۹ (چه حیله میزنی ای تاجر تفنگ فروش) وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات است که با یك سبب ثقیل یا وتد مجموع خاتمه یافته است که نام بحر طوریکه گفته آمدیم بحر مجتث مثمن مخبون مقصوراست و در بیت های آتی — مثلا :

در مصرع	اول	بیت	چهارم	—	دلم ز غصه پر و جامم از شراب تهی
رر	رر	رر	ششم	—	مرا که بود دیاري چو در بهار چمن
رر	رر	رر	نهم	—	مباد مرگ فراز آید وغریب روم
رر	رر	رر	سیزدهم	—	مصیبت است که سرگردگان قوم همه
رر	رر	رر	٢٦	—	در این بهار ز آب زلال مستم کن
رر	رر	رر	٢٧	—	رسان بمدعی از قول من سلام و بگو
رر	رر	رر	٣٠	—	کجاست آنکه سرش را نکوفت سنگ جفا
رر	رر	رر	٣٢	—	بهار میرسد و کاروان شوق رود

توجه بفرمائید این هشت مصراع مذکور در بحر مجتث مثمن مخبون محذوف سروده شده است که عبارت از (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن) است و با وتد مجموع یا مقرون خاتمه یافته است .
فاما مصراعهای دوم منظومه شما که مثلا (کنون که عارف وعامی کنند استجهال) یا (فتادرنج و وعنا همچو آفت دوال) (حرام جامه به تن کرده است ز استحلال) همچنین در ۳۲ مصراع بروزن (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان) آمده که نام بحرمجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ است ومصراعها با سکون عین فعلان و با وتد مفروق خاتمه مییابد.

عیب کلانش در این است که خود شما وزن عروضی را در همین اثر انتقادی خود بشاگردان تعلیم داده اید .

وعظ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود   آستین شکرآلود مگس ران نشود.

تجدید چاپ شماره های اول تا ششم

باثر تقاضای روز افزون هموطنان محترم شماره های اول تا ششم آهینه افغانستان که نایاب شده بود تجدید چاپ شده است . علاقه مندان میتوانند بقیمت فی شماره شش دالر مستقیما از دفتر این مجله شمارهٔ مورد نظر خود را دستیاب نمایند.

دو ـ حدیث واجب و منکر کهن شد و اینك   حرام جامه بستن کرده است ز استحلال

استاد محترم مستشعر است که واجب بمعنای لازم می آید ودر اصطلاح دینی واجب همان حکمیست که انجام دادن آن در شریعت اسلامی ضروری و لازمی باشد و فرقیکه واجب با فرض دارد این است که منکر فرض کافر میشود و منکر واجب فاسق و بعذاب جهنم لایق است. مثلا نماز وتر، قعدهٔ اولی در فرض چار رکعتی نمازهای عید، قربانی، سجده های تلاوت وسهو. جانب دیگر ازنگاه عقاید اسلامی واجب الوجود خداوند است و تمام صفات کمال که لایق شان الوهیت است ثبوت آن بر الله تعالی واجب و همه صفات نقص بر الله تعالی مستحیل است. ثبوت وجود، قدم، بقا، مخالفت للحوادث، احدیت، حیات، اراده، قدرت، علم، سمع و بصر و کلام بر خداوند متعال واجب است و لهذا واجب بعد از فرض حکم مقدس بوده و اجرای تمام احکام لازمی را فرا میگیرد.

کهنه گفتن واجب ولو که نقل قول باشد از کلمات و الفاظ ناگفتنی و بد و تحقیر آمیز است که بکفر نزدیك میشود و اگر بقول خود تان استعمال این کلمه توهین آمیز را در حکم هذیان تب محرقه محسوب نفرمائید، واجب دوستان شما را مواخذه خواهند کرد، مگر آنکه پیش از پیش تا این سخن بجاهائیکه میدانید برسد توبه فرمائید و کلمه رد کفر را بخوانید.

سه ـ طرف دیگر این منظومه (بهار وطن) شما به غرابت و تنافر الفاظ مبتلا شده است ازقبیل ذکر عنا و آفت دوال و استجبال و استفعال و استحلال و استنکال که غیر مانوس بوده و برای فهم معانی آن بمراجعه کتب فرهنگ از قبیل (صراح و قراح) و (کشف اللغات) و (بهائی) و (صرف میر) احتیاج محسوس میشود ـ خدا برکت بدهد دکتور هاشمیان را که باین نقص پی برده کتب لغات را ورق زده و معانی لغات غیرمانوس مذکور را در پاورقی توضیح کرده است و این طرز عمل با صورت افاده و آموزش تان در سطور ۱۳ و ۱٤ صفحه ۱۲۹ همین نوشته انتقادی تان (مجله شماره ۷ ـ ۸ آئینه) که فرموده اید الفاظ شعر با موسیقی زبان هم آهنگ و از معایب تنافر الفاظ و کراهت سمع برکنار باشد، منافات دارد ـ پس از علم بی عمل چه فایده؟

از واعظ نا منتظمی پند شنیدن   چون قبله نما ساختن اهل فرنگ است

در پایان عذر جسارت میخواهم که تا باد نوزد برگ شور نمیخورد ـ نگفته ندارد کسی با تو کار.

اینقدر باید عرض کنم که از انتقاد سالم نمیرنجم ولی انتقاد بیجا را هیچکس خوش ندارد خصوص که آثار غرور و خود پسندی در آن مشهود باشد و خواهید گفت شناسی با هم نداریم چه موجب در میان خواهد بود و من میگویم که احساس شهرت طلبی و فضل نمائی هم دخیل بوده میتواند. و من الله التوفیق. محمد طاهر هاتف.

۲۵ ثور ۱۳۶۹

فاضل محترم دکتور هاشمیان

سلام و احترام مرا می پذیرید. میخواستم جواب انتقادات استاذ نگارگر را که در صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱ شمارهٔ هفتم آئینه افغانستان به نشر رسیده بود در ماه گذشته نوشته وارسال کنم ولی متاسفانه بعلت مریضی هائی که با پیری همراه هست موفق نشدم. هرچند در این سن و سال که آفتاب عمر رو بزوال است اگر انتقاد پذیر باشیم اصلاح پذیر شده نمیتوانیم و نیروی مکابره و معارضه را هم در خود نمی بینیم معذلک در قطار دیگر افغانانی که مورد اعتراض استاد واقع و جواباتی نوشته اند من هم بامجبوریت جوابی بهم رسانیده و تقدیم داشتم ولی می بخشید که سرلکانی های قلم از ان و حیزه های انتقادی طومار و دفتر درست کرده است و قصه بدرازا کشید. خدا کند در نشر آن از نگاه ملاحظات نشراتی محذوری نبوده و بمقصد دفاع از موقعیت همکاران آئینه آنچه بقید تحریر آمده است به نشر برسد.

و من الله التوفیق یا عزم همت

محمد طاهر هاتف

باز هم بجواب آقای صدیق حیاء

محترم م. کریم شیون

موشگافم من به عیب دیگران ‌‌‌ ‌ ‌ چون به عیب خود رسم کورم در آن .

مجبورم یکبار دیگر بجواب آقای حیا بپردازم ــ در غیر آن نه حوصله پرگوئی است و نه فرصت حرف پراگنی. قبل ازآنکه باعتراضات وکنایه های شاغلی حیا جواب گفته باشم بارتباط نقد ادبی شان بعرض میرسانم :

۱ــ فرموده اند که هامون (بمعنی دشت) را به (آ) یعنی آمون (بمعنی دریا ــ آمو یا آمون) نوشته بودم اگرچه از نظر معانی غریب نباشد ولی بفرض آنکه شما (هامون) را مناسبتر تشخیص داده اید و من آنرا به (آ) نوشته باشم یك اشتباه املائی است که حتی از بزرگان نیز به مشاهده رسیده . آیا شما تپیدن را به (ط) ننوشته بودید ؟

۲ــ در مصرع "کودکان گر سنگم زنند ویاکه دشنام دهند" کلمه "گر" ازین مصرع حذف شده و در شماره ۹ــ۱۰ مجله در صفحه (۱۵۱) تصحیح آن آمده اگرشما تصحیح را ملاحظه میفرمودید زحمت قلم فرسائی تان در آن مورد کم میشد و مرا به بحرالکاهل پرتاب نمیکردید. معلوم میشود شما از مجله آئینه همان قسمت ها را میخوانید که مورد ایراد خود تشخیص میدهید و به تصحیح و چیز های پیش پا افتاده چندان توجه نمیفرمائید . اصل آن مصرع چنین آمده است :
(کودکان سنگم زنند و یا که دشنام دهند) . همچنان از مصرع نهم همین غزل کلمه (باز) حذف شده که تصحیح آن در صفحه فوق الذکر آمده است .

برادر حیاء درجواب اولی خود که نگاشته بودم "خوشبختانه شعر را وسیله معاش قرارنداده ام" یك حقیقت و واقعیت را اظهار کرده بودم، جمله مذکور کنایه باقای حیاء نبوده وبه صندوقاعانه شان هیچ ربطی نداشت . اینکه خود شان چنان توجیه وتعبیر میکنند اختیار دارند. مناعت طبع و استغنای شان بهمه روشن است . حاجت به تذکر نداشته در مورد کنایه های مکرر و نهایت سخیف شان جواب نمیگویم تا باساس تذکر اداره مجله بحرف های بازاری صفحات مجله را سیاه نکرده باشم. اما همین قدر در آن مورد محترمانه عرض میشود که شاغلی صدیق (حیاء) نقاب از (حیا) دارند و در زیر نقاب چیز دیگریست .

گله دیگر من اینست که آقای حیا بزعم خود مرا دوست (اکبر خیبر) خوانده بدان وسیله خواستند که تاپه کمونستی بمن بزنند وهمچنان در نقد اولی مرا باقر تعبیر غلط مصرعی از یك شعرم از جمله بیخدایان حساب داده بودند. در این قسمت میخواهم جناب حیاء را متوجه بسازم که برادر محترم مرا مردم ما خوب میشناسند. خیبر را بجز نام حضورا به عمرم ندیده بودم که چه شکل و قواره داشت و به تاپه زدن خودت متهم بکمونستی نمیشوم . من از آغاز زندگی ضد کمونستها بودم و از دوره جمهوریت مرحوم سردار محمد داودخان در صف مخالفین کمونستها قرار داشتم. چنانچه در دوره ای که ریاست کتابخانه های عامه را عهده دار بودم در ختم هر هفته یعنی شام های روزهای پنجشنبه بولتنها واوراق تبلیغاتی شوروی را که از طریق سفارت آن و یا از مرکز فرهنگی شوروی میرسید حریق میکردیم و تا جائیکه امکان داشت نشریه های زهرآگین کمونستی را از دسترس جوانان دور نگاه میداشتیم .

کنایه خیبر وقتی بمن می چسپد که بیاسپورت حکومت کمونستی کابل توسط طیاره بهندوستان میرفتم آنهم یکنیم سال پیش درحالیکه من در سال ۱۹۸۰ از راه های فرار به پشاوررسیدم و فامیلم بعد از گذشتاندن چند روزحبس در نوبت اول، در نوبت دوم توسط تریلرفرارکردند که در اثر کمبود هوا یکنفر از همسفرهای شان تلف شده بود واین قصه را تمام پشاورنشینان خبردارند. برادرمحترم وقتی این تاپه درست بمن می چسپید که یکی از فرزندانم دوش بدوش عسکر اشغالگر علیه جهاد می جنگید و در راه ناصواب از طرف مجاهدین کشته میشد و یا اگر با کمونستها همکاری میکردم و در پروگرامهای تلویزیونی آنها شعر خوانی میکردم. میترسم که بازجواب مرا خواهید نوشت که ده کجا و درختها کجا ولی اینبار به دهها شاره میکنم که وطن ما است و واقعات آن درختان ما و باین ترتیب فاصله ده و درخت نزدیك میشود .گفتنیها زیاد است ومن باشاره اکتفانمودم .

در مورد اعتراض دیگر شان که در یك مصرع شعر "پرزدن" آمده بودو آنرا بمسخره گرفته بودند آنقدر اعتراض نا معقول است که حیف جواب و مثال آوردن ــ صدها بیت شعرای گذشته وحاضره درمورد پرزدن و پروازکردن دارند مثلا شاعری میگوید :

دیگر نمانده طاقت پرواز در پرم ‌ ‌ ‌ بشکسته باز پنجه ایام شهپرم .

این کلمه درزبان عامیانه نیز مروج است مثلیکه گفته شود "آقای حیا از کابل جانب دهلی پرواز کرد ."

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوئیم

برادر محترم در جای دیگر مرا گز و میدان دعوت نمودید تا اشعار آبدار ودلنشین شما را که در شماره های آئینه افغانستان چاپ شده نقد نمایم ـ اینك فعلا محض دو قطعه آنها را تحت مطالعه قرار میدهم ... شما فرزند مرحوم عبدالعزیزخان (حیرت) میباشید و در دامان چنان یك پدر فاضل بزرگ شدید که مرحوم (حیرت) مفاعلن مفاعلن را خوب بالای شما گردان نموده بودند از این بالاتر نه شما توقع کنید که از اشعارتان تعریف شود و نه من در مورد اضافه گوئی میکنم ....
گرچه عیب جوئی را عمل نادرست میدانم اما باشر اصرار و داوطلبی اقای حیا ٔ خلاف عادت ومشت نمونه خروار غزل "پر طاوس "را با همان ترازوئی وزن میکنم که ایشان اشعارنا چیز مرا ارزیابی کرده اند:

۱ ـ مصرع اول بیت یازده "گفتمش کالای لاجوردی چرا پوشیده ای " ثقلت دارد ـ بهترمیبود اگر گفته میشد (لاجوردی گفتمش کالا چرا پوشیده ای)... حتی مصرع دوم همین بیت سکتگی دارد جائیکه نوشته اند " گفت ز چرخ لاجوردی کم نیم در اقتدار" حرف (ت) در کلمه گفت زایداست هکذا مصرع دوم بیت ۲۲ " گفت میخواهم که روید از مزارم لاله زار" لاله در مزار روئیدن در ادب معمول است نه لاله زار ـ بخاطریکه کلمه (زار) بمفهوم جای یا مکان آمده است چون (گلزار بمعنی جای گل ـ خارزار جای خار ٔ سبزه زار جای سبز وغیره) دراین مصرع مزار خود به معنی جای است که باید لاله در آن بروید نه لاله زار. بناءً کلمه (زار) بطور نادرست بلکه غلط استعمال شده است .

در بیت چارم ازطرف اخیر غزل لفظ اجنبی (مینی ژوپ) علاوه از اینکه وصله ناجوراست حرف (ب) بحساب گردان عروضی زیاد است و صحیح آن شاید اینطور میبود " گفتمش از چه لباس مینی ژو در بر کنی ". بازهم در بیت سوم از طرف پائین غزل کلمه اجنبی " ماکسی " پیوند بد نما بوده وزن را باصطلاح خود اقای حیا ٔ خراب کرده است . ازین غزل " گفت و گفتمش " چنین بر می آید که عشق آقای حیا ٔ در پیرانه سری یکبار چنان طغیان کرده که گاهی عاشق هندوبچه سرخ پوش و زمانی فریفته معشوقه ماکسی پوش و مینی ژوب پوش فرنگی میشود ـ معلوم نیست که معشوقه یکی است یا چندین تن با لباسهای رنگ رنگ . شاید این غزل در شب دیوالی هندوها که رنگپاشی معمول آنها است بمعشوقه زرد پوش پیدا شده باشد .

در مورد قصیده میلادالنبی اقای حیا ٔ (منتشره شماره ۹ـ۱۰ ص ۱۳۰) بازهم باساس امریه آقای حیا ٔ چند مورد را زیر نقد قراردادم ولی با حفظ احترام و بزرگداشت خاص بمفهوم قصیده که دروصف پیغمبر بزرگ اسلام (صلعم) سروده شده محض نواقص عروضی و لفظی آنرا مختصرا خاطرنشان میکنم :
حرف (ت) در لفظ (رفت) مصرع اول بیت دوم زاید است و وزن را بهم زده . در بیت هفتم (لیك این ذاتی که باشد برتر از نوح وخلیل) بین انبیا ٔ وپیغمبران تبعیض و فرق آمده است حال آنکه قران مجید میفرماید (لا تفرق بین احدا من رسلهم) . در بیت دیگر لفظ اطاعت (حق اطاعت می نمود از خواهش و آمال او) از خواهش بندگان ولو پیغمبرمحبوب و بزرگ (صلعم) باشد در شان خداوند (ج) جایز و موزون نیست زیرا انسانها بشمول پیغمبران حتی فرشتگان مطیع اما خداوند (ج) مطاع میباشد . بعبارت دیگر خداوند متعال خواهش و دعای پیغمبر واپسین حضرت محمدمصطفی (صلعم) را منظور و اجابت می نمود نه اطاعت . در مصرع " خال رخسار محمد بود بلال نکته دان " اقای حیا ٔ باساس محاسبه خود شان وزن را برهم زده اند چه یك حرف زاید است . و در مصرع " با ابوبکر درمحبت بود رقیب بی نشان "عین نقیصه موجود است . در مصرع " ای صبادانی که شهر عشق را منزل کجا " بهتر میبود " منزل کجاست " گفته میشد زیرا علاوه بر سکتگی مفهوم سوالیه مجهول مانده است . در مصرع دیگر " بس اذیتها تو دیدی زین گروه جاهلان " منظور شاعر اشاره بعید است به جاهلان زمان حیات نبوی (صلعم) پس باید (زان گروه) گفته میشد .

من این چند نمونه را نظر به تقاضای خود آقای حیا ٔ ذکر کردم در حالیکه اشعار دیگرشاعرمحترم (با عفو تقصیرات) از اینگونه نارسائیها ومعایب شعری وادبی دارد و اینجانب هیچگاه عادت به چنین انگشت گذاری (و فضلیکه ندارم) بفضل فروشی بپردازم بلکه در نظر من و بسا علاقمندان دیگر شعر و ادب روح ٔ جذبات و احساس شاعر ارزش دارد نه کمبودهای خورد وریزه لفظی . مثال بزرگ این ادعا اشعار عارفانه و مستانه مولانای بلخی در مثنوی مخصوصا در دیوان معروف شمس تبریزی است که در بسا موارد جوش و طوفان احساس و درك و جذبه موانع حتی وزن و قافیه را از دم راه خود بدور کرده است .

در پایان یکبار دیگر اعتراف قبلی خود را تکرار میکنم که من هرگز خود را شاعر مسلکی و ادیب ندانسته بلکه خود را شاگرد و دوستدار این دو هنر زیبا میدانم و در آثار ناچیزخود بیشتر به محتوی و مطلب تکیه کرده ام تا بلفظ و قالب . و هم سرودهای خود رابی عیب نه پنداشته ام از همینجاست که هیچگاه قیام به عیب جوئی آثار دیگران نکرده ام ورنه این بیت بلند بالا که امروز باقای حیا ٔ صدق میکند در حق من نیز مصداق پیدا میکرد:

موشگافم من به عیب دیگران چون به عیب خود رسم کورم در آن .

تبصره اداره ـ جوابیه اقای شیون طـــویـــل بوده ما یك قسمت آنرا نشر کردیم . متاسفانه هموطنان از نقد فن و هنر برون شده بمسائل شخصی و کنایه ها وطنزها میپردازند. ما این گفت و شنید را بهمین جا خاتمه می بخشیم زیرا برای خوانندگان این مجله مفادی از آن متصور نیست . البته اگر دانشمندی در مورد مدعیات دو طرف (با ارتباط عروض و معانی) عالمانه و بیطرفانه قضاوت نماید نشر خواهد شد .

محترم م ۰ ا ۰ نگارگر

در بارهٔ پیشنهاد تیکه داری محترم داود موسی

من محترم موسی را تا هنوز ندیده ام، بنابراین وقتی دو کس تازه با هم آشنا میشوند بعنوان تعارف هم که باشد پیشنهاد کننده بخش ثقیل کار را بعهده خویشتن میگیرد، اما محترم موسی شاقه کاری و بلدوزر دوانی را بمن میگذارند و خود خوش خوشان و اشپلاق زنان با مویك نقاشی براه می افتند و آرایش هنری جاده های تسطیح شده را بعهده میگیرند. صد رحمت بانصاف هنرمندانه شان که غوغای کارخانهٔ آهنگری را بمن میسپارند و گلبانگ ارغنون کلیسا را خود میگیرند. چه میتوان کرد من بحکم اینکه "هرچه از دوست میرسد نیکوست" پیشنهاد شان را می پذیرم واما میترسم که محترم هاشمیان صاحب "هیچمدان" بخشم آید و بر سر هردوی مان چیغ بزند که بروید گم شوید و دست از سر کل من بر دارید که سر وصدای بلدوزر دوانی تان آرامش مرا برهم زد و کارم را زار کرد .

خوب حالا که هنوز فرصت غنیمت است و حریف هم عصبانی نیست چطور است آقای موسی که من کارم را از شکستن خرسنگهای کلیشه ای آغاز کنم و مشتی سکهٔ تازه بقیاس سکه ای بدلی موجود ضرب بزنم و شما نیز مویك نقاشی را بردارید و این سکه های تازه ضرب زده شده را آرایش کنید و مشتری پسند بسازید .

یکی از این خرسنگهای کلیشه ای همین کلمه "هیچمدان" است که محترم هاشمیان صاحب از شمارهٔ اول تا یازدهم چندین بار در مورد خویشتن بکار برده اند، چنانکه گوئی آن را تخلص شانی خویش قرار داده اند .

من نمیدانم چه کسی، چه وقت و در کجا این سکهٔ قلب را وارد بازار نگارش نمود اما چون ایرانیان بیشتر از ما افغانها اهل تعارف و مجامله استند، فکر میکردم آنان این کلمهٔ بی اصل وبی نسب یا این سکهٔ قلب را وارد بازار کرده اند. کلمهٔ "هیچمدان" بی اصل است زیرا که ما دیگر ترکیبی از این دست نداریم، بدین معنی که "هیچ" قید است و "مدان" فعل نهی از مصدر (دانستن)، یگانه ترکیب مشابه با آن کلمه "کس مخر" است که در اصل "کس نا خر" بوده و مرحوم جنت مکان حضرت استاد (بیتاب) بنا بر ضرورت شعری آن را وارد شعر خویش نموده فرموده اند :

جامهٔ هستی فلك افگند بردوشم بزور   این متاع کس مخر را برکه بفروشم بزور

بهر صورت، در ایران اهل تعارف و مجامله هنگامیکه شخص میخواست خود خواهی را در جامهٔ تواضع عرضه کند، از ترکیباتی نظیر "احقر العباد"، "هیچمدان"، "خاك پای عالم"، "بندهٔ نا چیز"، "کمینه" و امثال آن استفاده می نمود و چون من در مورد درستی کلمهٔ "هیچمدان" شك داشتم، برای این که نا دانسته خویشتن را غرق نکنم، بفرهنگ "معین" که عاری از لغات دساتیر است، مراجعه نمودم . خوشبختانه آن دانشمند لغت شناس این کلمه را علی رغم اینکه در ایران سخت مصطلح بوده وارد فرهنگ خویش نکرده است .

حالا که محترم هاشمیان صاحب عزم خود را جزم کرده اند و از بکار برد این ترکیب در مورد خویشتن نمی گذرند، از محترم داود موسی میخواهم با استفاده از تبحر خویش در زبان انگلیسی کلمهٔ "هیچمدان" را بدان زبان برگردانند و یا بر یکی از این سه ترجمه که من از فرهنگ فارسی به انگلیسی اقتباس کرده ام، صحه بگذارند :

(۱) perfectly ignorant   (۲) a know-noting   (۳) an ignoramus

و ضمنا مویك خویشتن را بر دارند و این سکه های تازه را که من بقیاس "هیچمدان" ضرب میزنم نقاشی کنند :

۱) آشپزی ماهر و چیره دست در مقام تواضع باید بگوید : این هیچمَپَز .
۲) خیاطی هنر مند باید بگوید : این هیچمَدوز .
۳) شاطری چالاك که بیست کیلومتر در ساعت جلو ارباب میدود باید بگوید : این هیچمَدو .
۴) ترازوی دقیق باید بگوید : این هیچمَسَنج .
۵) جلادی مانند رئیس خاد که روزانه صد نفر را میکُشد باید بگوید : این هیچمَکُش .
۶) آدمی پر حرف که در پنج دقیقه چار صد کلمه تحویل تان میدهد باید بگوید : این هیچمگوی .
۷) آدمی لافزن از تبار همان "لافوك دیده درا" که ذکر خیرش در آئینه افغانستان شده بود باید بگوید : این هیچملاف .
۸) شاهینی تیز بین که از اوج هوا جنبش ماهی را در دل دریا می بیند و بموقع شکارش میکند باید بگوید : این هیچمبین .
۹) رخش رستم باید بگوید : این هیچمتاز .
۱۰) فروشنده ای ماهر که بی ارزش ترین متاع مغازه خود را بقیمت گزاف تلك گردن مشتری بیچاره میکند باید بگوید : این هیچمفروش .

۱۱) و بالاخره نگارنده که از «« هیچ »» این همه افسانه ساخته است باید بگوید : این هیچنویس

اگر با این همه توضیحات محترم هاشمیان صاحب باز هم کلمه «« هیچمدان »» را کنار نمیگذارند نمیدانم در برابر این حرف آخر من چه میگویند :

خداوند (ج) خودش گفت : «« من از علم بشما ندادم مگر بهره اندك »» که بدین حساب ما همه «« اندك دان »» استیم ولی هیچمدانان ، نعوذ بالله خدا (ج) را هم تکذیب میکنند و میگویند بما (بهره اندك) را هم نداده است . این از «« هیچمدان »» و اما دو مورد دیگر نیز است که باید بدان اشاره کنیم .

محترم هاشمیان صاحب میفرمایند : «« بنظر ما ضیاع وقت است اگر هر روز سفارش کنیم که (تغییر) را با دو (ی) و (تعین) را با یك (ی) بنویسند...... »» تا اخیر .

ایراد بیچاره موسی این بود که (تعیین) بر وزن تفعل نوشته میشود . منظورش اینکه درزبان عربی دو مصدر به دو معنای مختلف وجود دارد و ما فارسی زبانان هر دو را بهمان دو معنای مختلف در زبان خود پذیرفته ایم ، یکی مصدر باب تفعیل و دیگری مصدر باب تَفَعُّل . تعیین بر وزن تفعیل مسلما به دو (ی) است ولی تعیُّن بر وزن تَفَعُّل با یك (ی) و همچنین است تغییر و تغیُّر و از همین قماش است کلمه های تشکیل و تَشَکُّل - تقدیس و تَقَدُّس - تخمیر و تَخَمُّر و امثال آن . حرف محترم موسی این است که هر کدام را بجایش باید نوشت : تعیین : پیدا کردن ، بازنمودن مخصوص کردن ، نصب کردن و گماشتن است ولی تَعَیُّن : به چشم دیدن و به یقین پیوستن است که در فارسی بمفهوم هستی نیز بکار رفته است :

مکش خجالت محرومی از غرور تَعَیُّن چه من چه او همه با تُست اگر تو با تو نباشی

و اما نتیجه ئی که استاد هاشمیان از تخصص (و نه تخصیص) خویشتن در زبانشناسی میگیرند نیز جالب است . ایشان میفرمایند: «« نکته قابل تذکر در مورد املاء فارسی این است که مراعات کامل دستور زبان عربی در مورد کلمات عربی دخیل در زبان فراسی برای اکثر فارسی نویسان معاصر نه تنها ممکن نیست بلکه باساس معیارهای علم زبانشناسی که بحث آنها درینجا بیلزوم میباشد متوقع بوده نمیتواند »».

سخن بر سر رعایت «« کامل »» دستور زبان عربی در مورد کلمات دخیل نیست بلکه سخن بر سر این است که ما این کلمات دخیل را با معانی مختلف آن در زبان خود پذیرفته ایم ولی عده ای بدلیل عدم آگاهی از اختلاف معانی آن کلمه ها در شیوه نگارش آن طوری تصرف میکنند که معانی درهم می آمیزد و (تعیین) با (تَعَیُّن) و (تغییر) با (تَغَیُّر) یکی میشود .

میدانیم که زبان انگلیسی نیز روزگاری دچار اینگونه پراگندگی های املایی بوده و از راه همان سپارشهای (۱/) روزمره که استاد محترم آنرا ضیاع وقت می پندارند بوحدت املایی کنونی رسیده که باستثنای معدودی سادگی های املائی پذیرفته شده در انگلیسی امریکا بیکدیگر اختلافی درشیوه نگارش کلمات در سراسر دنیای انگلیسی زبان بمشاهده نمیرسد . من قبلا نیز خدمت استاد عاجزانه عرض کرده ام که زبان نوعی قرارداد اجتماعی است وتنها عدول دستجمعی از این قرار داد است که میتوانند قاعده دستوری را در هم بشکنند وکنار بگذارد (چنانکه در عرصه سیاست نیز طغیان دستجمعی انقلاب است ولی طغیان انفرادی بغاوت). بطور مثال دستور زبان انگلیسی میگوید: با فعل لازمی ضمیر مفعولی بکار نمیرود و بنابراین درست نیست گفته شود (It,s me.) ولی انگلیسی زبانان علی رغم این قاعده نمیگویند : (It,s I.) بلکه میگویند (It,s me) واین غلط مشهور را بر دستور زبان خویش تحمیل کرده اند. خوشبختانه ما فارسی زبانان نیز میگوئیم غلط مشهور به از صحیح مهجور و بهمین دلیل (صد) را که باید به (س) نوشته شود به (ص) می نویسیم و قفس و نفت را که در زبان عربی (قفص) و (نفط) است به (س) و (ت) . یا به جای (دهها) که سخت ثقیل و نا زیباست (دهات) می نویسیم وکاری خوب هم می کنیم . اینگونه قاعده شکنیها بدلیل سهولت در تلفظ جدا کرن دوکلمه ای که تلفظ همسان دارند خوش اهنگی و با هم آهنگی دو صدا در کنار یکدیگر و غیره خویشتن را بر دستور زبان تحمیل میکنند . بطور مثال علامه نفی صفت یعنی (-un) در زبان انگلیسی بخاطر هم اهنگی با صدا های آغاز کلمه اشکال ذیل را نیز اختیار نموده است : (-in) با کلمه هائیکه به (c) آغاز میشود - (-im) با (p) - (-il) با (l) - (-ir) با (r) - (-ig) با (n) در کلمه (ignoble) .

معیار های علم زبانشناسی نیز برهمین عُدول های دسته جمعی صحه میگذارد ولی خطا ها و اشتباها ت انفرادی را متاسفانه توجیه نمیکند، زیرا درین صورت نوعی انارشی وارد قلمرو زبان میشود ومی گوید : هرکس هرچه بازبان میکند مجاز است وهیچکس حق ندارد بروی نویسنده گل بگوید. خاصتا هنگامیکه ما نویسندگان تربیت شده و وارد در فن نویسندگی نداریم وغالب نویسندگان ما گلهای خود روی استند که بسابقه استعداد خویش بسوی این فن روی آورده اند و بدبختانه بخاطر شرایط نا مساعد نتوانسته اند تربیت دست باغبان را در پرورش گلهای استعداد خویش مشاهده نمایند

(۱/) سپارش - از مصدر سپردن چون در زبان فارسی مصدری بنام (سُفُردن) نداریم بنابراین (سفارش) خود از قماش طهیدن و طهران بجای تپیدن و تهران است).

باینگونه سپارشها نیاز دارند و من می ترسم که تذکر استاد محترم ایشان را دربرابر آموزش اصول کلی نویسندگی که بخاطر کثرت کلمه های عربی در زبان فارسی آگاهی از مقدمات دستور زبان عربی (نمیگویم مراعات کامل) را نیز ایجاب میکند بی اعتنا بسازد و دنیای فارسی زبان هرگز بوحدت املایی نرسد.

اگرچه کمسوادی من در زبان انگلیسی بر من نهیب میزند که حد خویشتن را نگاه دارم و وارد آنچه در حوزهٔ صلاحیت من نیست نگردم ولی صرف برای اینکه زخمه ای بر تار فراست استاد بزنم وبرای شاگردان زمینه بهره برداری بیشتر را فراهم کنم عرض می نمایم که کلمهٔ (beyond) جز در یك مورد اصطلاحی یعنی (the beyond) بمعنای ماورالطبیعه یا بیرون از حدود درك انسان در دیگر موارد اسم نتوانند بود (مراجعه شود به دکشنری کالنز چاپ ۱۹۸۹ ص ۱٤۷) ولی بدون گفتگو حرف اضافت (preposition) و قید (adverb) است . هرگاه (beyond) اسم باشد باید خصوصیات کلی اسم را داشته باشد یعنی باید شمارش پذیر یا شمارش ناپذیرباشد علامت جمع و حرف تعریف (بگفته استاد مشخصه) و صفت بپذیرد و ضمنا با ضمیر باید تعویض شود که نمیشود. در ترکیب (beyond war) این دو اسم نیست که با هم ترکیب شده و اسم مرکب ساخته است بلکه (beyond) همان وظیفه خود را بعنوان حرف اضافت حفظ کرده است و اما حرف تعریف (the) در فقرهٔ (the beyond war organization) باسم (organization) تعلق دارد یعنی (the beyond war organization) نه به حرف اضافت (beyond) در ترکیب (beyond the war) باز حرف تعریف (یا بقول استاد مشخصه) (the) به (war) تعلق دارد یعنی بعد از یك جنگ خاص یا آنسوی جنگ خاص یا ماورای جنگ خاص . اگر علت وجودی آن موسسه امریکایی همین جنگ خاص افغانستان باشد ترکیب (beyond the war) در خور ایراد نیست و اگر جنگ را بطور عام در نظر داشته باشد حرف تعریف در آن زاید است . ختم.

و حرف آخر نیز این که در شعر (به جز افغانستان) ز نگارنده کلمهٔ کرگسان (vultures) را به کلمهٔ گرگان (wolves) تبدیل کرده اند و حال آنکه هیچ گرگی را در آسمان نمی توان یافت. استاد اختیار دارند که تصحیح می فرمایند یا خیر. عرض نگارنده

والله اعلم بالصواب

تصحیح ضروری : در شماره ۱۱ (ص ۱٤۹) در مصرع «اندر آسمانم گرگان آهنین چنگال» کلمه (گرگان) به (کرگسان) تصحیح شود .

توضیح : از تایپست مجله استعلام کردیم که چرا چنین شده ؟ گفت : «این کامپیوتری که تازه بدسترس من قرار داده اید سالی بکار دارد تا بین (گرگ) و (کرگس) تشخیص کرده بتواند و انگهی این کامپیوترها را برای همین ساخته اند که از (کرگس) (گرگ) بسازد، آنهم از نوع گرگ پران که در جنگلهای زهره زیست توان کرد.» و با خضوع افزود که «بهتر خواهد بود برای مقابله رونوشتهای این «هیچمد» یك مصحح استخدام شود . » چون تجویزی معقول بود پیشنهادی به پریزیدنت بوش تقدیم کردیم تا از درآمد غنایم عراق مبلغی باین منظورتخصیص بدهد. داوطلبان درخواستهای خود را به اداره آئینه افغانستان ارسال میتوانند.

توضیح پیرامون « مردان پارو پامیزاد» ک

عنوان درامی است در چهار پرده اثر مرحوم احمد علی کهزاد که بعد بزبان انگلیسی و فرانسوی نیز تحریر یافته و نسخه انگلیسی و فرانسوی آن با تصاویر زیبا ابتدا در مجله «افغانستان» و سپس بصورت رساله مستقل در سال ۱۳٤٦ در کابل چاپ شده است .

چون در شماره (۱۱) ماه نوامبر ۱۹۹۰ مجله آیینه افغانستان در دوجا (ص ۱٤۲ و ۱٤۵) اثرفوق الذکر به آقای پژواك نسبت داده شده است بنابرآن این چند سطر محض غرض رفع اشتباه نویسنده مضمون تحریر یافت تا از یکطرف حق نویسندگان و مخصوصا گذشتگان تلف نگردد و از جانب دیگر نویسنده مضمون باشتباه خود ملتفت گردد . نبی کهزاد . ،

برادرمحترم جناب آقای کهزاد ـ یك منظومه استاد پژواك اغلبا بدون مشوره خود شان درمجموعه ای بعنوان « حدیث خون » در پشاور بعنوان «مردان پاروپامیزاد» نشر شده است و اگرچه ما همان منظومه را در صفحه (۱٤۲) زیر عنوان « خاك پر شور» نشرو بپایان آن توضیحی بهم رسانده ایم ولی در صفحه (۱٤۵) اشتباهاً عنوان «مردان پاروپامیزاد» بجناب پژواك نسبت داده شده، اثر کهزاد مرحوم را در افغانستان خوانده بودم و نوشته شما را تائید مینمایم.

با احترام هاشمیان

شعر عروضی و شعر آزاد

محترم حامد علی پور

مدیر مسئول محترم مجلهٔ آئینهٔ افغانستان

موفقیتهای بیشتر شما را در نشر آئینهٔ افغانستان آرزو میکنم. نامهٔ من بر روال "اعتراض قانونی" استاد نگارگر خواهد بود با تفاوت اینکه ایشان استاد استند و نامه و شعر و مقاله شان همه در اوج اعتبار اند و من فقط یکی از خوانندگان مجله شما استم و میخواهم یادآوری مختصری داشته باشم.

در چند شماره آئینهٔ افغانستان آنگاه که سخن از شعر عروضی و شعر نو در میان است؛ آنگاه که سخن از تشویق قلم بدستان تازه کار است؛ و آنگاه که تفاوت میان این دو شعر بمیان می آید، می بینیم که شعرنو را برای درمان درد ندانستن وزن و قافیه برای تازه کاران سفارش میدهند. میخوانیم که "نوع دیگر شعر که آنرا "شعر نو" یا "شعرآزاد" مینامند چندان پابند وزن و قافیه نمیباشد. حتی کسانیکه طبع شعر دارند ولی معیار های عروضی و بدیع را نپیموده اند، میتوانند از شعرنو شروع کنند." (شماره ۱۱ ص ۷۲). یا میخوانیم "بعضی از مردم بخاطر سهولت کار از مدار قافیه فرار میکنند و به شعر نو پناه می آورند. این طبقه (مردم) عقیده دارند که اگر هرچه را بخواهند بیان کنند، در شعر نو امکانات آن زیاد وجود دارد... اشخاصی که از سرودن اشعار سبک قدیم فرار میکنند اصلا قدرت سرودن آنرا ندارند" (شماره ۹- ۱۰ ص ۱۵۲). این اظهارات به نظر درست نمی آید. شعر نو جدی تر و عمیق تر از آن است که با آن بتوان چنین سر سری برخورد کرد. من با این ادعا که کسانی هستند که از وزن و قافیه چیزی نمیدانند و از شعرای کلاسیک جز اسمای شان چیزی نخوانده اند و چون از قافیه بستن عاجز اند و بخیال خود شان بشعر نو پناه می آورند، مخالفتی ندارم. ولی مشکل کار در اینجاست که ما شخص و یا اثری را به نا درست نمونه قرار میدهیم و بعد هرچه که از دل تنگ مان برخاست راجع به نظم ساخت او میگوئیم. اینگونه ساخته ها را (که اتفاقا نمونه های آن در نوشته های ما زیاد است!) با شعر نو ربطی نیست. یك نوشته باید یکبار بنام شعر قبول شود و بعد روی اینکه نو است یا نه، بحث گردد. شعر نو کوششی موفق بود برای رهایی از قید اینکه مثلا حرف آخر تمام مصراع های دوم باید با یك حرف تمام شودد و یا اینکه هر شعر باید وزن بمعنای تساوی طول مصراعها داشته باشد و نه بخاطر اینکه سرایندهٔ آن از وزن و قافیه چیزی نمیداناند و یا قادر نیست شعر با وزن و قافیه بسراید. شعر نو پیامی نو با بیان نو است، همین وبس.. و تفاوت شعر عروضی و شعر نو تفاوت میان دو نسل و دو طرز فکر و دوطرز تلقی از شعر است و نه فقط یکی مشکلتر و مکمل دیگری.

از چگونگی آغاز شعر با "افسانه" نیما و سایر ماجرا ها که بگذریم میرسیم بالاخره به مهدی اخوان ثالث (م. امید) که چند ماه قبل از میان ما رفت وبیگمان از بزرگان شعر نوبود. او قبل از روی آوردن به شعرنو شعر موزون میسرود و در اقسام شعر کلاسیك چیره دستی نشان داد. نادر نادرپور که در مهاجرت و در لاس انجلس زندگی دارد یکی از نام آوران شعر نو است. در محفل یادبود روانشاد استاد خلیلی (که شما نیز در آن حضور داشتید و سخنرانی کردید) شعر کهنی از استاد را با شعر نوی از خود مقایسه کرد و دیدیم که تفاوت میان دو طرزبیان بود و نه میان دانستن و ندانستن قافیه. نادرپور اشعار موزون فراوان دارد. برای نمونه (غزل ۲) او را که از بس خوانده ام با خونم عجین شده است و می اندیشم که زبان حال همه ی آوارگان است، برایتان میفرستم تا لطفا بانتخاب بنده آنرا عینا در بخش زبان و ادبیات بگنجانید.

از "کهن دیار و دیار یار" خودمان بگوئیم: مگر آقای دکتر شمعریز که حالا در مجلهٔ آیینه افغانستان شعر موزون میسرایند در کابل شعر نو نمی سرودند؟ آیا میتوان حدس زد که استاد آیینه که باو لقب پیش آهنگ شعر نو در افغانستان داده شده است و مقاله و شعر های نو او در شماره پیشین آیینه به نشر رسید، از وزن و قافیه چیزی نمیدانند؟ مطمئنا که جواب هر دو پرسش "نه" است. استاد نگارگر نویسنده مقالهٔ شیوای "بازهم در قلمرو بی در و دربان ادبیات" و شاعر "دختر و رنگین کمان" نه تنها وزن و قافیه را به تمام و کمال می دانند، بلکه میتوان گفت شمس قیس عصر ما در دیار هجرت است. داکتر ناصر امیری که "نمونه های شعر دری افغانستان" را به نشر رساند، یکی دیگر از شاعران شعر نو کشور ما است. ولی در شماره های "نامه خراسان" هر آنچه از او دیدیم شعر موزون بود و دیدیم که چه استادانه شعر میسرایند. به همینگونه اند شاعران دیگر برون مرزی و درون مرزی ما و کشور همسایهٔ ما ایران که خیلی هم وزن و قافیه میدانند ولی شعر نو میگویند. وزن و قافیه در کتاب قطور "شعر" الفبا است، هر کسیکه الفبا را نداند نمیتواند بخواندن کتاب دل خوش دارد. بگفته ملك الشعرا "بهار":

صنعت و سجع و قوافی نظم هست و شعر نیست — ای بسا ناظم که شعرش نیست الاحرف مفت

تجدید اشتراک سال نو؟

خلاصه اینکه به شعر نو باید با دید وسیعتر و جدی تر نگاه کرد و به نمونه های بر حق آن توجه داشت . شعر نو نبض پر تپش نسلی است که حرفی برای گفتن داردو این روش را برای ابراز آن انتخاب کرده است . شعر نو شعر پویائی است که زنده است و پاینده خواهد بود. بیش از این بر موضوع تاکید نمیکنم و بزبان شاعری میگویم :

در این زمانه ٔ عسرت
(که) به شاعران زمان برگ رخصتی دادند
که از معاشقه ٔ سرو و قمری و لاله
سرود ها بسرایند ژرفتر از خواب
زلالتر از آب ....

نوشتن و حرف نو گفتن چقدر مشکل است .

غزل ۲

کُهَن دیارا، دیارِ یارا ! دل از تو کندم، ولی ندانم
که گر گُریزم، کجا گُریزم، و گر بمانم، کجا بمانم

نه پای رفتن، نه تابِ ماندن، چگونه گویم، درختِ خشکم
عجب نباشد، اگر تَبَرزَن، طمع ببندد در استخوانم

درین جهنّم، گُلِ بهشتی، چگونه رویَد، چگونه بویَد ؟
من ای بهاران ! زِ ابرِ نیسان، چه بهره گیرم که خود خزانم

به حکمِ یزدان، شکوهِ پیری، مرا نشاید، مرا نزیبد
چرا که پنهان، به حرفِ شیطان، سپرده‌ام دل که نوجوانم

صدای حق را ، سکوتِ باطل، در آن دلِ شب، چنان فرو کُشت
که تا قیامت ، درین مصیبت، گلو فشارَد، غمِ نهانم

کبوتران را ، به گاهِ رفتن ، سرِ نشستن، به بامِ من نیست
که تا پیامی، به خطِّ جانان، ز پای آنان، فرو ستانم

سفینه ٔ دل، نشسته در گِل، چراغِ ساحل، نمی درخشد
درین سیاهی، سپیده‌ای کو؟ که چشمِ حسرت، در او نشانم

اَلا خدایا، گِرِه گُشایا !. به چاره جوئی، مرا مدد کن
بُوَد که بر خود، دَری گشایم ، غمِ درون را ، برون کشانم

چنان سراپا، شبِرِسیه را، به چنگ و دندان، درآورم پوست
که صبحِ عریان، به خون نشیند، بر آستانم، در آسمانم

کُهَن دیارا ، دیارِ یارا، به عزمِ رفتن، دل از تو کندَم
ولی جز اینجا، وطن گُزیدن، نمی‌توانم، نمی‌توانم .

تهران ـ آدینه ۱۹ آبانماه ۱۳۵۷

مجله بدون اشتراک به هیچکس ارسال نمیشود

توضیح جناب مجروح صاحب

توضیح در بارهٔ اعتراض محترم دکتور محمد یوسف

محترم سید شمس الدین مجروح

برادر عزیزم دکتور هاشمیان

در شماره ۱۲ مجله آئینه اعتراض و یا گلهٔ جناب دکتور محمد یوسف را خواندم. اینک دربارهٔ ان به توضیح میپردازم:

من چند ماه پیش باروپا سفری کرده بودم که دیدن بعضی دوستان وهموطنان و مفاهمه با آنها میسر شد. باجناب دکتور صاحب هم ملاقات و مفاهمه رخ داد. او مسوده طرح را بمن سپرد وگفت که من بهر کس که مناسب بدانم میتوانم آنرا نشان بدهم. وعده کرد که ترجمه انگلیسی آنرا هم بمن میفرستد و ازین هم مستشعر بود که من در باره همین مطالب آمده ام که با دوستان مفاهمه کنم. من فکر نمیکردم آن طرح یك سند سری است. فکر کردم که نشر آن در مجله شما (آئینه افغانستان) بهتر است که به بتوجه هموطنان برسد.

من نمیدانم قصور فهم من بود و یا نا رسائی افهام وافادهٔ داکتر صاحب که این غلط فهمی رخ داد اما بهر حال نظر بپاس دوستی واعتماد متقابل دیرینه من از ایشان معذرت میخواهم و کماکان بایشان عقیدهٔ نیك واحترام دارم و تلاش و جد وجهد مداوم شانرا در خدمت وطن قدردانی میکنم. نظر خود را در باره طرح بایشان گفته بودم اما میخواهم یك نظر دیگر خود را هم به ایشان ابلاغ کنم و آن اینست که:

حل مسئله افغانستان بین چند نفر محدود مانده نمیتواند. عوض نظر من بهتر است نظر هموطنان دیگر هم بدست آید و موضوع باطلاع عامه رسانده شود. مسائل سیاسی و اجتماعی امروز از محدود بودن به طبقه نخبه برآمده است. با وسائل اطلاع عامه امروزه (رادیو تلویزیون جراید و روزنامه ها) سری و نهانی نگاه داشتن مطالب سیاسی از بین رفته است. جوامع بشری بشمول روسیه سرباز تر و گشوده تر شده میروند. ما هم باید خود را با محیط معاصر تطابق دهیم. افغانستان خساره بزرگی که دیده است عامل آن این بود که پالیسی های سیاسی و اجتماعی در پشت درهای بسته طرح میشد و یا بفعالیت های زیر زمینی کشانده میشد. که نتیجه آن همین آشوب و بدبختی ما است. همین روند را هموطنان ورهبران مجاهد ما درپشاور هم با خود آوردند. تمام پروگرامهای خود را بدون اطلاع هموطنان در پشت پرده میساختند و با بیگانگان و دایره های استخباراتی آنها درمیان می گذاشتند اما حتی اعضاء و اراکین شورای اداری خود و مشاورین خود را بیخبر نگاه میداشتند و هنوزهم باین روند دوام میدهند و همه را بیخبر نگاه میدارند. حتی با دشمنان خود مخفیانه مفاهمه و صحبت ها کرده اند که تازه افشاء شده است. اما همکاران خود شان از آن خبر نداشتند. اگر نیت نیك است و به غرض خدمت بمردم و میهن است هر پروگرام یا طرحی که باشد آنرا باید در معرض دیدگاه هموطنان قرار دهیم و از انتقاد هراس نداشته باشیم. ما باید فکر خود و نظر خود را و قدرت خود را با دیگران مشترك سازیم. و این چیز هارا محدود و منحصر نگذاریم.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم — تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال.

پیرامون طرح های مختلف

محترم غ. صدیق سرگردان ازدهلی

هوالله

هموطن نهایت محترم وگرانقدر آقای هاشمیان

با عرض سلامهای گرم وتقدیم احترمات قلبی بجناب شما - بزحمتکشیهای شما بخاطر نشر مجله وزین آئینه افغانستان بمنظور جمع آوری و ارائه نظریات مجرب و ارزنده اشخاص با دانش هموطن ما بخاطر تامین صلح و آرامش در کشور بلاکشیده ما افغانستان عزیز.

اینك من هم منحیث یکفرد افغان که مانند ۱۲ یا ۱۵ ملیون هموطن خود سوزش جنگ خانمانسوز ۱۲ ساله را با جنایات و وحشیگری ها و اعمال ضد انسانی وضد اسلامی مشتی عناصر پلید و وطنفروش کمونست در رگ و گوشت و پوست خود احساس میکنم خواستم تا اگر چیزدیگری از دستم ساخته نیست در مورد وطن خود، جریانات سیاسی ونظامی مربوط وطنم وآنچه از لابلای صفحات مجله وزین آئینه افغانستان و آنچه از اخبار و شنیدگی ها بدست و گوشهایم میرسد و آنچه خود در دل دارم، بروی صفحه کاغذ بریزم و بجناب شما ارسال دارم. میخواهم باصراحت و جرئت بگویم که در آنچه می

تجدید اشتراک سال نو؟

توضیحات آقای حیاء

محترم احمد صدیق حیاء

شاغلی دکتور گرامی هاشمیان

از تبصره علمی و ادبی شما بالای نوشته های خود مستفید و خوش شدم . باید این روش در بین نویسندگان و اهل قلم باساس قضاوت های سالم ومنطقی دوام داشته باشد وکسی هم باید نرنجد زیرا از تصادم افکار برق حقیقت جهیدن میگیرد و اشتباهات رفع میشود زیرا «آئینه خوب و زشت را منعکس میسازد .

تعجب من درینجاست که شما بیت معروف حضرت ابوالمعانی را بجناب محمود طرزی نسبت داده اید این اشتباه است ـ سالها است که این بیت را همه اهل ادب از کلیات ابوالمعانی گرفته وتکیه کلام ساخته اند..... (درین مورد باشتباه خود ملتفت شده و قبلا پوزش خواسته ام . هاشمیان).

۲ ـ در مورد اینکه نوشته اید (طپید) را به (ط) نوشته ام ـ این کار همیشه در بین استادان ادب معمول بوده چنانچه استاد بیتاب و شاغلی خلیلی و مرحوم محمد انور خان بسمل و جناب شایق جمال (طپیدن) و (طپش) را گاهی به (ط) و گاهی به (ت) می نوشتند ـ چنانچه (تهران) و (ایتالیا) را هم میتوان بهر دو نوع نوشت .

۳ ـ عجب تر اینکه شما همان غزل معروف حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی را نیز از(حافظ شیرین سخن) نمیدانید ـ بکدام دلیل و منطق ؟ لطفا به نسخه معتبر دیوان حضرت حافظ که بهمت و ذوق احمد شاملو توسط چاپ افست گلشن در تهران بطبع رسیده و از انتشارات مروارید میباشد مراجعه کنید در صفحه (۳۷۲) آن بخط مقبول و زیبائی همین غزل پر شور نوشته شده ـ اگربا ین طرز شما پیشرفته و ابیات استادان تصوف و عرفان را بدیگران نسبت بدهید پس وای بحال ادب و تصوف ـ درینصورت بر رخ آئینه غبار می نشیند و بازار آئینه کاسد میگردد.

بیاد دارم که در ۲۵ جدی سنه ۱۳۶۸ شمسی یعنی یکسال قبل در منزل محترم محمد یوسف شیردل (فعلا مقیم دهلی) مهمان بودم در انجا جناب الحاج عبدالوهاب خان (از روسای سابقه شرکت برق کابل) هم حاضر بود. من این بیت حضرت ابوالمعانی را خواندم :

ز شوخ چشمی حرص دنی مباش ایمن که خلق گرسنه برچرخ قرص ماه شکست

من گفتم ببینید عرفای کرام در آئینه تجلیات قران مجید چه مبارك پیشگوئیها فرموده اند ـ همه میدانند که خلق گرسنه یعنی همین بشر ظلوم و جهول چند سال قبل بکره « قمرسفرکرده از آنجا سنگ مهتاب را ارمغان آوردند و نیز معروف است که روسها در سفینه خود سگی را جاداده بسوی مهتاب کشانده بودند چنانچه در آنوقت مرحوم شایق جمال شاعر طنز نویس و ظریف کشور غزلی ساخته بود که مطلعش این بوده :

ایدل اسرار قضا را چقدر می بینم که سگی را بهوا جفت قمر می بینم

درینوقت همان عبدالوهاب خان موصوف بر سر سخن آمده گفت « بلی من این نظر (حیا) را تائید میکنم چنانچه خودم وقتی درین مطلع حافظ بزرگ که فرموده :

این چه شوریست که در دور قمر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

اندیشیدم که (شور دور قمر یعنی چه ؟) و مراد حافظ بزرگوار ازین گفتار چه بوده ؟ بمن الهام شد که همین مصرع اول را بحساب ابجد بشمارم ـ وقتیکه ان را بحساب ابجد در آوردم سنه ۱۹۷۶ عیسوی را نشان میداد و هم میدانند که در همین سال شور و انقلابی در دور قمرپدید آمد و سفینه های فضائی امریکا و شوروی بسوی فضا در پرواز شدند ـ «

اقای خلیل ازلطف شما تشکر که بر نوشته های این دوست قدیم تبصره های ادبی میکنید. من از چنین تبصره ها خوش میشوم و استفاده میکنم . سلام مرابفامیل عزیز خود و جناب سردارررا ستگو و محترم محمد حسن خان کریمی (دوست بیوفای ما) برسانید . خواهان سعادت شما .احمدصدیق حیا

دوست گرامی آقای حیاء

در مورد کلمه تپش یا تپیدن که نوشته اند نوشتن آن به (ط ـ یعنی طپش و طپیدن) « همیشه در بین استادان ادب معمول بوده » و نام چند تن اساتذه و اهل ادب را تذکار فرموده اید باید بعرض برسانم که من آثارنشر شده شادروان استاد بیتاب و خلیلی رااکثر و از مرحوم بسمل مقداری را مرورکرده و بچنین اشتباه بر نخورده ام (مگر اینکه اشتباه طباعتی بوده که حتما تصحیح شده خواهد بود). بفرض محال اگر اینها گاهی تپش را طپش نوشته باشند (همانند آنکه تلخان را طلخان بنویسند) اشتباه کرده اندو تذکر دوستانه قبلی شما بمنظور اصلاح همین اشتباه بوده است . اما تهران را اگر عربها (طهران)بنویسند مفهوم است ولی برای ایرانی و افغان عیب بوده مثل آنست که تخم را (طخم) بنویسند . درخصوص کلمات اجنبی از قبیل ایتالیا ، امپراطوری و برتانیه وامثالهم اگر به (ت) نوشته شود یا (ط) عیبی ندارد .

در خصوص غزلیکه شما آنرا «غزل معروف حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی» خوانده اید قبلاً این اشتباه را بتوجه برادر محترم رسانده بودم. دلایلیکه شما اکنون اقامه فرموده اید مقنع نمیباشند. این غزل را عده ای به حافظ شیرازی منسوب میدانستند و در یک عده دیوانهای تجارتی درج گردیده ولی از پنجاه سال باینطرف که حافظ شناسی در ایران نضج گرفته و تحقیقات دامنه داری برای تشخیص و تفکیک اشعار اصیل حافظ بعمل آمده است، حافظ شناسان نامدار از قبیل دکتور قاسم غنی، ملک الشعراء بهار و محمد قزوینی سالها پیش مقالاتی پیرامون اشعار منسوب به حافظ بدست نشر داده، با ارائهٔ شواهد تاریخی ده‌ها غزل را از غیر حافظ تشخیص دادند که یکی آن همین غزل میباشد. یک عده مقالات مذکور در مجله سخن نشر شده و از نظر استادان پوهنحی ادبیات پوهنتون کابل گذشته است. بعد از نشر و ارائه تحقیقات مذکور و فیصله کانون فرهنگ ایران، غزلیات مذکور از حدود پنجاه سال باینطرف از دیوانهای بعدی حذف شده است. اگر پوهاند دکتور جاوید در دهلی میبودند درین مورد بشما معلومات مستند ارائه کرده میتوانستند. ایشان اکنون در لندن اقامت دارند و استاد نگارگر نیز درانگلستان میباشند. ولی جناب پوهاند نسیم نگهت و استاد دکتور علی رضوی (که زمانی هم همکار کانون فرهنگ ایران بودند) درامریکا تشریف دارند امید است بقناعت شما بپردازند. استناد شما دیوانیست که بهمت احمد شاملو در تهران بچاپ رسیده ولی دیوانیکه من دارم «باشتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی - چاپخانه مجلس» با ۹۳ صفحه مقدمه بقلم دانشمندان مذکور، غزل مورد بحث را در بر ندارد وعلامه محمد قزوینی در صفحه (کد) مقدمه چنین آورده است:

«....... بعباره آخری اگر کسی بخواهد نه بقصد تجارت و علاوه کردن چاپی بر چاپهای بی حد و حصر دیوان حافظ، بلکه فقط بقصد تمتع و استفادهٔ خود و نیز بهره مند ساختن دیگران دیوانی کامل و تمام ولی بی حشو و زواید از خواجه که هم از حیث متن تا حد امکان مصحح و مضبوط باشد و هم از اشعار الحاقی شعراء دیگر غیر از خواجه که چنانکه همه کس میداند در طی این شش قرن ازعصر حافظ تا عصرما مقدار عظیمی از آنها متدرجا در دیوان خواجه داخل شده بکلی عاری و خالی باشد، طبع نموده در دسترس عامهٔ فضلا و محبین روز افزون خواجه بگذارد، تکلیف او مابین اینهمه نسخ مختلفه خارج از حد احصا چیست وکدام نسخه یا نسخ را باید اساس طبع خود قرار دهد و کدامها را باید طرح نماید و چگونه از عهده مسئولیتی که او را در مقابل فضلاء باریک بین جهان متوجه است باید بیرون آید؟ ....»

شادروان قزوینی بعد از آنکه فهرست «کلیه نسخ موجوده دیوان حافظ تا کنون از قدیم وجدید وخطی و چاپی .....» جمله سی دیوان را در صفحات (لج - لد و له) بین ۴۶۸ تا ۵۸۹ غزل فهرست نموده میگوید «می بینیم ... بغتتا ازین میزانها یعنی حدود صد غزل الحاقی بچندین برابر قدم را بالا ترگذارده اند بطوریکه در بعضی از چاپهای اخیر دیوان حافظ در طهران بیش از سیصد غزل الحاقی بر اصل دیوان خواجه علاوه شده است! وشماره مجموع غزلهای دیوان به هشتصد و اند غزل رسیده است.» (صفحه له).

خلاصه اینکه این بیت ((این چه شوریست که در دور قمر می بینم -- همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم)) و غزل مذکور تا آخر از خواجه حافظ نمیباشد. مرجعی در دهلی که بقناعت شما پرداخته میتواند اداره فرهنگی سفارت ایران است. جناب داکتر رهین واستاد آشنه درپشاورنیزمراجع ذیصلاح پنداشته شوند.

و اما تعبیراتیکه از بیت مذکور صورت گرفته از چوکات علوم مثبته و تصوف هر دو خارج بنظر میرسد زیرا در قران مجید سعی بشر برای درک و فهم اسرار کاینات تحریم نشده وتصوف نیزسفر ودسترسی بشر بکرهٔ ماه را مذموم نشمرده است. سگ و قمر هر دو مخلوق خداوند (ج) بوده، سگ از جمله حیواناتیست که در قران مجید (سورهٔ اصحاب کهف) ذکر شده است و رسیدن سگ بمهتاب، که قران قدسیتی برای آن قایل نشده، اهانتی شمرده نمیشود. سفینهٔ فضائی شوروی باراول بدون انسان بنام سپوتنیک در سنه ۱۹۵۷ (یعنی بیست سال پیش از ۱۹۷۶) بفضا پرتاب شده. اولین راکت شوروی حامل گاگارین در ۱۹۶۱ و اولین سفینه امریکائی حامل جان گلن در ۱۹۶۲ بفضا پرتاب گردید ولی اولین انسان (نیل ارمسترانگ) امریکائی در سنه ۱۹۶۹ بکرهٔ ماه پیاده شد.

و اما در مورد یک بیت حضرت بیدل که صنعت حسن تعلیل در آن به بهترین نهجی که خاصه مکتب هند است تبارز یافته، درتفسیر این چنین ابیات و خصوصاً از آن بیدلِ همه دل، مردم دست آزاد دارند. ولی اهل ادب ونحویون عموما خود را محدود بکلمات موجود در قالب بیت و ارتباط معانی آنها میبابند - بنابران در بیت زیر حضرت بیدل:

ز شوخ چشمی حرص دنی مباش ایمن — که خلق گرسنه بر چرخ قرص ماه شکست

بنظر این طالب العلم کدام «پیشگوئی» بارتباط «شورش در دور قمر» بملاحظه نمیرسد، بیدل عارف است - او حرص را صفت دنی انسان تشخیص داده، در کلیات خود بکرات آنرا ذم کرده است - درین بیت صنعت بدیع حسن تعلیل بین شوخ چشمی و شکست قرص ماه ماهرانه واستادانه پرورده شده - شوخ چشمی بمعنی (زخم چشم) و (گستاخی چشم) و (بد چشمی) بکار رفته؛ (کلمه شوخ حتی تا زمان ادب درخشان دورهٔ غزنوی بمعنی «چرک و کثافت» بکار میرفت؛ چنانچه ناصر خسرو

قبادیانی بلخی در راه عزیمت بزیارات متبرکه در قرن پنجم هجری هنگام رسیدن به عراق در «سفر نامه» آورده است که «بحمام رفتم تا شوخ از بدن دور کنم» (شوخ بمعنی چرک وکثافت، چیزیکه در زخم موجود است).

مولانا بیدل از گستاخی و زخم چشم حرص پست فطرت هشدار میدهد که از دست مردم حریص و گرسنه چشم نه تنها زمین نشین ها «یعنی» نیستند بلکه بقرص (نان) ماه آسمان (به شباهت شکلی) هم نظر دوخته اند که از تاثیر «زخم چشم» آنان «قرص ماه» هم شکسته است و این شکست ماه که اشاره به از دست دادن شکل مکمل ماه بعلت کم گرفتن نور آفتاب یعنی در بیت مذکور صنعت بدیع را بهمرسانیده است که حضرت مولانا گویا تغییر شکل قرص ماه را به سبب «بد چشمی» مردم می که مدام گرسنه اند واز غایت حرص بهر آنچه شکل نان را داشته باشد چشم می دوزند، توجیه میکند و انسانرا متوجه گستاخی و ضررهای «شوخ چشمی حرص دنی» میسازد که در قرص ماه بصورت دورانی و متداوم مشاهده میشود.

دانشمندی میگوید که «برای وصفی علتی مناسب اما نه واقعی آوردن، نمایندگی از صنعت حسن تعلیل میکند.» در بیت ذیل، حکیم خاقانی نیز خورد و کلان شدن ماه رابه پیروی از حسن تعلیل، به بیماری دق تشبیه نموده است (دق از نگاه طب یونانی مرضیست که گاه مریض چاق و گلرنگ معلوم میشود و گاه زرد و لاغر):

بیماری دق که ماه دارد از هیبت چون تو شاه دارد

در ادب دری (نان شکستاندن) و یا (قرص شکستن) بارتباط صرف نان استعمال شده چنانچه شاعری میگوید:

از قضا بر خوان ممسک گر کسی نان بشکند
تا قیامت منتش بی سنگ دندان بشکند

و (نان شکستن) دراینجا بمعنی (نان صرف کردن) آمده است.

مولانا بیدل در جای دیگر میفرماید:

خلق را بر سرهر لقمه ز بس سر شکنیست ناشتا گر شکنی قلعهٔ خیبر شکنیست

نا گفته نماند که در کلیات غزلیات بیدل چاپ کابل بیت فوق الذکر بیدل که آقای حیاء بطور امثله ذکر نموده اند، در صفحه ۳۶۵ بعوض ترکیب (شوخ چشمی) ترکیب (خیره چشمی) آمده است که آنهم معنی بیحیایی و بیباکی و گستاخی را میدهد ولی (شوخ چشمی) که برعلاوه گستاخی و بیحیایی معنی (بدچشمی) و (زخم چشم) را افاده میکند بهتر از (خیره چشمی) مطلب شاعر را روشن میسازد.

اینکه آقای حیاء بشر را «ظلوم و جهول» خوانده هرآیینه هردوخصلت به بشر متوجه میباشد، معهذا همین بشر را با خصلتهای مذموم آن حضرت خالق کاینات (ج) اشرف مخلوقات و واجد کرامت خوانده است که با چنین صفاتی پابان شدن بشر بکرهٔ ماه نه گناه است و نه کسر شان و اهانت بکره ماه (باساس ارزشهای قران مجید)، ولی (سنگ مهتاب را آوردن) اگرچه از نظر اسلام غیر مجاز نباشد، اما بارتباط (حرص دنی) بشر با مفهوم بیت مذکور سازگار است. این توضیحات بپاس آشنائیها و همکاریهای متداوم جناب آقای حیا با این مجله تقدیم گردید وچنانچه بارها فرموده اند «اهل ادب از مسائل ادب نرنجند.» با عرض حرمت و ارادت. س. خ. هاشمیان

ادامهٔ صفحه ۱۲۵

بابا د کېږدی بلی خواته پروت و، مخ يې د کېږدی خواته اړولی و، له خولې مې غږ وخوت، په زړه مې يوه ليونۍ هيله را ژوندی شوه. بابا... لکه چې ژوندی دی. په زخمی پښه بابا ته ور وښوئيدم. سرته يې کېناستم. بابا ... بابا ....

خو بابا مې غږ ونکړ، سترگی يې پټې وې. او وينی شاو وخوا بهيدلی وې. د دښمن گولی د بابا په پراخه تټر کی ځان ځای کړی و. او د بابا د ختميدو سبب گرځيدلی وه.

بابا... بابا... زه څه وکړم، زه د ولی نه بيوولم. زما د چيغو په آوازونو د کاکېړ څڅيروي پورته غول، کاکړ هم تېښی وه. د رحيم خان وروکی بدن په وينو سور و. هغه په نس کی لگيدلی و، او دواړه مشر ورونو مې د بابا او ادې د لارې ملگری و و.

کليوالو مونږ د ړنگی کېږدی نه راويستلو، شاوخوا کېږدی ولاړی وی، خو د هيچا څراغ نه لگيدلو. د کليوالو شور او چيغی وی، تولږ مونږ په غم ژړيدل. ما دا گنله چې په نورو کېږديو به هم بمونه اوريدلی وي، خو وروسته پوه شوم چې د مونږ په کېږدی کی «تښتی رنړا» دښمن ته زمونږ هستی ورښودلی وه او همدې «تښتی رنړا» زمونږ د ژوند لويه رنړا ډوبه کړه.

د روسانو دا تته رنړا په مونږ و نه لوريده. دوی دا گڼله چې د غرونو په لمنو کی دا رنړا د دوی تياره ده ... (پای).

موزهٔ گل آلود

محترم محمد زکریا ابوی

داود موسی محترم چه بجا و چه زیبا گفت و چه موضوعیرا برای شعراء آورد که فراهم آوری آن آن غمدیدگان را از صحنه های غم انگیز و ودایهای خون آلود وطن درهم کوفته لمحه اگر بود بیرون کشید - "کفش کهنه" اقتراح خوب بود. کاش من شاعر بودم و میتوانستم شعر برایم و شعری برایم زیبا و گیرنده و رونده به پهلوی غزل شیرین (چو قصد چشمه کرد آن چشمهٔ نور) چکیده، چکامه، نابغه شعر و مثنوی - اگر او زنده بودی برایش شعری سرودی در تمثیل پای برهنه دختر کوچی که هراسان در کنار اشتر با پیزار وصله زده و کنده، دوان، دنیائی را عقب گذاشته، دنیای غم و آتش - هیدارد چابک برود که دژخیمان وطنفروش و متجاوزین خونخوار روسی در عقب اند.

تنها شعرا میتوانند این صحنه ها را ترسیم نمایند و ریزه گیهای آنرا تماشا نمایند، نکته سنجانه و نازك خیالانه با چشمان راست بین و تیز دید و زیبا بر از عمق آن در عالم خود فرو روند. عالم آنها عالم دیگر وچشم انداز آنها اثری دیگری دارد که با دنیای ما خفتگان عالم ظاهری تباش - و هر شاعر بنوعی ادراك خود را قصه گوئی نماید وتجسم دهد . شعرای شرق طوری دیگر و شعرای غرب نوع دیگری، موافق بطبع خود و روش و جذب ، شعور و برداشت محیط، شعرای غرب اکثرا بطول و عرض دیگر در قید کلمات آورند و شعرای شرق بطرز دیگری افاده نمایند، بطبع دید و خیال پردازی های شرقی، زیبا، عمیق و فشرده که عالمی را در چند کلمه خشت شانی و بنائی نماید - دربین این دو طرز و شیوه تفکر فرق بسیار - پهلوی هم نهید آن کفش با کفش ابوالمعانی بیدل (رح) که گفته :

بخیه کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست　　خنده می آید ورا از هرزه گردیهای من

صریحا دیده میشود که بیدل (رح) عالم و داستانیرا در قید و زنجیر چند کلمه در هم کشیده و تابلوی زیبا و مشرحی در معرض نمایش قرار داده است که شاعری بان پایه نتوانند.

هر شاه فرد بیدل (رح) کتابیست و دیوانی از قصه های حکمت همرا و گزارشات دور و دراز که شعرای غرب از تجسم آن بچنان فشردگی عاجز، چه اگر یکی از اوشان از دید وتماشای بحر و امواج خروشان آن بوجد آمده باشد و از آن تابلوی کشیده باشد و از خامه اش زیبا صورتی تراویده باشد، هرگز به پیمانه این فرد بیدل نخواهد بود:

بر شکست موج تنگی میکند آغوش بحر　　عجز اگر بر خویش بالد عرض شوکت میشود

راستی سیر فکرش آسان نیست - همه می بینیم که شعرا قدرت و توانائی دارند که برداشت ودید مناظر عالم خور را در قالب الفاظ رنگین و گیرنده بدیگران میرسانند که اشخاص عادی فاقد همه آن - ولو اگر نوری از انوار عالم شاعر باو رسیده باشد - از تمثیل تجسم و بیان آن عاجزند، اینست برتری شاعر از ناشر. ولی صرفا و بعضا از ناشرین بیانی سر میزند برجسته و گیرنده و با جملاتی تراوش میکند قابل انتخاب . من هم از لابلای اوراق یك تحقیق جواب و جمله ایرا انتخاب و عرضه میدارم که نخست باری که شنیدم بی اختیار کلیات بیدلش نامیدم (بیدل دوستان خاصتا آن شاعرگران مایه، آوارهٔ بیدل دوست بقهر نشود من غلام حلقه بگوش بیدلم نا اختیار اززبان جست) :

در بین سالهای ۲۱- ۱۳۲۲ در قلعه جنگی کابل جان قوماندانی بود (نامش نگویم چه اکثرا چنین بودند) بزرگ زاده، مگر طوریکه به بزرگان شایسته ؛ست دیت زیر دستان نگرفتی و عادت نداشتی - در روز بارانی موزه اش گل آلود شد. به آمر نظام قراول اکرم خان وردك (ضابط ناخوانیکه با پشتکار و کوشش شخصی خواندن و نوشتن آموخت و همه او را دوست داشتند و ما ما خطاب میکردند) امر داد که از تپه های بی بی مهرو (رح) ریگ آورده برای دفع گل و لای بیرك عمومی قشله فرش نماید. امر اجرا شد مگر از تصادف محل کندن ریگ در هم ریخت و چند نفری زخم برداشت و یك سپاهی جان سپرد و از فرقه تا وزارت همه را در تلاطم و غرش کشانید . هیئت تحقیق با کش و فش شروع کرد به چرا ؟ و چرا ؟ و پرسشها . ضابط مذکور اسباب اقدام و اجراات خودرا امر شفاهی قوماندان فرقه وانمود ساخت - مگر قوماندان مذکور با وجودیکه ازین امر هیچگاه مورد تنقید واقع نمیشد انکار کرد. هیئت دوباره از ماما اکرم پرسان نمودند آیا کدام سندی در باره امر و انکار قوماندان فرقه دارد یا خیر ؟ این صاحب منصب خورد رتبه و این ضابط نیمه ناخوان چنین جواب تحریر نمود: "ایات محترم (مقصد هیئت) خودشما فکرکنید که مه اقه (اینقدر) پدرلانت (لعنت) سادق (صادق) هستم که سرخود ریگ بیارم ؟" درجواب فوق این شخص عادی وناخوان چه طول ، عرض و عمق و گذارشاتی ریخته و بافته نهفته که صرفا سخن فهمان و سخن سنجان به آن رسند ورنه هیئت تحقیق و بازجوئی و شنوندگان عادی گارنیزیون به آن نمی خندیدندو ضابط مذکور مقصر شناخته نمیشد و چندین ماه بحبس محکوم نمیگردید و از ترفیعات بعدی که پول آن روزی فرزندان بود نمیماند. در جواب بسا چنین مادونان مامورین و کاتبان بیچاره که پرده پوش روساء وسپر وزراء شده اند معنی ژرف صریح ناخوانده و نافهمیده موجود است که مقصر اصلی درچوکی راحت به تکیه دوام داده وبیچاره بیگناهی درگرداب بیمروتی غرق شده . اگر شاعری چون او بودی چه موضوعی داشتی وچه زیبا وگیرنده نوشتی .

داستان کوتاه

ترک میهن

محترم سید عبیدالله نادر

بسم الله الرحمن الرحیم

کشت آرزوها را برد سیل محرومی — نذر باد و آتش شد خرمنی که من دارم
داوری نمیخواهد خونبها نمیگیرد — انتقام میجوید میهنی که من دارم
(پژواک)

متن ذیل حکایتی است از یک عده مجاهدین ولایت بامیان که از ظلم وستم باصطلاح روشنفکران خلقی و پرچمی بقصد ترک میهن شده اند. و میخواهند به پاکستان پناهنده شوند.

باد تند و سرد زمستان مانند گرگ زخمی زوزه میکشید. هرچه دورتر میشدند سردی زیاده ترمیشد و بمشکلات کاروان می افزود ...پاغنده های برف بر محاسن پیران و جوانان تماشائی بود. روزگار هم که خاصیت دیرین اوست بر جفای خود می افزود... هر لحظه شدت سردی زیاده تر میشد...

صدای طوفان در دل کوه ها طنین می انداخت ولی کاروان با ایمان محکم و ارادهٔ قوی پیش میرفت ... پیشاهنگ کاروان ابراهیم زنجیر شکن قرن است که رسم بت شکنی را از نیاکان و پیامبران خود بارث برده است. مهار کاروان را استوار و محکم در دست داشته و گاهی هم نیم نگاهی به عقب می اندازد. اطفال که کرتیهای وصله خورده ی بزرگان را پوشیده اند با شور و شعف براه افتاده اند...

ریش سفیدان وجوانان خیلی متفکر قدم بر میداشتند. سکوت مطلق سرتاسر کاروان را فراگرفته بود. و راه ها هم کم کم مسدود میشدند که شناختن راه برای راه بلدان هم مشکلتر میشد. طوفان قوت میگرفت و برفهای زمین را بطرف کاروان می پاشید. لحظهٔ بعد تر کمی از شدت طوفان کاسته شد. ولی همه بیحد خسته بنظر میرسیدند. حیوانات بیزبان مانند اسپ و قاطر که خداوند تحمل بیشتر برایشان ارزانی کرده و برای خدمت به انسان آفریده شده اند. خیلی استوار و محکم راه میرفتند.

مدتی برای رفع خستگی نشستند و حیوانات را هم استراحت دادند. اطفال هم دور هم نشستند. بزرگان خیلی عمیق بفکر فرورفته بودند. و به پیشانی اطفال و سیمای آن ها مینگریستندکه بیانگر یکدنیا احساس و ارمان قلبی پدران بفرزندان شان بود.

ناگهان صدای کاکا خدیداد سکوت را در هم شکست و گفت یوسف جان این خلقیها و پرچمیها وقتی رویکار شدند هر روز وعده میدادند که ما برای شما خانه میدهیم، زمین میدهیم و لباس میدهیم... ولی آنها فصل رسیده ما را هم سوختاندند و خرمنها را به آتش کشیدند و بجای کالا و لباس حتی کفن هم ندادند. خانه های مارا بمبارد کردند، خانها را چه که قریه و شهر را تباه کردند.

کاکا یوسف صدا کرد، بلی ما و شما خو همسن و سال هستیم، بیادت هست که در جنگ افغان و انگلیس که ما طفل بیش نبودیم، پدران ما چه فداکاری هائی بخرچ دادند که نظیر آن را تاریخ روزگار بیاد نخواهد داشت. ولی آنهمه جان نثاری های بی مـابانه جوانان و ریش سفیدان ما که برای آزادی میهن کردند و در مقابل خونبهای عظیم آزادی را کمائی نمودند. یک مشت اراذل وبی پدران به چه ارزان فروختند.

مدتی بعد ازاین گفتگو ها و هزار گفتگوهای دیگر از هر دری، ابراهیم پسر کاکا یوسف و پیش آهنگ کاروان، صدا کرد: بر خیزید که براه رفتن ادامه دهیم که نشست زیاد در سردی درد بدن ایجاد میکند. همه با یک صدا گفتند ابراهیم راست میگوید و براه افتادند.

بعد از مدت دو شبانه روز بولایت مشرقی رسیدند. هوای آنجا گوارا و زمستانی خیلی خوبی بوده میخواستند از راه اسمار و دره های کنر داخل باجور شوند. که در قسمتی از راه بمباردمان شدیدی بالای آنها از طرف خود فروختگان اجنبی صورت گرفت. حیوانات همه طرف پراگنده شدند. و اطفال هم بعضی در زیر بته های انبوه و درختهای ناجوی بزرگ که در لاش کوه ها بالای یکدیگر افتاده بودند پنهان شدند.

طیاره بمب افگن چند بار آمد وبمباردمان شدید کرد. ولی کسی دیده نمیشد و حیوانات هم از صدای مهیب راکت و بمب در قسمت انبوهی از درختان پنهان شده بودند.

بعد از یک ساعت طیاره برگشت و همه سراسیمه جویای مواشی و اطفال شدند. خلاصه دو طفل مجروح و دو نفر از جمله کاروان بشهادت رسیده بودند.

این بود نمونه ای از جملهٔ هزاران داستانهائیکه هنوز در سینهٔ مجاهدین ما به حفظ مانده است. تا باشد روزی این داستانها بهترین نمونه ای برای نفرت و انزجار روسها و وطنفروشان داخلی باشد. والسلام. سید عبیدالله نادر از نیویارک.

تجدید اشتراک سال نو؟

لنډ داستان

تتنه رڼا

د محترمې نجيبې وردګ ليکنه

د غرو په لوړو څوکو د لمر وړانګې نه ښکاريدې . ځکه ماښام را نږدې و ، ورسره يوې بلې تورې شپې ورو ورو په خپل تور ټادر کې د «لويې ناوې» غرونه لوړې ژورې را نغښتلې ترڅو دا سيا په زړه کې را منځ ته شوې وحشتونه ، ظلمونه ، چيغې او نا روا وې پټې کړي او دهغې سيمې د خلکو په زړه کې يوه بله خاطره پريږدي ، يوه ترخه خاطره ... ويرجنه او نه هيريدونکې خاطره ، داسې خاطره چې را تلونکې نسل به يې له اوريدو څخه کرکه احساسوي او د بدل اخيستلو لمبه به ورته په زړونو کې پيدا کيږي .

«لويې ناوې» خپله پراخه غيږ د هرچا د پاره په تيره د مالدارو کوچيانو د پاره خلاصه کړې وه ، خپلې شنې دښتې ، غرونه ، يخې اوبه ، پاکه فضا او هرڅه يې تر ډېې ميلمنو ځارکړي وه . نوځکه لويې ناوې تل شپانه روزل ، ميړني او دننګ زامن يې زيږول ، د شملو ليدل يې عادت و ، غيرتونه يې پالل ، او په ننګونو يې د سر لوبې هم ليدلې وې . خو د ظالم او وحشت نه ناخبره وه ، داسې لوړو غرونو چيرې هم نشوای زغملای چې پردې به په بده سترګه ورته ګوري ، او دوې د وياړ ننګيالو ته به د دښمنۍ اعلان ورکوي ، او د دوی د وژلو او له بينه وړلو جرأت به کوي .

د روسانو د راتګ سره سم لويې ناوې هم د اسلام او وطن د پاره مجاهدين د جهاد په نه ستړې کيدونکې لاره پلی کړل . تر څو د پاک افغانستان لويشت لويشت خاوره له دې ناوړه انسانانو څخه سپيڅلې وساتي . د اولس په ميړانه او حوصله او د لويې ناوې د لوړو غرونو په برکت چې خدای پاک مجاهدينو ته د شوسنګرونو په څير اعظا کړي وو ، روسانو څو ځله ماته وخوړه ، همدې پرله پسې ماتو د دښمن زړه د يوې تناکې په څير پرسولی وو . نو ځکه دښمن د خپل پرسيدلی زړه د تشيدو د پاره يو ځل بيا دافغانانو غرونه ، کورونه ، دښتې باغونه او هرڅه د حملې لاندې را وستل ، چې په هغه کې لويه ناوه هم شامله وه .

د همدې ورځې په ماښام چې تيارې په خپريدو وې او ټول خلک د ماښام د لمانځه د اداکولو نه وروسته له جوماتونو څخه کورونو ته را ستانه شوي وو ، په ځينو کيږديو کې څراغونه او ډيوې بلې وې ، خو رڼا يې د باندې نه معلوميدله . ځکه دوی د خپلو کيږديو پيڅولونه را ښکته کړي وو . زما مور د کيږدې باندينۍ چارې سرته رسولې وې ، ما هم ورې د کيږدې په بله خوا کې وترل . د وريو شور ما شور ډير و ، ځکه چې شپنو رمې بيرته غرونو ته بيولې وې . کله چې زما پلار کيږدې ته راغی نو زمونږ پخوانی او زوړ الکين يې را واخيست ، ګردونه يې ځينې پاک کړل او روښانه يې کړ ، او د کيږدې په لمچ «سيتنه» يې را ځوړند کړ ، په کيږدې کې يوه ښکلې تته رڼا خپره شوه چې مونږ د يو بل څيرې خړې او لړې ليدلې ، مونږ د همداسې تتې رڼا سره عادت وو ، همدا تته رڼا د تورو غرونو په لمنو کې د ژوند يوه نښه ده .

رحيم خان زما وړوکی ورور زما د پلار سره په لوبو و ، خندل يې ، منډې يې وهلې ، او شورېې جوړ کړی وو . مشر ورونه مې د پلار په مخ کې غلي ناست وو . «کاکړ» د کيږدې نه د باندې وتلې وه . په کيږدې کې زما مور ډوډې پخه کړې وه . له دې امله په کيږدې کې څه نا څه دود و ، مور مې د کيږدې پيڅول پورته کړ . تر څو دا دود بخنه هوا پاکه شي .

د نجونو ، هلکانو ، زړو او ځوانانو د خبرو غږونه د باندې اوريدل کيدل . کوچنې و ريو هم شور ما شورجوړ کړی و ، په داسې شور کې يو بل درونډ او تيز غږ وا وريدل شو ، يو وحشتناکه او بيريدونکی غږ . د غږ د اوريدو سره سم د اور يوه سره تهوته ز مونږ په کيږدې را ولويده . د څراغ رڼا ورکه شوه او په ځکه را پريوت . د کيږدې منځ يوه لمبه شو ، يوه سره لمبه ، او تور دودونه . يو زور آور طاقت زه د کيږدې بلې خوا ته وويشتم ، په ځان پوه نشوم . په سترګومې تور تپ شو . د رحيم خان غږ مې ډير ورو تر غوږو شو ، چې بيا د هغه د غږ په اوريدو پوه نشوم .

هرڅه آرامه تياره او بالاخره نابود شول او زه هم د بې هوشۍ په عالم کې له ځانه پردې شوم . خو څو ګړی وروسته زما سترګې خلاصې شوې . څه ويره وه څه ډار و ، او څه هم د زخمونو ځړيکې او دردونه وو ، پښې مې له ځانه پردې وې ، لاسونه مې نه را ټوليدل . يو فکر مې څه ناڅه زما سره خپله يارې ساتلې وه .

د سر ګرځيدو او نيمه بې هوښۍ په حالت کې مې سترګې خلاصې کړې . ښايي زما په نصيب کې زما د مور پلار او ځوانو ورونو ، وروستنی او ارمانجن ليد ليکلی و . سترګې مې بيا پټې نشوې د سر ګرځيدل را نه هير شول ، دردونه او ځړيکې را نه د يو څو ګړيو د پاره ورکې شوې ، ځکه اوس هغې سترګو د داسې صحنې د ليدلو تاب پيدا کړی و چې زما عقل يې منلو ته نه حاضريدو . زما د مور لوړه ييه توري کوڅې ، او وږدې جامې حتی د کميس ښکلې سرې شنې مرۍ او بريښيدونکې آئينې په يوه لمبه ، په يوه توره سره لمبه ، تور دود شوې وې . څه مې وليدل ، او څنګه مې وليدل زه هم ځانته تر اوسه حيرانه يم ، خدای پاک څومره صبر ، حوصله او همت را کړی و .

بقیه در صفحه ۱۲۲

چرا ؟

ازطبع استاد محمد عثمان صدقي.

دشمن ز ملک رفته دگر دشمني چرا؟ برجان هم فتاده چو قوم دني چرا ؟
ملت تباه گشت و تو در خواب غفلتي بهر علا ج زخم، دل آ هني چرا ؟
امروز وقت یکدلي روز یگانگي است در زیر پای هموطنان چه کني چرا؟
معلوم گشته است که در جنگ روز گار سر در گمیم، اینهمه ما ومني چرا؟
یکبار شو بخویش و باعمال خود نگر این دیدني حواله به نا دید ني چرا؟
زین کشت خاک گشته و این خانهٔ خراب کردی تو گفتني همه نا گفتني چرا؟
درهر چمن که مي نگری جای گلبنان خون مي چکد زچشم فقیر وغني چرا؟
داغ ستم ز دل نرود در جهان رنگ چشم از خطای دشمن پوشیدني چرا؟

سلام

محترمه رقیه حبیب

چه سردی پهنهٔ مغرب چه دلگیر ! برآ ای آفتاب صبح پامیر
منور کن دل و جان از جمالت تو خرشید مشرق مهر جهانگیر

سلام برتو که نام بلند آوازه ات جلوهٔ فجر تابستان بر آبي آسمانهاست ؛
برتو که کهسارت مفهوم راستي است ، غرور است ، اصالت است و پایداری است؛
برتو ، به آبهای خروشانت در دل دره های خفته در آغوش کهساران، روشن چون جبین مومن صادق، پر از صفا و تقوی، در لحظهٔ بهت و نیایش؛
برتو ، به آسمان و دشت و بیابانت ، به ذره ذرهٔ خاکت، به سنگهای کبود و نیلي فام ، به علف و دریا و لاله زارت؛
بر تو ، به غبار آلوده کوچه باغهات ، بر ستارهٔ سحرت برفراز آسمائی ، به کهکشان شبهای عمیق زمستانت؛
بر تو ، بمردمت ، بمردم خوبت ، خوب تنیده از ایمان و ایثار ،
که بر تر از ایمان وایثار حرفي در قاموس بشریت نگنجیده، وتا جهان جهان است برتراز آن متعالي تر از آن حرفي در آن مجال گنجایش نخواهد یافت...

برتو ، به قهرمان دلیرت ، به شدیار رخسار آفتاب زده اش برنگ مس در سنگر ایثار
که کبود صخره های کوه پیکر است ،بر دانه دانه عرق جبینش،
امتزاج عرق وخون بر دامن دود اندوده اش از آتش باروت ؛
برتو ، بمردم تو که دم هستي را در شرارهٔ تنوره های بیداد ، بسوی بیکرانه، بسوی خلود ، بسوی زیستن ها و رستن های جاوداني کوچ میدهند ؛

برتو، به بالاحصارت، نگاه کاوشگر زمان،
برویران آشوبگاه قرون واعصار، بر یورش امیال سیاه،
بتاراج طوفانهای هولبار ، بریزش بارانهای زهر آگین
به کوله بار شقاوتها که بر ارابه های جبروت بوی نیستي میرانند...

بر تو، بنام بلند آوازه ات، سلام مي کنم و نیایش ؛
برتو ، وطـن مـن
افغانستان کشور زیبای مـن...
(رقیه حبیب، جمعه ۲۸ اسد ۱۳۶۱ ـ ویرجینیا.)

اعلان اشتراک مجلهٔ آئینهٔ افغانستان

هموطن دانشمند جناب آقای احسان الله کهگدای، نویسنده ،شاعر و خطاط، نثری بسبک قدیم توام باقطعهٔ نظم، بابتکار خودشان ، از روی رواداری و بنده نوازی ارسال داشته اند و در روز میموني رسید که شرف صحبت استاد هاتف میسر بود ؛ همینکه لفافه را گشودم و نوازشنامه ها را مرورنمودم، هر دو قطعه را بحضور استاد برخواندم.تحسین و مرحباگفتندوقدر داني جناب کهگدای را ستودند؛ مزید بر آن خود نیز اراده فرمودند منظومهٔ جناب کهگدای را استقبال نمایند، و این دو چند افتخاریست که باین خدمتگار حقیر و مجلهٔ آیینهٔ افغانستان از دوشخیت دانشمند و سخنورکشور نصیب میگردد.در ذیل، اول قطعهٔ نثر ومتعاقبا پارچه های منظوم از نظر هموطنان محترم گزارش میبابد :

محترم احسان الله کهگدای

سبحان الله والمستعان

نـثـر قدیم بطریق مطائبه

قایم مقام صدر بساط سـخن داني   ادیب دانشمند محفل نکته داني

جناب جامع الفضائل دوکتور سید خلیل الله هاشمیان صاحب هاشمي نسب، سر دبیر مُدَبّر نشریهٔ وزین (آئینهٔ افغانستان) را خدای (ج) ابراهیم خلیل در ضـل حمایت خودقرار دهاد .

انشالله الرحمن آن محب الاخوان در ورای الطاف ملک المعبود از سلامت وجود برخوردار و کامگار بوده باشند، تمنامیرود که با استقامت سجود و استعانت (رب المشرقین و رب المغربین) باثر استفادت درهم و دینار نقود نشر مجلدات (آئینهٔ افغانستان) از گزند حوادث ناشي از رکود مالي و صدمات نا مساعد مادي و معنوی دور از دستبرد زمان در امان باشد تا دور تسلسل انتشار مجله مطابق بمرام و آرزو در مسیر متعال و متداوم قایم و پا برجا بماناد.

از یمن عنایت آن اخوی یک وقایه از وقایات منتشرهٔ شمارات یازده و دوازده که مطالب ارزنده و مصاحب متنوعه را محتوی میباشد بر حسب اشتراک این حقیر بعد از طي مراتع و دفع موانع در مرور یک هفته و اند روز که این کرهٔ خاکي در محور خود سرگردان بود در عین انتظار و شدت استفسار هی میدان و طي میدان در این دیار بي سر و سامان رسید.

از عمق مطالب ارزشمند این مجموعه که مظهر اندیشه بکر دانشمندان متبحر کشور در عالم هجرت است کثرت استفادت میسر گردید ، تا بدانجا که بسا مطالب مفیده را که نمیدانستم، دانستم و به این باورم که این مشعل فروزان علم و معرفت برای متتبعین و سالکان طریق دانش جدید و فنون قدیم یک غنیمت عظمي و اهمیت کبری را دارا است . وهرگاه این تجمع افهام و تفهیم و مخاذن نقد ادبا و اهل دانش نسبت بمعاذیر مادی و ضعف اقتصادی از روند همیشگي نشر باز ماند، آنهمه تلاش و مجادلات مملو از مرارت که با جبین پر نم و صرف

اوقات گرانبها در تهیهٔ آن متقبل شده اند ، محتملا بهٔ هدر خواهد رفت که تلافي آن حتي بقیمت گذافي دور از تصور و خارج از حیطهٔ قدرت در حالت هجرت میباشد .

روی این اصالت است که با ارسال این منظومه خواستم هموطنان جواد و با احساس کشور عزیز را باین نازکي متوجه سازم تا هرگاه با مساعدت مالي خود در اشتراک این نشریه کمر همت نه بندند محتمل است که نشرات آن در سالهای آتیه مانند سالهای پارینه در یک سیر متعادل و متوازن بر قرار نخواهد ماند. و من الله التوفیق .
احسان الله کهگدای .

اعلان اشتراک مجلهٔ « آئینهٔ افغانستان »

از طبع جناب کهگدای صاحب ۱

اگرخواهي روي درباغ و بوستان
چو سعدي (ع) گل بچیني در گلستان
نباشي بیخبر از علم و دانش
بیافزایي بدانش در دبستان
ز اوضاع وطن گردي خبر دار
و یا آگه شوي از حال دوستان
بخر یک جلد مجله را ز بازار
بخوان او را سراسر تا به پایان
بیابي هم او را با رغبت و شان
که تا ادعاي ما گردد نمایان
نهادیم نام وي آیین افغان
که باشد این دلیل قاطع و برهان
اگر جام جم است آ یینهٔ سکندر
بگفتار خواجه (ع) در وقت باستان
در این آیینه است نور درخشان
ز انوارش جهان گردیده روشان
بیا بنگر حقیقت را بدین سان
تجلي معرفت است پرتو افشان
همه اطراف و اکناف جهانرا
ببیني طرفة العین و بیک آن
ز احوال جهان گرداند آگاه
که دارا با سکندر ماند حیران
در این آیینه ار بیني که چون ني
و طنداران ز هجران زار ونالان
شکایت ها کنند از داغ هجران
چنانکه « ني » کند دور از نیستان
چو بیدل (ع) است ندارد کینه در دل
ولي همدل در الفاظش فراوان
حکایاتش جوان را حکمت و پند
مقالاتش همه نقد ادیبان
نباشد جز رفیقت در تنهایي
که تنهاییست خدا(ج) را زیب و شایان
اگر چند لحظهٔ اي باشي تو با وي
بسازد خاطرت شادان و خندان
و گر یابي موافق بر طبع خویش
بکن زود اشتراک در برگ و ریزان
که تا سال نو و پیش از زمستان
فرستم من برایت زود و ارزان .ختم .

اگر داري دماغ بوي بوستان
که یاد از سعدي آري در گلستان
بیفتي وزسر تشویق و تر غیب
بسعي دانش سقراط و لقمان
ز احوال وطن گردي خبر دار
شوي مسبوق حال دو ستداران
باطلا عات نو باشي تو آگاه
ز وضع شش جهات و چارارکان
بنام آینه نشریه اي هست
بدست آور ز دفتر یاز دکان
بخواندن رغبتت میسازد افزون
چو درتکرار بوس لعل خوبان
چنان مفتون وي گردي شب و روز
که عاشق بر جمال ناز نینان
کم از آیینهٔ اسکندري نیست
در او حال جهان خواني بدستان
جهانراجم خوداندر جام میدید
در آیینه همه بیند نمایان
چو خورشید فلک روشنضمیر است
ز انوارش همه دلهاست روشان
زبس او قصه پردازاست چون شمع
بود روشنگر بزم شبستان
بمحفلهاي علمي خانهٔ خویش
بکن با آینه آیینه بندان
در این آیینه بهتر میتوان دید
رخ آیینهٔ عرفان افغان(۱)
ازاین آیینه گر بیني به تحقیق
بود مهر فضیلت پرتو افشان
هزاران نکتهٔ ناگفته و بکر
کشد گه زاستین گه از گریبان
ز فطرت ظاهر و باطن بیک حال
هم از طینت زبان و دل بیکسان
بخوب وبد ندارد کار ، هرچیز
که بیند میکند در نامه عنوان
عیان سازد اگر تصویر زیباست
وگرزشت است نتوان کرد پنهان
دراین آیینه مي بیني که چون ناي
وطنداران ز هجران است نا لان

ازطبع جناب هاتف صاحب ۲

نمایند از جدایي ها شکایت
چو نالش هاي ني دورازنیستان
معاني تشنگانرا از مضامین
بسان خضر بخشد آب حیوان
بود در قلزم معني گهر بار
بسان قطره هاي ابر نیسان
عیار نقد سیم و گوهرش باز
نه اندر بحر میابي نه درکان
بوقت خواندن شیرین لطایف
شود آیینه بر تو شکرستان
ز نظم و نثر وي رفعت طلب باش
بود طبع روان تخت سلیمان
سراسر حکمت وپندش حکایات
مقالاتش همه نقد ادیبان
به تنهایي ترامیباشد همراه
که تنهایي خدا را بوده شایان
چو گلشن آمده شگفته طبع است
شوي ازصحبت وي شاد و خندان
اگر طبع تو باوي یافت توفیق
همانا اشتراکش باشد آسان
گران نبود اگر گیریش تگ خال
ولیکن اشتراکش هست ارزان
علاج کار پیش از وقت خوبست
در این ره پیشدستي کن ز اقران
تو وجهٔ اشتراک خود بپرداز
مقدم زانکه یابد سال پایان
که سال نو من این زیبا اثرباز
فرستم مر ترا بر درب ایوان
بیاد شایق آیینه ماناد
مبادااین نکته بسپارد به نسیان
بد و ن وجه ارسا ل مُجلات
نبا شد در توان اهل دیوان .ختم

(۱) اشاره بمجلهٔ(آیینهٔ عرفان افغان) که پنجاه سال قبل نشر مي شد .

خواجه حافظ شیرازی

بهار امسال (۱۳۷۰) مصادف با ماه مبارک رمضان است و این غزل خواجه باستقبال این مهمان عزیز است: (۱۷ مارچ الارمغان)

روزه، مهمان عزیز

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی
گرچه ماه رمضانست بیاور جامی

روز ها رفت که دست من مسکین نگرفت
زلف شمشاد قدی ساعد سیم اندامی (۱)

روزه هر چند که مهمان عزیز است ایدل
صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی (۲)

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی

گله از زاهد بد خو نکنم رسم اینست
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی

یار من چون بخرامد بتماشای چمن
برسانش ز من ای پیک صبا پیغامی

آن حریفی که شب و روز می صاف کشد
بود آیا که کند یاد ز دُرد آشامی

حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد (۳)
کام دشوار بدست آوری از خود کامی

اقتباس از دیوان خواجه باهتمام محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی – چاپخانه مجلس ۱۳۲۰ هش

(۱) در بعضی نسخ ساق بعوض زلف
(۲) در بعضی نسخ رفتنش بعوض صحبتش
(۳) در بعضی نسخ کام بعوض داد

د محترم استاد عبدالله غمخور څخه

یا به یو کیږو یا به ورکیږو

○

لاسونه ورکړئ په سیند کډیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

ستیان خلکو که محمدي دی   که حکمت یار دی که رباني دی
حضرت صاحب دی که ګیلاني دی   مجاهد ورور زمونږ چه حقاني دی
تولو ته خواست کوو ورته ډیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

د وخت آواز دی چه سره یو شئ   د ژوندون راز دی چه سره یو شئ
سوز و ګداز دی چه سره یو شئ   عرض و نیاز دی چه سره یو شئ
خاورې به سرشو درپه درکیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

یو شئ چه یو شي سره اولسونه   د غیرت توري د ننګ توغونه
یو شئ چه یو شي نعامتونه   د زړونو لاري د سر غنکرونه
دغې آرزو ته ډیر هوسیږو!
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

دریاب د کفر مست په چپو دی   تنور د ظلم په غرغړو دی
حال د لیدلو حال د کتو دی   وطن مو زوب په وینو شانلو دی
او داخه وشو په ملو سونږ او داخه کیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

په غزاوسمه مشرو غزا ده   د قیامت ورځ ده که کربلا ده
سرونه داو دي توره ترملا ده   د وطن ویردی د دین ژړا ده
ماته کشته ده دارو وربیږو.
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

وخت د ایثار او د محبت دی   وخت د وحدت او د اخوت دی
وخت د عمل او د مصلحت دی   وخت د یو والي د قیادت دی
د تاریخ چغه ده دا چه محوه کیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

غور پری د کړئ دین د وطن څي   د پلار نیکه هدیره ګور و کفن څي
ګل و بلبل مری باغ و چمن څي   تن ئی له روحه روح ئی له تن څي
د خان خانی د لاسه خوارتباه کیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

که چیری یو نشولو نو ځنبلیږو   د زمانی د قهره د خلاصید لو نه یو
چاته په غتو ستر ګو بیا د کتلو نه یو   د سیلانو صفته خوړه وړتللو نه یو
په دشمنیو د تاریخ بس اخته کیږو
که نن یو نشو سبا ورکیږو

○

۲، حوت ۱۳۶۴

از محترم دکتور عبدالحکیم طبیبی

گوش شنیدن

دلم افسرده مگر ذوق چشیدن باقیست
زان شرابی که در آن فیض رسیدن باقیست
دام بشکسته پر و بال مرا ای صیاد
کی به من قوت پرواز و تپیدن باقیست
مونس و یار موافق به جهان کم پیداست
آنکه پیداست در او ذوق گزیدن باقیست
کاروان بست وجدا گشت ز مجنون لیلا
آنچه باقیست درین دشت رسیدن باقیست
می تپم در طلب لعل لب میگونش
همچو طفلی که درو ذوق مکیدن باقیست
یأس مرگ است و مشو زود تو تسلیم بیأس
در پی ظلمت شبه صبح دمیدن باقیست
با که گویی تو طبیبی که وطن ویرانست
دیده ها کور وکجا گوش شنیدن باقیست

۱۹۵۸ – نیویورک. این غزل در مشاعره باشباه قاری زادهٔ پژواک و صفی سروده شد.

نویسم هرگز حق هتك حرمت وگستاخی بمقابل هیچیك از اشخاص محترمیکه ذکر نام شان بعمل خواهد آمد نداشته ونداره.

مجله آئینه افغانستان از طریق دوستان وعزیزان تا یکمدت توسط آقای عنایت الله رحیمی وبعد ازآنکه ایشان عازم کانادا گردیدند توسط جناب غلام جان احمدی که عضو انجمن افغانهای مسن مقیم دهلی هستند بدستم میرسد وباید عرض کنم که بخاطر مطالعه صفحات پرارزش آن مانند بما هموطنان دیگر حرص و ولع عجیبی دارم زیرا موضوعاتیرا از نویسندگان و دانشمندان هموطن خود در آن می یابم که بخاطر نجات افغانستان عزیز ازیك جنگ خانمانسوز وبرپا دکن وتامین صلح در وطن نگاشته شده، مورد بحث قرار گرفته و با مطالعه آن این امید واری دست میدهد که شاید روزی در لابلای صفحات این مجله فارمولی را با همدستی و یکپارچگی یکدلی و یکرنگی همه قلم بدستان گرانقدر ورجال دانشمندیکه در دهه های گذشته دست اندر کار سیاست در کشور بوده اند، بیابیم که گره کشای مشکل هموطنان ما در راه نجات ازین فاجعه برادرکشی باشد. صفحات مجله راورق میزنم، نظریات، پیشنهادات وطرحهای جالب وموثری از جناب شاه سابق، محترم دکتور محمدیوسف و بعضا شخصیتهای دانشمند دیگر درج این صفحات گردیده است. یك درد جانکاه وطاقت فرسا سراپایم را فرا میگیرد. ایکاش آن اتحاد عمل و نظر، ~~یکرنگی~~ یکرنگی و یکدلی دور از جاه طلبیها ومقام پرستیها در بین همه طلقه ها و جوانب در گیر درین جنگ خانمانسوز موجود میبود تا با پیاده کردن این طرحها در ساحه عمل ازین فاجعه عظیم تاریخ وطن مان که برای ختم آن فعلا فقط بمعجزه خداوند (ج) چشم امید دوخته ایم، نجات می یافتیم.

در پشاور و ایران تنظیمهای جهادی جهاد برحق وشجیعانه شانرا با ابتدائی ترین اسلحه باکمال پایمردی و شجاعت بی نظیر علیه رژیم ملحد تره‌کی وامین آغازکردند که با لشکرکشی وحشیانه روس ومتوجه شدن کافه ملت مجاهد بوخامت وضع جهاد ابعاد گسترده تری پیدا کرد، کشور های ضدکمونستی و ضد روسیه با دادن اسلحه قویتر و مدرن مردم ما را به توانمندی و ادامه جهاد کمک کردند. جهاد مسلحانه ملت مجاهد افغانستان در طول ده سال اشغال کشور شان با دادن قربانیهای فراوان درحدود یکملیون انسان، ارائه شجاعت بینظیر آن شیرمردانیکه د رجبهات جهاد بخاطرحفظ نوامیس ملی وحفظ بقای افغانیت وافغانستان شان سینه های ناپاك دشمن روسی را بداخل مدرن ترین تانکهای زرهی وطیارات غول پیکر شان دریدند، تا آنجائیکه قلبهای سه نفر از سردمداران امپراطوری شیطانی از حرکت بازماند و در آن جهنمی که آتشش را خود افروخته بودند روانه شدند ودر گرفتند. قشون سرخ که از هیبت نام میان تهی آن جهان و مخصوصا کشور های اروپای شرقی بخود میلرزیدند ونام آزادی را از زیر ستم ویوغ رژیم بی محتوی کمونیستی برده نمیتوانستند، در مقابله با شیرمردان مجاهد افغان رنگ سرخ خود را باخت وسرافگنده وپاچه کنده و با رسوائی وبدون هیچگونه دست آوردی راهی امپراطوری در حال فروریختن خود شدند.

مستر گورباچف این آخرین سردمدار امپراطوری شیطانی روی دیگری همان سکه بریژنف است با چهره زیرکانه تر وشیطانی تر. گرباچف میدانست که با رنگ باختن قشون سرخش و شکست آن در کشورمسلمان ومجاهد افغانستان چون مقاومت ملت افغانستان را در هم شکسته نتوانست و بی محتوی بودن قشون سرخ در افغانستان باثبات رسیده بیش ازین نمیتواند کشورهای مستعمره اش در اروپای شرقی را در چنگال خون آلود خود نگهدارد وحتما سر وصدای آزادی از آن دیار ها هم بگوش رسیدنی است بهتر آن دید که خود دست بکار شود وحقوق سیاسی و اجتماعی آنکشور ها را بخودشان بسپارد. چنانچه گورباچف درسفرا خیرش بالمان شرق (آنوقت) باریش هونیکرمنشی عمومی حزب کمونیست آنکشور گفت که باید تا دیر نشده دست باصلاحات بزنند ونگذارد بیش از این دیر شود مثلیکه در اتحاد شوروی دیر شده است اما هونیکر که تا آنزمان هم تحت تاثیر خوابهای طلائی تابلیتهای نشه آورلینن سکلین ارسالی بریژنف برایش بود گفت حکومت و رژیم ما دموکراتیك و مردمی است و ضرورت بکدام اصلاحات دیگر دیده نمی شود همان بود که بعد از ختم مذاکرات و مسافرت گورباچوف تظاهرات سرسختانه مردم المان شرق که بوی آزادی بمشام شان رسیده بود و بی ثباتی و میان تهی بودن قشون سرخ روسی در افغانستان نیز برای شان ثابت شده بود آغاز یافت واین بیرکاغذی چون اسلاف پوچ و بی معنی روسی خود بعد از یکهفته مقاومت سرنگون گردید.

حقا که تنظیمهای جهادی که متشکل ازجوانان فداکار، وطندوست ومسلمان ما میباشند جهادرا با بهترین شکلی با بهترین قهرمانیها پایمردی و شجاعت که تاریخ نظیر آنرا در خودندارد آغازکردند وتاب مقاومت قشون خودستا و مزخرف روس را درهم شکستند ودامان وطن را ازچنگال کثیف ومفسد شان رهانیدند. امروز دوسال از تاریخ برامدن اخرین سرباز شکست خورده روس از افغانستان میگذرد اما درین مدت دوسال بازهم نوکران دست نشانده روس بر مسند قدرت در وطن ما تکیه زده اند چرا؟ سبب و علت چیست؟ هموطن عزیز، چرایش را همه میدانیم اما بخاطر دفع سبب و علت آن دو دست را بدرگاه خدای لا یزال بلند میکنیم تا معجزه ای بوقوع بپیوندد و افغانهای آواره، دربدر و سوخته درآتش نفاق را ازاین فاجعه نجات دهد.

تنظیمهای جهادی پشاور که بخاطر جهاد مقدس وسرنگونی رژیم ملحد مسلح اند بشدت مخاصمات وتصادمات مسلحانه شان بین هم افزوده اند. دشمن اصلی باصطلاح در غوندی خیر نشسته و شاهد صحنه های دلپذیر برای خودش یعنی کشته شدن صدها جوان مجاهد از دوطرف جهادی گردیده است. سران تنظیمها بعد از خروج عساکر روس بفکر اینکه میدان شغالی است وباید برای کسب و بچنگال آوردن چوکی اولین

شعر از محمد کریم نصرتی

از سوز دل بغم شدم این غم کجا برم

خط از احمد فهیم نصرتی

در بند عشق خطهٔ پاک معنبرم — آن سرزمین لطف که جانست در برم
خاکیکه زدست رأفت و راحت میسرم — خاکیکه پروریده مرا مثل مادرم
خاکیکه روح داده مرا هست کشورم

خاکیکه عشق او شده در خون من عجین — خواهم ز احترام بهتم روی او جبین
آب وطن بکام من چون شهد و انگبین — بر اوج بر شوم ز مباهات آستین
از جان خویش بگذرم از این خاک نگذرم

آن زندگانی خوش و آن روزگار خوب — آن آشیان چو خلد برین آن دیار خوب
آن بوستان پر ز گل آن چشمه سار خوب — چون دور از منند — عبیر بهار خوب
در سرزمین غیر نیاید به بسترم

خاکیکه فرش گشته بهر یک جهاد داد — آزادگیست آخر این انقیاد داد
بشگفتنیست شاخ گل نامراد داد — خاکیکه در دیار غریبی بیاد داد
هر روز تا پیش و هر شب در اخگرم

باشد عجین به آب تو خاک سرشت من — پیوند یافت با غم تو سرنوشت من
وادی توست مسجد و باغ گشت من — هست از کرانه تا به کرانت بهشت من
از باغ خلد دور شدم خاک بر سرم

با دردِ بی دیاری و غربت شدم دچار — آرامش همیشه شد از کشورم فرار
در سینه ام فتاده ز کین آتش و شرار — از پهلوی جفای لعینان روزگار
از سوز دل بغم شدم این غم کجا برم

افسوس سرزمین دلیران تباه شد — صبح امید کشور افغان سیاه شد
چون شام تیره در وطنم صبحگاه شد — خاک وطن ز کین دزدان قتلگاه شد
خاکیکه زنده بودم از او — رفت از برم

بر من بسیط غم شده پهنای زندگی — دارد پیام مرگ ترنم های زندگی
باشد گداز رنج ستم های زندگی — گشتم خراب گجروشی های زندگی
زآن — نصرتی ز بازی دوران مکدرم

تصحیح ضروری

سفارش حیاء صاحب

در صفحهٔ ۷۸ - الف شمارهٔ نهم - دهم سال اول (آیینه افغانستان) در سطر - ۳۱ - چنین تذکر رفته که علیاحضرت مادر امان الله خان بعد از مرگ امان الله خان چندین سال زنده بود — اشتباه شده و حال آنکه علیاحضرت سرور سلطان چندین سال قبل از وفات فرزند ارجمند خود امان الله خان در ترکیه فوت کرده و در همانجا مدفون گردیده....

در صفحهٔ (۹۱) همین شماره آقای خلیل الله باختری سابق قارنوال در مکتوب خود (آیینه) را (آهینه) نوشته اند و نام محترم جنرال محمد زکریا اوی را باملای (ذال) قید کرده اند — ورنیکه در مورد شخصیت حضرت جناب صبغة الله خان مجددی همفکر و همنوا من شده اند این شهوشان را بجالتاً نادیده می گیرم — اما در آیینه ملتفت باشند که زکریا را (ذکریا) ننویسند.

همچنان شاغلی دکتور سلطان حمید نیز با داشتن دکتورا (زکریا) را به (ذال) نوشته اند. رجوع شود به صفحه (۱۰۷) مجله — نمی دانم چرا این آقایان املای زکریا را چنان گونه می پسندند؟ و هم شاغلی آیهٔ کریمهٔ قرآن مجید را در صفحهٔ دوم نامهٔ خود تعداد مغشوش نگاشته که خواندن آن بسیار مشکل است و لازم است که آیات قرآنی با همان طرز رسم الخط عربی در کمال وضاحت تحریر گردد تا خوانند در قرائت آن دچار لغزش نگردد.

عجب تر اینکه آقای سلطان حمید زکریا از قول توماس جفرسن پیشوای فکری امریکا نقل قول کرده می نویسند: (اگر قدرت را بدون مانع و تسلط محکم بدست حضرت مسیح بدهید به فساد و ارتجاع و ظلم منتهی خواهد شد) نعوذ بالله از چنین گستاخی — در اینجا سوالی بخاطر می آید که یکنفر مسیحی و یا قوم نصاری چون از علم قرآن مجید و ادب و دیانت بهره ندارند پیغمبران عظام را بزعم فاسد خود در قطار اشخاص عادی تصور میکنند و حال آنکه آن شخصیت های روحانی چون با عالم قدس ارتباط کلی دارند ابداً در هیچوقت و به هیچ صورت در موقع احراز قدرت به فساد در تجاوز و ظلم نمی گرایند — ولی یکنفر مسلمان با تذکر نام توماس جفرسن شخصیت شان بالا می رود و حال آنکه در نظر اهل دل و مسلمانان کامل ارزش خود را کاملاً از دست می دهند.

حضرت مولانای کبیر در مثنوی شریف چه خوش فرموده اند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی ز ابدال حق آگاه شد.

اگر توماس جفرسن واقعاً پیشوای فکری و شخصیت دانشمند می بود باید بشارت حضرت مسیح علیه السلام که فرموده (بعد از من پیغمبری می آید باسم (احمد) باید مردم امریکا را بقبول اسلام رهنمونی می کرد نه اینکه حضرت مسیح را توهین می نمود — بعقیدهٔ من این متفکران غربی همه منفی باف اند زیرا دیدهٔ بصیرت شان کور است و همه چیز را از عینک سیاه خود تماشا می کنند — بقول حضرت مولانای کبیر —

پیش چشمت داشتی شیشهٔ کبود — زان سبب عالم کبودت می نمود.

— (احمد صدیق حیا)

از دهلی جدید.

تجدید چاپ شماره های اول تا ششم

بنابر تقاضای روز افزون هموطنان محترم شماره های اول تا ششم آهینه افغانستان که نایاب گردیده بود تجدید چاپ شده است. علاقه مندان میتوانند بقیمت فی شماره شش دالر مستقیماً از دفتر این مجله شماره مورد نظر خود را دستیاب نمایند.

گنهگار این چنین باید

استعانت از چکیده اشر روح پرور حضرت بیدل در این شعر :

ز هر مو دام بر دوشم گرفتار اینچنین باید
ز خاطرها فراموشم سبکسار اینچنین باید
(بیدل)

محترم استاد هاتف

نخشکد اشك برمژگان گرانبار اینچنین باید
نیاساید گلو از ناله مزمار اینچنین باید

فزاید جورش از زاری دل آزار اینچنین باید
شمارم زخم را مرهم دل افگار اینچنین باید

شدم خاك ازپی پابوس او زار اینچنین شاید
نشد برمن کشد یکدست بیزار اینچنین باید

دو چشم اندر رهش چار و زسیل اشك ناچاری
به تشریف قدومی چارو ناچار اینچنین باید

من و هی زار نالیدن وی وهرلحظه خندیدن
غم و شادی ز قسمت برمن و یار اینچنین باید

دلم را زان ستمگر بازجستم چین بر ابرو گفت
حرامت باد بیدل چونتو دلدار اینچنین باید

نشاطم بود یك مژگان زدن اندك چنین باشد
غمم را فرصت حشر است بسیار اینچنین باید

نوازم ساز غم در هر نفس تار اینچنین زیبد
کشم تا مرگ رنج زندگی بار اینچنین باید

ز کارم کرد فارغ عشق او کار اینچنین درخور
مرا از غیر منکر ساخت انکار اینچنین باید

فزونست از عقوبت های دوزخ جرم من هاتف
نباشد چاره جز عفوش گنهگار اینچنین باید

از طبع محترم م. کریم شیون

مود پرست فرنگ

دلبرپرده نشین جانب میخانه شد
چادر عفت فگند سرخوش ومستانه شد

او ز اهل فرنگ یك دو قدم پیشتر
سینه و تن را نمود ازخودی بیگانه شد

سنت افغانیت ترك نمود او دگر
مسلم دیروز ما کافرزندانه شد

غافل دین و وطن مودپرست فرنگ
فکر وطن شد ز سر صاحب نوخانه شد

حلقه عهد و وفا او شکست از جفا
حیف ز پیمان گذشت مایل پیمانه شد

او ز آداب شرق فاصله ها دور شد
در پی نو آوری قصه و افسانه شد

آن گل پرده نشین صاحب نام وزین
گرد چراغ دگر پرزد و پروانه شد

(شیون) ازین ماجرا گشته ملول وپریش
عاقل دیروز ما حیف که دیوانه شد

محترم شیون دو تصحیح ذیل را تجویزنموده .

در غزل (وطن گم کرده ام) منتشره شماره ۱۱ صفحه ۱۵۷ ـ مصرع دوم بیت چارم کلمه (را) زاید است .

درمخمس عارف قزوینی (شماره ۱۰ ص ۱۵۱) در مصرع اول بندسوم (چومن) اضافه وچنین خوانده شود (یارب کسی مبادچومن درجهان چنین)

قبای جفا ۲

از خامه محترم فتح محمد منتظر (آسمائی)

سالها مام وطن خون دل اندوخته بود
تا چو خوبان کمکی چهره برافروخته بود

ناگهان جمع جفاکار ستمکیش لعین
که ز چنگیز و ز لینن سبق آموخته بود

چنگ زد از سر بیداد به گیسوی وطن
ناکس از مهر و وفا هیچ نیاموخته بود

مام خود را بفگندند به آن مجمره ئی
که در آن آتش الحاد برافروخته بود

ملتی آبروئی ساخت لعینانش ریخت
" الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود "

لیك پاکیزه جوانان وفاکیش هژیر
پاره کردند قبائی که جفادوخته بود

گر نمیگشت به خوناب دل آتش خاموش
چادر مادر میهن بخدا سوخته بود

(منتظر) جان که بود نذر ره مام وطن
ناخلف مام وطن را بچه بفروخته بود ؟
(جنوری ۱۹۹۱ ـ کلفورنیا)

عقاب کهساران

محترم احمد صدیق حیاء

شد بهار و ای وطن! خواهم گلستان بینمت
خرم و آزاد از الطاف سبحان بینمت

روزگاری شد که دشمن در وطن ماوا گرفت
رو سیه ! درهر دو دنیا خوار و نالان بینمت

در غم دین باش دشمن را زبون وزار کن
ای مجاهد ! تا یکی در فکر سامان بینمت

کامیابی در طلسم اتحاد و وحدت است
آنچه قران گفت اکنون پیرو آن بینمت

از سرت بیرون نما فکر امارت جان من
خادم قوم و وطن از روی وجدان بینمت

از علی (رض) آموز اخلاص عمل را در جهان
پیرو بوبکر (رض) و عمر یار عثمان بینمت

راه آهن تا توانی در وطن ایجاد کن
تا یکی آشفتهٔ زلف پریشان بینمت ؟

تا شوی از جمله آفتهای دوران بر کنار
روز و شب در کار دین و عشق قران بینمت

همچو احمد شاه مسعود سنگر دشمن شکن
شیر پنجشیر و عقاب کهساران بینمت

چشم آن دارد (حیا) تا شادگردی ای وطن
از نسیم حریت پیروز و خندان بینمت

چشمهٔ خورشید

از امیرخسرو دهلوی

بیا کز رفتنت جانم خرابست
دل از شور نمکدانت کبابست

من آیم هر شبی سوی تو لیکن
همه شب خانهٔ تو ماهتابست

ندارد چشمهٔ خورشید آبی
کزان چشمه توبردی هرچه آبست

نباشد هیچ موی نافه از مشك
ولی موی تو یکسر مشك نابست

چو بر شیرین لبت از رخ چکد خوی
تمامی آب آن شربت گلابست

مرا گر یك سوالی ازلب تست
ز چشمت ده جواب ناصوابست

سخن گوئی چو (خسرو) پیش چشمت
اسیر غمزهٔ حاضر جوابست

انتخاب و ارسالی اقای حیا از دهلی

عشق خدا و وطن

از طبع استاد پژواك

کرد آسمان به در بدری امتحان مرا
منت خدای را که نبرد ازمیان مرا

صد بار این زمانه مرا آزموده است
بگذار تا گمانه (%) کندهرزمان مرا

اختر شناس اگرچه نیم، نیك روشن است
چون آفتاب، گوهر هفت آسمان مرا

آوارگی ز خاك وطن چون مرا نکشت
شاید که دور سازد از آوارگان مرا

من چشم سوزیان (%%) ندارم از آسمان
از سوی وی خوش است زهرسو زیان مرا

هرچند دورم از نظر دوستان کنند
نزدیکتر کنند به دل دوستان مرا

در بند این زمانه نیم بندهٔ توام
ای آفریدگار دل و روح وجان مرا

دیوانگیست عشق خدا و وطن اگر،
یارب مکن حساب ز فرزانگان مرا

در نزد سالکان طریقت شگفت نیست
با سنگ میزنند اگر کودکان مرا

رندان کوی معرفتم پاس می نهند
حرمت نه می نهند اگر حاسدان مرا

کس از رهٔ یقین و خرد می شناسدم
کس می شناسد از سر وهم وگمان مرا

نازم به آنکه خاك رهٔ دوستان شدم
ننگ است شکوه از روش دشمنان مرا

مغرور و مست و سر خوش و آزاد کن برون
یا رب برون کنی چو ازین امتحان مرا

چونانکه دادیم ز کهن دولتان امان
یارب امان بده تو ز نودولتان مرا

شاید رود بباد سر، اما نمی رود
از سر هوای میهن مینو نشان مرا

(%%%) ""با شیر اندرون شد و با جان بدرشود""
عشقی که سرمد است به افغانستان مرا

من از تو ام بسوی تو رو آوریده ام
یا رب مکن حواله به بیگانگان مرا

جز همتی که در بدل جان به حق رسم
چیزی نخواستم که دهی رایگان مرا

این مشت پر بباد اگر میدهی بده
بر شاخ دیگران مپسند آشیان مرا

یارب سری که کرده بتو سجدهٔ نیاز
مپسند خم شود بدگر آستان مرا

دوشم اگر خم است ز بار امانت است
از بار من مکاه، بیفزا توان مرا

(٤) "" بیچاره آن کسیست که درفکرچاره نیست ""
یا رب مکن شمار ز بی چارگان مرا

"" بیچاره نیستم من و در فکر چاره ام ""(٥)
پژواك سرمد است در ایمان امان مرا

(%) گمانه : آزمون
(%%) سوزیان : فائده، نفع
(%%%) از شاعری نا شناس
(٤) از عشقی ایرانی
(٥) "" بیچاره نیستم من و در فکر چاره ام . . . بیچاره آنکس است که در فکر چاره نیست "" (عشقی)

پشتو - فارسي

از طبع محترم سید عمر محبت (ازرباب تشویق)

ای د قلم خاوندانو تاسوته زما سلام
مبارزه رید ملت بیچاره به میان این و آن

زه پوه ستاسو د قلم په زور او تښو ان
ای کاش بیدار شید به وحدت آن ملت مسلمان

دا ټول د نفاق اغزی کړی د ملک له دامان
ورنه خلد بیاییت ای صاحب قلم با وجدان

لا خلاص نه دی له ظلمه د روس دغه خواران
خدا را میندازید نفاق پشتو ودری درمیان

تیر هیر کړی اوس راوړی پسل د وران
درین عصر شیطنت مخورید فریب دشمنان

انګلیس و اوکه روس، دوی موږ دی غلیمان
در جنګ و نفاق اندازی هر دویش قهرمان

خیل خیل و قوم قوم دوی راکړی ارمغان
ببینید برادر به برادر کشد آن نامردان

کرلی شی دی و موږ ته د ژبی زشت ګلان
کی دارد عطر وحدت کشت دست شیطان

یاروی چه څوك ملت به پشتو یا فارسی بان
فرقش ز خلقی چیست و ز پرچم بی وجدان

زړه شی لاسوړ نه دی، به طیون موشهیدان
یاری مکن به وی که باقی رود ز میان

یو واشی زه پشتون یم او بل واشی فارسیوان
بیچاره تر شویم وهم محتاج بلب نان

تر دی به لا شی پیره تباهی د ټول افغان
گر هر یکی گمارد خود زین قوم وآن زبان

هلته به پیدا شی یو والی باور په ځان
خوردان را عطوفت و حرمت به هر کلان

بیلتون نوموته پریږدی راټول شی برافغان
با علم و عمل خلق محبت کنیم درین قوم سرگردان

یادداشت ـ این قطعه نواقص عروضی زیاد دارد
ولی سعی آقای محبت برای ایجاد روحیه سازش
و اتحاد بین دو زبان ملی کشورمان قابل تقدیر
میباشد. این همان قطعه ایست که نسبت عدم نشر آن در یك مجله،
آقای محبت مقاله «(شکایت نه، حکایت دی)را نوشته بودند (آشنه شماره ۱۱ ص ۷۵).

بهار بوقلمون

سروده ٔ سردار محمدعزیزخان (عزیز) به
اقتفای غزل سلطان‌الشعرا بیدل همه دل:

توغنی بذات خود از صفت، زصفات درس زبانیم
بکجا رسم من بیخبر، تواگر بخود نرسانیم

اگر نفس بهوا رسد، بمثال نی بنوا رسد
بحقیقت تو کجا رسد، سبق خیال گمانیم

منگر بجرم وگناه ما، نظری بحال تباه ما
که به عفو تُست وپناه ما، چه به پیری وچه جوانیم

من بیخبر ز ره ٔ ادب، بسروش نکته ٔ من طلب
تگ وتاز دارم وروز وشب، بامید آنکه بخوانیم

عرقت بچهرهٔ فسون دمد، بهمین ترانه برون دمد
که بهار بوقلمون دمد، ز رُخت اگر بفشانیم

هوس تخیل نفس دون، بدوصد فسانه صد فسون
بکشد مرا برِخود زبون، اگر ازکفش نرهانیم

بهوای زنده گی وهوس، شده این جسد برما قفس
و اگرنه از تپش نفس، سبق کتاب روانیم

به طمع دهن نکشاده ام، نه بحرص زنده بماندهام

به درتو رُخ بنهاده ام، بقبول اینکه نرانیم

بمثال بیدل «عزیز» ما، همه وقت دارد همین نوا
«توکریم مطلق ومن گدا، چکنی جزاینکه نخوانیم»

(ارسالی محمد حسن کریمی)

چونکه اصل دیوان «عزیز» مرحوم نزد
ما نیست در مورد ارزشهای عروضی وبدیع
بیادداشت جناب کریمی صاحب اتکاء میکنیم.

محترم عبدالغفار صدیق از کانکورد

مام وطن

ای مام وطن که خون شهیدان برای تست
زنجیر و غل به پای جوانان برای تست

ای جان وطن تو مدفن شیران این دیار
صدها هزار کشتهٔ مردان برای تست

صدها هزار مادر غمدیده شب و روز
دست دعا بشام غریبان برای تست

در گیر و دار عرصهٔ جولان هر نبرد
با ملحدان بدست و گریبان برای تست

دز کوی و بام و صحن فضا تگرگ اجل
بمباردمان و راکت و هاوان برای تست

دژ های آهنین ز پولاد آبدار
این ساختمان و حشت زندان برای تست

در نیمه شب ز ضربت شلاق آن ظلام
فریاد و آه و ضجه و نالان برای تست

اولاد جان فدای وطن قهرمان ما
جولان و تاخت و تاز جوانان برای تست

ای قهرمان مجاهد افغانستان ما
انعام و فضل و عزت دوران برای تست

خون وطن بگردن ابنای زور ماند
عز و وقار هر دو جهان از برای تست

بهر خدا به عزم متین اتحاد کنید
چشم جهان و چشم عزیزان برای تست

محترم محمد نسیم افغلی

بي احساس

که عالم په زور و چاته مسخر وی
که هر څو هم آراسته په سل زیور وی

په آدم به حساب نشی که ناپوه وی
آدمیت په داناشی نه زور و زر وی

زنگی خره نه به تازی آس کله جوړشی
که شی زین او افسار واړه د سره زر وی

که ضرور وی چه ناپوه یا خر شی غوره
دا بهتره چه همدم دی سړی خر وی

څه هیله د آدمیت به څنی و شی
په غوجل که تل مدام د چا گذر وی

د جهان ټولی خبری ناپوه اوری
دی له سره له مضمونه بی خبر وی

ته په هڅه چه آدم به څینی جوړ کړی
هزار حیف چه ټولی هڅی به هدر وی

په زر واری که په گوته بنه او بد کړی
په آخر شی بی توپیره خیر او شر وی

ټول جهان که واویله کړی باك شی نشته
د ژړا کله کاڼه غوږ کی اثر وی

ناپوهی کی چی بی درد او بی احساس وی
لکه جوړ چه له ډبری د خره سر وی

بی ادراکه او ناپوه چه شی تر خوا وی
د نسیم به څه بنادی څه شی اختر وی

از طبع محترم فرهاد لبیب ـ کانادا

یاران حکایتی دل پر خون شنیدنیست
چون قصه های لیلی و مجنون شنیدنیست

دادیم عنان دل بکف ناخدای عشق
کین قطره آخرش بدریا رسید نیست

مهریکه ریشه کرد بدلم از هوس بریست
این عشق زنده باد که با جان خریدنیست

بر جلوه های ظاهر ایام مشو غریق
مردانه رهکشا که این صحنه دیدنیست

با عشق آتشین زمان را تمام کن
کاخر خروش زندگی بر گور رمیدنیست

گر چه که عاشقان جهان پر بلا بودند
آن زندگی که سوز ندارد بریدنیست

(فرهاد) از سکوت شبستان مشو ملول
کاخر فروز صبح حقیقت دمید نیست

محترم دوکتور شمع ریز از پاریس

آزادی انسان

آن کس که کند شاد دل غمزدگان را
یا رب که ز غم خاطر ناشاد مبیناد
آن کس که رهاند ز ستم صید گرفتار
یا رب که ستمگاری صیاد مبیناد
آن کس که بفرزندِ کسان رحم نماید
یا رب که خودش ماتم اولاد مبیناد
آن کس که به امداد رسد اهلِ طلب را
یا رب بجهان محنت امداد مبیناد
آن کس که ز بیداد کشان، جور زداید
یا رب که خود آزار، ز بیداد مبیناد
آن کس که بکوشد پی آزادی انسان
یا رب که خودش نیز، جز آزاد مبیناد

از طبع محترم م. ا. نگارگر

سیم امید و غش نا امیدی

صبح روشن از پی این شام تار آید نیاید ؟
مژده ٔ پایان خوش زین انتظار آید نیاید ؟
جُغد غم در شهر ویرانم همی نالد به تلخی
در گلستان وطن دیگر هزار آید نیاید؟
خشکسالی در تن تبدار کشور رخنه کرده
ابر رحمت باز بر این کشتزار آید نیاید؟
گرد هیاهو فراوان است و من بیراهه گردم
زین امیران یك امیر پخته کار آید نیاید؟
تك سواران تُرکتازی میکنند و راه شان گُم
این هدف گُم کردگان را شهسوار آید نیاید؟
در افق برق امیدی نی و هرسو "شب پرستی"(۱)
نغمهٔ قمری ازین جُغدی نزار آید نیاید؟
شیر ها را حیف اگر موشی بگیرد در اسارت
جنبشی ، شوری ، تلاشی زین تبار آید نیاید؟
زخم من ناسور گشت از بی پرستاری دریغا!
همسفر! آخر کسی مرهم گذار آید نیاید؟
ماهتاب آرزو را ابر یاس از من ربوده
پرتوی بر دیدهٔ اختر شمار آید نیاید؟
خسته ام ، بی خانمانم ، تشنه لب ، آواره ، آری
بر غم من گریهٔ ابر بهار آید نیاید؟
شرق و غرب از من همی دزدند نقد کیسه ام را
گنج "طلا تپه ام" را پاسدار آید نیاید؟
نامرادی سوخت آخر خرمنم را تا بسوزد
خرمن این نامرادی را شرار آید نیاید؟
سیم امید مرا غشهای نومیدی گرفته
از پی پالودنش آخر عیار آید نیاید؟
هرچه افگندیم طاس خویش را دو شش نیامد
بازی دیگر ز دور روزگار آید نیاید؟

---

(۱) ترکیب زیبای "شب پرستی" را از مولانا گرفته ام که گفت :
"نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم"

فریاد ملت بی سرنوشت

از محترم داکتر عبدالاحد بارکزوی

این نامه را به دادگه دادگر فرست
فریاد اشك و غم به شه بحر و بر فرست

ای ذات کردگار به ما رهبر فرست
یك رهبر مدبر از خود گذر فرست

گویند مادران که وطن کربلا شده
پیغام شان بمردم صاحب نظر فرست

در قریه ها و شهر دگر نوجوان نمانده
این طرح روس زود زکشور بدر فرست

ای قدرت جهانی امریکه و ا و روس
افغان مکش به زخمی ما داکتر فرست

کاخ ملل چه سود زبالا بلند بیت
از هر دو سو به تیغ کشندم اثر فرست

۱/ گر عضو امن دایمیت میکند خطا
محکوم را بکیفر کارش نظر فرست

آن طرح جینوا که مجاهد در آن نبود
آن عقد را به داور بین الملل فرست

ای قاضی بشر بکجا شد عدالتت ؟
۲/ دیوان لاهه بسته شوی یا نظر فرست

بس کن دگر زراکت و خمپاره و بمات
از سر پناه و نان با فغان سهر فرست

در گیر جنگ را ز دوجانب سلاح صد ه
بس کن سلاح جنگ حقوق بشر فرست

از بهر درس مکتب و راه عبوریم
انجنیر و معلم از خود گذر فرست

دیگر زباغ و زرع بکشور اثر نماند
احیا گران مزرعه ام بیشتر فرست

انسانی و ز درد منت هیچ درد نیست
گر واقعا بفکر منی دادگر فرست

تا کی بپول و اسلحه میسازیم تباه
از بهر باز سازیم اهل هنر فرست

بیچاره ام مبین وتو بر کُشته ام مخند
از درد و رنج من تو بجانت اثر فرست

از اختلاف باهمی رهبران ما
ملت بخون نشسته نجاتش ز در فرست

در کدر رهبری جهاد است اختلاف
عرض یتیم خاك به خیرالبشر فرست

گم گشتگان راه ترا یا رسول حق (ص)
یك راه اتحاد و طریق ظفر فرست

یا آن صدیق اکبر خود یا عمر فرست (رض)
از بهر اتحاد به عثمان خبر فرست

گرچارهٔ دگر نشود کردگار من
آن مرتضی ز خیبر خود تیز تر فرست

بارك ز اختلاف امیران در آتش است
پروانهٔ نجات وطن زود تر فرست

۱/ روسیه شوروی عضو شورای امنیت
۲/ محکمه بین المللی لاهه پایتخت هالیند

محترم م. کاظم بیمار

دا وطن

دا وطن زمونږ د ټولو ورونو کور دی
که پښتون دی که تاجك دی ټول یو ورور دی
هزاره دی که اوزبك او كه تركمن دی
دا ئې وطن دی هم ئې كور دی هم ئې گوردی
مونږه ټول د یو افغان په نامه یادیو
چه مو څوك جدا كوی بس مخ ئې تور دی
او سیدلی په قرنو یو، سره یو ځای
جدا ئې زمونږ په مخ كی لوی پیغور دی
مونږ یو بل سره پوهیږو په خبرو
دری ژبی د پښتون د سترگو تور دی
د ښمنانو كوښښ كړی چه جدا شو
یو طاقت یو، یو غیرت یو، یو مو زوردی
په كلك عزم متحد یو خپل دښمن ته
مونږ یو چیغه، یو آواز او یو موشوردی
له هیڅانه نه داریږو په جهان كی
ارادی چه ئې قوی وطن معمور دی

از طبع محترم شیر آغا قشلاقی - بن المان

راكت پرانی

اگر تونوكر بیگانگانی
نه افغانی نه از افغانستانی
زمستان است و مردم زار و حیران
تو آسوده به ملك دیگرانی
بجای نان گرم و چوب و هیزم
تو راكت را بكابل می پرانی
وطن ویرانه و ملت پریشان
تو معنی عطوفت را ندانی
نمیسوزد دلت برحال میهن
تو انسانی مگر انسان جاهلی
هوای د ركشایت كرده مدهوش
تو پنداری جهان را جاویدانی
جوانان وطن را رمه رمه
به قربانگاه فرستادی نهانی
فقط از خاطر چار روزه قدرت
كه تا پادشاه شود ابن فلانی
مهاجر دعاگوی تو هستم
میان ما و تو باشد نشانی
خدا غرقت كند مانند فرعون
به دریای غم و دنیای فانی

از طبع محترم خلیل الله باختری

جهاد قلم و گفتار

هوس میخواهد از ما قصر و موتر
زمین و سهم بانك و پیسه و زر
اپارتمان و سرای و باغ و باغبان
گاو و گوسفند و اسپ و مرغ وكفتر
غلام و لاله و داشی و آشپز
خزانه دار و منشی و دریور
كنیز و ناظر و چایدار و دربان
سرو سامان و هم دیوان ودفتر
خبر از مادر میهن نداریم
پریشان است با یك حال ابتر
ز دست ظلم روس و خلق و پرچم
نه خواب راحتی دارد نه بستر
ز فرزندان خود دارد شكایت
به پیش خالق یكتا و داور
ز صاحب منصب شامل به اردو
ز خورد ضابط گرفته تا به افسر
كه آن بیچاره را تنها گذاشتن
به نزد دشمن مكار و كافر
ولیكن بر مجاهد آفرین باد
حلال شان شود آن شیر مادر
جهاد فی سبیل الله نمودند
بگفتند نعره ئی الله و اكبر
من و تو ای برادر مهاجر
اگر انجنیر هستیم یا كه داكتر
چه كردیم بهر دین و میهن خود
به قدر ذره یا بیشتر و كم تر
اگر ما قدرت پیكار نداریم
خدا می بخشد هر معذور و مضطر
ولیكن از ره تحریر و گفتار
شكافتن قلب دشمن را به خنجر
جهاد بر هر مسلمان میشود فرض
اگر از باختر است یا ملك دیگر .

مورخ دوم فروری ۹۱ هامبورگ ـ المان

بخش هنري

AMERICAN MEDALLIC SCULPTURE ASSOCIATION

Covered Bridge Road
Livingston Manor, New York
October 23, 1990

Professor Amanullah Haiderzad
38-25 Parsons Boulevard
Flushing, New York 11354

Dear Professor Haiderzad:

It is with great pleasure that I confirm your election as a Vice-President of the American Medallic Sculpture Association. We have as you know a full schedule of events and your participation and creative concepts will be of immense help to the Board of Directors and myself. I know you to have great energy and look forward to working with you during your tenure as an officer of the Board.

Please feel free to call upon me for any assistance you may need for orientation and updating on the projects at hand. The members of the Board of Directors authorize you to request any forms and papers you may need from the Secretary of the Board.

Again, I welcome you and greet your election with deep satisfaction.

With great regard I remain your humble servant,

E. Bud Wertheim

E. Bud Wertheim, President
American Medallic Sculpture Association

افتخار علمي و هنري

چنانکه درین نامه ملاحظه میفرمایند استاد امان الله حیدرزاد (سابق آمر دیپارتمان هنرهای زیبای پوهنحی ادبیات پوهنتون کابل) از طرف مجمع مجسمه سازان امریکا که شهرت ملی و بین المللی دارد بحیث معاون مجمع انتخاب شده است. آئینه افغانستان این موفقیت بزرگ استاد حیدرزاد را برای پوهنتون کابل و افغانستان یک افتخار علمی وهنری دانسته موفقیت های بیشتر شانرا از بارگاه ایزد متعال مسئلت مینماید.

موفقیت چشمگیر دیگر استاد حیدرزاد قبول شدن اثر هنری شان (تمثال فرخنده بابا ظاهرخان پادشاه سابق افغانستان) از طرف هیات داوری انجمن مجسمه سازان امریکا و شامل ساختن آن در نمایشات هنری موزیم نیوآرک شهر نیویارک است که از تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۹۰ تا ۱۷ فروری ۱۹۹۱ حدود چهار ماه صدها هزار نفر ازین نمایش دیدن کرده است. اثر مذکور بشکل یک مدال که پورترت جناب بابا محمد ظاهرخان را بصورت نیم برجسته دربردارد بقطر دو انچ از برونز ساخته شده اصل مدال و اعتبارنامه رسمی آنرا هموطنان در صفحه بعدی ملاحظه میفرمایند. تجلیل از خدمتگاران افغانستان یک خصلت خجسته افغانی میباشد. و من الله التوفیق.

THE NEWARK MUSEUM

<u>ترجمه</u>

<u>موزیم نیو آرك نیویارك</u>

نهایت مسرت داریم باطلاع شما میرسانیم که اثر هنری را
که شما به هیات داوری نمایشگاه «« آثار اعضای انجمن
مجسمه سازی امریکا »» تقدیم نموده بودید، پذیرفته شده است .

عنوان اثر قبول شده (اعلحضرت محمد ظاهر شاه .) در ذیل
این نامه تذکار یافته است .

فهرست آثار مورد نمایش عنقریب از طرف موزیم تکمیل و
بدسترس عامه مردم و اعضای انجمن گذاشته خواهد شد..

از شما متشکریم که اثر تانرا درین نمایش شامل ساختید
و امیدواریم در مراسم افتتاح نمایش و سایر پروگرام
های مربوطه موزیم سهم بگیرید.

October 18, 1990

Mr. Amanullah Haiderzad
38-25 Parsons Boulevard
Flushing, New York 11354

Dear Mr. Haiderzad:

We are very pleased to notify you that art work that you submitted to the juried exhibition, "Works by Members of the American Medallic Sculpture Association," has been accepted.

Titles of the accepted works are listed below.

A checklist of the exhibition is being compiled and will be circulated to the public and AMSA members by the Museum. A similar list will appear in an AMSA publication.

Thank you for entering works in this exhibition and we hope that you will attend the opening and other associated programs.

Sincerely,

Audrey Koenig

Mrs. Robert J. Koenig
Curatorial Administrator
and Registrar

H. M. Zaher Shah

SAMUEL C. MILLER, DIRECTOR
49 WASHINGTON STREET, P. O. BOX 540, NEWARK, NEW JERSEY 07101-0540 TEL 201 596 6550 FAX 201 642 0459

اجتماع هنرمندان افغاني در شهر نيويارک

بتاریخ نهم دسمبر ۱۹۹۰ کتابخانه لوی احمد شاه بابا تمام هنرمندان افغانی مقیم نیویارک را دعوت و ایشان را مسئول فعالیت های هنری و ثقافتی اجتماع مهاجرین افغانی مقیم نیویارک خوانده.

کتابخانه مذکور برعلاوه هنرمندان در تمام ساحات بشمول شاعران یکتعداد شخصیتهای علمی وتحصیل کرده افغانهای مقیم نیویارک را نیز منحیث مشاهد شامل دعوت ساخته بود. داکتررحمت ظفربه نمایندگی کتابخانه لوی احمد شاه بابا خطاب بهنرمندان گفته

از چندی باینطرف اداره کتابخانه ضرورت اجتماع شما هنرمندان را بخاطر کار دسته جمعی هنری احساس و با تماسهای جداگانه با هریک از شما در مورد بالاخره تصمیم بر آن شد تابدینوسیله از شما دعوت شود که اگر ممکن باشد به اراده شما سلسله کارهای هنری ایجاد تا کتابخانه احمد شاه بابا عَلَم افتخار خدمت در آن داشته باشد.داکترظفر علاوه نمود که در شهرنیویارک مراسم مذهبی و ملی از قبیل عید٬نوروز٬جنازه٬و فاتحه عروسی و سالگره هر روز وشب دایراست که اینهمه علائم و نشانه ثبوت موجودیت اجتماع کتله های مردم است که نام افغانهای مهاجرمقیم نیویارک فعال هستند. اما این اجتماع واین کتله فاقد فعالیت های هنری بوده که ضروریات هنری شان از طریق هنرمندان غیر افغانی قسما تهیه میگردد. که این باعث آن شده است که صدها جوان در شبهای فارغ از کاریومیه سرگردان محافل هنری مانند تا ضروریات انسانی خود را مرفوع نمایند. اینکه چه تعداد آنها بنابرامکانات مالی وتفاوت های کلتوری سرگردان کوچه های هولناك اند با آنهم رسیدن به همچو مراکز سرگرمی ها رفته رفته در شخصیت و کرکتر جوانان ما اثرات خلافتوقع جامعه افغانی و اسلامی دارد.درحالیکه پدران٬ مادران وبزرگان فاقد همچو تلاش درچارچوکات منزل اکثر مصروف فلمهای هندی٬ پاکستانی و قسما امریکائی و بعضا تحت نام موزیك افغانی کاست کنسرت های خارجی ها که حکومت کمونیست ها پخش و ترویج نموده خود را مصروف می یافند. موصوف علاوه نمود اگر افغانها بنابرهردلیل بزندگی خود بدین شهر ادامه دهند و شما در آن بحیث هنرمند نقش فعال نداشته باشید بعد از شما ممکن این اجتماع مهاجر شاهد چهره های هنری نخواهدبود. در حالیکه شما هنرمندان بکارهای ساده پر از تکلیف و مزد ناچیز وعده ای بیکار و یا درتلاش دریافت کارمیباشید.

موصوف علاوه فرمود که پالیسی ملی یك جامعه در واقع شخصیت هنرمندان را میسازد. اکنون که ملت ما تمام مداخلات ناروا را بناکامی مطلق مواجه ساخته است بشما هنرمندان لازم است تا درساختمان اهنگهای ملی کشور سهم بارز و فعال را ایفاء نمائید. به ترتیبیکه کشور شما در منطقه همیشه نقش برازنده داشته در ساحه هنر هم همین اکنون هنر افغانی در ایران تمثیل میشود و سرتاپای تاجکستان و قفقاز را اختوا نموده است. و نباید فراموش کرد چنانچه تاریخ اوستا مشعراست که همین اکنون موسیقی این سرزمین اجدادی در «درمسال» هندوستان بذکر وشنا مصروف است.
دکتور رحمت دراخیر علاوه نمود که بدین ترتیب از شما دعوت گردید تا لطفا این مسئولیت هنری را در جامعه مهاجر افغانی مقیم نیویارك آدرس نمائید و هرگونه همکاری را درین مامول بزرگ هنری میتوانید از کتابخانه لوی احمد شاه بابا که شاغلی سلیمی متصدی آن میباشد باکمال خوشی تحصیل نمائید.
محترم استاد امان الله حیدر زاد فرمودند: من همیشه مسئولیت وظایف سپرده شده بمن رابحیث یك هنرمند با طرح و دیزاین نمایشات متعدد در امریکا ایفاء نموده ام که این مساعی هنوز هم ادامه دارد. اما باید بصورت دسته جمعی کار خود را آغاز نمائیم. چیز های خورد و ریزه متاسفانه وجود دارد که ما را موقتا از هم دور نگاهداشته بود ولی من عقیده دارم که یکروز با رفع این مشکلات ما هنرمندان کاردسته جمعی خود را به نفع ثقافت و کلتور ملی خود شروع خواهیم کرد که محفل مجلل امشب شاهد همین نیت است.

متعاقبا شاغلی محترم شاه ولی ترانه ساز فرمودند: ازه دهید اول از مساعی و زحمات که شاغلی سلیمی برای ترتیب و تنظیم این کتابخانه که اهمیت زیاد برای افغانهای نیویارك دارد متقبل شده اند تشکر و از اینکه باهمکاری ایشان دکتور رحمت ظفر زمینه این دعوت با ارزش رابرای هنرمندان مساعد نموده اند تمجید نمایم. شاغلی شاه ولی ولی ترانه ساز بعد از یك مقدمه بگفتار خود چنین ادامه دادند: اثرات موسیقی هندی تا سالهای ۱۳۲۷ -۲۸ تمام مراکز پخشموسیقی را در جامعه افغانی از دوکان فالوده پزی تا رستورانها از محافل عروسی تا منازل شخصی و از محافل رسمی تا رادیو افغانستان احتوا نموده بود. که فعالیت های هنری هنرمندان جوان مانند خیال - گلاند - نینواز - ساربان - استاد محمد عمر - بیلتون - در محمد لوگری و احمد ظاهر و غیره را میتوان جوابگوی کلی تسلط موسیقی هندی واحراز مجدد موسیقی افغانی دانست. اما اثرات منفی آن تا اکنون در تاربود موسیقی افغانی و روح و روان عده ای از هنرمندان متاسفانه موجود است که باید اصلاح گردد. بر علاوه با آمدن رژیم کمونیست ها تلاش دستگاه دولتی بران شد تا اگر ممکن موسیقی جمهوریت های اتحاد شوروی رابر موسیقی افغانی مسلط نمایند که درین مورد پیشرفتهای هم صورت گرفته.

باید بطرف کابل دوید و بجنگ و زد وخورد با تنظیمهای حریف یکدیگر شدت بخشیدند. اکثر قوماندانهای جهادی داخلی مخصوصا در شهر کابل وبعضی نواحی و ولایات همجوار آن با تشخیص این وضع در یک حالت سردرگمی و گیچ کننده بسر میبرند وادامه این جنگ را بشکل موجود که دشمن اصلی (رژیم کابل) بحال خودش باقیمانده وبرای کسب قدرت خیالی رهبران تنظیمها باید بین هم بجنگند را بیهوده میدانند چنانچه در سال اخیر از شدت جنگ جهادی علیه رژیم مزدور بشدت کاسته شده صرف یکتعداد راکتهای کور ازجانب بعضی تنظیمهای خیر خواه باحوالگیری مردم بیدفاع شهرکابل فرستاده میشود و بس.

اما این خصوصیت نفاق وتفرقه وعدم سازش و گذشت را بخاطر نجات کشور تنها منحصربه تنظیمهای مسلح جهادی نمی بینیم. شخصیت های دانشمند منور و حتی آنانیکه زمانی در امور سیاسی افغانستان اشتغال داشتند وبگفته خود شان وتاشید عام و تام ما قلم وزبان و دماغ شان. چون تیغ بران در صحنه جهاد درخشنده است نیز بعضا در همین بازی معروف دیده میشوند.شاهد این ادعا صفحات زیادی از شماره های مجله آئینه افغانستان است. تنظیمهای جهادی مسلح مقیم پشاور که مسلح اند با سلاح بر فرق هم میکوبند و دانشمندانیکه با قلم مجهزاند باقلمهای شان بجان هم دیگرافتاده اند که نظریه تشکیل لویه جرگهِ ها درفرسنگها دور از وطن وبدون اطلاع هموطنان و شرکت یکتعداد رجال برجسته و با دانش در آن بمیدان‌کشیدن چهره های اشتراك کنندگان ومقاصد شان از طرف عده دیگر از دانشمندان ما - اعتراضات و صدور فحشنامه - تجاوزات لفظی وقلمی در امور زندگی شخصی همدیگر - تهدیدات تلفونی و غیره و غیره صفحات مجله را که فکر میکنم تهیه کاغذ و طبع آن هم در شرایط وامکانات فعلی برای مدیر مسئول خالی از مشکلات نیست بخود پیچیده است، چنانچه در مقدمه تذکار یافت ارزشمندی مجله را مضامین پر محتوی و شفا بخش برای بیماری و رنج و عذاب وطن و مردم ما که از طرف عدهٔ از رجال دانشمند ما عرضه میشود بوجودآورده مناقشات وپرخاشهای کوچك وبعضا بزرگ اگر صفحات مجله را بخود معروف میسازد میترسم خدانا خواسته مجله را از راه بزرگ وخطیریکه در پیش دارد منحرف سازد. ملت مجاهد وبخون خفته افغان بخوبی درك کرده اند که نه رژیم و نه حکومت موقت مجاهدین مشتمل بر تنظیمهای هفتگانه و نه تنظیمهای جهادی مقیم ایران هیچکدام بدرد این ملت شهید پرور نمیخورند. آنها بخوبی میدانند که با بوجود آمدن خلای سیاسی در کشور بخاطر بقدرت‌رسیدن چه کشمکشهای خونینی بین تنظیمهای جهادی بوقوع خواهد پیوست وچه فجایع خونین وننگینی را مرتکب خواهند شد که بکفن کش قدیم یعنی کمونستها خدانا خواسته مردم رو خواهند آورد. پس ملت بلا کشیدهٔ افغان که دل خوش نه از رژیم کابل و نه از تنظیمهای جهادی دارند واز هر دو متنفرند طرف سومی را میپالند وچشم امید و انتظار شان بیتابانه بهرطرف میدود.

و اما جانب سوم برای معضلهٔ افغانستان؟

اگر رژیم مزدور کابل را یك جانب قضیه ومجاهدین مشمول تنظیمها را جانب دیگر قضیه حساب کنیم جانب سوم با امتیازات و کیفیت خاص خودش تبارز میکند. جانب سوم را اشخاص اهل خبره، ریش سفیدان دانشمند، ذوات محترمیکه در دهه های قبل از کودتای سیاه ثور ۱۳۵۷ گردانندگان سیاست های داخلی و خارجی کشور بوده اند که در راس آن از جناب شاه سابق میتوان یاد آوری کرد. من خود را خیلی کوچکتر از آن احساس میکنم تا در مورد شخصیت معنوی شاه سابق اظهارنظرکنم. ملت افغانستان بکفایت و درایت سیاسی و اجتماعی شان معترفند. این سوم که از لحاظ داشتن مفکورهٔ واحد «« حل سیاسی ومسالمت آمیز قضیه، افغانستان »» خود یك تنظیم جهادی بوده اما بشکل پراگنده مهاجر میباشند، بعوض اقدام عاجل و موثر سیاسی یك حالت انتظار وتماشارا اختیار کرده اند. اگر زندگی پر مشقت و فلاکتبار هموطن مهاجر خو درا در کمپهای پشاور در نظر بگیریم که از بی دوائی بانواع مختلف امراض مبتلا و از بی غذائی خود و اولادش بمرض سوء تغذیه گرفتار و شکل اندام عادی خود را از دست داده اند، آب آشامیدنی ندارندو از جانب میزبانان (!) خود هم اکثراً مورد تفقد (!) خلاف خواست انسانی قرار میگیرند و دوچشم شان فقط وفقط بطرف همین قطعه خاك آبائی شان دوخته شده ونجات خود را در نجات وطن شان میدانند، و با آن هموطن مهاجر خود را در ایران در نظر بگیریم که از روشنی صبح تا تاریکی شب جان میکند ویك لقمه نان بخور ونمیر برای خود و فامیل بدست میآورد وآنهم توسط پاسداران انقلاب سیاه ..... سیاه ... اکثرا بتاراج میرود وهرچه فریاد میکشند در روی زمین دادرسی نمی یابند. و با آن هموطن خود را درنظر بگیریم که قدرت و توان خارج شدن و فرار را نداشته و تحت‌سلطه رژیم مزدور باقی مانده و آن مادر وپدری را در نظر بگیریم که فرزند دلبندش رابرای تهیه یك لقمه نان دنبال کچالو وپیاز ببازار فرستاده و در بین راه توسط گروپهای تلاشی دستگیر و از نزد والدین بد بخت مفقودالاثر میشوند واین والدین بدنبال گمشده شان روزها هفته ها وماهها میدوند ونمی یابند ویا اجساد آغشته بخون شان توسط امبولانسهای عسکری طور ناگهان بدروازه های خانه های شان تحویل داده میشود و یا آنعده دیگری که شبها با شکم نیم گرسنه ونیم سیر خوابیده وراکتهای ملجاهدین (!) بفرق سر شان فرو می آید ویکنفر اعضای خانواده، سه یا چهارنفر اعضای فامیل خود را تحویل خاك سیاه میدهد. آن پنجالهای اطفال گرسنه که روزها درنانباشیها نان نمییابند وبا چشمان‌گریان و دست خالی مایوسانه بخانه بر میگردند. آنعده اطفال پیرمردان و پیچه سفیدان که بخاطر گرفتن یك قرص نان و یا یك گیلن تیل دیزل در مقابل نانباشی و تانك تیل بیارچه یخ تبدیل شده اند وبعوض نان وتیل اجساد منجمد شده شان بخانه های ویران شدهٔ آنها بازمیگردد- پنجال

شاغلی ترانه ساز علاوه نمودند که اکنون بازهم وقت ان رسیده تا جوانان هنرمند یکبار دیگر نقش قاطعتری دیگری را بازی نمایند تا موسیقی افغانی را از همه اثرات موسیقی اجنبی پاک نموده و از این بیشتر گنجایش وجود ندارد تا موسیقی این و آن صدمات ناروا باصالت موسیقی افغانی وارد نماید . شاغلی ترانه ساز که موقف بسیار استواری دربین اجتماع هنرمندان داشت گفتند که اینکه میگویند "هنر و موسیقی افغانی هنر و موسیقی هندی است" من جدا باآن مخالف هیتم بلکه خود افغانستان مستقلانه از خود آهنگ هنر و موسیقی دارد. اگر ما آهنگ نداریم پس چرا آهنگهای خیال در قفقاز روسی چنین شهرت پیدا نموده است .

در جریان بیانات محترم شاه ولی ولی ترانه ساز محترم استاد حیدر زاد سوال کردند که "اقای شاه ولی شما از اثرات موسیقی هندی در موسیقی افغانی انکار میکنید ؟" جناب ترانه ساز در جواب گفتندکه "اگر این اثرات وجود دارد این دیگر وظیفه تو و من و خیال و دیگر هنرمندان است تا این اثرات منفی را از موسیقی اصیل ملی خود دور سازیم . همانطوریکه ملت ما روسها را از خاك خود قهرمانانه کشیدند . من بشما اطمینان میدهم که هنرمندان با ایمانی است که اثرات و مداخلات موسیقی هندی را هم از قلمرو موسیقی افغانی بدور خواهند انداخت"

بعدا شاغلی عبدالرحیم غفور زی خطاط نویسنده و یکتن از دپلوماتهای سابق وزارت خارجه فرمودند که : هر اقدام اگر بر بنیاد و اساس علمی و معقول استوار نباشد ادامه آن ولو بهر شوروشوق شروع شود انجام ندارد. احیاء هنر افغانی در بین مهاجرین اقدام واقعا خوب بوده و عاملین این اقدام قابل قدر است اما بهتر است تا اساس یك مرکز کلتوری را بنیاد گذاشت و بخشهای هنرهای زیبای ملی را در آن فعال ساخت . موصوف علاوه فرمود که حفظ و ارتقاء کلتور ملی ارزش حیاتی در کرکتر و شخصیت جامعه داشته و مسئولیت خطیریست که باید آنرا ایفاء نمود.

شاغلی محترم خیال که طرف احترام همه حاضرین مجلس قرار داشت فرمود که اقدام شاغلی سلیمی قابل قدر است اما منابع مالی و بودجه همچو پروگرامها باید روشن باشد ولی درهر صورت من از کار دسته جمعی هنرمندان پشتیبانی و در مواقع ضرورت این فعالیت را از نظریات و مشوره های خود کتبی و شفاهی مستفید خواهیم ساخت . اما قراریکه من اطلاع دارم مثلا توسط محترم احمد شاه علم همچو اقدام تحت عنوان "افغان- امریکن آرتیست اسوسیشن" تجویزات صورت گرفته بود معلوم نیست که آن اقدام بکدام حالت مواجه است ؟

در جواب شاغلی عمر شکیب توضیح فرمودند که این اسوسیشن بنابراینکه نتوانست دفتر تشکیلات و فعالیت خود را بمقامات مربوطه امریکائی تثبیت نماید مورد همکاری واقع نگردید. و شاغلی غفورزی دوباره داخل صحبت شده فرمودند که برعلاوه اینکه ماهیت هنری این فعالیت خود منبع عاید است اما منابع مربوطه زمانی بپروگرامهای کلتوری ملیتهای مختلف مساعدت مینمایند که این فعالیتها عملا با دفتر تشکیل مرام واقدامات هنری و کلتوری در بین مردم موجود باشد که هنوز کار ما بدان مرحله نرسیده است . همچنان یکتن از نطاقان سابق رادیو تلویزیون افغانستان شاغلی رحمت الله حقمل با ابراز احساسات پاك مجلس را تشویق باقدامات جدی و مقتضی نمود و ضمنا از بزرگان مجلس تقاضا نمود که بلحاظ خدا یك کار ساختمانی را تحت اجراء قرار دهید تا ما هنرمندان منسجم شده و خدمات شایسته بکتله مردم خودتقدیم نمائیم.

بالاخره در اثر پیشنهاد محترم ترانه ساز یك کمیته عامل پیشنهاد گردید تازمینه اقدامات بعدی را مساعد سازند که این کمیته طرف تصویب مجلس عمومی قرار گرفت که اعضای آن قرارا تیسته : (۱) محترم خیال (۲) محترم شاه ولی ترانه ساز (۳) محترم استاد امان‌الله حیدرزاد (٤) داکتر رحمت ظفر (٥) محترم احمد شاه علم (٦) محترم غفور زی (۷) محترم سلیمی .

بعد مجلس با دعای صلح و امنیت برای افغانستان عزیز بجلسه خود خاتمه داد که بعد از صرف غذا دعوت مذکور تا ساعت چهارنیم صبح با فضای مملو از خوشی و سرور دوام داشت .

امضای محمد حلیم سلیمی - اداره کتابخانه لوی احمد شاه بابا

(یادداشت اداره - مصاحبه هنری با استاد حفیظ الله خیال در شماره اینده نشر خواهد شد)

اعانه ها

هموطنان ذیل علاوه بر اشتراك مجله یکمقدار پول بمجله "آهینه افغانستان" اعانه داده اند. ناشر آهینه افغانستان از خیر خواهی و فرهنگ پروری این هموطنان کمال امتنان را داشته این مساعدت بی قید و شرط را بمثابه سهمگیری در جهاد و مبارزه ملی افغانستان استقبال می نماید:

محترم انجنیر عبدالله علی از راکویل ویرجینیا	۳۰ دالر	محترم احسان‌الله کهگدای	٤٠ دالر
محترم غلام قادر عنایت ازماتینز	۲۰ دالر	محترم یحیی سعدزوی	٤٠ دالر
محترم میر محمد یوسف از فریمان	۱۰ دالر	محترم حاجی عبدالرحیم غفوری	۳۰ دالر
		محترم عبدالسّلام سمرقندی	۳۰ دالر

بخش مصاحبه ها

نویسنده صفحه

مصاحبه شالی تمیز متصدی رادیو صدای افغانستان
با کارگردانان افغان سنتر (قسمت دوم) رادیوصدای افغانستان-لاس انجس ۱۴۲

بخش نقد و معرفي آثار

تقریظ (نقدیست بالای اثر خواندنی
پوهاند دکتورمحمدعثمان روستار بعنوان "زندان پل چرخی") س. خ. هاشمیان ۱۴۷

در ثبوت افغانیت سید جمال الدین افغانی
(نقد بالای "افغانستان در پنج قرن اخیر"
اثر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ) (قسمت دوم) دکتور سیدخلیل الله هاشمیان ۱۵۰

نظري بر یک کتاب (نقدیست بر محترم رقیه حبیب ۱٦۱
"از نظام قدرت تا نظام دولت" اثر محترم
دکتور محمد قاسم فاضلی)

مصاحبه شاغلي تميز متصدی راديو صدای افغانستان با کارگردانان افغان سنتر

(قسمت دوم)

ت ـ یعنی این اشخاص اینرا امضاء کرده اند صاحب ؟
پ ـ یك تعدادش امضاء نکرده اند صاحب . یك تعدادش در همون مجالس بوده یعنی موافقت داشته .
ت ـ نی . این تماشاگرها ـ در مجلس خو، هرکس در هر مجلس میرود ـ آیا امضاء کرده ؟
د ـ اکثریت امضاء کرده .
پ ـ اکثریت امضاء کرده یك تعداد محدودش یعنی ده فیصد فکر کنین امضاء نکرده .
ت ـ خو ـ ۹۰ فیصد اینها امضاء کرده اند ؟
پ ـ بلی.
ت ـ و اینها گفته اند که با تمام قوت خود با این معاونت میکنند. خو این اشخاصه ممکن خودت آقای پوپل در توپ بدهی چرا که یك تعداد همون چیزهم همین امضاء وهمین چیزها را کرده بودند، در تشکیل حکومت جلای وطن، و باز اکثر شان پس نادم بودند و بمن رجوع کردند وخواهش کردند که لطفا بما موقع بدهید که ما خود را تصفیه کنیم. آقای چینزائی طوریکه من خبر دارم....
پ ـ ما هم کدام سوال از شما کرده میتوانیم صاحب ؟
ت ـ صاحب صد دفعه سوال کن چرا نمیتوانی .
پ ـ همینرا شما کجایش را چیز می بینین که مردم افغانستان یکجا میشوند و سر موضوع افغانستان فکر کنند که همین مشکل افغانستان حل شود؟ اینکه لویه جرگه دایر شود ویکتعداد مردم بخواهند که سر مشکلات خود، سررفع جنگ وخونریزی در افغانستان کار بکنند همین چی گناه است ؟
ت ـ در این هیچ گناه نیست اما توسط یك (Vehicle ـ وسیله) که قدرت و توانائی اش را دارد و اشخاصیکه اونها در بین ملت شناخته شده باشد و راجع به تقوای ازونها کس سوال نداشته باشد و همچنان دست خارجی در آن نباشد .وقتیکه دست خارجی در آن داخل شد... حالا اینه من برایت یك نظر گیری که بخیالم توسط مجله آئینه شده بود و همون شماره اش را بمن کس آورد در اون تقریبا ۶۷ یا ۶۸ نفر کل شان اینرا رد کرده اندو مخالفت نشان دادند .
د ـ تشکر میکنم که همین مورد را شما یادکردین . اگر شما سوال نویسنده را یا ناشر را شما متوجه شوید نوشته کرده اند که آیا لویه جرگه اینرا که توسط امریکائیها بوجود آمده وحمایه یك عده اشخاص افغان را گرفته اند همین قابل قبول است برای شما ؟
ت ـ همین کار را خو شما کردین نی ؟ خو همینجا بود که اشتباه شد از شما که بیاند ده وار را داخل کردین ؟
د ـ شما تائید ناشر را میکنین در حالیکه بگپ من گوش نمیکنین .
ت ـ نی گپ تانرا گوش گرفتم . مقصد من برای ازینکه ...
د ـ اگر این سوال از من هم بشود من بوضاحت خواهد گفتم که لویه جرگه ایکه طرح ریزی توسط امریکائی شده باشد من او را قبول ندارم و به او اساس است که در اونجه نظر داده که من فکر میکنم از منتهای صداقت بوده وباید همین جواب را میدادند.
ت ـ خو دست خارجی را خو داخل ساختین، بیاند ده وار خو داخل بود ؟
د ـ باز هم شما روی ازمون پافشاری میکنین .
ت ـ نی من خو همرای بیاند ده وار گپ زدم برادر ـ بیاند ده وار یکساعت بما خودشان تشریحات داد که اونها چه میخواهند . او بیچاره ها را هم طوریکه آقای پوپل گفت ۸ ماه بالای ازونها کار کردند که پای ازونها را داخل کنین. اونها خو درجای خود شیشته بودن شما رفتین پشت ازونها .
د ـ تشکر که همین مورد را گفتین . من همین را گفته میروم که اصلا باید یك حرکت در امریکا توسط امریکائیها همون شکلیکه در شروع مقاومت ما بهمین امریکائیها رفتیم و از ایشان خواهش کردیم که یك مملکت خورد و کوچك و ضعیف توسط یك قدرت توسعه طلب امروز بسیار ممکن است تلف بشود، از شما خواهش میکنیم بهمرای ما ایستاده شوین و من فکر میکنم که اینرا اشخاص موثری مثل شما خوبتر درك بکنند که در تنها مملکتی که امریکائیها ایستاده شدند و گپ شانرا گوش کردند در افغانستان بود و همین مردم بود که براستی همرای ما ایستادهم شدند . دیگر به او اساس حالا که اینها پالیسی کاملا منفی را در افغانستان گرفته بود ۱۸ هزار نفر از پالیسی غلط امریکا در جلال آباد کشته شد. ما مجبور بودیم باز هم یك قوت فشار را در بین مردم بیاوریم. از اینهم خو چشم پوشی شما نباید بکنین منحیث یك شخص که در امریکا تشریف دارید و یك شخصیت تعلیم کرده و فهمیده و ژورنالیست هستین من فکر میکنم خوبتر بفهمین که ما قوت رای دادن را نداریم ما قوت انتخاب یك کانگرسمن و سناتور را نداریم، برای اینکه امریکائی نیستیم. تنها طریقیکه میتوانیم صدای مردم خود را بگوش مردم دنیا برسانیم....
ت ـ همین کار را خو کمونستها هم کردند، روسها را گفتند که همرای ما کمك کنین، نی ؟ بازاونها کمك کردند، بازگفتند که این کمك کم است عسکرهایتان را بیارید و ...

د ـ بلی تشکر.

ت ـ خو اینجا است که آدم نمیفهمد که کمك بکجا از خارجی مفید است و درچه وقت؟ بهرحال در این چیز آقای درانی یك عقائد است که ما و خودت اختلاف نظر داریم. عقیده ٔ خودت اینست که کمك خارجی مفید است. من میگویم که در مسائل افغانی و اوچیزهائیکه بسیار ملی وخاص افغانی است در اون باید بهیچصورت ما خارجیها راموقع ندهیم و اگر یك کمی اونها داخل میشود مثلیکه یك اب وسیع توسط یك قطره کثیف میشود یعنی شرط نیست که کل آب کثیف شود. همون یك قطره که در آب نوشیدنی بافتد او تمام همون ظرف را کثیف میسازد. اینه حالا در همچو یك چیز خاص و(pure) افغانی بمجردیکه نام خارجی را شما در اون وارد میکنین اونمو است که متاسفانه مردم را می تورانین. و من برایتان بگویم که برادر این حرکت تان متاسفانه با مشکلات بسیار شدیددربین افغانها روبرواست ومن از پیش تان خواهش میکنم که صد دفعه، اونه زور تانرا دیگر هم بزنید، اگر من بجای شما باشم یك سنگ کلان را سر شان میمانم میگویم ببخشین که والله یك اشتباه شد، اما اگر اصرار میکنین صد دفعه.

د. تشکر. در طول ده سال فعالیت ما همین بوده که برای مجاهد کمك بشود. ما در آنوقت هم اینرا مجبوریت احساس میکردیم که باید به کانگرس برویم. قطعنامه ایکه در سال ۱۹۸٤ پاس شدشما میفهمین که در او چقدر زحمت و خون دل کشیده شد تا در کانگرس پاس شد؟ چقدر دروازه ها تق تق شدو چقدر مردم دویدیم تا که این (resolution) در کانگرس پاس شود. چرا در آنوقت ما وشما این گپها را نمیزدیم که برادرها دیگر سلاح از امریکا نمیگیریم؟

ت ـ خو درست. او وقت خو درست. حالا من نمیگویم که کل فعالیت های شما درست نبوده یقین دارم که فعالیت دیروزتان هم خوب بوده و از فردای تان هم ممکن خوب باشد. اما همین فعالیت موجودتان همین لویه جرگه را فعلا در بین افغانها خریدار را از دست داده و خواهید دید...

د. ما روی ازین خوش بین هستیم و ما روی ازین ایمانا که با تمام قوت خود کارخواهدکردیم.

ت ـ صد دفعه کار کنین، یعنی حق دارین، هرکس حق دارد. من از آقای پوپل یك سوال میکنم. آقای پوپل ببخشین خودت خو مسئول یك مجله هم هستین، نی؟

پ ـ بلی.

ت ـ همین برای شما معلوم شده که شبنامه ها را در امریکا کی نشر میکنند؟

پ ـ والله اگر بفهمیم صاحب، خانه ٔ نشر والای شبنامه خراب. برای اینکه کسی روزنامه داشته باشد ومجله داشته باشد هیچ حاجت به نشر شبنامه ندارد. شبنامه معمولا پیش یکتعداد مردم شناخته شده بود که روزنامه نداشتند وشبنامه نوشته میکردند. حالا فضل خدا یکتعداد هم روزنامه پیدا کردند والله در همین چیز بخصوص من خدمت تان عرض کنم که ما واضح میخواهیم بگوئیم که بتمام مقدرات یعنی بخدا قسم که اگر مقصد تان از همین شبنامه خاصی که بعد ها شمیان صاحب نشر شده اگرما خبر باشیم و اینرا برایشان نوشته کردیم و گفتیم که خبر نداریم و بخدا و تمام مقدرات قسم. و نه هیچنوع شبنامه از طرف افغان سنتر هیچوقت بعد هیچکس نوشته شده و ما نمیخواهیم که هیچوقت وقت گرانبهای افغان که دربین وقت بسیار موضوعات پیش ازونها است در نشر شبنامه واین گپها ضایع شود وهمین غلط فهمی را خدا کند که اونها قبول کنند. ما هیچوقت شبنامه وشبنامه نویسی نکردیم و نمیکنیم و نخواهیم کرد.

ت ـ خو یعنی چیزش (نویسنده اش) هم برایتان معلوم نشده؟

پ ـ نی والله.

ت ـ ببخشین آقای پوپل، همین مجله خراسان چرا از یك هسته بدو هسته تبدیل شد؟

پ ـ این دیگر اصلا مشکلات مالی بود وما نتوانستیم که آدم باید بگوید که مجله خراسان زیادتر بفعالیت های رضاکارنه زنده است و زنده بود. چرا شما خبر دارین که برای نشر مجله کسی پیسه نمیته صاحب. ما برای فعالیت بخصوصیکه بیشتر برای تان نصیر جان گفت پیسه میگیریم و یکتعداد از رفیقها خواستند که مجله دوم داشته باشند. خدا کند که عوض یك مجله ده مجله داشته باشیم عوض یك رادیو صدای افغانستان دو سه رادیو داشته باشیم، این هرکدامش در همین مرحله خاص اهمیت خاص و رسالت خاص تاریخی دارد. کدام موضوع بسیار عمده و بخصوص نیست و اینها شما میدانین که از رفیق هائیکه مجله را بدو قسمت تقسیم کردند و مجله نو ساختند از اونها پرسان کنین. ما برای ازونها احترام داریم برای مجله شان هم احترام داریم.

ت ـ ما بهمین ارتباط میخواهیم که نظر خودت را و از آقای درانی را بفهمم. یك روحیه بین افغانهای مهاجر امریکا پیدا شده که یك چند تن متعصبین اختلافات لسانی بین افغانها را روی صحنه میکشند و یك دو مجله متاسفانه صریحا در خدمت پخش این تعصبات فارسی و پشتو قرار دارند وحتی اسم خراسان را بعضیها میگویند که بشکل احتجاج و رقابت با اسم افغانستان و افغان بکار میبرند و این مجله شما هم خراسان است. راجع باین شما چه ابراز نظر میکنین؟

پ ـ مجله خراسان ـ ما هم تعصبات مذهبی و لسانی را چیز داریم ـ درحالیکه مجله خراسان همیشه هم بزبان پشتو و هم بزبان فارسی هر دو لسان ملی افغانستان نشرات دارد و اشعار دارد حتی حد امکان خود من هم بفارسی نوشته کردیم و هم به پشتوی ناقص و فارسی ناقص نوشته کردیم و ما هیچکس را متهم، خود مجله خراسان و افغان سنتر هیچکس را، متهم باین تبعیضات چیز نمیکند وهر نوع تبعیض و تبعیض طلبی را ما محکوم میکنیم و محکوم کردیم. در مورد نام چیز یقین کنین که نام ما صرف وقتیکه مجله را میساختیم این بشکل ازین نبود که این یك مجله بسیار عمده خواهد بود یکوقتی ما بشکل یك روزنامه بود و آهسته آهسته انکشاف کرد و شکل یك مجله را گرفته نام هم

نام بصورت چیز انتخاب شده، افغانستان از همه چیز پیش ما گرانبها تراست وحالا تغیردادن برای یك مجله یك ذره مشکل است، حتی ما در صدد این بودیم که همین گپیکه شما گفتین، حتی نام مجله خراسان را بافغانستان تبدیل کنیم، که باز خوشبختانه مجله دیگری در جنوب کلیفورنیا بوجود آمد، آئینه افغانستان، باز گفتیم حالا اگر افغانستان نامش را بمانیم باز به آئینه افغانستان مغالطه نشود و یك جنجال دیگر بوجود نیاید. پیش ما هیچنوع تعصب نیست و هرنوع تعصب را محکوم میکنیم .

ت ـ خوب تشکر. آقای درانی در ختم میخواهم از شما بپرسم که از این به بعد چه در پیش رو دارید ؟

د ـ از این ببعد همون شکلی که خدمت شما عرض کردم وظیفه همه افغانها است که در مسائل افغانستان خود را آگاه بسازید .

ت ـ نی منظور من بارتباط همین لویه جرگه و اینها بود .

د ـ و در پروگرام های بعدی ما، ماکوشش اعظم خواهد کردیم که بهمه افغانها تاجائیکه امکان دارد مشوره بکنیم ازونها، هدایت بخواهیم، و ما سهمگیری مردم را میخواهیم، برای ازینکه من به پاکستان بهمرای مجاهدین مستقیم گپ زدیم و اصلا ویدیوهای ازونها را آوردیم وپیغام ازونها این بوده که از برای خدا، شما که خود را اهل خبره و فهمیده میگیرین چرا یك قدم عملی در مورد نمی بردارین ؟ و بهمین اساس است که خدمت شما قبلا عرض کردم، با تمام قوت خود ما کوشش خواهد کردیم که همرای هموطنان خود مشوره بکنیم و تفاهم بکنیم و یك پلانی را که بخیر و صلاح افغانستان باشد پیش ببریم .

ت ـ میگویند به پشاور یك دفتر ساختین بارتباط همین لویه جرگه و همینها ؟

د ـ خدمت شما عرض بکنم که در پشاور بارتباط سیاست به هیچوجه نیست. این دفتر ما، درطول این مدت کمکهائی خیریه برای مجاهدین کردیم، دواها فرستادیم و حالیکه اکثریت موسسات خارجی گلیم های خود را جمع کردند و برداشتند، چون مسائل پولی براستی کم شد و توجه امریکا و ممالك غرب هم بافغانستان کم شده و پول هم کم شده و بهمان اساس است که شما خوبتر خبر دارین که اینجنسیها شیکه قبلا فعال بودند ...

ت ـ خو برادر آیا این درست است که شما دفتر ساختین یا نی ؟

د ـ بلی .

ت ـ خو این دفتر شما مرکزش در پشاور است، بلی ؟

د ـ بلی.

ت ـ چینزائی چه کاره است در او ؟

د ـ چینزائی هیچکاره نیست در او و چینزائی باو دفتر هیچ ارتباط ندارد.

ت ـ وظیفه ازون دفتر به عهده کیست ؟

د ـ وظیفه ازون دفتر به عهده آقای زید حیدری است .

ت ـ فینانسنگ (تمویل) ازین را کی میکند ؟

د ـ فینانس ازین را اصلا به فوندیشن ها ما مکاتیب روان کردیم، پروپوزل ها دادیم، به (AID) پروپوزل دادیم که بسیار ممکن است، تا بحال پیسه اولی ازین از طرف خود افغان سنتر تمویل شده.

ت ـ یعنی تا حال توسط خود شما اما به فوندیشن ها در تماس هستین که برایش پیسه پیدا کنین ؟

د ـ مثلیکه دولت موقت پول را از فوندیشن ها میگرفتند و متاسفانه که دیده میشود که از لحاظ تخنیکی اونها آنطور فعال نیستند . امید وارهستیم که همین خلا را پر کرده بتوانیم .

ت ـ یعنی پلان است که دیگر دفتر ها هم ساخته شود اونجه توسعه بیابد یعنی برنامه کارشما در اونجه چیست که اونجه چه کنین ؟

د ـ تا بتوانیم که در ساختمان افغانستان سهم بگیریم .

ت ـ ساختمان افغانستان مقصدت را برایم بگو که چه ساختمان افغانستان ؟ یعنی در همین لویه جرگه یا چی ؟

د ـ فرض بکنیم، پروژه اول ما تربیه داکتر ها است که برای ۹ ماه این دوام خواهد کرد و این کورس های مسلکی میباشد که، پس مردم را بخیر وقتیکه افغانستان آزاد شد، اینها بتوانند در افغانستان خدمت کنند.

ت ـ بیاند ده وار هم در این مسئله با شما همکاری دارد ؟

د ـ بیاند ده وار یك موسسه ای است خدمت شما عرض کردم که هیچ در مسائل بشری ارتباط ندارد.

ت ـ در بشری که ارتباط ندارد خیر در چی دارد ؟

پ ـ در این پروژه همرای ما همکاری ندارد.

د ـ منظور من اینست که اینها در مسائل سیاسی فعال هستند نه در مسائل اجتماعی .

ت ـ یعنی یك امید واری برایتان داده شده که باید یك دفتر در خود پشاور باشد ؟

د ـ برای خود افغانها است . من خودم اصلا همیشه امید وار هستم بهر شهری که همرای افغانهای خود زندگی کردیم خواهش از پیش شان کردیم که برادرها خودتان فعال شوید .

ت ـ اقای درانی همانطور که خودت گفتی که حکومت موقت هم از فوندیشن های خارجی پول میگیرد برای ما این قابل اعتراض نیست که اگر سیاف صاحب پول میگیرد شما چرا نگیرید ؟ همینقدر که او حق دارد همینقدر شما هم حق دارین و یا فرضا مولوی صاحب ها و انجنیر صاحب ها که میگیرند شما هم همانقدر حق دارید که در موضوعات افغانستان (پول بگیرید)ـ تنها همین کتابداری در فعالیتها های افغانستان بکلی از بین رفته و هرکس از هریك شهردهن می چوشد وکسی حسابش را نمی

فامده. اینه حالا اگر شما اگر اونجه دفتر ساختین خو حرکت تان خو یك حرکت بسیار پیش رفته، در جنوب کلفورنیا در اینجا یك تعداد وزیر صاحبان را هم با خود همکار ساختین و هم در کلفورنیای شمالی، و آنطرف هم بیاند ده وار همرایتان اونجه (در پشاور) دفتر میسازین، یعنی یك حرکت تقریبا در حال نمو و در حال انکشاف است، یعنی ما بسیار در آخر خبر میشویم . یعنی شما طوری نشان میدهید که یك عمل انجام شده، یك چیز است .

د - انجام شده خو خدمت شما این به انجام شده طبعاً است . اصلا هر کسی حق دارد که درپشاور برای خدمت به هموطن های خود و دستگیری مهاجرین زحمت بکشد این خود کار ما است . افغان سنتر تاسیش روی همین مورد است که دست افغانهای خود را بگیرد و تا جائیکه امکان داشته باشد برای شان خدمت بکند .

ت - بهر حال موفق باشید، امید وار هستم، من خودم باین عقیده هستم که ...

د - میخواستم یك توضیح هم بکنم که ما تا حالا غیر از بودجه افغان سنتر ازهیچ منبع دیگر ما کمك برای دولت پشاور نگرفتیم و فقط سه چار پروژه ای داریم که بموسسات بین المللی و اینها تقدیم کردیم اگر دیده شود که هماطوریکه برای موسسات مثل (IMC) و امثال آزون پروژه میدهند برای افغان سنتر اگر پروژه بدهند یکتعداد از افغانهائی که اینجا هستند و میخواهند که در راه احیای مجدد افغانستان خدمت بکنند و یا در کمپهای ریفیوجی فعال شوند هماطوریکه موسسات خارجی اونجه شروع بکار کردند ما خواستیم که افغانهاهم فعال شوند.

ت - صد دفعه چرا نشوند . اقای پوپل شما خو فعلا (full time job - روزتمام)وظیفه تان در افغان سنتر است نی ؟

پ - بلی بلی .

ت - خوب یعنی از راه فعالیت های افغانستان شما نان میخورین، بلی ؟

د - من صاحب از راه فعالیت های افغانستان یعنی فعالیت فقط همین پروژه هائیرا که تمیرجان برایتان نام برد که عبارت از پروژه (ESL) و بگیر و نمان است من همینجا کار میکنم و نان میخورم .

ت - درست . من برایت قسم میخورم که یك تعداد افغانها در طول عمر خود در خدمت افغانستان بوده اند و از طریق افغانستان نان نخورده اند . من مقصد من تنها شما نیستین، تنظیمها هم هستند.

د - ما حاضر هستیم که این نان را همرای هر کسیکه علاقمند باشد باصطلاح نصف بکنیم . مورد اینست که اگر ما این کار را نکنیم در اینجا ...

ت - صد دفعه بکنین، یك شما نیستین ببخشین کل کس هائیکه در جهاد هستند از همین طریق نان میخورند. من یقین دارم که ذبیح الله جان حضرت صاحب هیچوقت نان خود را خودش پیدا نکرده خو همین پیسه های چیز است یا او بچه مولوی صاحب یا برادر یك کس دیگر یا برادرزاده‌ها اینطور حال است که کلگی از همین دسترخوان جهاد نان میخورند.

پ - یك موضوع که همین موضوع نان خوردن واین گپها یك کمی توضیح شود. من برایتان گفتم کهاینجا کدام پروژه بخصوص بنام افغانها نیست . شما می فهمید که اداره (Social Services) اینجا بعضی پروژه هائی دارد برای تمام ریفیوجیها و ما بحیث یك دفتر قراردادی (ESL) راقرار داد میکنیم . در این دفتر ما ویتنامیها هم انگلیسی میخوانند، روسی هم انگلیسی میخوانند، مقصد من از روس مهاجر و یهودیهائی است که گریخته اند از ترس چیز روس، اداره، ما یك اداره ای نیست که تنها ریفیوجی های افغانی را ما کار بکنیم . همین حالا صاحب، ما مثلا هر دفعه که گرین کارت میدهیم، رومانیائی را گرین کارتش را کار میکنیم، هم روسی را کارمیکنیم هم افغان را کار میکنیم، هم ویتنامی را کار میکنیم . یك موسسه ایست که برای خدمت برای ریفیوجیها بوجود آمده و بدون هیچنوع تبعیض، ما برای کُلگی کار میکنیم، و همین امروز مثلا در کورس لسان ما قسمت اعظمش ویتنامی است .

ت - خوب موفق باشین . بسیار زیاد تشکر. اولادهای افغانستان در هرکنج دنیا بیك معروفیت مشغول هستند وشما هم حق دارید. ختما :فتاغی که می برآید، باز اون دیگر در قضاوت افغانها عرضه میشود، باز او دیگر وظیفه ٔ ازونها است که او را میخرند یا نمیخرند .

د - خوشبختانه همین را خدمت شما عرض بکنم که شما از پروسس اداری امریکا خوبتر خبر دارین. شما تا وقتیکه نتوانین رقابت بکنین با موسسات دیگر، همین پیشنهادیرا که شما میدهید بیست پیشنهاد میرسد، بخاطر یك سرویس انگلیسی . هر پیشنهادیرا که قابل قبول برای کونتی باشد.خدمت شما عرض بکنم که امروز تمام در طول این ده سال هیچیك از افغان در موسسه کارنکرده هیچ بورد افغان در مابین پاکستان وجود ندارد، آقای تمیز .

ت - بلی میفهمم . تشکر آقای پوپل تشکر آقای درانی . موفقیت تانرا میخواهم.

پ و د - تشکر ازینکه بما وقت دادین و لطف کردین و صحبت ها بسیار شیرین بود.

ت - صحبت ها بسیار دلچسپ بود . بامان خدا . ختم مصاحبه .

درین مصاحبه: ت - مخفف تمیز د - مخفف درانی و پ - مخفف پوپل میباشد.

خلاصه مطالب مهم این قسمت از ینقرار است : (منشی رونویس مصاحبه)

تمیز به درانی میگوید که ۶۸ نفر در اشینه افغانستان طرح افغان سنتر را رد کرده رای مخالف داده اند.

درانی میگوید که ناشر اشینه افغانستان از افغانها سوال کرده بود که "آیا لویه جرگه ایرا که توسط امریکائیها بوجود آمده قابل قبول شما است؟" یعنی سوال طوری طرح شده بود که بعقیده درانی "اگر این سوال از من هم بشود من بوضاحت خواهدگفتم که لویه جرگه ایکه طرح ریزی توسط امریکائی شده باشد من او را قبول ندارم".

درانی میگوید که امریکائیها "پالیسی کاملا منفی را در افغانستان گرفته بود ۱۸ هزارنفر از پالیسی غلط امریکا در جلال آباد کشته شد."

درانی میگوید که قطعنامه (*resolution*) سال ۱۹۸٤ کانگرس امریکا درباره اعطای کمك بجهاد افغانستان به مساعی افغان سنتر پاس شده است. (درحالیکه در قسمت اول این مصاحبه تاریخ تاسیس افغان سنتر را "سه سال قبل" یعنی در سنه ۱۹۸۸ بیان داشته است) (نگاه: اشینه افغانستان شماره ۱۲ - ص ۱۵۷).

درانی میگوید که افغان سنتر یك دفتر در پشاور افتتاح کرده که آمر آن زید حیدری میباشد و برای تمویل آن به (*USAID*) پیشنهاد داده که بسیار ممکن است قبول شود و همچنین از فوندیشن های دیگر تقاضای کمك کرده اند.

درانی میگوید که حکومت موقت تنظیمهای پشاور از فوندیشن های پول میگرفتند ولی حکومت موقت پشاور از لحاظ تخنیکی چندان فعال نیست و امید وار است که افغان سنتر این خلاء را پر کرده بتوانند ... تا در ساختمان افغانستان سهم بگیرد.

درانی میگوید پروژه اول افغان سنتر تربیه داکتر ها است که کورس تربیوی آن برای ۹ ماه دوام خواهد کرد.

درانی میگوید که بیاندوار یك موسسه ایست که در مسائل بشری ارتباط ندارد. یعنی در مسائل سیاسی فعال است نه در مسائل اجتماعی. (اگر چنین باشد پس پای یك موسسه سیاسی اجنبی را چرا در لویه جرگه افغانستان شامل ساختند؟)

درانی میگوید که متوقع است برای پروژه های افغان سنتر مانند (*IMC* - موسسه خدمات طبی داکتر سایمن معروف) بودجه منظور گردد تا در کمپهای ریفیوجی پاکستان خدمت بکنند.

و بالاخره آقای نصیر درانی (وریك) میگوید که افغان سنتر حاضر است : آنچه عوایدی بالای جهاد افغانستان بدست می آورد آنرا "همرای هر کسیکه علاقمند باشد باصطلاح نصف بکنیم."

رادیو صدای افغانستان
تلفون ۸۵۱۱ – ۹۰۱ (۸۱۸)
در لاس انجلس: سه شنبه ها ساعت ۱۰ شب روی موج FM 93.5
در واشنگتن DC: یکشنبه ها ساعت ۱۰ شب روی موج AM 1150
مصاحبه های رادیو نیز
ثبت شده در کاست عرضه میشود.
مصاحبه های مورد نظر خود را بقیمت فیصل دستیاب نمائید.
در امریکا – کانادا و اروپا هر کاست ۷ دالر.
برای هموطنان در افغانستان، پاکستان و هندوستان درصورت امکانات مالی مجانی ارسال میشود. لطفا اسم و آدرس مکمل خود را با نام مصاحبهٔ انتخابی به آدرس ذیل ارسال کنید.
Radio Voice Of Afghanistan
P.O. Box 8293
Van Nuys, Ca 91409
تجدید اشتراک سال نو؟

بخش نقد و معرفي آثار

زندان پلچرخي

/ دوزخ استعمار روس در افغانستان /

نویسنده: پوهاند دکتور محمد عثمان روستار

تقریظ

هفت هشت ماه از اشغال نظامي کابل گذشته و اواسط خزان سال ۱۹۸۰ بود که یکروز بعد از ختم درس در پوهنتون در محلي نزدیک وزارت اطلاعات وکلتور با دوست محترمم جناب دکتور حسن کاکر وعدهٔ ملاقات داشتم. وقت ومحل این ملاقات قبلا در یک صحبت مختصر بین ما در یک گوشهٔ پوهنتون تثبیت شده بود. در آن روز ها اگرچه یکدیگر را یکي دوبار در دهلیزهای درسخانه ها میدیدیم ولی از صحبت و تماس قصدا جلوگیري میشد زیرا پرچمیها سخت بدگمان بودند و مراقبت میکردند.

در آن روزها مبارزات مخفي وطنپرستان بمقابل روسها وکمونستها اوج گرفته بود ، از آنجمله اتحادیهٔ استادان و محصلان مسلمان پوهنتون مبارزات زیر زمیني را علاوه بر ساحهٔ پوهنتون در چند نقطهٔ کابل بین مردم رهبری میکردند. مرحوم پوهاند فضل ربي پژواک موفق شده بود مبارزه مخفي را در بین چند حلقه استادان ـ محصلان پوهنحی های مختلف تاسیس و آنرا رهبري میکرد. پوهاند دکتور حسن کاکر وظیفهٔ رابط (liaison) بین چند حلقه را انجام میداد . تماسها اکثر توسط « رابط » با احتیاط تمام برقرار میشد و بمنظور امنیت و حفاظت اعضاء هویت طرفین قبل از تماس عیني افشاء نمیگردید.

من میدانستم که جایي بدیدن کسي میرویم. بخاطر ندارم که توسط تکسي بود یا سرویس که بطرف شیرپور روان شدیم و از قسمت اول قلعهٔ موسي گذشته متباقي فاصله را پیاده پیمودیم تا به نزدیکي بازاری رسیدیم که نو آباد بود و بعد از آن درفاصلهٔ تقریبا بیست متر در حصهٔ وسط بازار بیک زینهٔ تنگ قریب شدیم که بمنزل دوم و (شاید هم سوم) بالای دکانها بالا میشد. در همینجا بود که دکتور کاکر بمن گفت بدیدن دکتور عثمان روستار استاد پوهنحي حقوق میرویم .

استاد روستار را قبلا در دهلیزها و محافل پوهنتوني دیده و در بارهٔ او چیز هائي بارتباط مبارزه مخفي شنیده بودم اما از نزدیک صحبت نکرده بودیم و این دیدن اول ما بود. محل و موقعیت اپارتمان و موبل و اثاثیهٔ آن نمودار این واقعیت بود که دکتور روستار بمشکلات اقتصادي مواجه بوده است . اگرچه دیدار اول بود اما صحبتها از همان دقایق اول بسیار صمیمانه و ازخودماني شروع شد و معلوم میشد که معرفي غیابي فضای اعتماد و اطمینان را فراهم ساخته است . من در بین سه نفر مسن تر بودم ولي استاد دکتور روستار که جوانترین ما بود تجربه طولاني مبارزهٔ سیاسي در پس منظر و زمام صحبت بشکل راهنمائی در مبارزه را بدست داشت .

روستار پیرامون اصولیت و مشروعیت مبارزهٔ دانشمندان افغان در آن مقطع تاریخ مطالبی گفت ، تکتیکهای کمونستها را تشریح و پیش بیني میکرد که با تشدید مبارزهٔ مخفي وطنپرستان عکس العمل روسها و کمونستها بطور غیر قابل مقایسه تشدید خواهد یافت . وی معتقد بود که امحای دانشمندان وخصوصا استادان مبارز پوهنتون هدف حکومت ببرک کارمل میباشد و کارمل را محیلتر و خونخوارتر از تره کي و امین تشخیص نموده هوشدار میداد تا استادان مبارز صفوف خود را متشکل تر ساخته مبارزهٔ مخفي را محتاطانه

پیش ببرند تا خود و همکاران خود را حفظ نموده بتوانند. قسمت های دیگر صحبت روی مسائل تکتیکي جذب و شناخت اشخاص بود که تذکار آن درینجا بیلزوم است. در پایان تقریبا سه ساعت صحبت دکتور کاکر و من از دکتور روستار خدا حافظي نمودیم و از آن روز تا امروز این دوست وهمکار مبارز را ندیده ام.

در ظرف پنجماه آینده تا مارچ ۱۹۸۱ که بکابل بودم وظیفۀ من جذب استادان و محصلان در حلقه مبارزۀ مخفي و همچنان ترجمه وتوزیع شبنامه ها بسفارتخانه های خارجي بود. شبنامه ها یگانه وسیله مطمئن بود که دنیای خارج را از قیام ومبارزۀ مردم بمقابل حکومت دست نشانده مطلع نگه میداشت. شبنامه ها در چند نقطۀ شهر توسط استادان و دانشمندان نوشته میشد و از طریق « رابط ها » بحلقۀ مرکزي استادان پوهنتون برای اصلاح، ترمیم و تکمیل میرسید واکثر آنها از نظر مرحوم پوهاند پژواک، دکتور روستار، دکتور کاکر و چند استاد دیگر میگذشت. گاهي هم که تماس و ارتباط فوری میسر نمیگردید هر استاد شامل حلقۀ مبارزۀ مخفي در حوزۀ مربوطه خود صلاحیت داشت شبنامه رااصلاح وتوزیع کند. برایمن شبنامه ها از دو جناح میرسید: (۱) از جناح پوهنتون گاهي توسط پوهاند فضل ربي پژواک و گاهي توسط پوهاند دکتور کاکر (۲) توسط گروه پنج نفري اهل تشیع که دوتن آنها هنوز الحمدلله حیات داشته درکابل مبارزه دارند (پوهاند سید شریف شرف نیز درین گروه شامل بوده اخیرا شنیدم که الحمدلله حیات داشته در آلمان آواره شده اند که از خبر حیات و عافیت شان نهایت مسرور گردیدم). من شبنامه ها را بانگلیسي ترجمه میکردم و توزیع آنها بسفارتخانه های خارجي توسط دو نفر محصلین خارجي - یکنفر محصل اردني و یک ایراني محصلۀ صنف چهارم دپارتمان انگلیسي که پدرش کارمند سفارت ایران درکابل بود و یکنفر سکهه هندي که قبلا در شرکت آریانا بحیث محاسب کار میکرد) صورت میگرفت. بتاریخ ۱۵ مارچ محصل اردني باکاغذ ها گرفتار و همان شب منزل من درمکروریان در حالی تلاشي شده بود که خودم بکوته سنگي بودم. هردو خبر فردا بمن رسید و عصر ۱۶ مارچ از کابل برآمده، ۱۸ مارچ بجلال آباد و ۲۰ مارچ به پشاور رسیده بودم.

باری درینجا باید گفته آید که سفارتخانه های خارجي از دریافت این شبنامه هاکه اخبار موثوق از رویداد مقاومت ملي را برایشان میرسانید بگرمي استقبال میکردند و گاهي که توزیع شبنامه ها اندک به تعویق مي افتاد همان سکهه هندي که کاغذ ها را بسفارت خانه های غربي میرسانید پیغام میفرستاد که (*) و این نمودار تلاش آنها برای دریافت خبر بود. از جانب دیگر همه گروه های ضد کمونستي بشمول « سا ما » شبنامه های خود رااز طرق مختلف بحلقۀ مرکزی استادان پوهنتون بمنظور انسجام میفرستادند و در مقاومت ملي بضد روس و کمونستها یک وحدت ملي بمشاهده میرسید. امید است پوهاند های محترم دکتور روستار و دکتور کاکر و همچنان دکتور سیدهاشم صاعد که در حلقۀ مبارزۀ مخفي شامل و فعال بود خاطرات خود را در این زمینه برای نشر بفرستند.

بلي، من از صحنه مبارزه برآمدم ولي همکاران مبارز هرکدام مرحوم پوهاند فضل ربي پژواک، دکتور حسن کاکر، دکتور روستار و دکتور صاعد و ده ها تن دیگر، یک عده تا دم مرگ و عدۀ دیگر با تحمل شکنجه و زندان و قرباني فرزندان و اعضای فامیل خود بمبارزه دوام دادند و همینها از داخل و مجاهدین سر سپردۀ افغان از برون سرحدات افغانستان بودند که قدرت نظامي روس منحوس را از نظر مورال بزانو در آوردند. «دیدني» های یکي از اینها، از پوهاند دکتور عثمان روستار، در اثری بعنوان « زندان پلچرخي » خلاصه شده که این تقریظ برای آنست.

در بارۀ این اثر تذکار این نکته بتوجه هموطنان لازم می افتد که وقتي یک متخصص در رشتۀ حقوق اساسي بعد از سالها تجربۀ تدریس در پوهنتون بزندان پلچرخي میرود وبعد از پنج ونیم سال شکنجه و حبس زنده برون میشود چه چیز ها را باید دیده باشد و چطور آنرا نوشته باشد؟ این تقریظ دریچۀ کوچکی در محتوای این اثر برای هموطنان بازمیکند. « زندان پلچرخي » سه بخش دارد: بخش نخست، فصل اول، « جریان تحقیق »، در معرفي دستگاه خاد و چگونگي تحقیق از متهمین میگوید « تقریبا ۳۵ ریاست که با ارقام نامگذاری شده بود، در تشکیل آن گنجانیده شد و باین ترتیب دولتي در بطن دولت عرض وجود کرد.» بلي، رژیمیکه برای شکنجه و استنطاق مردم خود چنین تشکیل عظیمي میسازد کارکنان آن بمعقیدۀ دکتور روستار « اکثریت کارمندان خاد فاقد لین مشخص عقیدوی، فاقد شعور سیاسي، پر عقده و ماجراجو بودند. خادیست ها را میتوان عناصر رانده شده از جامعه افغاني دانست که با استفاده از فرصت طلائي، که باصطلاح انقلاب بدسترس شان گذاشته است، در صدد تسکین عقده های بیحد و حصر حقارت خود، برآمده اند...» و اینست چند مثالی از شیوۀ تحقیق خادیستها زیر نظر مشاورین روس:

(*) (We are ignorant - ما بیخبر مانده ایم)

« عبدالوکیل مسکونهٔ لوگر ... میگفت : در اوراق تحقیقي که در جلو من بمقصد حصول پاسخ گذاشته میشد، سوالات اصلا در متن روسي تایپ شده بود و زیر آنها، بلسان دري ترجمه و نوشته گردیده بود. من در واقع بسوالات مشاور روسي که عقب پرده قرار داشت پاسخ میدادم.»
« نویسندهٔ این سطور (شخص دکتور روستار) در حمل ۱۳۶۱ در زندان پلچرخي مورد استنطاق و بازپرس دوتن از مستنطقین شوروی (یک روس و یک تاجک) که خود را ابتدا ژورنالست معرفي نمودند و بعدا وظیفهٔ اصلي خود را معرفي کردند، قرار گرفت. مستنطق داخلي مربوط (اسدالله رحماني) و آمر استخبارات بلاک یک و دوی زندان پلچرخي (حبیب مونمند) در جلسه استنطاق حضور داشتند.» این دو مثال مشت نمونه خروار ماهیت مزدوربودن رژیم وتسلط سیاسی و نظامی و وحشت گری را شهوتین های روس در افغانستان را ثابت میسازد.

فصل دوم کتاب « برخی موارد مشخص شکنجه» مثالهایي دارد که صرفنظر از افغانهای زجر کشیده ، وجدان هر بشر غیر کمونست را نا راحت میسازد. اینست چند مثالیکه دکتور روستار از زندانیان پلچرخي شخصا شنیده ویادداشت نموده است :
« شاه محمد ولد خان محمد مسکونهٔ قندهار ... چنین روایت کرد: در زندان هلمند برای کسب اعتراف بعد از لت و کوب کافي، انگشت دست و آلت تناسلي مرا در سیم برق بستند. اینکار را هر روز برای یکساعت، مدت یک هفته تکرار کردند. هم اکنون شش سال میشود که بوقفه ها از مجرای ادرار من خون می آید و احساس مردانگي ام کاملا مرده است .» (ص ۵۰).
« محمد شاه دهقان از ولایت فراه... که در دست و سرین وی مرمي اصابت کرده بود. نامبرده مدعي بود ، بعد از یک هفته از حادثه در حالیکه خون لباسم را در زخمهای بدنم چسپانیده بود، مرا از فراه بریاست پنج (شعبه ای از خاد) در کابل انتقال دادند...از من میخواستند اعتراف بگیرند که در تصادم اشتراک داشته ام ، چنین توفیقی حاصل نتوانستند. بعدا مرا در تابوت قرار داده با تفنگ، بیل و کلنگ جانب قبرستان حمل کردند. تابوت را بزمین گذاشتند . دو سرباز خود را مصروف کندن قبر ساختند و دوتن دیگر از من مطالبه کردند تا دیر نشده است اعتراف کنم، چیزی دستگیر شان نشد. از من خواستند تا آخرین کلام خود را بمثابهٔ وصیت بگویم. من از درگاه خداوند (ج) تمنا کردم تا دشمنانم را براه راست هدایت کند. چند مرمي بسوی تابوت که من در آن آرمیده بودم فیر کردند. معلوم شد که مرمیها تعلیمي اند ، سپس مرمي واقعي را فیر نمودند که بپای راستم اصابت کرد و در آن سوراخي ایجاد نمود... هم اکنون چار سال سپري میشود که مرمي در پایم بند مانده است و شبها از درد آن خواب ندارم.» (ص ۵۳).
« محمد اکرام معروف به ملا بزرگ ... میگفت : هنگام تحقیق بمقصد کسب اقرار بوتل فانتا را در مقعدم فرو میبردند ، مقعدم زخم برداشته بود و با نهایت تکلیف رفع ضرورت مینمودم. محمد اکرام که محکوم بمرگ بود قبل از اعدام باثر بیماری ناشي از انسداد مقعد در ۱۳۶۲ هج.ش. وفات یافت.» (ص ۵۴).
« داد میر ولد نظر محمد مسکونه منطقهٔ خوازهٔ پکتیکا ... روایت کرد: ... من نیز دستگیر شدم. در هر دو دست من ریسمان بستند ، انتهای دیگر ریسمان را به تانک گره زدند. تانک در زمینهای ناهموار براه افتاد. من بحالت کوما رفتم، چون چشم باز کردم تانک متوقف بود. اما دستانم هنوز در تانک بسته بودند. تانک مجددا حرکت کرد. من باردیگر از حال رفتم. هر باری که بهوش میشدم تانک متوقف میشد. این وضع بیش از ۱۲ ساعت ادامه داشت. در سال اول این حادثه، استخوانهای بدنم همه خورد و خمیر شده بودند و از معده و ششهایم خون مي آمد...» (ص ۵۴).
«« عبدالحبیب ولد دراني مسکونهٔ میدان ... ادعا میکرد: « برای اخذ اعتراف در جریان تحقیق میلهٔ آهني را داغ نموده به سینه ام میگذاشتند.» آثار سوختگي و جرح درسینهٔ موصوف مشاهده میشد.»» (ص ۵۵).
«« گل محمد ولدمحمد سالم متولد قریه شیر گده ولایت شبرغان ... حکایت میکرد: « در هنگام تحقیق توسط سنگ بر فرق سرم میکوبیدند وروزهای بعد پس از آن که سرم زخم میبرداشت، مجبور مینمودند بالای جغله سنگ بفرق سر بایستم.» آثار جرح بالای سر و عقب گردن گل محمد واضحا معلوم میشد.»» (ص ۵۶).
این کتاب ده ها مثال ازین قبیل دارد.

مولف دانشمند در فصل دوم این بخش در خصوص تفکیک و طبقه بندی محبوسین، باساس طرز دید فلسفهٔ کمونستي، مینویسد : « به ترتیب فوق در زندان پلچرخي هزاران نفری محبوس بودند که نوعیت و کیفیت جرم شان معلوم نبود ... درنظام کمونست تفکیک بین مجرم سیاسي و جنائي باین دلیل موجود نیست که اصولا مجرم سیاسي وجود ندارد، اما بیمار سیاسي موجود است. سرحد بندی بین مجرم سیاسي وجنائي اصولا در

های آغشته شده بخون خود شان با شکمهای گرسنه و تن یخ گرفته شان مایوسانه از جانب مجاهدین شمشیر بکف بطرف مجاهدین قلم بدست ومجهز با سلاح دانش امور سیاسی واجتماعی وطن شان بخاطر نجات جان وشرف شان ملتمسانه وبیصبرانه دراز شده است که با چشمان پر از اشك حسرت و التماس و باگلوی خفه شده با هرچه نیروئی که در توان دارند فریادمیکشند ، آنها فریاد میکشند ودست التماس را با وحشتی که از مرگ ونابودی دارند بشدت و بیقرارانه درازکرده اند. برای درك این فریاد ها سه چیز عمده ضرورت است : گوش شنوا ، چشم بینا ، و احساس بشری . اگر اینهمه واقعیت ها را در نظر بگیریم این جرئت بما دست میدهد که تادوباره کارنامه های مجاهدین قلم بدست و مسلح با دانش سیاسی خود نیز فکر کنیم وختی صدا بلند کنیم که :

ای کسانیکه زبان گویای سیاست بوده و هستید ، ای کسانیکه به نحوی از انحا میتوانید صدای اعتراض و خواست های ملت ستمدیده تانرا بگوش سردمداران شرقی و غربی برسانید - ای قلم بدستان ، ای منورین و دانشمندان : طرحها را روی کاغذ نوشته و بهوا نفرستید - زمینه و شرایط عملی شدن طرحها را جستجو کنید - با مشوره و مفاهمه با هم تحت زعامت شاه سابق که چهره شناخته شده سیاسی کشور اند و بوضوح میتوانند صدای خواستهای برحق و متحد شما راکه نمایندگی از صدای ملیونها هموطن شان برون می آید ، بگوش سردمداران شرق و غرب برسانند ، متحدانه دست به ابتکارات عملی بزنید ، فقط با ایراد بیانیه ونوشتن طرح ونظریات روی کاغذ اکتفا نکنید .

در مورد جناب شاه سابق چنانچه قبلا گفته شد ، ملت افغانستان بکفایت ودرایت سیاسی شان معترفند بنا ، چشم امیدبااقدام جدی شان در موردحل وفصل قضیه افغانستان دوخته اند. مردم ما انتظار داشته و دارند که آنها باید بصورت اکتیف وفعالانه دست باقداماتی میزدند. همه ما وجهانیان مطلع اند که وزیرخارجه ومعاون وزیر خارجه اتحاد شوروی بعضی ادوارد شوردنازه ویوری ورنتسوف بخاطر یافتن یکراه حل سیاسی قضیه افغانستان بروم رفتند. همچنان یك نماینده ء عالیرتبه وزارت خارجه امریکا بدیدن شان بروم سفر کرد. متعاقبا رئیس جمهور ایتالیا ازشاه سابق دعوت کرد تادرمقرریاست جمهوری در مورد قضیه افغانستان ملاقات نمایند واین ملاقات صورت هم گرفت ودرین ملاقات رئیس جمهور صدراعظم و وزیر خارجه ایتالیا نیز اشتراك داشتند و این نشاندهنده آنست که سران جهان بشاه سابق اعتبار زیاد سیاسی قایل اند.

درینجا این سوال بمیدان می آید که با وجود اینهمه رفت و آمد های مسئولین وزارتخانه های خارجه امریکا و شوروی و ملاقات رئیس جمهور ایتالیه بخاطر استقرار صلح درافغانستان - شخص محترم پادشاه سابق چه نوع فعالیت وابتکاراتی از خود داشته اند. آنها کدام طرح خود رابخاطر ختم جنگ در کشور باکدام مقام مسئول امریکائی و شوروی که مستقیما در قضیه افغانستان درگیر اند در میان گذاشته اند؟ در جریان همین دوسال که عساکر اجنبی از افغانستان خارج وهمه باین نتیجه رسیده اندکه قضیه افغانستان باید از طریق مسالمت آمیز حل وفصل گردد جناب شاه سابق بخاطر مذاکره ومفاهمه با مقامات شوروی و یا امریکا کدام مسافرت نموده اند؟ و یا دستبکدام ابتکار سیاسی (باوجود وعده قبلی شان در ضمن یك بیانیه) زده اند؟ همه میدانیم که سران تنظیم های جهادی مقیم پشاور وایران بزبان دیپلوماسی و سیاسی ابجد خوان هم نیستند . آنها صرف به درد امور مذهبی که البته شدیدا مورد علاقه واعتقاد همه مردم مسلمان ما میباشد میخورند و از بابت جهاد مقدس و موثر شان که بخروج عساکر اشغالگر انجامید ، تاج سر ملت افغان اند که کار نامه های آنها ثبت صفحات زرین تاریخ وطن عزیزما گردیده و میگردد . اما زعامت سیاسی موضوع دیگریست که چشم انتظار ملت نه به آنها بلکه بطور خاص بجناب شاه اسبق دوخته شده است . من که در امورات سیاسی کدام بلدیت هم ندارم عقیده دارم که دولت شوروی از بوجود آمدن یك رژیم اسلامی افراطی در افغانستان شبیه جمهوری اسلامی ایران در خوف و هراس است وازجانبی دیگر سران تنظیمها در بیانیه های شان واضحا ابراز میدارند که آنها میخواهند در افغانستان یك حکومت بنیادگرای اسلامی بوجود آید که ملتهای مسلمان وتحت سلطه شوروی را نیز از قید اسارت روسها برهانند. این موضوعات طبعا بمذاق روسها خوش آیند نمیباشد ومعتقدم که یکفرد سیاستمدارقبل از اینکه بقدرت هم رسیده باشد نباید دولت مقتدرو اشغالگر و دشمن همجوارش را بکاری تهدید کند که آن دولت را از هم متلاشی خواهد ساخت . نتیجه معلوم است که دولت شوروی باید دودسته نجیب را بچسپد و تا پای جان از موجودیت وبقایش جانبداری کند. این یك مثال بود (توخود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل). اینجاست که بازهم نقش برازنده شاه نمایان میشود که ایشان در دوره چهل سال سلطنت عالیترین دروس سیاسی را آموخته اند.

اگر راه غلط نه پیموده باشم مجموع آن ذواتیکه قبل از دوره ء سلطه ء کمونیستها دست اندرکارامور سیاسی کشور بوده اند (درراس آن شاه سابق) ریش سفیدان روشن بین ومعتدل واشخاص سرشناسکه در کشورهای امریکا و اروپا طور پراگنده مهاجر گردیده اند بخاطر داشتن مفکوره ء واحد سیاسی در حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان و ایجاد یك حکومت اسلامی معتدل از راه انتخابات آزاد وتدویر لویه جرگه بذات خود یك تنظیم بمراتب موثرتر در شرایط فعلی برای حل معضله افغانستان است . اما بخاطر پراگنده بودن و عدم ارتباطات لازم از موثریت شان کاسته شده است . مثلا طرح معقول وجالبی از جانب محترم شاه سابق ارائه شده اما آیا در بوجود آوردن این طرح از اشخاص بادانش دیگر مانند محترم دوکتور محمد یوسف و یا یکتعداد دیگر بخاطر تامین اتحادنظر ورفع پراگندگی در نظریات کدام نظر خواهی صورت گرفته ؟ همچنان یك طرح جالبی از جانب محترم دوکتورمحمد

فلسفهٔ لیبرال مطرح است .»
و در خصوص قیودات زندان، در مقایسه بوسایل آموزشي و مسکرات ، گوید : « در زندان در حالیکه حمل کتاب ، کتابچه، قلم، کاغذ، رادیو وخلاصه کلیه وسائل کسب اطلاعات و دانش ، ممنوع بود، و باین منظور وقتا فوقتا اتاقها تلاشي میگردیدند و اشیای ممنوعه ضبط میشدند ، دسترسي به چرس و تریاک رسما مجاز بود .» (ص ۱۰۱).
«« محمد گل (مشهور به پهلوان سر باز مسئوول منزل) و سر بازان دیگر هر یک نورعلي، صفدر و محمد نجیب، میگفتند : « در راس شبکهٔ انتقال چرس در بلاک اول و دوم اصلا قوماندان عمومي بلاک (عبدالرزاق حریف) قرار داشت. در سال ۱۱۳۶۳ هج. ش. در بلاک سوم چرس باالوسیله یک شبکهٔ قوی رسمي که در آن قوماندان بلاک نیز دست داشت به زندانیان توزیع میشد...» »» (ص ۱۰۲).

و اینهم نمونه ای از اخلاق بشری خادیستان رژیم مزدور ، در بخش سوم این کتاب ، زیر عنوان « تراژیدي زندان » :
«« روزی از مجرای پنجره آواز قوماندان نظارتخانه را شنیدم که به سر بازانیکه گرد آوری شده بودند، دستورالعمل های انقلابي ! صادر میکرد. از لهجهٔ صحبت وی چنین استنباط میشد که بالای سر بازی که دست یکي از متهمین را بر سبیل احوالپرسي فشرده است سخت بر آشفته است. نامبرده ضمن نصیحت خود بسربازان گفت : « شما ، اینرا باید بدانید که از جانب حزب و دولت افتخار نابودی طفیلي ها و لاشخوران جامعه را بدوش دارید. مهرباني شما با چنین عناصر قطعا قابل توجیه نیست و حتي قرینهٔ دشمني با دولت انقلابي تصور میشود. ما میدانیم که با مار آستین خود چگونه برخورد کنیم.» »» (ص ۱۰۹).

خوانندهٔ این تقریظ ازین قبیل مثالها ، که بمنظور اقتصاد جای مشت نمونهٔ خروار تقدیم شده، به محتوای این کتاب و شیوهٔ نگارش آن که مشاهدات و شنیدگیهای عیني یک هموطن دانشمند توسط خود وی ارائه شده، ملتفت میگردند . این اثر شما را ساعتها بوطن تان و خدا نا خواسته در سیاه چاه زندان پلچرخي میبرد و از آنچه بر هموطنان مبارز و مسلمان شما گذشته باخبر میسازد. آئینهٔ افغانستان داشتن و خواندن این اثر را به هر افغان وطنپرست سفارش مي نماید.

اثر مذکور بهمت « اتحادیهٔ نویسندگان افغانستان آزاد» نشر شده ، مولف دانشمند کتاب خودش یکجلد را برای نقد و تقریظ بمجله آئینهٔ افغانستان ارسال داشته اند. ما یکتعداد این کتاب را فرمایش داده ایم که بعد از رسیدن و سنجش مصارف آن تثبیت قیمت خواهد شد.هموطنانیکه آرزوی خریداری کتاب مذکور را داشته باشند لطفا تیلفوني یا مکتوبي اسم خود را در لسته منتظرین شامل سازند . مرجع : دفتر آئینهٔ افغانستان . ۸۳۱۴ ۶۲۶ (۷۱۴).

افغانستان در پنج قرن اخیر

مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ

در ثبوت افغانیت سید جمال الدین « افغاني »

تحقیق وتتبع توسط: دکتور سید خلیل الله هاشمیان .

دربخش اول این نقد (شماره ۱۲ سال اول - ص ۱۳۷-۱۵۶) بارتباط تحقیق و گزارش مرحوم فرهنگ آثاروعیات دوستان ایرانی ما بر رسی وثبوت افغانیت سید جمال الدین (افغانی) از اسناد منتشرهٔ ایران ارائه گردید. درین بخش اسناد انگلیسی تحت مطالعه قرار داده میشود.
«افغانستان در پنج قرن اخیر» که وسیعا مورد مطالعه و نقد مردم ما قرار گرفته یک اثر مغتنم شناخته شده - این اثر خوبیها و نو آوریها و نیز خلاها ونارسائیهایی دارد که باید بدون تعصب زیر بحث و تحقیق قرارداده شود و همین است هدف این نقد.

اعتماد براپور ایجنت انگلیس واستنتاج اینکه:

سید افغاني « یکنفر خارجي (و حتی نمایندهٔ کشور خارجي)
شناخته میشد نه بعنوان یکنفر از اتباع امیر افغانستان»

تا اینجا در مورد پاراگراف اول نوشتهٔ مرحوم فرهنگ و عمدتا در رد مدعیات دوستان ایراني ما باستناد اسنادیکه منابع ایراني خود شان نشر کرده اند پرداختیم. اکنون بپاراگراف دوم استنتاج مرحوم فرهنگ میپردازیم که در یکنیم صفحهٔ متباقي نوشتهٔ شان مرحومي باساس گزارشات ایجنت انگلیس در کابل سید جمال الدین افغاني را « استانبولي» و یکنفر خارجي (وحتي نمایندهٔ کشور خارجي) » شناخته است .

نحوهٔ استناد :

مرحوم فرهنگ یگانه سند خارجي را که در زمینه بالای آن استناد فرموده در صفحهٔ ۲۶۱ کتاب خود بعنوان « ۳ - روزنامهٔ کابل ، سال ۱۸۶۸ متعلق به محفظ ملي اوراق هندوستان» گزارش داده اند . معلوم است این سند در هندوستان میباشد که میبایست عنوان مکمل انگلیسي و نویسنده وتاریخ ونمبر سند را ارائه مینمودند تا در تحقیق سهولت رخ میداد.« روز نامهٔ کابل» رابانگلیسي میتوان (KABUL JOURNAL) ترجمه کرد و از انگلیسها چند (کابل ژورنال) مانده است ؛ این سند کدام یک از آنهاست و آیا تحت عنوان (کابل ژورنال) درهندوستان ثبت است یا طور دیگر ؟

بهر حال، سند انگلیسي که ما دستیاب نمودیم و از جانب همان « وکیل حکومت هند» یا ایجنت انگلیس در کابل بحکومت هند برطانوي نوشته شده و متضمن راپور های سری در باره سید افغاني میباشد ذیلا عینا با ترجمهٔ دري آن از نظر هموطنان گرامي گزارش میبابد . این سند را وزارت خارجهٔ هندوستان(تحت استعمار انگلیس) بقلم معین وزارتخارجه بتاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۸ بلندن ارسال داشته است .از هموطنان محترم تقاضا میشود متن انگلیسي وترجمهٔ دري این سند را بدقت مطالعه نموده یادداشت نمایند که نویسندهٔ اصلي راپور های سري از کابل (آن قسمتهای متن انگلیسي راپور که بحروف کوچک در بین ناخنک گرفته شده) معلوم نیست ؛ یعني اسم و هویت مخبر افشاء نشده . شخصیکه این راپور را از هندوستان بلندن ارسال کرده (اچ. لو. پویر وبین ، معین وزارت خارجهٔ حکومت هندوستان) در مادهٔ ۲۵۴ گفته است که « مخبرین دیگر» نیز در بارهٔ « سید رومي» راپور داده اند، و فقط در دوجا (در آغاز و انجام مادهٔ ۲۵۶) اسمی از « وکیل» برده است ، آنهم به نحویکه معلوم نیست « وکیل » نام شفري کدام مخبر است یا بطوریکه مرحوم فرهنگ پنداشته « وکیل حکومت هند »، یعني نمایندهٔ حکومت برطانیه در کابل میباشد. معین وزارتخارجهٔ حکومت هندوستان برطانوی در شروع مقال (مادهٔ ۲۵۳) از شخصي بنام « منشي» و « تشویشهای مکرر و موکد» او نیز نام گرفته، معلوم نیست که « منشي» و «وکیل» یکنفر است یا دو شخص متفاوت ؟

باالفرض که « منش» و « وکیل» یکنفر بوده باشد ، مرحوم فرهنگ این شخص را « وکیل حکومت هند» معرفي میکند که میبایست در هندوستان میبود ! ولی اگر مراد مرحوم فرهنگ از « وکیل حکومت هند» سفیر یا نمایندهٔ حکومت هند برطانوي در کابل بوده باشد که از سلطنت امیر دوست محمد خان ببعد یکنفر از مسلمانان هندوستان میبوده است ،معین وزارت خارجهٔ هند برتانوي ، طوریکه در فوق تذکار یافته، در دوجای راپور خود بلندن (درمادهٔ ۲۵۶) از شخصي بنام« وکیل» نام گرفته و این همان شخصیست که از صحبت و مذاکرات خود با شخص امیر محمد اعظم خان بتاریخ ۳۰ مارچ راپور داده است . از مشاهدهٔ این سند بر می آید که علاوه بر « وکیل » ، « منشي» و حتي« مخبرین دیگر» نیز وجود داشته است که چنانچه از متن راپور های سري مشهود است، هر کدام و همه آنها برای مقاصد خاص راپورهای تحریک آمیز واکثر عاری از حقیقت ارسال میکردند تا ذهنیت دولت هند برطانوي را بمذاق خود تغییر دهند و زمینه را برای فعالیتهای سیاسي ونظامي دلخواه خودشان در کابل فراهم سازند . لهذا این راپور ها را آنطوریکه مرحوم فرهنگ مهم تلقي فرموده و با اهمیت جلوه داده اند با واقعیت ساز گار نیست . ما در پایان این سند به تحلیل متن و مطالب آن میپردازیم .

(الف) مرحوم فرهنگ راپوری را که « گزارش وکیل حکومت هند مورخ ۳۱ جنوری ۱۸۶۸ » خوانده، این گزارش (ماده ۲۵۳ را نگاه کنید) از تشویش « منشي » شروع شده، گویا مخبر یا نویسندهٔ گزارش « منشي » بوده است نه « وکیل ».

(ب) در متن انگلیسي این گزارش از اقامت سید افغاني در بالاحصار کابل تذکری وجود ندارد ولی مرحوم فرهنگ بحوالهٔ همین گزارش مینویسد « ... علاوتا امیر برای او محل رهایش در بالا حصار تعیین نموده ... » (درینکه برای سید در بالاحصار محل اقامت موقت تعیین شده بود اختلاف نظر نیست زیرا نوشته ای بدستخط سیداز« بالاحصار کابل » موجود است؛ ولي درین راپور ایجنت انگلیس این مطلب درج نشده ـ هاشمیان).

(ج) مرحوم فرهنگ باستناد گزارش « ۱۱ الی ۲۰ فروری وکیل » مینویسد که « روابط بین امیر و سید استانبولي برهم خورده،امیر خروج او را از افغانستان بسوی بخارا تقاضا نموده است .» این موضوع نیز در راپور های وکیل بوزارت خارجه هندوستان که ذیلا ملاحظه میفرمایند دیده نمیشود، مگر اینکه « وکیل » مذکور عین واقعات را در دو راپور ارسال کرده باشد !؟

(د) مرحوم فرهنگ باستناد گزارش « وکیل » مذکور در تابستان ۱۸۶۸ بعد از جلوس دوبارهٔ امیر شیر علیخان بر کابل در زمرهٔ دیگر مسایل از نوشتهٔ سید افغاني (؟) نقل قول کرده است که « ... معلوم میشود که شما هم مثل اعظم خان وعده خلاف هستید ، اگر بمن اعتماد ندارید بگوئید ، زیرا مهمان نوازی به هفته میباشد نه به ماه، او که حاتم طائي نیست .» و باستناد همین نوشته ،مولف مرحوم قضاوت فرموده که سید « بعنوان یکنفر خارجي (وحتي نمایندهٔ کدام کشور خارجي) شناخته میشد نه بعنوان یکنفر از اتباع امیر افغانستان ، زیرا اگر چنین نمیبود امکان نداشت که وی دو نفر زمامدار را در یک نظام مطلقه و خود کامه به لحني که دیدیم مخاطب ساخته وعده خلاف بنامد و آنها باخراج او از کشور اکتفاء کنند .» اگرچه در رد این طرز قضاوت شخصي شواهد دیگر نیز وجود دارد که در بخش سوم این تحقیق ارائه خواهد شد ، معهذا توجه خوانندگان محترم بقسمت اخیر سند انگلیسي تحت (مادهٔ ۳۲۹) معطوف میشود که نمایندهٔ انگلیس در کابل (شاید همان « وکیل » !) متن نامهٔ مورخ اول نوامبر سید افغاني عنواني امیر شیر علیخان را بحکومت هند برطانوي گزارش داده است . درین نامه، چنانکه ملاحظه میفرمایند ، سید افغاني بامیر شیرعلیخان ننوشته است که « ... شما هم مثل اعظم خان وعده خلاف هستید ...» !

منظور از بیرون نویس کردن این تفاوتها در راپور های سری « وکیل حکومت هند » اینست تا هموطنان ببینند که از یکطرف راپور ها مورد تدقیق قرار نگرفته و از جانب دیگر چنانچه در مقدمهٔ این تحقیق تذکر دادیم، نحوهٔ تحقیق و استنتاجهای شادروان فرهنگ در مورد سید جمال الدین افغاني سطحي و عجولانه بوده از معیار قبول شدهٔ تاریخ نویسي فاصله گرفته است .

اینک شما خوانندگان و متن راپور های سری « وکیل » و ایجنت های انگلیس در کابل :

Contents of the Narrative of Events in Cabul from the Death of Dost Mahomed to the spring of 1872.

MR. WYLLIE'S PRECIS.

253. The often-roused apprehensions of the Moonshee lest the Afghan Rulers should seek foreign assistance if none came from the side of India, were increased by the appearance about this time of a mysterious personage who is styled the Syud Rumi. The following extracts from the diary relate to this personage:—

"A Syud of Constantinople has, for some time past, been at Cabul. He gives out that he is there for pleasure on his travels, and he is constantly granted private interviews with the Ameer, who allows him Rs. 200 per mensem subsistence or guest money. It is not known who he really is; some suspect him to be an agent of some Government."

* * * *

"Just at present the Constantinople Syud (referred to in a former diary) receives such distinguished consideration from the Ameer that no one about the Court can be held to receive as much, and constantly remains in private attendance on the Ameer. Many people suggest, as not unlikely, that he is a Russian emissary."

* * * *

"A short time ago, a person, calling himself 'Hajee-ool-Hurmain' (sic) came to the Constantinople Syud (alluded to in several former diaries), and has left again: now another person has come to him, known as 'Syud Mudanee.' The visits of such persons are significant (clearly means that the Syud is at Cabul for some political object), and the Syud is often admitted at 10 or 11 o'clock at night to secret audiences with the Ameer. A person of reliability informs me that this Syud has brought a promise of a 'crore' of money in cash from the Russian Government to cement their alliances with assurances of further assistance."

254. Regarding this personage other informants wrote on the 31st March and 25th June last in the following terms:—

"The Hajee Syud Rumi, a secret agent of the Russian Government of Toorkistan, is now the most influential and leading member of the Ameer's Privy Council. He is believed to have travelled from Tiflis to Bokhara, through Sherwan and Tabreez, in Persia and Urgunj, and thence to Herat, through the Turkoman Steppes. In 1866 he visited Candahar, where he met Ameer Mahomed Azim Khan, presenting to him some secret papers that he had brought for him. He has since been with the Ameer, who always keeps him about his person.

"One of the Hajee's followers is a man who goes by the name of Abutrab, with short eyes, red complexion, and light hair, apparently a native of Tiflis."

* *

REMARKS BY THE SYUD RUMI.

Descriptive Roll of the Syud Rumi at Cabul, who is suspected to be a Russian Agent in attendance at the Cabul Durbar.

"Pale complexion, open forehead, azure eyes, has a goat-beard, with some red hairs in it, moustache small, slender make, head shaved, age about 35 years. Is dressed like a Noghai, drinks tea constantly, and smokes in the Persian style. Is well versed in geography and history, speaks Arabic and Turkey fluently, talks Persian like an Irani (Persian). Apparently, follows no particular religion. His style of living resembles more that of an European than of a Mussulman.

"He is attended by an Irani (Persian) by the name of Abutrab.

"Syud Rumi's feelings towards the Russians and the English will be best understood from the following remarks gratuitously made by him in course of conversation during the two hours the writer was in his company:—

متن روایت واقعات کابل از وفات امیر دوست محمد
تا بهار سال ۱۸۷۲ — توسط اقای ویلیز پریسیز

۲۵۳ — تشویشهای مکرر وموکد منشی از ترس اینکه زمامداران افغان، در صورتیکه از جانب هندبر طاقوی برایشان کمک نرسد، بدریافت امداد خارجی خواهند پرداخت، بعد از ظهور یك شخص پر اسرار که ترین روزها در کابل پیدا شده و سید رومی خوانده میشود، بیشتر شده است. اقتباسات ذیل از یادداشتهای واصله متعلق باین شخص میباشد:

"یکنفر سید از قسطنطنیه از مدتی باینطرف بکابل میباشد. وی چنین وانمود میسازد که اینجا برای مقاصد تفریح و سیاحت آمده، و او متواتر بحضور امیر پذیرفته میشود، و امیرماهوار دو صد روپیه جیب خرچ یا (مهمان پولی) باو میدهد. معلوم نیست که او واقعاً کی است بعضیها می پندارند که او ایجنت کدام حکومت است.

"در حال حاضر سید قسطنطینی (که در باره او در یك راپور سابق گزارش داده شده) چنان مورد احترام و توجه امیر قرار گرفته که با هیچ شخص دیگر دربار اینچنین ننموده، و او همیشه با امیر صحبتهای خصوصی دارد. عده زیاد مردم میگویند، و غیر محتمل نیز نمیباشد، که او جاسوس روس است.

— — — — — —

"چند روز قبل شخصیکه خود را حاجی الحرمین مینامد بحضور سید قسطنطینی (که در باره او در چند راپور قبلی گزارش تقدیم شده) آمده و دوباره ناپدید گردید. اکنون شخص دیگری نزد او آمده که "سید مدنی" نام دارد. بازدید اینچنین اشخاص واجد اهمیت است (واضحاً نشان میدهد که سید بکابل برای یك هدف سیاسی آمده) و سید اکثر اوقات بساعت ۱۰ یا ۱۱ بجه شب در مجالس خصوصی با امیر اشتراك میورزد. شخص مورد اعتمادی بمن اطلاع داده که این سید وعده امداد یك کرور روپیه نقد را از طرف حکومت روسیه آورده تا اتحاد دو دولت را استحکام ببخشد و وعده های بیشتر نیز اطمینان داده.

۲۵۴ — درباره این شخص مخبرین دیگر بتاریخ ۳۱ مارچ و ۲۵ جون گذشته قرار ذیل نوشتند:

"حاجی سید رومی ایجنت سری حکومت ترکستان دولت روسیه اکنون بانفوذترین وعالیترین عضو شورای خاص امیر است. پنداشته میشود که سید از تفلیس ازطریق شیروان وتفلیس ایران به اورگنج بخارا وازانجا ازطریق جلگه های شیروان به هرات امده. در سنه ۱۸۶۶ سید ازقندهار بازدیدکرده ودرانجا با امیر محمداعظم خان ملاقات وبا و یکمقدار اسناد سری راکه باخود آورده بود، تسلیم نموده بود. ازآن وقت ببعد سید با امیر بوده و امیر همیشه او را بحضور خودنگاه میدارد.

"یکی از پیروان حاجی شخصیت که ابوتراب نام دارد، چشمان تنگ، رخسار سرخ، و موهای کوتاه داشته واضحاً از باشندگان تفلیس میباشد."

یك شخص احمق می پندارد زیرا وی قبل از اشغال کانپوردستان یکعده قطعاتان را بریده وبدین ترتیب در ذهنیت مسلمانان نسبت بخود تعصب
ایجاد نموده بود؟ و ۳۰۰ نفر عسکر انگلیس موفق شده بودند تا (Bailey Guard) لکنهو را اشغال وخانهٔ عود (Oudh) جنرال
شاه را تسخیر نمایند؟ وهزاران نفر سپاه هندوستانی خود را بدریای گومتی انداخته غرق شده بودند، وغیره وغیره. ٭٭

though their territory did not then adjoin either Afghanistan or Herat, they aimed at securing possession of both those countries by all the means in their power; that they accordingly espoused the cause of Shah Shuja-ul-Mulk, an exile, who had taken refuge in their territory, and induced the Khaybaris by large bribes to give their troops a passage through the Khyber Pass; that now that the Russians had advanced to the Oxus, the anxiety of the English could well be imagined; and that they had no doubt some special reasons for requiring an opening out of the Khyber Pass.

"The Hajee has accordingly advised the Ameer to write to the British Government to say that the Indian trade with Afghanistan and Bokhara had reached its climax, and is not capable of expansion; that the Ameer's receipts from the customs duties on that trade have now considerably increased from the increased export of tea from Cabul within the last nine years; that if the British Government have some other object in view than the promotion of trade, the Ameer would be glad to know it.

"The Hajee is averse to the Khyber Pass being opened out at all. The Russian Government," he says, "never deprives its allies and feudatories of their possessions, and alludes to the case of Khudayar Khan of Khokand as an instance."

And the Vakeel writes on the 26th March:—

"Regarding the question of the opening up of the Khyber route for trade, the Ameer is under the impression that this is an interference by the British Government in Afghanistan affairs, although the fact is not as he supposes. The person who has been frequently referred to in former diaries (the Syud Rumi) has represented as follows in this matter:—That shrewd persons consider that the opening up of a road from one country to another for commercial purposes is intimately connected with the subjugation of the one country by the other; and that it seemed to him that, in the present case, the English, in writing about the Khyber route, had some such objects in view; for there are already three roads open to merchants.—the 'Abkhana' (Cabul River) route and others,—and the real object of the Government would seem to be connected with the advance of Russia towards Afghanistan: to strengthen British India they wish to occupy Afghanistan; the best course to adopt in consequence would be to give effect to the allowances fixed by the late Ameer Mahomed Afzul Khan for the Khyber tribes, *viz.*, Rs. 15,820-0-10, to induce them to keep the pass closed, and, in addition, to subsidise other tribes on the British border, attaching them by motives of interest to the Cabul Government. Lists of the tribes and head-men should be given to Sirdar Mahomed Ishak Khan, Governor of Jelallabad, who would summon the Mulliks and apportion the allowances, and give suitable presents, and also send for the heads of the other tribes referred to above, and conciliate them."

30th March.—"Yesterday* at an audience, the Ameer mentioned, on the subject of opening up the Khyber route, that his father, although he had ruled forty years, and had allowed Rupees 40,000 per annum to the Khyber Mulliks, had not been able to keep the road open; how could he (Mahomed Azim), when there had been civil war for five or six years, and he had not yet succeeded in establishing himself, manage to open up that route? He must decline any attempt to deal with such troublesome people. He promised to send a written reply on the subject, but his Council is clearly of opinion that the matter is connected with an attempt on the part of the English to interfere in Afghanistan."

Beyond this point, his late accident prevents the undersigned from continuing the Narrative. To this cause, indeed, is due the delay which has occurred in putting the completed portion through the Press.

٭٭ ۲۵۵ : امیر(محمداعظم خان) از سید در دو مورد مهم مشوره گرفته است،
همان موضوعاتیکه بین امیر و حکومت پنجاب تحت مکاتبه قرار داشته
موضوع اول اقدامی بود که باید بقسم طرزمعامله با قاتل اقای(Bean
انجام میبافت. موضوع دوم عبارت از گشودن راه خیبر بود.
٭٭ ۲۵۶ : کمیسار پشاور توسط وکیل در موضوع نمایشات مجوزه، پشاور
بامیر نوشته و از او تقاضای کمك نموده بود تا در زمره مسائل دیگر
اگر بتوانند سرك مستقیم عبور اموال تجارتی را توسط ملك های خیبر
افتتاح کرده و از هرجوبه بار تجارتی محصول ترانزیتی اخذ نمایند.
نظریات سید رومی درین مورد قرار ذیل بود:
٭٭ حاجی (که در باره او مکتوب خاص مورخ ۳۱ مارچ توسط حکومت
پنجاب بدولت هندوستان ارسال شده است) امیر را متقاعد ساخته است که
دولت برطانیه در تقاضای خود برای گشودن سرك خیبر اهداف دیگری غیر از
آنچه ظاهراً اظهار میکنند، در نظر دارند؛ بطور مثال، انکشاف وارتقای
مبادلات تجارتی بین هندوستان و ترکستان. وی استدلال میکند که بهترین
پالیسی برای فتح واشغال یك مملکت خارجی همانا گشودن تماسهای نو توسط
تجارت میباشد.
٭٭ سید گفت که تجارت بین هندوستان و ممالك غربی از عهد سلطنت داریوش
باینطرف فقط از سه طریق جریان داشته است که عبارتند از تاترا(TATRA
وآبخانه (یعنی دره ماهیپرستوجمان) و کراپا (KRAPPA)؛ اینکه اکنون
رکود تجارت باندازه ای نیست که مستلزم گشودن یك راه نو
باشد؛ اینکه معابر آبخانه وتاترا هرکدام فقط یکمنزل دورتر از معبر
خیبر قراردارند؛ اینکه هنگامیکه روسها از طریق جلگه های قرغز بالای
خیوا حمله کرده سر زمینهای دوردور بحیره ارال را اشغال نمودند،
انگلیسها به تشویش افتادند که مبادا روسها بالای هندوستان حمله کنند،
لذا جاسوسان سری از قبیل برنس (BURNES) ستودارت (STODDART)
و کانولی (CONOLLY) وغیره را بافغانستان وبخارا اعزام داشتند.
واگرچه کشور آنها (انگلیس) در آنوقت افغانستان یا هرات را ضمیمه نساخته
بود، هدف آنها این بود که تمام قدرت خود را بمصرف رسانند تا این ممالك
را در تصرف خود درآورند؛ و اینکه بیان ملحوظ شاه شجاع الملك را محبوس
ساخته بحیث پناه گزین بمملکت خود (هندوستان) بردند، وقبایل خیبر را با
دادن رشوه های بزرگ بازی دادند تا بعساکر آنها از طریق معبر خیبر راه
عبور بدهند؛ اینکه اکنون که روسها بطرف دریای آمو پیشقدمی کرده اند
تشویش و علاقه انگلیسها بخوبی درك شده میتواند؛ و اینکه آنها بدون
شك دلائل خاصی برای تقاضای گشودن معبر خیبر داشتند. ٭٭
٭٭ بنابران حاجی بامیر مشوره داده است تا بحکومت برطانیه بنویسد ونگوید
که تجارت هندوستان با افغانستان بحد اشباع رسیده وقابل انکشاف نمیباشد؛
اینکه عایدات امیر از مدرك مالیات گمرکی تجارت مذکور اکنون بحد قابل
ملاحظه از مدرك صادرات چای از کابل (بهندوستان ؟ مترجم) درظرف نه سال
اخیر تزئید یافته؛ اینکه اگر حکومت برطانیه اهداف دیگری غیر از انکشاف تجارت درنظر داشته باشد امیرمسرورخواهدشد آنها را بداند. ٭٭

"*Firstly.*—The Emperor of Russia has sent his uncle with two lakhs Russian soldiers and one lakh Cossacks and Kalmucks, &c., to Toorkistan, with the ultimate object of advancing on India by Herat, and conquering that country. The English cannot cope with the Russians in open field.

"*Secondly.*—The English first gave out that it was in conformance to their own wishes that the Russians had advanced on and taken Toorkistan, and that there being a Treaty of friendship between the Russian and the English Governments, the former would never interfere with India. Then they wanted to make out that the Russians were hostilely inclined towards them. By such rumours they tried to test the feelings of the Princes of India, with whom they have left secret spies, in connection with the present advance of Russia.

"*Thirdly.*—The Emperor of Russia is the master of 18 lakhs of 'Khanazzadugan,'* who consider it their duty to sacrifice their lives, if need be, in his cause.

* Soldiers born and bred at home. (*Serfs?*)

"*Fourthly.*—The English Government never abide by their Treaty; they are not known to have adhered to any of their agreements for a period exceeding ten years. They secure possession of countries by fraud. But the Russian Government strictly keep their words. The English are thieves of unknown extraction, who have lately sprung up and owe all that they have gained to their intrigues. The Russian State has existed since the time of Alexander the Great.

"*Fifthly.*—The Russians are generous and lenient, even to their foes; for instance, the Russian Emperor had allowed 30 years' grace to Sultan Mahomed, father of Abdool Majed Khan, the Sultan of Turkey, at a time when he (the Sultan) having, from suspicious motives, destroyed 40,000 men of his army, expressed his inability to resist a contemplated Russian invasion upon his territory; and it was after the expiration of this period (30 years) that the Russian Government took 70 cities from the Sultan.

"*Sixthly.*—The Sovereign of England is devoid of all power in the State, being at the mercy of her Parliament, but the Emperor of the Russians, though having a Parliament, is all powerful.

"Talking of Indian affairs, he remarked that he considered Nana Rao to have been a fool, inasmuch as he cut off the hands of certain butchers before he had seized Cawnpore, thereby prejudicing the minds of Mussulmans against himself; that 300 English soldiers had succeeded in taking the Bailey Guard at Lucknow and seizing upon the house of the Oudh King's General; that thousands of the Hindoostani sepoys (mutineers) threw themselves down into the Goomtee River and were drowned, &c., &c.

255. This man was consulted by the Ameer on two important matters which were just then the subject of correspondence between himself and the Punjab Government. The first was the action which it was advisable to adopt in dealing with the murderer of Mr. Bean. The second was the opening up of the Khyber Pass.

256. The Commissioner of Peshawur had written through the Vakeel on the subject of the projected fair at Peshawur, inviting the Ameer to assist, asking him, among other things, if he could not open up the direct route for merchandise by getting the Khyber Mulliks to take a transit duty per load.

The "Syud Rumi's" remarks on this subject were as follows:—

"The Hajee* has led the Ameer to believe that the British Government, in wishing for an opening out of the Khyber Pass, have some other object in view than that professed by them, *viz.*, the promotion of the Indian and Toorkistan trade. He argues that the best policy to conquer a foreign country is to open out new communications by means of trade.

* Private letter, dated 31st March, sent on by Punjab Government to Government of India.

"He stated that the trade between India and the western countries had existed ever since the time of Darius by only three routes, *viz.*, the Tatra and Abkhana and Karappa; that there now existed no depression of trade sufficient to necessitate the opening out of a new channel; that the Abkhana and Tatra Passes were each only one march longer than the Khyber; that when the Russians had advanced through the Kirghiz Steppes against Khiva and taken possession of the country round about the Sea of Aral, the English apprehended a Russian invasion of India, sent secret spies, Burnes, Stoddart, and Conolly, &c., to Afghanistan and Bokhara; and

سجل چهره سید رومی مقیم کابل شخصیکه میگویند ایجنت روس
بدربار کابل میباشد

•• رنگ گندمی، پیشانی فراخ، چشمان آبی، ریش بزمانند، دارای بعضی موهای سرخ، بروت کوتاه، لاغر اندام، سر تراشیده، بسن تقریبا ۳۵ ساله. مانند *مسلوهه* لباس میپوشد، متواتر چای مینوشد، ومانند ایرانیها سیگار میکشد. در جغرافیه وتاریخ خوب وارد است. عربی وترکی فصیح صحبت میکند وفارسی را بلهجه ایرانی حرف میزند. ظاهرا پیروکدام دین خاص نمیباشد. اسلوب زندگی او بیشتر باروپائی شباهت دارد تا بیك مسلمان. ••

•• یکنفر ایرانی (فارسی) بنام ابوتراب در رکاب اوست. احساسات سید رومی بمقابل روسها و انگلیس را به بهترین شیوه از ملاحظات ذیل فهمیده میتوانید که وی در مدت دو ساعتیکه با این نویسنده بود ابراز نمود:

•• اول: امپراطور روسیه عم خود را با دو لك سپاهی روسی و یك لك قزاق و کالموچ وغیره به ترکستان اعزام داشته وهدف واضح آن پیشروی بطرف هندوستان از راه هرات میباشد تا آنرا فتح کند. انگلیسها درمیدان هموار با روسها مقابله کرده نمیتوانند.

•• دوم. انگلیسها اول اعلام کردند که پیشقدمی نظامی روسها واشغال ترکستان با رزوهای آنها مطابقت داشته وبین حکومات روسیه وانگلیس یك معاهده دوستی وجود دارد که بموجب آن روسها هرگز بهندوستان مداخله نخواهندکرد. سپس انگلیسها میخواستند بگویند که روسها بمقابل آنها تمایلات دشمنانه دارند. با پخش چنین افواهات انگلیسها میخواستند احساسات راجاهای هندوستان را امتحان کنند. انگلیسها بارتباط پیشقدمی کنونی روسها در ترکستان جاسوسهای سری بدربار راجه های هندوستان گماشته اند.

•• سوم. امپراطور روسیه مالك ۱۸ لك ••خانزادگانی•• است که سپاهی جانفدا بوده جان خود را درصورت ضرورت برای اهداف امپراطور فدا میکنند.

•• چهارم: حکومت انگلیس هرگز بمعاهدات خود ایستادگی ندارد، انگلیسها باین شهرت دارند که هیچیك ازمعاهدات خود بیشتر از ده سالها بند نبوده اند. انگلیسها مملکتها را ازطریق خدعه وچالبازی تسخیرمیکنند. اما حکومت روسیه بوعده های خود بسیار پابند است. انگلیسها دزدان بسیار ماهر هستند که دربین اواخر ظهور نموده وتمام موفقیات خودرا مدیون چالبازی های خود میباشند. اما دولت روسیه از زمان اسکندر بزرگ باینطرف وجود داشته است.

•• پنجم: روسها سخاوتمند و *متحمل* هستند، حتی بمقابل دشمنان خود. بطور مثال امپراطور روسیه برای سلطان محمد سلطان ترکیه پدر عبدالمجید خان مدت ۳۰ سال مهلت دادند واین بهنگامی بود که سلطان باثر سوء ظن چهلهزار سپاهی خود را ازبین برد، زیرا آنها عدم توانائی خود را در مقاومت بمقابل تهاجم احتمالی روسیه بالای ترکیه اظهار نموده بودند و البته بعد از انقضای این مدت ۳۰ سال بود که دولت روسیه هفتاد شهر سلطان را متصرف گردیدند.

•• ششم: پادشاه انگلیس در امور دولت فاقد صلاحیت بوده در اختیار پارلمان قراردارد اما امپراطور روسیه اگرچه پارلمان دارد اما خودش کل اختیار میباشد.

•• در مورد مسائل هندوستان سید گفت که وی (*Nana Rao*) را یك

It is as well to note, in conclusion, that Vambery's map well illustrates the narrative of the campaigns north of Cabul, while, for those to the south, the map in Keith Johnston's last Atlas will be found tolerably complete.

NYNEE TAL, The 22nd Sept. 1868. } (Sd.) H. LE POER WYNNE, *Under-Secy. to Govt. of India, Foreign Dept.*

* *Note by the Commissioner of Peshawur.*—"It should be explained here that the Ameer has altogether given, to suit his own purpose, undue prominence to what was written to him regarding the Khyber route. The Ameer was addressed through the Vakeel about the Peshawur fair (projected), and invited to assist, and amongst other things, asked if he could not open up the direct route for merchandise by getting the Khyber Mulliks to make a transit duty per load &c., &c."

SECTION II.—*Occurrences in the internal administration during this first period of the Ameer's restored rule.*

329. *What happened to the Syud Roomee.*

This person was immediately* after Shere Ali's return to Cabul (8th September) taken before him, and reproached for having served Azim, who was a man without religion. His reply, that he had never served him willingly, appeased the Ameer, who assigned him a monthly stipend.

* Diary ending 8th September.

On the 1st November he wrote the following curious letter to the Ameer:—

"† Oh! Ameer of the faithful! Oh! Sultan of the Moslems! I beg to state I am fleeced. In this business I have spent 716 golden libras, each equal to 10½ Cabuli, and 240 golden majurs, each equal to 5 Cabuli. By this reason I am now helpless, and have moved to the house of another; and if my means had not been expended, I should have purchased a house for myself. Neither the Ameer will speak a word in regard to the appointed object, nor will he appoint a residence or allowance for my support. I have not asked for crores or lakhs; after a month I can still speak a word on this matter, but without a resting place I cannot delay a moment. If you neither appoint me a residence nor pension (allowance), be so kind as to dismiss me, and grant me two lines just stating that so and so has been dismissed by me. Farewell."

† Diary for half-week ending 1st November.

To Uslum, too, he wrote to somewhat the same effect, and reproached him with partiality to the English, and consequent disregard of the writer's requests.

"The Ameer," so the Agent wrote, "after perusing both letters, came to the decision that this person has an object of his own in view, and therefore considers his residence in Afghanistan to be full of hazard to the country; he has given him 12 tomans for road expenses, and ordered his immediate dismissal to Persia by way of Candahar and Herat."

Diary for half-week ending 1st November.

His expulsion *viâ* Candahar was carried out on the 12th November. After his departure, the Agent heard from a courtier that he had made himself known as a Russian Agent.

""حاجی با گشایش معبرخیبر کاملا مخالف است . او میگوید که حکومت روسیه دوستان وقلمروهای تحت حراست خود را هرگز از ما یملک آنها محروم نمیسازد وموضوع خدایارخان خوقند را بحیث مثال ذکر میکند . ""

وکیل بتاریخ ۲۶ مارچ قرار ذیل مینویسد :

""پیرامون موضوع گشودن معبر خیبر برای مقاصد تجارتی، امیر باین نظر است که این یك مداخله حکومت برطانیه در امور افغانستان میباشد، اگرچه واقعیت آنطور نیست که او می پندارد. شخصیکه در گزارشهای قبلی بنام "" سید رومی ""معرفی شده درین موضوع قرار ذیل موقف گرفته است : آن شخص صغر و شغ کله می پندارد که گشودن جاده ای از یك مملکت بمملکت دیگر برای مقاصد تجارتی بطور سری مرتبط است با غلام ساختن یك مملکت توسط دیگری ؛ واینکه او تصور مینماید که در موضوع کنونی انگلیسها و مکاتبات شان راجع به معبر خیبر برای چنین هدفی بوده است زیرا قبلا سه معبر برای تجارت در افغانستان باز بوده است : معبر آبخانه (دریای کابل) و دوتای دیگر — و هدف اصلی دولت برطانیه باید مربوط به پیشقدمی روسیه بطرف افغانستان باشد ؛ یعنی بمنظور استحکام هند برطانوی، انگلیسها میخواهند افغانستان را اشغال کنند، بهترین طریق معامله بمقابل این روش همانا تادیه معاشاتی است که توسط مرحوم امیر محمد افضل خان برای قبایل خیبر مقرر شده بود؛ یعنی ۱۵۸۲۰ روپیه و ده پیسه، تا مکلف شوند که معبر را بسته کنند، و برعلاوه بقبایل دیگریکه در امتداد سرحد برتانوی قرار دارند معاش مقرر شود تا علایق شان با دربار کابل متوسل بماند. فهرست قبایل و نام سران آنها باید بسردار محمد اسحق خان نایب الحکومه جلال اباد داده شود تا ملك ها را بحضور خود خواسته و معاشات را توزیع نماید، و همچنان تحایف لازمه بآنها بدهد، وهمچنان سران قبایل دیگری را که در فوق ذکر شده احضار نموده و از آنها دلجوئی نماید . ""

"" ۳۰ مارچ — دیروز امیر در ملاقاتی در موضوع گشودن معبر خیبر متذکر شد که پدر او اگرچه مدت چهل سال سلطنت کرده ومعاشات سالانه چهل هزار روپیه برای ملك های قبایل خیبر مقرر نموده بود اونتوانسته بود معبر را بازنگه دارد، او (محمد اعظم) در حالیکه از پنج شش سال باینطرف در مملکت خانه جنگی وجود دارد، و تاهنوز نتوانسته خود را مسلط بسازد، چطور میتواند معبر خیبر را بازنگه دارد ؟ او باید از هر نوع برخوردی با چنین مردم جلوگیری نماید. امیر وعده داد که درین موضوع جواب تحریری خواهد داد اما تذکر داد که شورای دولت او واضحا باین عقیده اند که این موضوع مرتبط است با سعی انگلیسها برای مداخله در امور افغانستان . ""

بیشتر ازاین بخاطر تصادم اخیر، این نویسنده از دوام یادداشت های (واصله کابل) خود داری نمود. این موضوع قسما بخاطری معطل شد که میبایست قسمت های متصمه آن از طریق اخبار وجراید شایع میشد .

در خاتمه باید یادداشت شود که نقشه (Vamberys) رویداد عملیات نظامی شمال کابل را خوب تصویر می نماید در حالیکه عملیات نظامی جنوب کابل در نقشه ایکه (Keith Johnson) در اطلس اخیر خود ارائه کرده تقریبا بصورت مکمل دیده میشود .

امضای اچ. لو پویر وینی — نینی تال ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۸

معین وزارت خارجه هندوستان

پاورقی ۱/ - یادداشت توسط کمشنر پشاور: «« باید درینجا توضیح شود که امیر میخواهد کاملاً بمیل خود عمل کند، یعنی مخالفت بی لزوم بمقابل آنچه که با و در باره معبر خیبر نوشته شده بود . در باره نمایش مجوزهٔ پشاور ازطریق وکیل با امیر مخابره شده بود و از امیر دعوت شده بود تا همکاری کند و در زمرهٔ چیز های دیگر، از او تقاضا شده بود تا معبر مستقیم (کوتاه - ترجمان) خیبر را توسط ملک های خیبر بمقابل تادیهٔ محصول ترانزیتی بقرار فی بار بگشاید، و غیره و غیره . »»

یادداشت مترجم - صفحات بعدی این راپور واقعات مربوط به سقوط امیر محمد اعظم خان وجلوس امیر شیرعلیخان در کابل و فرار محمد اعظم خان وبرادرزاده اش عبدالرحمن خان را ابتدا به قبایل وزیری و سپس بمشهد و بعداً سفارت انگلیس در تهران را تا زمان وفات امیر محمداعظم خان در ایران و فرار عبدالرحمن خان به بخارا گزارش میدهد که از ترجمه آنها صرف نظر نمودم . فقط ماده ۳۲۹ (صفحه ٦٥) این راپور راجع به سید جمال الدین ذیلاً ترجمه میشود . (مترجم - هاشمیان)

«« ۳۲۹ : به سید رومی چه پیش آمد ؟

«« بعد از مراجعت شیرعلی بکابل (مورخ ۸ سپتامبر) این شخص فوراً بحضور امیر بُرده شد و او از خدمات خود برای اعظم ندامت و تقبیح کرد و او را مرد بیدین خواند . جواب او، که او هیچگاه برضای خود در خدمت امیر نبوده، امیر (شیر علی) را آرام ساخت و برای او معاش ماهانه مقرر نمود.

بتاریخ اول نوامبر سید مکتوب ذیل را بامیر (شیرعلی) نوشت :

«« ای امیربا ایمان، ای سلطان مسلمانان، احتراماً باطلاع اشرف میرسانم که افلاس کرده ام . درین مدت مبلغ ۷۱٦ لیره طلائی، هرکدام معادل ده ونیم کابلی، و ۲٤۰ ماجور طلائی، هرکدام معادل پنج کابلی، مصرف کرده ام . بنا براین اکنون بیچاره شده و بخانهٔ شخص دیگری پناه برده ام، واگر وجوه من بمصرف نمیرسید حتماً برای خود خانه ای میخریدم. نه امیر اشرف در موضوع مورد بحث کلمه ای میگوید و نه برای ادامه زندگی من خانه یا معاشی مقرر میدارد . من کرور یا لك روپیه نخواسته ام. بعد از مرور یکماه یکبار دیگر درین موضوع یادآور خواهم شد . اما بدون یك محل اقامت یك لحظه هم معطل شده نمیتوانم. اگر شما خانه ای یا معاشی برای من داده نمیتوانید مرحمت فرموده مرا مرخص فرمائید و فقط دو سطر بمن بنویسید که گویا فلانی را مرخص نمودم . خدا حافظ تان . »»

به اسلم (برادر سکه امیر شیرعلی -ترجمان) نیز نامه مشابهی نوشته و او را بخاطر دوستی با انگلیس تقبیح نموده و همچنان بخاطر فروگذاشت تقاضا های خود ملامت نموده است .

قراریکه مخبر اطلاع میدهد «« امیر بعد از ملاحظه هر دو مکتوب باین تصمیم رسید که این شخص برای خود هدف خاصی دارد، و بنابراین اقامت او را در افغانستان برای کشور بسیار مضر تشخیص داد . امیر مبلغ ۱۲ تومان برای مصارف سفر سید پرداخته و باو امر کرده است تا بصورت فوری از طریق قندهار و هرات عازم ایران شود . »»

اخراج سید از طریق قندهار بتاریخ ۱۲ نوامبر تعمیل گردیده است . بعد از حرکت او، ایجنت ما از یکنفر از اهل دربار شنیده است که سید خود را بحیث ایجنت روس معرفی کرده بوده است . »» (ختم ترجمه) .

تدقیق راپورهای ایجنتهای انگلیس

هرافغان وارد بحوادث وواقعات افغانستان در قرن ۱۹ بلکه هرخواننده از مطالعهٔ راپورهای ایجنتنهای انگلیس مستشعر میشود که :

۱ - سید افغاني را نه تنها « رومي » و « استانبولي » بلکه « قسطنطیني » و « حاجي » نیز خوانده اند .

۲ - ایجنتنهای برطانیه بشمول « وکیل حکومت هند » سید افغاني را « شخص پر اسرار » ، « ایجنت کدام حکومت » ، « جاسوس روس » ، « ایجنت سري حکومت ترکستان دولت روسیه » ، « ظاهرا پیرو کدام دین خاص نمیباشد » ، « اسلوب زندگي او بیشتر بیک اروپائي شباهت دارد تا بیک مسلمان » ، « شخص مضر و شخ کله » ، و « ایجنت روس » خوانده اند .

۳ - ایجنتهای انگلیس از موجودیت سیدافغاني بکابل و قرابت او بدربار و نفوذ او بالای امیر محمد اعظم خان بشیوه های مختلف بارتباط منافع برطانیه در افغانستان اظهار نگراني کرده اند .

۴ - ایجنتهای انگلیس سید افغاني و نظریات سیاسي او را ضد اهداف « فارورد پالیسي انگلیس » (که در راپور ها آنرا اهداف تجارتي میخوانند) و دوست دولت روسیه معرفي داشته اند .

سوالی پیدا میشود که چرا دولت معظم انگلیس از موجودیت یک شخص در کابل متوحش گردیده راپورهای جاسوسان انگلیس از کابل تا هندوستان تا انگلستان سرازیر شده است ؟

جواب این سوال در راپوری سراغ میشود که نمایندۀ انگلیس بعد از یک صحبت دوساعته با سیدافغاني بحکومت هند برطانوی مخابره نموده است . بارتباط این راپور ملاحظات ذیل خاطر نشان میگردد :

(الف) این ملاقات که سید افغاني در آن بحیث سخنگوی یا وزیر خارجه یا رئیس شورای دولت امیر محمد اعظم خان اخذ موقف کرده طبعا باجازه بلکه بفرمایش امیر مذکور صورت گرفته بوده است تا سید افغاني با دانش و فراستي که داشته موقف دولت امیر را به نمایندۀ انگلیس توضیح نماید . باید خاطر نشان شود که سرداران وابسته بدربار آنوقت، مانند هر وقت دیگر ، بیسواد ، بیکفایت ، غافل از جریانات بین المللي که در ماورای سرحدات افغانستان در حال وقوع بود ، و اغلبا نا صادق بامیر بودند .

(ب) بعید بنظر میرسد که شخصیکه به نمایندگي از یک دولت با نمایندۀ دولت دیگر صحبت میکند طرف مقابل را با جملاتي از قبیل « ... انگلیسها دزدان بسیار ماهر هستند ، که درین اواخر ظهور نموده و تمام موفقیات خود را مدیون چالبازیهای خود میباشند . اما دولت روسیه از زمان سکندر بزرگ باینطرف وجود داشته است .» مخاطب قرار دهد . از کرونولوجیهای سید افغاني بر مي آید که او درینوقت هندوستان و ایران و خلافت عثماني را دیده و جهانبیني او از قدرت و مدنیت دولت انگلیس باو اجازه نمیدهد که آنرا « نوظهور » (یعني نو بدولت رسیده و نادیده) بخواند .

ایجنت انگلیس که از نوشته های او معلوم میشود سید افغاني را مانع نفوذ خود بدربار تشخیص داده و از اوو نفوذ او بالای امیر محمد اعظم خان دل خوشي نداردقصدا و عمدا خواسته در راپور های خود سید افغاني را بدولت هند برطانوی بحیث دشمن سر سخت انگلیس و دوست روس جلوه بدهد - گو اینکه تشخیص او در دشمني سید با دولت انگلیس بحیث یک قدرت استعماری و متجاوز و دشمن اسلام درست بوده ولي طرز افادۀ آنرا بدون شک بسیارغلیظ جلوه داده است ؛ حتي از آنهم جلوتر رفته از زبان سید افغاني مطالب اهانت آمیز در بارۀ پادشاه انگلیس ، دولت و طرز ادارۀ انگلیس ، عدم استواری انگلیس بقول و تعهداتش ، خصلت خدعه و نیرنگبازي انگلیس ، فجایع انگلیس در هندوستان و غیره بدولت متبوع خود گزارش داده است . باساس تشریفات دیپلوماسي نماینده هند برتانوی حق داشته بمقابل اینچنین طرز معاملۀ نمایندۀ امیر بامیر محمد اعظم خان احتجاج میکرده است . ولي چنین احتجاجي در آرشیفهای هند برتانوی ثبت نشده است . پس معلوم است که هدف این راپورها واضحا تحریک و تشدیدعملیات تخریبي و نظامي انگلیسها بمقابل امیر محمد اعظم خان و سقوط دولت او بوده است که خود متضمن سقوط سید افغاني میبود .

(ج) از همه مهمتر اینکه سید افغاني را بدولت انگلیس مخالف سر سخت « گشودن معبر خیبر » معرفي داشته، دو مطلب ذیل را که هر کدام آن بمثابۀ راکتي برای تخریب « فارود پالیسي» تلقي میشد از زبان سید راپور داده است :

یک : « حاجي امیر را متقاعد ساخته است که دولت برتانیه در تقاضای خود برای گشودن سرک خیبر اهداف دیگری غیر از آنچه ظاهرا اظهار میکنند ، در نظر دارند .» (یعني اشغال افغانستان هدف تثبیت شدۀ فارورد پالیسي بود که سید افغاني آنرا درست تشخیص داده بود) .

دو : « وی استدلال میکند که بهترین پالیسي برای فتح و اشغال یک مملکت خارجي همانا گشودن تماسهای نو توسط تجارت میباشد .» (این مطلب اشاره ایست بمقابل تجویز انگلیس که بمنظور جلب نظر مستعمرات

آسیایي روسیه تزاری میخواستند یک نمایشگاه بزرگ تجارتي در پشاور برگذار کنند و از دولت افغانستان نیز دعوت و تقاضای کمک را کرده بودند تا معبر خیبر را بمقابل تادیه محصول ترانزیتي بگشاید. یعني بزعم انگلیس ، برای موفقیت نمایشگاه مجوزهٔ هند برتانوی، افغانستان مي بایست راه ترانزیتي بطرف بخارا وترکستان را میگشود !)

البته قابل افتخار است این دو نکته مهم را که سید افغاني بحیث یک افغان خبیر باساس شناخت واقعیت های داخلي کشور خود و موقعیت جغرافیائي آن و اهداف پیشروی و مقاصد سیاسي انگلیس درست تشخیص داده بود نه تنها در آنوقت بلکه در هر وقت دیگر در مورد افغانستان صادق بوده است : چنانکه دولت کمونستي شوروی حدود سي سال قبل و بعد از آن از طریق دادن رشوه های بزرگ بکارکنان وزارت تجارت افغانستان اول امتیازارت بزرگ تجارتي حاصل و سپس از طریق تجارت ایدیالوجي و اهداف سیاسي خود را در افغانستان پیاده کرد .

(د) ایجنتهای انگلیس در حالیکه این راپورهارا پیهم بدولت متبوع خودگزارش میدادند، خودشان بدربار کابل آرام ننشسته برای بهم زدن مناسبات امیر محمد اعظم خان با سید افغاني از یکطرف از حسادتها و عدم صداقت یکعده حواریون دربار استفاده میکردند (چنانکه از مطالعهٔ راپور ها بر مي آید همه احوالات و تصمیمات دربار روزمره به ایجنتهای انگلیس میرسید)، و از جانب دیگر برای از بین بردن امیر محمد اعظم خان که با مهمترین پلان دولت هند برتانوی یعني « گشودن معبر خیبر » مخالف بود (مراجعه شود براپور ۳۰ مارچ « وکیل ») اقدامات مقتضي بعمل مي آوردند. این پلان شوم از پاراگراف اخیر نامه معین وزارت خارجه هند برتانوي بدولت انگلیس کاملا مشهود است که از فعالیتهای تخریبي و نظامي قشون انگلیس بداخل افغانستان با تقدیم نقشه هاي نظامي باین کلمات اطمینان داده است :

« در خاتمه باید یادداشت شود که نقشهٔ (Vambery) رویداد عملیات نظامي شمال کابل را خوب تصویر مینماید در حالیکه عملیات نظامي جنوب کابل در نقشه ایکه (Keith Johnson) در اطلس اخیر خود ارائه کرده تقریبا بصورت مکمل دیده میشود . »

وقتي این عملیات تهاجمي انگلیس را با تشویش امیر محمد اعظم خان از موجودیت سه صاحب منصب عالیرتبه انگلیس (برنس - Burnes ، ستودارت Stoddart ، و کانولي Conolly) در خاک افغانستان که سید در ملاقات خود با نمایندهٔ برتانیه آنها را « جاسوسان سري» خوانده است، مرتبط بسازیم مي بینیم و مستشعر میشویم که سید جمال الدین افغاني و امیر محمد اعظم خان بمقابل « فارورد پالیسي» انگلیس یک موقف پر افتخار ملي اختیار نموده و مبارزه میکردند.

اگر سید افغاني آنطوریکه قضاوت شده « یکنفر خارجي (وحتي نمایندهٔ کدام کشور خارجي) » میبود، در آنصورت « وکیل حکومت هند » و ایجنتهای انگلیس در کابل که حاضر بودند برای متمایل ساختن امیر کابل برای قبول تقاضاهای شان بارتباط « گشودن معبر خیبر » لکها روپیه حتي طلا مصرف کنند، میتوانستند سید افغاني را بپول خریداری کنند ! (شخصیکه توان پرداخت مصارف اقامت خود را در ماه های اخیر نداشته است !)

ملاحظات دیگری که بایدخاطر نشان گردد یکي عنوان « سید رومي» یا « سید استانبولي» است که اخیر الذکر را سید افغاني خودش امضاء نموده و این در آنوقت غریب نبود زیرا « قسطنطنیه» ، « روم » ، و « استانبول » پایتخت خلافت عثماني ، مرکز جنبشهای اسلامي و یگانه مملکت مستقل اسلامي در اطلس آنوقت بود ؛ مسلمانانیکه در آنوقت بدربار عثماني پذیرفته شده و شناختي بهم رسانیده بودند افتخارا خود را « رومي» یا « استانبولي» میخواندند ، و چنانکه ایزاد لقب « حاجي» بنام یک مسلمان هویت ملي او را تغییر نمیدهد ، ایزاد القاب « رومي» و « استانبولي» نیز جنبهٔ تشریفاتي میداشته است .مرحوم پوهاند حبیبي که مسافرت سید افغاني را باستانبول در حوالي سنه ۱۸۵۶ م در کرونولوجي مرتبه خودش ثبت نموده است (ص ۶۵) مینویسد : « انتساب به بلادیکه شخصیت مشهوری مدتي در آنجا باشد، در کشورهای شرقي رواج دارد. خود سید جمال الدین را بمناسبت اقامتش در روم (ترکیه) در کابل رومي میگفتند، و طرزی افغان در قصیدهٔ مدحیهٔ خود از سید کنر او را رومي خطاب کرده است . چندین شخصیت معروف هندي و ایراني به لندني شهرت داشته اند ، زیرا مدتي در لندن زیسته بودند . » (ص ۳۴ ـ نسب و زادگاه سید جمال

یوسف در شماره (۱۱) منتشره نوامبر ۹۱ آئینه افغانستان به نشر رسیده آیا درجریان بوجود آوردن این طرح بازهم بخاطر اتحاد نظر با شاه سابق‌ویکتعداددیگر اهل خبره مشوره و نظر خواهی بعمل آمده بود ؟

آیا چند نفر از آقایون دانشمند و با دانش‌ما بخاطر بیرون رفت ازین فاجعه عظیم تاریخی وطن بخاطر مشوره ومذاکره ونظر خواهی و یا بدست گرفتن ابتکارات جدید صلح بدیدارشاه رفته اند ؟ اگر گفته شود که این رفت و آمد ها مصارف پولی بکار دارد باید عرض شود که یکتعداد زیاد هموطنان دانشمند ما که چشمان اشك آلود وماتم‌زده مردمان ستمدیده ما بانها دوخته شده است، بارها بخاطر عروسی ها ، نامزدیها و دیدار از دوستان شخصی شان از امریکا باروپا و آسیا و برعکس مسافرتها‌ئی داشته اند، اگر میخواستند میتوانستند با دسته جمعی اتحادنظر ویکزبانی بحیث یك تنظیم موثر و مطلوب عرض‌وجود کنند و از خود سخنگو میداشتند ومانند سایر تنظمهای جهادی از ممالك متحابه کمکهای مادی هم دریافت میکردند که حد اقل جوابگوی یگان سیر و سفرشان بخاطر نجات انسانهای هموطن و محکوم بمرگ شان میبود . اگر فیصله ها و تصامیم متحدانه این جمعیت از حنجره یك سخنگو بگوش جهانیان میرسید حتما بجائی میرسید . ما تمام اختیارات و صلاحیت‌خود و کشور خود را با قاطعیت بدست دو ابر قدرت سپرده ایم و سخت منتظریم که چه وقت این دو رهبر باهم می بینند و در مورد ما وکشورما چه فیصله میکنند . ما بانها چنین وانمود کرده ایم‌که ما از خود کدام خواست، گفتنی و یا ابتکاری نداریم ـ شما درحصه ما و کشورما هرچه فیصله مطابق میل خود که میکنید بکنید، فقط ما را از جنجال همین جنگ خلاص کنید ، که نباید چنین کاری را میکردیم .

تنظیم جهاد قلمی و سیاسیون ما باید خواستهای مردم ما را بشکل معقول آن بهردوجانب با قاطعیت بیان دارند. ما شاهد آن هستیم که این دو رهبر با سطحی گذشتن از خواست مردم ما و بخاطرتامین منافع خود شان ـ نه بخاطر قطع جنگ وخونریزی که همه روزه تعداد زیادی ازجوانان ما بخاك وخون می غلطند بملاقات‌شان خاتمه داده و این فاجعه عظیم مردم مارا که ثروتهای ملی ما چه از نگاه انسانی و چه از نگاه تخریب شهرها و دهات و منابع مالی بباد تمسخر گرفته اند، بنظر ناقص من رجال دانشمند و با تجربه ما باید بدولت شوروی در حصه رویکارآمدن یك رژیم معتدل، نه دشمن شوروی، اطمینان میدادند که رژیم آینده تحت شرایطیکه خواست مردم افغانستان است اگر بپا ایستاد شود خواستار روابط دوستانه با همه همسایگان بوده و علیه هیچ کشوری بشمول اتحاد شوروی هیچگونه عمل تحریك آمیزی صورت نمیگیرد و افغانستان آینده موقف بیطرفی مثبت و فعال خود را حفظ خواهد کرد. برای انجام این ماءمول اتحاد نظر وداشتن ارتباط اقلا کتبی، تیلفونی بین اعضای برجسته این تنظیم جانب سومی قضیه و اتخاذ تصمیم دسته جمعی وبیان تصامیم توسط یك سخنگو تاثیر نهایت مطلوب در برخواهد داشت .

در خاتمه پیشنهاد میدارم

چون این نظریات گفتنیها و پیشنهادات اهل خبره و دانشمندان و رجال سیاسی هموطن ماست که مجله آئینه افغانستان را مطلوب‌نظر همگان ساخته است، بناءً مجله باید راه خود را در آن نقاطیکه نتوانسته یا نخواسته بازکند باید بازکند. از نشریه ماهانه مجله آئینه افغانستان بلاوقفه به آدرس‌سران مجاهدین یك یك جلد فرستاده شود گفتنیها و خواستهای مردم از طریق نوشته های مجاهدین قلم بدست‌ما خیلی احترامانه با حفظ عز مقام و حیثیت جهادی آنها به ایشان گوشزد ساخته شود و زمینه مکاتبه و گفت‌و شنود با آنها مساعد گردد تا فاصله ایجاد شده از بین برود.

قوماندانهای جهادی داخل افغانستان هم گفتنیها وخواست‌هائی دارند. نظریات ومضامین متفکرین ذریعه ارسال بلا وقفه مجله بقوماندانان‌برجسته، جهادی چون احمد شاه مسعود ـ جلال‌الدین حقانی ، سید جگرن ، عبدالحق ، فرید ، منصور، خالد، اسماعیل خان و امثالهم صورت بگیرد و زمینه مکاتبه و ارسال مرسول گفتنیها و مکاتبات دوجانبه با آنها مساعد ساخته شود وامکانات آن جستجوگردد.

چنانچه قبلا نیز تذکار گردیده همه رجال برجسته، کشور در کشورهای امریکا و اروپا در راس شخص‌محترم و با اعتبار شاه سابق اگر دست‌اتحاد نظر و عمل بهم داده و برای به ثمر رسیدن جهاد تپ و تلاش‌مبذول دارند و نظریات شانرا که فاصله چندانی از همدیگر ندارد با ارتباطات تلفونی تلگرامی مکاتبات و غیره باهم توافق کامل داده وتوسط یك سخنگو بیان دارند وشکل یك تنظیم موثر جهادی را اختیار کنند بنظر این هیچمدان بهتر خواهد بود. نقش‌جناب شاه‌سابق در راس‌این تنظیم جهادی خیلیها موثر و چشمگیر خواهد بود .

برادرگرامی آقای هاشمیان ـ من آنچه میخواستم بگویم گفتم و نوشتم و چنین نیندیشیدم که :

نه‌قاضیم نه مدرس‌نه محتسب‌نه فقیه مراچه کار که منع شرابخواره کنم .

ازینکه آیا این نوشته من بروحیه مجله آئینه افغانستان مطابقت‌دارد یا خیر، نشر میشود یا نه جناب شما مخیرید. با عرض‌احترامات . غ . صدیق سرگردان ـ مهاجر افغان در دهلی جدید.

۲۸ جنوری ۱۹۹۱

مجله بدون اشتراک به هیچکس ارسال نمیشود

الدین افغاني)؛

راپور های ایجنتهای انگلیس بارتباط روابط وشناخت سید افغاني با امیر محمد اعظم خان نمودار عدم معلومات آنها در زمینه میباشد . آنها چنین وانمود کرده اند که سید افغاني دفعتا در کابل پدیدار گردیده و بحیث جاسوس روس با امیر روابطي قایم کرده است . غافل از اینکه امیر محمد اعظم خان سید افغاني را از سالیان پیش بحیث افغان از خاندان سادات کنر میشناخته است و در تاریخ افغانستان مثالی سراغ نداریم که یک امیر افغان باختیار وصلاحیت خود یکنفر اجنبي را بحیث رئیس الوزراء تعین نموده باشد .تذکره ها موجودیت سید افغاني را با والدش مرحوم سید صفدر پاچا در سنه ۱۸۴۴ م در کابل و حضور او را بلشکرگاه امیر دوست محمد خان بهنگام فتح هرات در ۱۸۶۰ م. و در مراسم جلوس امیر شیر علیخان در هرات ثبت کرده اند (نگاه: کرونولوجي سید جمال الدین افغاني مرتبه پوهاند حبیبي ، صفحه ۶۵ « نسب و زادگاه سید ...») و سردار محمد اعظم خان نیز در آن مراسم حضور داشته است . سپس سید افغاني در مدت هشت ماه اقامت خود در قندهار که هنوز امیر محمد افضل خان بامارت کابل قرار داشت با سردار محمد اعظم خان دیده و دوستي و تفاهم بیشتر بهم رسانده است . مخبر انگلیس نوشته است که « سید رومي در سنه ۱۸۶۶ در قندهار با امیر محمد اعظم خان ملاقات و باو یکمقدار اسناد سری را که با خود آورده بود، تسلیم نموده بود » (نگاه مادۀ ۲۵۴ سند انگلیسي) . این «اسناد سری» تا جائیکه بروایات بازماندگان سید افغاني در خاندان سادات کنر تعلق میگیرد چیزی جز نامۀ دوستانه سید قاسم کنری ابن سید هاشم کنری(مجاهد معروف) نبوده که بخاطر رقابت و مخالفت با پسر عم خود سید محمود کنری بارتباط حکمراني کنر توسط سید افغاني (که پسر مامای سید قاسم کنری بود) به سردار محمد اعظم خان فرستاده و مناسبات دوستانه و حمایت متقابل را پیشنهاد کرده بوده است . این نویسنده در بخش سوم این تحقیق شواهدی از سلسله اجداد سید افغاني در خاندان سادات کنر و اینکه مرحوم سید صفدر پدر سید جمال الدین ابتدا توسط سید هاشم کنری بدربار امیر شیر علیخان و امیر محمد افضل خان اعزام شده بود و بعد از وفات سید هاشم پسرش سید قاسم که جانشین پدر بود سید جمال الدین را برای عین مقصد نزد امیر محمد اعظم خان فرستاده بود، تقدیم خواهد کرد.متاسفانه این شواهد قبل برین بعلل سیاسي مورد تدقیق و بر رسي قرار نگرفته و امید است اکنون در شناخت خوبتر سید افغاني و واقعات سیاسي ـ اجتماعي آنوقت منطقۀ کنر روشني بهتری بیاندازد . (باقي دارد).

ادامه صفحه ۱۶۱

در نظام دولت که اداره بدست قانون زاده ٔ اراده مردم قرارمیگیرد، نه تنها آرزوی مردم تحقق می پذیرد، بلکه خود حکمروایان در اثر تقسیم مسئولیت روز بازخواست تنها نمیمانند و کوه بد بختی را منفردانه بدوش نمیکشند. مردم از راه انتخاب نماینده، از طریق مجلس شورا، در تمام شبکه های حیاتی سهیم میگردند، اگر از تطبیق اراده ٔ آنها که عبارت از قوانین وضع شده است، تخطی صورت می پذیرد راه بازپرس و مرجع بازپرس وعلاج واقعه هم مشخص و معین است . از مرور بر پیشنهادات و ابراز نظرهای مختلف چنین نتیجه گیری میشود که همه از یک هدف مانند مرکز دایره بیرون جسته و شعاع همه بروی همان دایره تقاطع میکند. و من منحیث پرنسیپ با آن موافقم البته با رفع خلاهایی که در بر دارند و امید است مورد بحث همگانی قرار گرفته و در رفع آن سعی بعمل آید. آنچه را من خواستم مکرر بعرض هموطنان خبیر و صاحب تجربه وهمه ی دست اندرکاران بنیانگذاری یك دولت اسلامی و پر افتخار که تاریخ گذشته و حال و آینده اش باعث زینت اوراق قرن ما خواهد بود برسانم، تاکید روی سوق دادن نظام قدرت که منشاء تفرقه و نفاق، مزید بر جنبه های تاریك و منفی دیگر آن میگردد ، بسوی نظام دولت است.درین مرحله عبوری گذشته از تاریخ در سرنوشت کشور و مردم ما بحدی مهم و در خور غور وتعمق میباشد که در گذشته وحال ما هیچ مرحله ٔ تاریخی همتای آن نمیتوان سراغ کرد. آرزوی من اینست که معماران ما سنگ اول را بجا و متین و طبق خواسته اکثریت (نه اقلیت های افراط و تفریط جوی) بگذارند تا بنای خیر و فلاح و سعادت باشد نه مایه ٔ ندامت، شرمساری و تاسف از عدم سنجش و دقت لازم.

آیینهٔ افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

AFGHANISTAN MIRROR

AFGHANISTAN MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

Address: 5379 Granada St.,
Montclair, CA 91763, U.S.A.

- (714) 626-8314

Articles published here do not represent the views of the publisher or the board of editors.

Articles sent for publication should bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A.	Duration	Europe/Asia
$ 60	Yearly	$ 100
$ 30	Six months	$ 50

$6 per issue in U.S.A.

Articles not published shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title	Page
Hopeful Symmetry By salamat Ali in Islamabad Far Eastern Economic Review, 1/24/91.	1
United States Foreign Policy Shift By Bruce Richardson	2
Beware...the Soviet Union, as bearer of the 'Olive Branch' By Bruce Richardson	3
Why didn't United Nations help Afghanistan? By M.A.SERAJ,M.D. The Florida Times Union,Jacksonville	4
Pakistan Seeking New Identity As Alliance With U.S.Falters. The Washington Post	5
U.N. FAO's Report on the Precarious Food Situation in Afghanistan	6
Dari & Pushto Section, pp.3 - 161 :	
Chapter: Salvation & Freedom of Afghanistan:	pp.3- 49
Chapter: Inter-Afghan Relations	pp.51-99
Chapter: Language & Literature	pp.101-136
Chapter: Arts & Sculpture	pp.137-140
Chapter: Interviews	pp.142-146
Chapter: Book Review	pp.147-161

Volume 2, No. 1 (Serial No. 13) Hamal 1370 March April 1991

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین
غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوئیم

AFGHANISTAN MIRROR

آیینهٔ افغانستان

6

GIEWS/3577 SPECIAL ALERT NO. 218 - AFGHANISTAN - FAO GLOBAL INFORMATION AND EARLY WARNING SYSTEM (GIEWS) - 6 MARCH 1991.

The already precarious food situation has deteriorated further as a result of slow-down in food shipments through the U.S.S.R., serious floods in central and southern parts of the country and a recent intense earthquake in the north-east.

Agricultural activities throughout the country continue to be affected by shortages of agricultural inputs and abandonment of farms due to civil strife. For several years, cereal production has lagged well behind requirements. In 1991, cereal production is expected to decline to 2.7 million tons, almost 20 percent down from the previous year. For the country as a whole, the import requirement in wheat for 1990/91 (21 March/20 March) is officially estimated at 400 000 tons, some 80 000 tons more than the previous year. It is anticipated that some 280 000 tons of this requirement will be met by shipments from the U.S.S.R. Any interruption in the arrivals from the U.S.S.R., currently running at around 700 tons per day for Kabul alone, could lead to further food supply difficulties.

Heavy rains and melting snow caused serious floods in the central and southern provinces; particularly affected were the provinces of Nimroz, Helmand, Kandahar and Farah where floods resulted in damage to houses, roads, bridges and irrigation canals. In these provinces, about 120 000 hectares under wheat have been affected by floods, and a poor harvest is almost certain. The immediate emergency food requirement for the above four provinces has been tentatively estimated at 7 200 tons. With foodgrain stocks in these provinces at dangerously low level and market prices rising, the situation is likely to worsen in the coming months, particularly if delivery of wheat continues to fall short of requirements and logistic support is not provided immediately for the delivery of relief aid to the affected population.

In the northern and western parts, serious food supply difficulties are reported from the provinces of Badakhshan, Badghis, Faryab, Herat and Jowzjan where cereal production in the last four years had been poor due to recurrent droughts. The food situation has been further aggravated by a recent earthquake, which caused severe losses in the provinces of Badakhshan, Baghlan and Laghman. Total losses are estimated by the Government at Afghani 1.5 billion (U.S.$ 26 million). The food aid requirement for the earthquake victims has been provisionally estimated at 800 tons. Movements of people to the lowlands in search of food have been reported from northern Badakhshan. Additional deliveries from Hairatan to Hishkashim through U.S.S.R. are constrained by shortages of fuel and poor road conditions due to heavy snow.

Of total planned shipments of wheat of 280 000 tons from the U.S.S.R. for 1990/91 (21 March/20 March) as of mid-January only 170 000 tons had been received. In 1990, UNOCA/WFP have distributed some 45 000 tons of wheat, mainly in 13 provinces in the north; distribution of a further 71 000 tons, plus any additional allocations by donors, is planned for 1991. Donors are urged to provide additional assistance in the form of food aid, as well as fuel and logistic support for its distribution to population in need.

This report is prepared on the responsibility of the FAO Secretariat with information from official and unofficial sources and is for official use only. Since conditions may change rapidly, please contact Mr. P.M. Newhouse, Chief, ESCG, FAO - Rome (Telex: 610181 FAO I or Fax No. 0039-6-5797-4495) for further information, if required.

REGARDS (PERKINS/FOODAGRI)
FA 4/50 - AFGHANISTAN
END OF MESSAGE

توضیح وضع رقت بار زراعتی و قلت مواد
غذائی افغانستان در سال جاری توسط (FOA)
موسسه بین المللی •• مواد خوراکی و زراعت ـ ملل متحد••

Pakistan Seeking New Identity As Alliance With U.S. Falters

By Steve Coll
Washington Post Foreign Service

ISLAMABAD, Pakistan, Feb. 7—The Persian Gulf War is shaking up old alignments in South Asia as an angry and divided Pakistan gropes for a new identity after the breakdown of its long alliance with the United States.

The war has driven a wedge through Pakistan's fragile government, pitting a defiant army leadership sympathetic to Iraq against a civilian administration that wants to cultivate ties with Saudi Arabia, which is hosting the anti-Iraq alliance, and play a mediating role when the hostilities are finished.

Both sides express hostility toward the United States, which suspended military and economic aid to Pakistan last year because of Islamabad's nuclear program. But the two camps disagree about whether they should adopt an openly anti-American stance and perhaps bolt from the U.S.-led coalition in Saudi Arabia.

In the harshest commentary from Pakistan's army to date, a senior military officer said today that Pakistan's army leadership regretted the decision to send 11,000 troops to defend Saudi Arabia from Iraq and predicted that backlash from the war would lead to the ouster of the Saudi monarchy because "you cannot live on borrowed strength."

Pakistan has contributed the fourth largest contingent of Muslim troops to the multinational coalition arrayed against Iraq. In part because of widespread sympathy for Iraq in the streets of Pakistan, however, the soldiers have been deployed away from the front lines, to protect Muslim holy sites.

Going beyond earlier remarks by Pakistan's army chief of staff, Gen. Aslam Beg, who expressed admiration for Iraqi President Saddam Hussein in a speech to officers on Jan. 28, the senior Pakistani officer today lashed out at Saudi Arabia for allowing the United States to dominate the coalition. The officer spoke on condition that he would not be named.

The Saudis, he said, "are angry at us, but we are also angry at them. They should have trusted us and insisted on a more balanced Muslim force and not let the United States take this over."

The conduct of the war, he continued, would lead to a sharp break between Pakistan and the United States and its moderate Arab allies, pushing Pakistan closer to the Islamic government of Iran. "What we are saying is that the Americans are out. They're not going to figure in our security in the future. The Saudis and the [smaller] emirates—they're out also."

Such talk from the army, which has ruled Pakistan for most of the years since independence in 1947,

The war has driven a wedge through Pakistan's fragile government.

has dismayed senior members of the civilian government, led by the recently elected conservative Prime Minister Nawaz Sharif. Sharif's government has expressed support for Saudi Arabia and for the U.N. resolutions aimed at forcing Iraq's withdrawl from Kuwait, although the prime minister has been put on the defensive by hostile public opinion.

Recently, Sharif's government has adopted anti-Israeli and anti-Semitic rhetoric in an apparent effort to square its policy more closely with public opinion and defend it against attacks from opponents. "I wish Iraq had attacked Israel instead" of Kuwait, Sharif told a boisterous session of parliament this week.

An unsigned commentary in the government-owned Pakistan Times this week attributed the war to the designs of what it called "the Zionist Jewry," a secret worldwide cabal that "chooses its agents, puppets and pawns well in advance and motivates and molds them by many methods, the most effective of which is a combination of special drugs and psychological inputs."

At a news conference called to announce free market economic reforms in Pakistan, Sharif was asked today about the evident rift with army chief Beg over Pakistan's pro-Saudi gulf policy. Sharif responded that he had "no personal differences" with the general, but he declined to elaborate.

Islamabad is now rife with rumors of a military coup, although there is little evidence that Beg is interested in taking power and senior officers deny such intentions. Coup rumors are commonplace in Islamabad, as are unexpected changes of government.

The army's recent posture "is a source of anxiety," a senior official in Pakistan's Foreign Ministry said. "But people have a right to hold opinions and to look at things in a different way. What concerns me [about the army] is that in terms of translating this into a policy, where does it take you? . . . It takes you into an awkward predicament."

Diplomatic sources said the United States is not deeply concerned about the angry posturing of Pakistan's military leaders, who have voiced growing anti-American sentiments since the United States cut off aid to Pakistan.

The Bush administration, like many in and around Pakistan's civilian government, reportedly believes that the army's vision of a defiant, radically anti-American foreign policy is essentially unworkable because its neighbor Iran, preoccupied with maintaining neutrality and promoting its self-interest, will not support it.

In the meantime, the United States has moved to shore up its improving ties with Pakistan's historical rival, India. In a move that cuts sharply against the grain of New Delhi's traditions of nonalignment and anti-Western foreign policy, India has granted refueling rights to U.S. military transport planes ferrying supplies to the gulf war theater.

over 1.5 million Afghan's a number that continually grows, as the Soviet Union continues to prosecute their war against Afghanistan.
Perhaps the Soviet's subscribe to exorcised leader Joseph Stalin's philosophical perception that, "one death is a tragedy, one million is a statistic". Rhetoric aside, caution is the watchword of the day, and one must analyze with the eye of a forensic scientist, this peace initiative emanating from the U.S.S.R.
I would argue that the obscurantist U.S.S.R., is desirous of a 'Middle East', with a lessened U.S. presence and prestige, and is juxtapositioning itself as the pseudo or neo Pan-Arabist. This would assure penetration of Iraq'i, and other 'Middle East' weapons markets in a post-war era. A modus vivendi?, this might explain Soviet peace proposals advancing pre-conditions guaranteeing Saddam's survival, or return to the status quo ante being subtly linked to the withdrawal process.

Evidence now suggests that the Soviets were duplicitous, warning Baghdad of iminent air strikes at the start of "Desert Storm" and through advisors in Iraq, have kept Saddam's military apprised of U.S. satellite orbiting, therby aiding in dispersal of military assets.
Soviet intentions are transparent and not in concert with Coalition and United Nations agendas. "Never trust the Russians", so wrote Abdur Rahman Khan, Amir of Afghanistan, over a century ago, He knew whereof he spoke: He had spent years in exile as a guest of Czarist Russia, During those years he had been the interested recipient of numerous confidences from officials whom were determined to enlist him as a leader who would bring Afghanistan into the Russian orbit. This statement given nearly a century ago, nevertheless, bears fruit today.

Bruce Richardson
February 18, 1991

The Florida Times-Union

CARL NEIL CANNON
Publisher

Jacksonville, Wednesday, March 13, 1991

LETTERS TO THE EDITOR

Why didn't United Nations help Afghanistan?

Kuwait must be proud for being hugely upheld by the United States and its allies.

It is inspiring that the United Nations won't let the strong swallow the weak anymore.

We appreciate the stubbornness of the the United Nations and the United States and its allies in regard to Iraq — unconditional withdrawal or face war.

This will encourage many other countries to live free and make progress in their homelands without fear.

But, why didn't the United Nations do something for the neglected country of Afghanistan, which suffered for a decade under a tyrannous and inhumane brutality?

M.A. SERAJ, M.D.
Jacksonville

An ancient Persian proverb is poignant within the parameters of the hypothesis presented herein. "History is a mirror of the past/and a lesson for the present". Looking into the historical mirror, one might ask, "Will the Soviets behave predictably, insofar as their international demeanor is concerned?". Do we have in the making another jousting match such as was demonstrated in the nineteenth century, between Imperialist Russia and Great Britain, euphemistically referred to as "The Great Game"?

The United States may live to regret abandoning the principaled approach to human rights and trade policy, as embodied in Jackson-Vanik, if as history suggests, the Soviets continue their forward policy and if the U.S. persists in subsidizing such adventurism.

The Soviet Union as a recipient of U.S. aid should agree to the following pre-conditions vis-a-vis, Afghanistan;

1. Implement the deposing and immediate re-call of President Najibullah
2. Order an immediate cessation of offensive action against the Resistance
3. Promulgate by-lateral talks between the Kabul Regime and the Resistance, devoid of all threats of intimidation or continued use of force
4. Participate in the construction of an infrastructure that will insure free and open elections without bias or intimidation
5. Para-Military organizations such as WAD, KHAD and SARANDOY will be forthwith disbanded, thereby creating an atmosphere of sincerity and stability
6. The military forces now under the command of Najib will be remanded to a neutral third party until such time as free elections have been implemented. (The United Nations would be an appropriate body to oversee the aforementioned.)
7. Halt all military supply consignments to the regime in Kabul
8. Appoint a commission to study a policy of War Reparations and subsequent payment to a new and duly elected government.
9. Assist the formation and investigatory capability of a "War Crimes Tribunal" to bring to justice,those guilty of crimes against humanity

The Afghan Nation deserves to be returned to the International Community of Sovereign Nations... They have suffered so much.

BEWARE...the Soviet Union, as bearer of the 'Olive Branch'.

•Operation Desert Storm, lately referred to euphemistically, as "Operation Desert Slaughter", clearly surpasses the mandate of the United Nations Resolutions, so say's the U.S.S.R's PRAVDA. Considering the source, this is nothing short of jingoism. Yevgeny Primakov, President Mikhail Gorbachev's personal envoy to Iraq, and an old friend of Saddam Hussein, has characterized the effort of the Coalition as inflicting terrible collateral damage, and deliberately targeting civilians. A very curious position for a government which is responsible for the deaths of

UNITED STATES FOREIGN POLICY SHIFT

by Bruce Richardson

12/17/90

As we near the twelfth anniversary of the invasion of Afghanistan, by massive military forces of the Soviet Union, we should re-examine the juxtaposition of two guarantors to the "Geneva Accords", specifically, the United States and the Union of Soviet Socialist Republics.

The Soviet Union has recently asked the United States, and other Western Nations to assist them through their "Winter of Discontent" with massive humanitarian aid. The contribution of the U.S., will total some three billion dollars. The U.S. subsidy will manifest itself in Government-Guaranteed Farm Credit, restored access to U.S. Export-Import Bank loans, equal tariff treatment on Soviet imports, and investment insurance. In order to facilitate this aid package, the administration is obliged to waive the Jackson-Vanik amendment, a concept of which links trade status to a respect for fundamental human rights. A poignant question could be directed to President Bush; "Should we subordinate more deserving nations from the benefit of U.S. aid, by diverting tax dollars to a government that continues to fuel the fires of war"?.

While there is movement towards a settlement in the fifteen year old war in Angola, a Marxist endeavor supported by the Soviets, the carnage in Afghanistan, another Soviet financed expansionist exercise, continues unabated. President Najib, Moscows man in Kabul, is the beneficiary of three hundred million dollars monthly in Soviet military consignments. Economic and societal dislocations for the Afghan people of unimaginable proportions are the direct result of this aid. One and one-half million Afghans have sacrificed their lives, five million are in refugee status and three hundred thousand casualities are found wanting for proper medical care. Their religion, culture, history and their very existence has been savaged by this invasion and continued support for their client regime in Kabul. We the United States are, as a result of the proposed aid package, wittingly or unwittingly, underwriting the cost of this brutality against a sovereign nation.

Most analysts suggest that Soviet stability is paramount to world stability. But let we who bequeath aid and support to governments in need, demand... that they, as recipients of said aid, conform to the norms of accepted International behavior. Specifically , "THE RIGHT OF ALL MEN AND NATIONS TO SELF-DETERMINATION".

A F G H A N I S T A N

قابل توجه هموطنان: سلامت علی روزنامه نگار ریست که نظریات
رسمی حکومت پاکستان را بجراید خارجی انعکاس میدهد.

Growing indications of settlement to civil war

Hopeful symmetry

By Salamat Ali in Islamabad

Some sections of the mujahideen's Peshawar-based Afghan interim government believe that a settlement of Afghanistan's decade-long war can be reached this year. They say a deal has been quietly reached between the US and the Soviet Union which will enable an interim neutral administration to take over this year in Kabul and hold internationally supervised general elections.

But three factors stand in the way of an immediate resolution, said S. A. Gilani, the interim government's justice minister and one of the mujahideen's most widely respected resistance leaders. Washington and Moscow still have some differences on a few details of the formula they have worked out and Pakistan has reservations about accepting the proposed solution. Meanwhile, overshadowing everything is the Gulf crisis, which has absorbed the attention of all parties to the civil war except the Afghans themselves. In addition, a number of mujahideen leaders are opposed to any return of exiled king Zahir Shah, who is seen by some as a compromise leader to usher in the transition to democracy.

Afghan leaders in Peshawar said that during US Secretary of State James Baker's meeting with his Soviet counterpart Eduard Shevardnadze in the US on 13 December, the two sides agreed to the formation of an interim government to administer the country's first-ever general elections. But an expected joint statement could not be made public because the Soviet generals wanted to hold out for a ceasefire before establishing negative symmetry — the cut-off of all war-sustaining supplies by the US and the Soviets to their respective clients, the mujahideen and Afghanistan President Najibullah's Kabul regime. The US believes negative symmetry would ensure a ceasefire.

But this issue is no longer contentious for either superpower. The US has lost enthusiasm for continuing arms and money support to the mujahideen, while the Soviets are not sure how long they can keep spending the equivalent of US$300 million per month on fuel, food and military supplies to keep the Kabul regime afloat.

The Soviet newsagency Novosti has reported that at the US meeting the two sides came closest ever to bridging the gap between their views, and that this marked "a major step towards settlement in Afghanistan." The Afghans believe that the agreement has not been made public only because both sides wish to work around the feared opposition of the combatants to some of its contents. They believe that both are working through various channels to create an atmosphere favourable to an announcement.

According to Novosti, under the Baker-Shevardnadze formula, the two warring sides during the period of transition are to form a joint coordinating body to organise general elections and to perform other functions that would be determined through a dialogue between Afghans themselves. All indications are that Najibullah and most of his colleagues are more than willing to accept. One week before the US meeting, Najibullah said that he was prepared to hand over a number of his powers as head of government and state to an interim government.

Gilani: Teheran contacts.

In a sharp reversal of its earlier tough stand, the US has conceded that Najibullah and his colleagues could participate in a UN-supervised general election. Earlier, Washington was insisting upon continuing arms supplies to the mujahideen until Najibullah was ousted. According to Afghan sources, Najibullah is worn out by the constant effort to secure supplies from the Soviets and he reportedly told the Soviet ambassador in Kabul in November that he was looking for a suitable successor.

Some Afghan sources insist that at a secret meeting a couple of months ago in Switzerland between Najibullah and Gilani, the Afghan president offered to hand over power to Gilani, who declined and insisted that former Afghan monarch Zahir Shah remained Afghanistan's best bet as the caretaker administrator. Zahir Shah was ousted by his brother-in-law Gen. Mohammad Daud in 1973 and has since lived in exile in Rome. Gilani, like other Afghan leaders alleged to have seen Najibullah secretly, flatly denies any meeting. But he insists that Najibullah is more than willing to hand over power to Zahir Shah. Gilani said that Zahir Shah did not wish to return as a monarch but only as the compromise head of an interim government which had international support.

Gilani has close contacts with Teheran and said that the Iranians were prepared to drop their objection to Zahir Shah, provided he returned as a widely accepted leader for ushering in a democratic era. Saudi Arabian Foreign Minister Saud-al Faisal said recently that the planned resumption of diplomatic relations between his country and the Soviet Union would bring an Afghan settlement closer, and that Riyadh had decided to make its contribution to the cause of an Afghan settlement. This is interpreted as Saudi willingness to reconsider its aid commitment to the mujahideen to make negative symmetry more effective and was also taken as a shift in position on Zahir Shah.

However, most of the mujahideen leaders, especially Hizbe Islami chief Gulbaddin Hekmatyar, his close associate Jalaluddin Haqqani and Jamiat-e-Islami president Burhanuddin Rabbani, reject outright any compromise with the Najibullah regime or the return of Zahir Shah in any capacity. They argue that Najibullah at best could save only his own skin and should surrender to the mujahideen and beg for pardon for his own and his party's long record of misdeeds. Hekmatyar says that Najibullah had approached him for a compromise several times, but that he had insisted on the Kabul leader quitting.

These mujahideen leaders argue that Zahir Shah's contribution to their struggle was zero and refuse to concede that this could qualify him as a neutral party to preside over an interim administration.

It is generally believed that the US special envoy to the mujahideen, Peter Tomson, is engaged in discreet efforts to bring the mujahideen around to a frame of mind that is more favourable towards a neutral interim administration. The US has set up an office in Rome for the exiled king.

Gilani believes that realising its isolation, Pakistan will drop its opposition to the idea of a neutral administration under Zahir Shah. However, the last meeting of Pakistan's Afghan policymaking cell reviewed developments but did not indicate a preference for any model of transitional arrangement in Kabul. ■

از نظام قدرت تا نظام دولت

نویسنده دکتور محمد قاسم فاضلی

محترمه رقیه حبیب

نظری بر یک کتاب

من شرف شناسائی داکتر فاضلی را نداشته ام ولی او از کمال لطف و با انگیزهٔ احساس هموطن و همدرد بودن، دوکتاب خود را بمن ارسال کردند. و من قبل ازینکه متوجه محتوای کتاب ـ غرض کتاب دومی است ـ یعنی آن دو اثر ارزشمند شوم، شیفته سبك نوشتن و بیان داکتر فاضلی شدم . سبکی باصطلاح خودم ـ کلاسیك مدرن ـ یعنی سبك و روشی کهن در امتزاج نو پردازی که هم اصالت عمق و شکوهمندی کهن را واجد باشد و هم با وسعت نظر از قبول تعبیرات و کلمات تازه وارد و پس و پیش کردن مبتدا و خبر بجهت جهش دادن بکلمات و تحرك شیوهٔ نگارش سرپیچی نشود و در مجموع روشی هم مانوس با ادراك و اندیشه و طرز برداشت معمول ما باشد و هم طراوت وغنای تازگیهای محصول دگرگونی درایی و گسترده زندگی خاصه قلمرو کلتور و فرهنگ را در خود جذب کرده باشد. و چون نویسنده در اثر مطالعات وسیع وپایدار در آثار بزرگان و ممارست طولانی مالك سبك خاصی بخود گردیده، با تکاء دلایلی که توضیح شد کلمات و تعبیرات بچنان سهولت در خدمت بیان مطلب بکار میرود که انتقال مفهومیکه در ذهن نویسنده می تپد بذهن خواننده اش بصراحت و روشنی بدون تعقید و زواید صورت میگیرد که از اساسات عمدهٔ نویسندگی در حساب است . ناگفته نگذرم که ادبیات دوره جهاد افغانستان که من نظر و تحلیل خود را قسما تحت عنوان "" دهه ی جهاد در پاره ای از شاخص های ادبی ما "" منتشره یکی از جراید پشاور در مقاله ای ابراز داشته ام . و جهشی را که نویسندگان و شعرای دوره جهاد به سیر تحول ادب داده و حماسه را سخت جذبی و عاطفی ساخته اند، تشریح و ستوده ام.

این قسمت بدرازا کشید ومنظور قلم فرسائی در مورد نویسندگی نبود و از بزرگان پوزش میخواهم، محض خواستم همزبان خود را در احساسی که در من پیدا شده و از آن تاثیر پذیرفته ام سهیم سازم . اصل مطلب محتوای کتاب در ارتباط با موضوع داغ روز یعنی مساله ای کاملا حیاتی بنام "" لویه جرگه "" بود. عنوان کتاب دومی "" از نظام قدرت تا نظام دولت "" میباشد . از محتوی کتاب نکته ای دستگیر میشود که چکیده و خلاصه همه غوغا و شور و وجدی است که هموطنان با درد و با جذبهٔ ایمان، وطنپرستی، مردم دوستی در زمینه راه انداخته اند. و نظرات بسیار ارزشمند ضروری همه جانبه را با تجربه های گذشته و حال شرایط مساعد و نامساعد دوران صلح و جنگ همه و همه را فراگیر است، در نشرات و مجلات منعکس کرده اند. مرکز دائره ایکه موضوع دور آن میچرخد یکی است ـ در پیریزی نظام نوین کشور اسلامی افغانستان ارادهٔ مردم آن بایست گردانندهٔ چرخ باشد ـ این نکته که از هر زبان بشنویم مکررش نا مکرر است حکم میکند شورایی از خود مردم بوجود آید که در آن اعضایش از بین تمام طبقات مردم بدون تبعیض وامتیاز برگزیده شده باشد. این شورا یك حکومت عبوری تشکیل کند و این حکومت عبوری باخذ آراء مردم از طریق دائر کردن لویه جرگه اقدام و مسوده قانون اساسی را به تصویب برسانند نظام دولت و حکومت تنظیم گردد . یقینا که نظارت ملل متحد در دوره انتخابات اتکاء قابل اعتماد مردم وسالم ترین راه رسیدن بهدف میباشد. جزئیات کار البته توسط تکنوکراتها تنظیم خواهد شد وعمده ترین موضوع پروسه یا طرز عمل بسر رسانیدن انتقال قدرت از دست حکومت کابل بحکومت عبوری و مساله آتش بس میباشد که باساس (نیگاتیف سیمتری) بایست در آغاز کار عملی گردد. آنچه را محتوای کتابی که بدان اشاره شد اصل کل قرار میدهد، جهت دادن نظام قدرت بسوی نظام دولت است . ستونهای با عظمت اسلام در کشور ما تاجهان جهان است پایدار و استوار است وبروی آن درین مقطع حساس تاریخ که بنای تازه ایجاد میشود، همین جهت بخشیدن بحیث اولین سنگ محکم و پایدار این بنا باشد.

همین لحظه در اخبار خبر استعفای ادوارد شورد نازی وزیر خارجه شوروی را شنیدم. هر تبصره ای در مورد قبل ازوقتخواهد بودو استعفای او که پی آمد های عمده را در بر خواهد داشت و برحل قضیهٔ کشور ما احتمالا تاثیر خواهد انداخت، مبحث کاملا جداگانه ایرا ایجاب میکند که بسیار هم در خور غور، دقت، مطالعه و کنجکاوی و تبصره میباشد . ولی درینجا فقط از زاویهٔ ارتباط آن با رد سیستم دیکتاتوری بهر نوع و در تحت هرگونه شرایطی که باشد در ذهن من اثر انداخت . نامبرده که همکار سیاسی گربه چف و از هواداران و مدافع سیاست پروسترایکا وگلاسنوست نزدیک ترین دوست گربه چف بود. دلیلی که او خود بدنیا برای کناره گیری خود اعلان کرد روی این پرنسیپ پایه داشت که گربه چف با درخواست قدرت بیشتر سیاست خود را بسوی دیکتاتوری استقامت میدهد و او با این سیاست همنوا نبوده از وظیفه استعفی میدهد . انسان تعجب میکند که یك بیداری نوی پس از جنگ عمومی دوم باین شکل سابقه نداشته است . آنهم بروی تصمیم گیری فردی که در نطفه با کمونزم زاده و پرورده شده . این تصمیم در پس پرده هرموجبه وانگیزهٔ دیگری که داشته باشد ـ و قسما دارد ـ در مفهوم کلی خود تابش یك مفکورهٔ پیشرفته و تقویهٔ روحیه اعتماد و امید واری در ارتباط با اتخاذ روشهای مترقی در قلمرو سیاست جهانی بشمار میرود. وبزبان ساده تر انسانها امروز در هر سرزمینیکه زندگی میکنند دیگر بیك حقیقت سر تسلیم فرود آورده اند و آن حقیقت همین دوری از نظامهای ناکام قدرت وتقرب جوئی به نظامهای دولت است. کشور کشور مردم و مال همه ی مردم و سرنوشت سازی حق انکارنا پذیر تمام مردم میباشد.

بقیه در صفحه ۱۶۰

تائید طرح دکتور محمد یوسف

طرح پیشنهادی محترم دکتور محمد یوسف برای استقرار صلح در افغانستان منتشرهٔ شماره ۱۱مجله وزین آیینه افغانستان علاقمندی و توجه عمیق ما را بخود جلب کرد..

در شروع پس از بیان وضع کنونی افغانستان علت ناکامی حکومت عبوری پشاور صریحا تذکار داده شده است که ارائه دلائلمتذکره خود شاهد مدعا است .متعاقبا سهم دولت هائیکه طول ده سال اخیر در مساله افغانستان ذیدخل بوده اند طور مختصر ولی منسجم بیان گردیده است . بعد از بررسی همه جانبه تا حدود امکان سعی نموده اند پلان و طرحی عرضه کنند تا جوابگوی ضروریات ملی تمام اقشار ملت افغانستان باشد و در آن از اشتراك همه طبقات مردم بدون هرنوع تبعیض قبیلوی و مذهبی متذکر شده اند که این خود نمایانگر یك طرح سالم و همه جانبه بوده حاکی از شهامت اخلاقی و جرات سیاسی شان میباشد . امتیازات طبقاتی و تبعیضات لسانی و مذهبیکه واضحا یکی از عوامل عمده بدبختی ملتهای عقب مانده است در طول سالیان متمادی حربه خوبی برای دشمنان وطنی ما و سلطه گرایان غربی و شرقی بوده و با گرم نگهداشتن این داعیه تا حدودی بمقاصد شوم خود نایل آمده انده پافشاری گروه های افراطی و رادیکال که اساس همگانی ندارد،تلاش بیهوده ایست که جز ضیاع وقت وتزئید تشنج ثمرهٔ دیگر ندارد. اینها بهترین فرصت را که مصادف با خروج قوای اشغالگر شوروی بود از دست دادند و ملت ستمدیده افغانستان‌رایکبار دیگر از خود شدیدا مایوس ساختند.

از آنجائیکه وضع کنونهٔ افغانستان از حیطه محلی آن برآمده و شکل یك معضله بین المللی را بخود گرفته است بناءً دول همجوار مانند پاکستان ایران و اتحاد شوروی و هم ممالکی مثل عربستان سعودی و امریکا در سرنوشت آیندهٔ افغانستان بیعلاقه نخواهند ماند. پس در چنین فرصت حساس تاریخی طرح پیشنهادی داکتر محمد یوسف که هر گونه مداخله دول اجنبی را مردود دانسته و عاری از هرگونه تبعیض و مدافع حقوق همه اقشار ملت افغانستان بوده ودرآن ازحقوق حقهٔ اقلیت ها چشم پوشی نشده ، مورد ستایش و تائید ما است .

مورخ ۱۵ فروری ۹۱با عرض حرمت ـ یك عده افغانهای مقیم ساندیاگو ـ قرارذیل :

واحد ابراهیم ـ علی افشان ـ رونا ـ داکتر فرهاد احمدی ـ محمد عالم اکبری ـ حسین علیار ـ محمد امین علیار ـ علیمحمد علیار ـ داکتر حبیب انور ـ نجیب انور ـ خلیل انور ـ سامان الله عزیزی ـ رحیم ابراهیمی ـ سید حسن گل ـ سید محمد گل ـ غلام رضا حیدری ـ میراحمد علی هژیر ـ داکتر میر احمد علی حسینی ـ محمد جعفر کاظم ـ داکتر روکی کامیار ـ محمد سرور کامیار ـ محمد م. منصف زاده ـ سادات ماهر ـ داکتر محمد حسین نصرت ـ محمد عتیق‌رضا احمد علی سخاء داکتر نظام الدین شهابزاده ـ داکتر صدرالدین شهابزاده ـ داکتر اسد شفیقی ـ میر اسدالله شامل ـ غلام وحید ـ میر احمد علی طالبی ـ نجیب الله وهاب

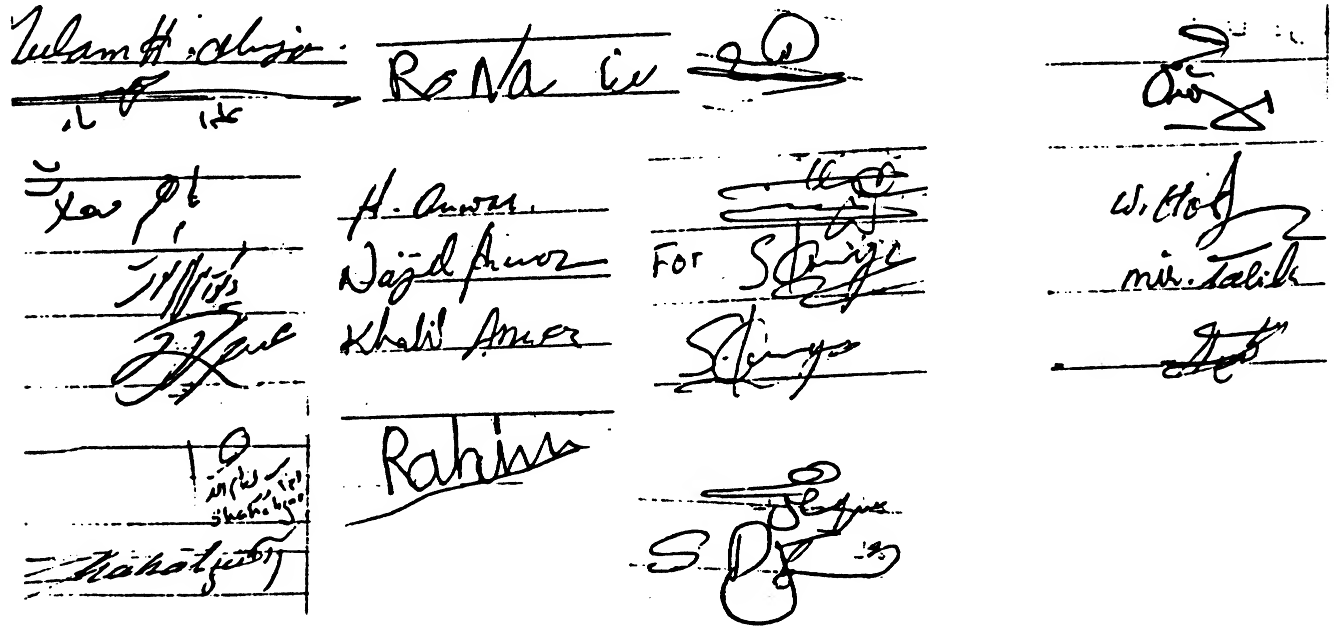

امضاهای اصلی باهویت و آدرس و نمبر تلفون در ارشیف مجله محفوظ است .

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوئیم

پادشاه و صدراعظم سابق درمراجعه با مسئلهٔ ملي

محترم پوهندوی دکتورمحمدطاهرهاشمی
سابق استادپوهنحی حقوق وعلوم سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

شمارهٔ اخیر آیینه افغانستان بازهم بازتاب نظریات و پیشنهادات پیرامون حل مسئله ملی و کشوری بود.این امربالذات نشاندهنده عطش هموطنان است بخاطر نجات کشور وپیریزی نظامی که مبتنی بر ارزش های دینی و ملی و نهادهای دیموکراتیک باشد. تاریخ دههٔ اخیربدون‌شکیبانگر مبارزات داغ وجهاد پیگیر مردم ما در برابر تهاجم نظامی شوروی است . اما ازهمان آوان‌مرحلهٔ مسئلهٔ راه حل سیاسی و تپ و تلاش ها برای این منظور بفراموشی سپرده نشده وخامه نویسندگان وسیاست مداران در مورد آن فروگذاشت نکرده است .

اکنون که در پهلوی جهاد گرم راهیابی برای حل سیاسی قضیهٔ افغانستان بصورت موازی مطمح‌نظر صاحب نظران وحتی قدرت های ذیعلاقه در این موضوع میباشد،چنان مینماید که فضای سیاسی در هر سطح آن (البته با در نظر داشت سیاست محیلانه شوروی و زُد وبندهای سیاسی منطقوی) برای دریافت راه حل سیاسی آماده است . ملتفت باید بود که راه ل هائی که ساخته و بافته دیگران استصرفاً در جهت حفظ منافع و برای تضمین امتیاز گیریهای خود شان درّ آینده ٔ کشور خواهد بوُد که ممکن‌است در بسی حالات دور از مصالح ملی ما قرار گیرد. بناٴ در این مقطع خاص جهاد کبیر ملی و اسلامی ما ٬ ابراز نظر در مورد راه حل سیاسی قضیه منجانب صاحب نظران افغانی ضرورت اشد پنداشته میشود.

با یك نظر اجمالی بتاریخ مبارزات در دههٔ گذشته و پیشنهادات در رابطه با جستجوی راه‌حل سیاسی برای قضیه افغانستان میتوان گفت که کشور ما از همان اوان مرحله مواجه بفقدان زعامت بوده و تاامروزاین خلا کماکان در فضای سیاسی کشور احساس میگردد. این نقیصه اثرات ناگواری درپروسه جهاد وارد نمود. منجمله نیرومندی صفوف جهاد متاثرگردید، مبارزات با تشتت وپراگندگی روبروشد وقدرت طلبی ها وسازشگریهای سیاسی در جهاد فی سبیل الله رخنه کرد و در نهایت سر رشته‌جهاد بجاهای دیگر گره خورد که نتایج آن بهمگان هویدا و آفتابی است . معهذا در طول ١٢ سال جهاد آنطوریکه از گفتار و نوشتار صاحب نظران و ملت مسلمان افغانستان بر می آید خواسته های ملی در محورچند نکته متبارز تبلور نموده است که عمدتاً عبارت اند از : استقلال وحاکمیت ملی،پایه گذاری یك رژیم سیاسی وحکومت اسلامی و ملی مطابق به آرزومندی های ملت ومنطبق با مصالح ملی، ایجاد طرق سالم سیاسی برای تطبیق حقوق و امتیازات قاطبه مردم و در نهایت و باالنتیجه بوجود آوردن یك افغانستان مرفه و آباد.

مردم ما در طی دههٔ اخیر چون پولاد آبدیده شده واین آبدیدگی را در ازای خون شهیدان وکشتار و در بدری هزاران افغان کسب کرده اند . اکنون میدانند آینده٬ این کشور وسعادت مردمانش چگونه باید تامین وتضمین گردد. موقعیت افغانستان را در رابطه با جامعه جهانی و خطراتیکه کشور ما را در سطح ملی و منطقوی تهدید مینماید و آنچه را که مصئونیت کشور و مردم ما بآن بستگی دارد درك نموده اند. صرفاً آنچه این ملت قهرمان اما بخون تپیده ضرورت دارد ایجاد یك زعامت سیاسی و ملی است که بتواند این ملت را از تشتت و پراگندگی های ناشی از تهاجم شوروی برهاند ومنهمك با خواسته های ملی، کشتی شکسته سیاست را در میان امواج خروشان زدوبندهای سیاسی وقدرت طلبی ها با امن و آرامش بساحل مراد برساند. این رهبریت و زعامت بایست درطی دهه جهاداز بطن مبارزات تبارز میکرد اما بنابر عوامل و ملحوظات عدیده ای که بحث برآن خارج از حوصلهٔ این مقال است٬ این مامول برآورده نشد. اکنون بنابرضرورت مبرم٬ در قید شرایط کنونیباید این رهبریت بوجود بیاید٬ ولی هرگاه تبارز چنین رهبریت مقبول مردم، در جو سیاسی موجود ممکن نباشد٬ می باید طرق ممکنه دیگری در نظر گرفته شود تا یك رهبریت جمعی که خودممثل وبازتاب ساختمان اجتماعی و سیاسی کشور باشد تشکل نماید. رهبریت جمعی صرفا بخاطر تهیه نهاد های‌حقوقی و سیاسی در جهت وصول بیك استقرار وثبات سیاسی ارزنده و مثمر خواهد بود. چنین یك رهبریت جمعی و حایز صلاحیت حقوق از طریق تشکیل یك هیاتی صورت خواهد پذیرفت که نگارنده در پیشنهاد را حل سیاسی قضیه افغانستان "" یك پیشنهاد در هفت مرحله "" روی آن بحث نموده ام (مراجعه شود بمجله ائینه افغانستان شماره های ٩ - ١٠ ص ٥١ -٥٢).

اکنون در روشنی آنچه گفته آمدیم باالترتیب ببحث پیرامون راه حل سیاسی که منجانب محرّم محمد ظاهر پادشاه و دوکتور محمد یوسف صدراعظم اسبق افغانستان در شماره اخیر ائینه افغانستان به نشر رسیده است٬ میپردازیم . (مقصد شماره ١١ میباشد).

مقدمه و تحلیل مختصری از اوضاع سیاسی کشور که در این دو پیشنهاد گنجانیده شده است مورد بحث و گفتگوی جداگانه است . برای آنکه سخن بدرازا نکشد وازجانب دیگر در مورد بدیهیات نپیچیده باشیم مختصرا اصل پیشنهادات را مورد مداقه قرار میدهیم :

در پیشنهاد محترم پادشاه سابق روی مقوله "" تفاهم بین الافغانی ""بحیث یك ضرورت ملی‌تاکید صورت گرفته است وابتکار براه انداختن چنین یك تفاهم بطبقه های تنظیم شده سیاسی،قوماندان هاع مجاهدین و شخصیت های سیاسی وفادار بجهاد وقدرت های موثر جامعه افغانی که در عین‌حال موئد جهاد بوده اند."" تفویض شده است . در جملات بعدی تذکر رفته است که"در نتیجه این‌تفاهم

بین الافغانی یک هیات افغانی (در حدود سی نفر) از شخصیتهای طرفدار جهاد که در عین حال برای اکثریت قابل ملاحظه اطراف ذیعلاقه قابل قبول باشند تشکیل گردد .""

بدون تردید میتوان گفت که تفاهم بین الافغانی یک ضرورت قابل درک است که مردم افغانستان در صدد پیدایش آن هستند اما در پیشنهاد از چگونگی و طرق ایجاد و براه انداختن چنین تفاهم و اینکه جناب پادشاه سابق در زمینه چه قدم های عملی برداشته اند تذکری نرفته است . به همینمنوال گفته میشود که در نتیجه این تفاهم ... یک هیات افغانی... تشکیل گردد. جمله « "تشکیل گردد" چنان افاده مینماید که "دستی از غیب برون آید و کاری بکند" وجناب پادشاه نیز گویا چشم بچنین معجزه ای دارند. از چهره های شناخته شده افغانستان و آنانیکه از نظر سیاسی و اقتصادی توانمندی آنرا دارند انتظار میرود تا بیشتر بطرق عملی منهمک گردیده و در تطبیق این پیشنهادات گامهای اولی را بردارند. هنگامیکه جناب پادشاه سابق تشکیل یک هیات افغانی را سفارش میکنند گاهی این سوال بخاطر شان خطور نموده است که هرگاه خود با اطراف ذیعلاقه تماسهائی بر قرار وپس از ایجاد تفاهم به تشکیل چنین هیاتی بپردازند مقبولیت بیشتر نخواهد داشت ؟ و با این روش یکی از وجائب ملی خود را در برابر ملتیکه ایشانرا ظل الـهی میخواندند ادا نخواهند کرد ؟

در طرح محترم دکتور محمد یوسف که حاوی تحلیلی زیبا از سیاست ابرقدرتان و سایر نیروهای ذیدخل در قضیه افغانستان میباشد یکبار دیگر بمقوله هائی چون حفظ استقلال وتمامیت ارضی، ایجاد نظام سیاسی مطابق باصول اسلام، ایجاد زعامت سیاسی بدون مداخله خارجی و همچنان قطع ارسال اسلحه به تنظیمهای پشاور وحکومت کابل، موافقت بین المللی برای ختم جنگ و بالاخره تشکیل یک کمیسیون صلح از سران تنظیمها ...بر میخوریم که هریک بالذات وبجای خودش اهمیت بسزائی در پروسه استقرار صلح و وصول بیک راه حل شرافتمندانه خواهد داشت . اما اینکه این آرزو مندی ها با همه مقبولیت آن چگونه جامه عمل بپوشد یکبار دیگر در خم و پیچ دستور های موهوم "چنین باید شود" و "چنان باید کرد" در تاریکی گذاشته شده است . و اینکه تا کجا در جهت پیاده ساختن این آرمان ها دست به عملکرد زده اند مکتوم است .

جناب دکتور محمد یوسف در بخش (ب) ماده ۳ بیک نکته قابل توجه که میتواند آغاز عملکردقرار بگیرد نیز تماس گرفته و از تشکیل یک کمیسیون صلح مرکب از سران تنظیمها (سنی و شیعه) عده ای از قوماندانان معروف ... صحبت مینمایند. اما تشکیل این کمیسیون را ضمنا بموافقت بین المللی میگذارند که با در نظر داشت منافع ابر قدرت ها و منافع قدرتهای منطقوی ذیدخل در قضیه افغانستان زیبنده نخواهد بود.

بهمین منوال فقره اول ماده سوم در رابطه با مذاکره هیات صلح با پاکستان از همکاری های بعدی اقتصادی و سیاسی برای مجلس موسسان آینده ، صحبت میدارند که این همکاری ها در ارتباط با مجلس موسسان آینده، موجه جلوه نمیکند و امید واریم باین وتیره پای دیگران درمسائل ملی ما کشانده نشود.

در فقره سوم همین ماده مذاکره هیات صلح "با حکومت ایالات متحده در باره امکانات بوجود آوردن یک حکومت معتدل و بیطرف در دوره انتقال و برابر ساختن زمینه انتخابات آزاد و سرتا سری برای تعیین نظام آینده کشور و مطابق بمنافع علیای افغانستان ...." مورد بحث قرارگرفته است که تا حدی قابل اندیشه و تامل است . هرگاه منظور ازین مذاکرات صرفا جلب همکاری های مقدماتی و آن هم از طریق سازمان ملل متحد باشد مقبول خاطر ملت ما خواهد بود اما اگرچنین مذاکرات در جهت اعطای امتیازی بخاطر "امکانات بوجود آوردن یک حکومت" در افغانستانباشد ولو اینکه این حکومت عبوری و موقت هم باشد با منافع علیای کشور تطابق نخواهد داشت .

در فقره چارم ماده ۳ بند چارم درباره مذاکرات کمیسون صلح با حکومت اسلامی ایران چنینمیخوانیم "دادن اطمینان که اهل تشیع افغانستان مانند تمام اتباع کشور دارای حقوق و وجائب مساوی بوده در نظام آینده کشور به تناسب نفوس خود شریک خواهد بود." باید گفت که افغانستانکشوری استکثیرالملیت و دارای ادیان و مذاهب متعدد که اصولا در پیروی از ثقافت ملی و ادای مناسك مذهبی خود حقوق و امتیازات مساوی دارند و یا باید داشته باشند. این ملیت ها و مذاهبازنظر سیاسی و حقوقی حایز این صلاحیت نیستند تا بخاطر حفظ حقوق ومنافع سایر بخشهای جامعه بکشور های دیگر اطمینان و تضمین بدهند. ما باید بهمه ملیتها و مذاهب کشور بصراحت این اطمینان را بدهیم که منبعد حقوق و وجایب همه در چوکات یک رژیم دیموکراتیک اسلامی و ملی علی السویه حفظ خواهد شد وهرگاه این طمانیت تحقق پیدا ننماید گویا رژیم آینده کشور حایز خصوصیات اسلامی ملی و دیموکراتیک نخواهد بود. بهر حال این بحثی است که در این کوتاه سخن نمیگنجد ومحتاج تحلیل مستقل وجداگانه ایست .

محترم دکتور محمد یوسف در مورد سازماندهی حکومت دوره انتقال مینویسد که "برای حفظهویت اسلامی و ارزشهای ملی تشکیل یک شورای عالی رهبری اسلامی اشد ضرورت است" معهذا تذکرنمیدهند که این شورا چگونه انتخاب میشود و مرجع با صلاحیت در انتخاب و یا انتصاب آنچه مقامی خواهد بود. تا هنگامیکه ماهیت این شورا و نحوۀ تشکیل آن تثبیت نگردد تعیین مقام رهبریت آن (یکی از روسای تنظیمهای جهادی مقیم پشاور) اعزازی بوده و حایز ارزش حقوقی نخواهد بود. در این

تجدید اشتراک سال نو؟

پیشنهاد «شورای عالی رهبری اسلامی مرجع عالی کلیه مسائل دینی و مذهبی» کشورپنداشته شده و علاوتاً وظیفه «نظارت و حمایت دولت و حکومت در چوکات ارزشهای اسلامی» بآن تفویض شده است. این امر بصورت حتم مسئله صلاحیت و حدود صلاحیت شورا را پیش میکشد و بحث در رابطه با صلاحیت شورا تعیین موقعیت آنرا در سازماندهی رژیم سیاسی آینده وتوزیع صلاحیت های سیاسی مطرح میسازد که بنوبه خود ارزش بسزائی دارد که نباید به آن سرسری‌نگریست.

در مورد مقام ریاست دولت تذکر رفته است که «در راس دولت اسلامی افغانستان در دوره انتقال یك افغان مسلمان قرار گیرد که هم طرف اعتماد اکثریت بوده و هم شناخت بین المللی داشته و قدرت آنرا داشته باشد که در دوره' انتقال یك اندازه وحدت ملی را قایم سازد.» سوالیکه در این ارتباط عرض وجود مینماید اینست که در شرایط کنونی چه مرجع و مقامی این شخصیت طرف اعتبار و اعتماد اکثریت را تعیین و یا انتخاب مینماید و محك هائی که بتاسی از آن اعتماد اکثریت تشخیص میگردد کدام است؟

در بخش اخیر جناب دوکتور محمد یوسف عوامل موفقیت طرح خود را بازگو نموده و مخصوصاً موفقیت آنرا وابسته به «پشتیبانی تائید و تفاهم ... قوه های ملی ذیدخل، پشتیبانی ملل متحد، کنفرانس کشور های اسلامی، ابر قدرتها و نهضت عدم انسلاك و پارلمان اروپائی» میدانند. ناگفته پیدا است که موفقیت هر طرح سیاسی در مقیاس وسیعی بسته بحمایت ملی وبین المللی میباشد. این پشتیبانی و حتی تفاهم هنگامی عرض وجود مینماید که یك طرح سیاسی نخست در سطح ملی و بعداً در مقیاس جهانی عملاً مورد ارزیابی قرار گیرد. بطوریکه با نیروهای ذیدخل تماسهائی برقرار و طرق پیاده ساختن طرح در عمل محل کنگاش قرار داده شود. هرگاه چنین راه های عملی تا کنون درپیش گرفته نشده باشد طرح راه حل سیاسی چه از جانب پادشاه سابق یا محترم دکتور محمد یوسف و یا سایر هموطنان با همه زیبائی و مقبولیت آن نقش بر آب خواهد بود و گره ازمشکل مانخواهد گشود.

سوالیکه یقیناً در مورد این مسئله در ذهن هر هموطن خطور خواهد نمود اینست که چگونه جناب پادشاه سابق و محترم دکتور محمد یوسف که زمانی سمت زمامداری کشور را بعهده داشتند در این بحبوحه و حتی در طول ۱۲ سال گذشته نتوانستند کنار بیایند و با همکاری سایر شخصیتها اعم از منورین، مامورین بلند پایه' حکومات اسبق و رهبران جهادی طرح مشترکی را باهم بریزند. دهه ایکه گذشت فرصت مناسبی بود که این هماهنگی بهمکاری چهره های شناخته شده تحقق می پذیرفت وصدای ملت ستمدیده ما از حنجره یك زعامت ملی در فضای کشور و جهان طنین میانداخت و خواسته های ملی با ایجاد یك طرح سیاسی ثابت و عملی تحقق پیدا میکرد. اکنون پس از گذشت ۱۲ سال نباید به پیشنهاد وطرح های انفرادی و غیر عملی اکتفا نموده و با تکتازی سرنوشت ملتی را دستخوش حوادث و اتفاقات نمود.

هرگاه جناب پادشاه سابق و محترم دکتور محمد یوسف یادنظر داشت و درك مسئولیت های خود وبا استفاده از موقعیت سیاسی و شناخت اجتماعی خود تکروی را کنار گذاشته وبرای تحقق آرمان های اسلامی و ملی مشترکاً دست اندر کار شوند، روزنه' امیدی رابرای ایجاد «تفاهم بین الافغانی» خواهند گشود. طرحهائیکه تا کنون در زمینه پیشنهاد شده است خطوط اساسی مشترکی را احتوا می کند که جناب پادشاه سابق و دکتور محمد یوسف میتوانند با استفاده از ان و تماس با شخصیت های صاحب صلاحیت دست به تشکیل کمیته ای بزنند و از طرح های ارائه شده طرحی واحد، عملی وقابل قبول وضع و متکی بان با جوانب ذیعلاقه مخصوصاً مجاهدین در جهت تفاهم بین الافغانی تماس بر قرار بدارند.

در تشکیل چنین کمیته ای که از تائید اکثریت برخوردار و از انتقادات احتمالی در امان بوده و ضمناً حایز صلاحیت حقوقی و سیاسی برای انجام چنین مسئولیت ملی باشد، باید آفاقیت ومصالح ملی مطمح نظر قرارگیرد. این آفاقیت در پیشنهاد هفت مرحله ای که بمنظور دریافت راه حل سیاسی قضیه افغانستان از طرف نگارنده بعرض رسیده است تا حد ممکن در نظر گرفته شده است (مراجعه شود بشماره ۹ - ۱۰ مجله آئینه افغانستان ص ۱-۵۲). و من الله التوفیق.

ادامهٔ صفحهٔ ۳۶

ایجاب تفکر و مشوره مزید را مینماید، از آنرو تحلیل مقایسوی پیشنهاد اخیرالذکر را با پیشنهاد شاه که قرار بود در مقاله' آینده مطرح سازم، عجالتاً تا اکمال پیشنهاد اخیر به تعویق میاندازم.

از آنجائیکه یکتعداد هموطنان در ارتباط با قضیه کشور از راه حل نظامی و راه حل سیاسی صحبت مینمایند واغلباً اول الذکر را منسوب بروش تنظیمها و ثانی الذکر را منسوب بروش فعالان سیاسی افغانی در اروپا و امریکا میدانند و همیشه سوال میدارند که کدام روش بهتر است؟ از آنرو برای روشن شدن ماهیت این هر دو روش، لازم است باین سوال جواب ارائه کرد و موضوع را تحلیل نمود. مقاله' آینده با تحلیل دو روش فوق اختصاص داده میشود. و من الله التوفیق.

١

Supersonic Travel and Tours

اولین دفتر مسافرتي افغاني در کلفورنیا توسط کریمه شاه عالمي در لاس انجلس افتتاح گردید

این دفتر در مدت دو سال کار و خدمت خود به هزاران افغان و خارجي تسهیلات مسافرت تقدیم کرده است .

خدمت هموطنان نزد ما اهمیت داشته بفرمایش افغانها قدامت میدهیم

از نرخهای ارزان و خدمات سریع ما استفاده کنید

دوطرفه	لاس انجلس ـ واشنگتن (یا معکوس آن)	....	۲۹۸ دالر
یکطرفه	لاس انجلس ـ واشنگتن (یا معکوس آن)	....	۲۴۵ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ نیویارك (یا معکوس آن)	....	۳۲۵ دالر
یکطرفه	لاس انجلس ـ نیویارك (یا معکوس آن)	....	۲۴۵ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ فرانکفورت	....	۵۵۰ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ کراچی	....	۱۰۸۰ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ دهلی	....	۱۱۸۰ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ بنکاك	....	۶۹۰ دالر
دوطرفه	لاس انجلس ـ آستралیا	....	۷۴۰ دالر

علاوه برین شهرها ـ هامبورگ و توکیو ـ وهرمملکت دیگریکه هموطنان محترم خیال مسافرت داشته باشند وسائل مسافرت شان به ارزانترین قیمت تهیه میشود.
درکلفورنیا اگر خواسته باشند ترانسپورتیشن شما از منزل تان تا میدان هوائی بقیمت ارزان تهیه میشود.

لطفا با ما تماس بگیرید : ۰۳۳۳ ـ ۸۵۱ (۲۱۳) دفتر
۰۰۰۹ ـ ۷۶۲ (۸۱۸) منزل

قیمت های متذکره نظر بفصل سال در حالت تغییر میباشد.

We do care.

در بارهٔ ما و خدمات ما از مردم بپرسید

7123 Sunset Blvd., Suite B, Hollywood, CA 90046

phones:(213) 851 - 0333; (818)762- 0009

مسئلهٔ افغان

محترم افغانزوی

(قسمت چهارم)

ارزیابي و پیش منظر

افغانستان در این دورهٔ پر آشوب بیشتر از هروقت دیگر بمیدان فعالیت ومقابلهٔ ایدیالوجیهای کمونزم بین‌المللی عالمشمول اسلامی و ملی گرائی مبدل شده است. اولی در صدد آن است که افغانستان رااساسا برجهان شوروی؛ دومی برجهان اسلام و سومی بر مردمان خود، متکی نماید. آنچه این تقابل را جدی تر و خونین تر وحل بحران را بنابرآن مشکلتر از هرزمان مشابه دیگر ساخته است، اینست که طرفداران بنیادگرایان سرسخت کته گوری اول و دوم، در حالیکه در تنظیمهای ضیق تر گردهم جمع شده اند، درحال فقدان حکومت مرکزی در پی آن افتاده اند که سالاری جامعه و دولت را حتی با اعمال تشدد و ترور بدست خود گیرند و دیگران را یا کاملا محروم نمایند ویا بحیث شریکان ثانوی و ضعیف در آورند. در این حال، ملی گرایان، از آنجاکه ازحمایه کدام قدرت خارجی خود را بی نیاز میدانند، ومثل آزادی گرایان و دموکراتها (که در تعداد کمترازدیگران اند) با نداشتن کدام نظم واحد ملی، نمیتوانند بحیث یك نیروی متشکل و منظم در سیاست ملی نقش موثری داشته باشند. در عین حال سرگردگان قومی که با دسته های اخیرالذکر همصدا اند هم بسبب مهاجرت و انتقال اقوام و هم بسبب محروم شدن قسمی یا کلی از حاصلات ملکیتهای زراعتی، نفوذوقدرت عنعنوی را از دست داده اند. تحولات ژرف دهه گذشته توازن قوای اجتماعی وسیاسی جامعه را طور اساسی دگر گون نموده است، دریںحال در میدان سیاست قوی ترین و موثر ترین تنظیم ها آنهائی اند که با ایدیالوجي های افراطی بیرونی مجهز از حمایه قدرتهای خارجی بهره مند، ومتشکل از عناصر افراطی عمدتاً منسوب بطبقه متوسط تعلیمی بوده که در سازمانهای فشرده تر و ضیقتر تنظیم شده اند.

نقطهٔ اساسی مورد بحث اینست که این نوع تنظیمهای ضیق طرازنو درجامعه افغان که اساسا عنعنوی ومحافظه کاراست موفق خواهد بود، یا جامعه آنها را برنگ و شکل خود اعتدالی خواهد ساخت؟ پروسه تقابل دور و دراز است و در آن هردو از همدیگر متاثر خواهد شد، طوریکه هیچ یکی بشکل اولی خود باقی نخواهد ماند، ولی سر انجام یکی بردیگری باید موثر تر شود تا حمایت اجتماعی و بازسازی جامعه ممکن گردد. حمایت اجتماعی را نمیتوان در حالت تصادمات خونین نگاهداشت. درینحال بگفته ای "جنگ همه علیه همه خواهد بود" که ممیزه حیات حیوانی و داروینیزم اجتماعی می باشد وبرای انسان‌مشفق و متمدن قابل قبول نیست و نباید باشد. در هرحال ازجمله تنظیمهای افراطی همینکه افراطیون چپی بعد از کودتای ثور بقدرت رسیدند، طبق ایدیالوجیی انقلابی خود به تنظیم مجدد انقلابی جامعه پرداختند. در مقابل جامعه یعنی افراد وتنظیمهای دینامیك مخالف، عکس‌العمل شدیدی از خود نشان داد. اینحال برخورد های پیهم و شدیدی را سبب شد که سر انجام افراطیون چپی به عقب نشینی مجبور شدند مگر این عقب نشینی باسانی وبدون تلفات انسانی ممکن‌نشد.

بنیاد گرائي چپ در حال تحول

خلقیهای حاکم توسط ٨ فرمان شکل دولت عنعنوی اسلامی و ملی افغان را بشکل دولت کمونستی بطرز ماسکو که بر اصل بسیار ضیق سنترالیزم دموکراتیك از طرف حزب حاکم اداره میشد، در آوردند و توسط آن به تنظیم مجدد انقلابی جامعه پرداختند و از راه سه فرمان آخری در باره نکاح، گروی زمین و تقسیم زمین به تغییر اساسی روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه اقدام‌نمودند. چون این روابط در طول قرنها نتیجه تجارب و کانونشنهای اجتماعی بود و دین اسلام به آن صحه گذاشته بود ممکن نبود بسا یك چند فرمان طور انقلابی ریشه کن شود بخصوص که طرز تلقین وعاملین‌مستقیم آن بیشتر تحریك کننده و کمتر سازنده ثابت شدند. موازی با آن‌انحصار قدرت از طرف حزب واحد حاکم، که از راه غیر قانونی قدرت اعلیٰ را با عمل کودتائی غصب کرده بود، سبب ایجاد تشنجهای جدیدی هم در جامعه و هم در درون خود حزب شد. بعد ازاینکه شاخه پرچم حزب رسما منکوب شد در درون شاخه خلق دسته های مخالفی ظهور کرد که سر انجام گروه های تره کی خیل و زرغون خیل هم سرکوب و زعمای آن در این مبارزه "سوشل‌داروینیزم سر به نیست شدند. امینست های حاکم باآنکه با عزم جزم عنان حکومت را با شعار "مصئونیت، عدالت، قانونیت" بدست گرفتند. مگر چون تا انوقت نارضایت عام، قیامهای سرکوب شدهٔ ملکی و نظامی متعدد و حکومت از جامعه تجرید شده بود و برخلاف میل عمال آن بر شوروی متکی گردیده و در واقعیت نیز ضعیف گردیده بود. تمام این‌حالات سبب آن شد آن شوروی که دوستی با آن رسماً جزءشعار "وطنپرستی افغان" خوانده میشد بادر نظر داشت این ضعف بالای افغانستان به تجاوز بپردازد و دسته مطرود پرچم را با همکاری تره‌کی خیل در بدل مطاوعت بر اریکه قدرت رساند وخود بواسطه آنها بحاکمیت آغازنماید. این بودنتیجه حاکمیت یکدسته بنیادگرای که با پیاده کردن اصول معتقدات انقلابی خود، که بمردم وکشور بیگانه بود، خلقهای خدا را مخالف، خودرا تجرید و بالاخره راه را برای اشغال کشور بازنمود.

تجدید اشتراک سال نو ؟

بنیادگرایی حکومت پرچمی ابعاد دیگری داشت با انکه رژیم از آغاز حاکمیت خود بعضی پروگرامهای سلف خود را یا لغو یا بطی ساخت و یا در آن تغییرات وارد نمود وعده ای از بیروکراتهای سابق و روحانیون را در حکومت جا و مقام داد ولی حکومت اساسا مثل سابق از روی اصل سنترالزم دیموکراتیك از طرف حزب حاکم رهبری و اداره میشد. رژیم مانند سلف خود باصطلاح خود«« بانقلاب شکوهمند ثور «« وفادار ماند ولی اکنون عوض آنکه مثل سابق حیثیت جدا و ملی به آن قایل باشد بر بین المللی بودن «« انقلاب «« اصرار نمود که معنی آن غیر ازاینکه دور شدن افغانستان از سایر همسایه ها و متکی شدن کامل آن بر شوروی شود و اینکه افغانستان روزی مانند سایر جمهوریت های مسلمان آسیای مرکزی بیك جمهوریت شوروی مبدل گردد، چیز دیگری شده نمیتوانست .
از روی همین اصل بنیادگرائی بود که حزبیها و قوهٔ کوچك نظامی سر سپرده رژیم (نه تمام اردو) در پروگرام مستقر شدن رژیم درسرتاسر کشور در کشتار دسته جمعی افغانها با اردوی اشغالی بحیث یك مادون وفادار فعالانه همدست شدند. چون تمام این جریان رژیم را بمقابل اکثریت مطلق افغان ها قرار داد کامیابی آن چه که حتی استقرار آن نا ممکن شد. ارادهٔ مقاومت خلل ناپذیر افغان بقیادت تنظیمهای اسلامی و ملی و اسلحه فراوان و سایر لوازم لوجستیکی و پولی کشور هاى دوست، برعلاوه مخالفت ها در سطح جهان با این سیاست شوروی بود که شوروی (و رژیم) را بالاخره به ترك راه بنیادگرایی انقلابی مجبور نمود. کمونستها، برخلاف فاشیست ها، بحدی جدی و سرتنبه نیستند که در تعمیل ایدیالوجی خود تا سرحد سقوط اصرار نمایند . سیاست باصطلاح «« آشتی ملی«« که در ۱۹۸۷ اعلام شد در واقع آغاز اساسی مرحله ای بود که ناکامی بنیادگرایی کمونستی در افغانستان بدنیا اعلام گردید. همزمان با آن حرکت اساسی تر و جامع تر عقب گرایی در درون امپراتوری ۷۰ ساله بنیادگرایی کمونستی شوروی بنامهای گلاسنوست و پرسترویکا بمیان آمد که غایهٔ آن برگشت تدریجی باقتصاد مارکیت آزاد عوض اقتصاد متمرکز سوشلیستی، و پلورالزم سیاسی بجای طرز یك حزبی بمیان آمده. ساختمانهای حزبی و دولتی را که لینن و ستالین بنیاد نهاده بودند وبرای هفت دهه در مستقر شدن آن از هیچنوع قربانی دریغ نمیشد و بحیث نمونه مقدس و خلل ناپذیرآخرین وکامل ترین سیستم انسانی ستایش و خوانده میشد، بالاخره بتدریج با سیستم سوشل دیموکراسی پارلمانی رقم اروپای آزاد عوض میشود. بنیادگرائی کمونستی بدین ترتیب، به ترتیب غیر انقلابی وتدریجی و «« انجنیری اجتماعی «« اصلاح میگردد اما اهداف ستراتیجیك شوروی در منطقه ایکه افغانستان برخی از آن میباشد اساسا کم از کم تا حال تغییر نخورده وسیستم دولتی آن وهمچنان ازرژیم کابل علی الرغم ادعاهای اولیای شان هنوز هم واقعا دموکراتیك نی بلکه برپایه قوت وعمدتاً قوه حزبی و خفیه پولیس اتکاء دارد.اما با تغییراتیکه در شوروی وارد آمده وهنوز هم می آید، رژیم کابل باید حتما بیشتر از آن تغییر پذیر گردد. طبق آخرین خبر در کابینه جدید اعضای غیر حزبی در اکثریت و صدراعظم هم شخص غیر حزبی خوانده شده . حتی نام حزب از «« حزب دیموکراتیك خلق «« به «« حزب وطن «« یعنی از نامیکه ماهیت کمونستی داشت بنامیکه ماهیت آن ملی میباشد تبدیل شده است اما آنچنانیکه نویسندهٔ نامه یاد شده از کابل میگوید «« از این پدر لعنت ها آخند زاده صاحب تگاب جور شده، نام حزب خود را به وطن وبرنامهٔ آن را هم تغییر داده اند، ولی کسی به آنها اعتماد ندارد. همه مجادله های شان نا وقت است.«« و این به سببی واضح است که ممکن نیست با تبدیل کردن نام اعمال را عوض کرد. خلقیها به نحوی و پرچمیها به نحو دیگر در راه تعمیل اصول بنیادگرائی غیر عملی خود بدون آنکه واقعیات را در نظر گیرند، با آنکه ابر قدرت شوروی را پشت سر داشتند، بالاخره بعد از وارد نمودن و دادن تلفات نهایت زیاد انسانی و مالی، ناکام وبه عقب رفتند وهمزمان با آنجهان بنیادگرائی کمونزم هم بلرزه درآمد وعقب نشینی وارتجاع اختیار نمود. این حالت باید برای سایر بنیادگرایان درس بزرگ عبرت و آموزش باشد. اما آیا واقعا چنین است ؟؟؟

« اسلامست های مطمئن »

عموما چنین فکر میشود که نهضت اسلامی در افغانستان بدوا عکس العملی در برابر خطر کمونزم و ملحدین میباشد. شاید این برخی از واقعیت باشد. این نهضت اصلا جزء نهضت عمومی جهان اسلام است که زمانهٔ در مصر وهند نشئت کرد که تحت استعمار انگلیس قرار داشت وتغییرات اقتصادی واجتماعی بزرگی در آن بوقوع پیوست . متفکرین بزرگی چون علامه *ابوالاعلی* مودودی(۱۹۰۳-۱۹۷۹) درهند وسید قطب شهید (۱۹۰۶ -۱۹۶۶) در مصر نظرات و افکاری برای این نهضت ترتیب نمود که امروز جمعا ایدیالوجی اسلامی (ویا اسلامستی) بروی آن تشکیل نموده است . جماعت اسلامی پاکستان در ۱۹۴۱ در هند و جمعیت اخوان المسلمون در ۱۹۲۸ در مصر براساس این ایدیالوجی بمیان آمد. این دو متفکر و این دو جمعیت (با آنکه هنوز بقدرت نرسیده) نه تنها متفکرین و وقایع و انکشافات هردوکشور، بلکه متفکرین وانکشافات جهان اسلام را عمیقا متاثرنموده اند، مثلیکه سلف آنها سید جمال الدین افغانی با نهضت پان اسلامیزم خود تا حدی در قرن گذشته موثر بود .

در نظر سید قطب از ممیزات عمده این نهضت این است که دین یعنی اسلام یك نظام عمومی یا منهاج است که کلیه روابط انسان را در برمیگیرد. باین حساب بفکر موصوف دین حاوی مکمل مفهوم عقیده درضمیر، اخلاقیات در سلوك و شریعت در جامعه میباشد واسلام مراد میشود از تصورات اعتقادی و نظوم و تنظیمات عملی از قبیل نظام اخلاقی، نظام سیاسی، نظام اجتماعی، نظام اقتصادی و نظام بین الدول. این مفهوم از مفهوم عنعنی که اسلام عقیده و دولت خوانده میشد هم فراختر میباشد. مزیدبران بنظر سید قطب چون «« خداوند (ج) هیچ نظام را از هیچ کس نمی پذیرد زیرا که او دین دیگری غیراز اسلام را نمی پذیرد.«« باین نظام ها با آنکه در بارهٔ امور عملی انسان یعنی در بارهٔ پدیده های تحول

پذیر و انکشاف پذیر دنیوی میباشد، جنبه تحول ناپذیری داده میشود. خصوصیت عمده دیگر این نهضت در این است که پیروان آن در احزاب ضیق تنظیم شده، بنام اخوان المسلمون در مصر و سایر کشور های خاور میانه وجماعت اسلامی در پاکستان و احزاب اسلامی بنیادگرای افغانی در کشور های مربوط خود برای احراز قدرت سیاسی و ایجاد دولت یا " جمهوریت اسلامی " میکوشند. باین سبب دینامیزم یا تحرك خاصه بزرگ بنیادگرایان اسلامی است مثلیکه از سایر بنیادگرایان عصری میباشد. علامه مودودی میگوید : " قران مجید صرف حاوی نظرات وافکار مجرد نیست که شما آنرا در آرام چوکی فراگیرید و آنچه از شما تقاضا دارد بفهمید. این کتابی نیست که الهیات را مورد بحث قراردهد، این کتاب نهضت و تحرك است و با نزول خود شخص فروتن و حلیم را به لرزه آورد. " قبل ازمودودی مارکس هم به تحرك معتقد بود . او گفته بود " دیگران فلسفه را بگونه های مختلفی تعبیر نموده اند اما مقصد اینست که آنرا تغییر داد. " آنچنانکه مارکسیست ها برای یك دولت عالمشمول کارگری در تلاش اند بنیادگرایان اسلامی هم " جمهوریت اسلامی " را ایدیال خود قرار داده اند که باید برتمام جهان حاکم باشد . علامه مودودی میگوید : " اسلام جهان میخواهد و بیك قسمت یا جزء آن قانع نخواهد شد . " بنابران دولتی را که موصوف برای جهان اسلام تجویز می نماید دولت جهانی است . در رساله ای بنام تیوری سیاسی اسلام (١٩٣٩) میگوید: " طریقه آن (دولت اسلامی) عالمگیر و همه گیر است . ساحهٔ فعالیت آن با تمام زندگی انسان هم ساحه میباشد. میخواهد هر جهت حیات و فعالیت را موافق به نورمهای اخلاقی و پروگرام اصلاحات اجتماعی شکل و صورت دهد. درهمچو دولت هیچکس هیچ ساحه امور خود را خصوصی و شخصی خوانده نمیتواند. " در عین حال موصوف این دولت را " دولت ایدیالوجیکی " میداند و آنرا یك ممیزه عمدهٔ آن میخواند. درا ینصورت منطق حکم میکند که باید برگردانندگان دولت اسلامی آنهائی باشند که در این ایدیالوجی اسلامی تخصص داشته باشند، علامه مودودی میگوید که " ماهیت این دولت اسلامی متقاضی آنست که این دولت باید از طرف آنهایی اداره شود که بر ایدیالوجی ای که بر آن بنا یافته وبر قانون الهی که تدویر آن وظیفه آن (دولت) است معتقد باشد. گردانندگان دولت اسلامی باید کسانی باشند که تمام زندگی شان برعایت و تحقق آن وقف باشد و نه تنها با پروگرام اصلاحی آن توافق داشته باشند و کاملا بر آن معتقد باشند بلکه روحیه آن را کاملا درك کنند و با جزئیات آن آگاه باشند. " نتیجه این نوع فکروا ضحا تیوکراسی یا حکومت روحانیون میشود اما مودودی این نوع تیوکراسی را مقید ساخته و گفته است که " بر خلاف آن (تیوکراسی قرون وسطی غرب) تیوکراسی ایکه از طرف اسلام بنیاد نهاده میشود آن چنان است که از طرف کدام طبقه خاص روحانی نی بلکه از طرف تمام جامعه اسلامی بشمول صفوف آن اداره می شود. " او این نوع نظام را " تیوـ دموکراسی " میخواند. درینصورت ممیزات دولت اسلامی عالم شمول بودن (یا جهانی بودن)، همه گیر بودن و ایدیالوجیکی بودن آن است .

مولانا مودودی طرح ذهنی خود را در مورد دولت برچنان شرایط آفاقی تحمیل میکند که برای قبول آن حاضر نیست . در آغاز قرن حاضر یك تعداد امپراطوریها که در هر یکی آن یك دولت برای قرنها حاکم بود بپارچه ها تجزیه شد و در هریکی آن دولت هائی بمیان آمد که بنام دولت ملی یاد می شود، دولتیکه علامه مودودی مخالف آنست . با تجزیه امپراتوری عثمانی که برای قرنها دوام کرده بود، یکتعداد دولتها بمیان آمد، مگر این دولتها که اکثر آن در سرزمینهای اصلی اسلام بمیان آمد بر اساس امه اسلامی نی، بلکه بر اساس ملی بوجود آمدند. گویا ملیگرائی سیاسی (نه نژادی) بردولت مذهبی گرائی قوی تر ثابت شد، مثلیکه این نوع تمایل یکقرن پیش از آن در قلمروجهان عیسوی بعد از شکست ناپلیون در اروپا تحقق یافته بود و اصل و پرنسیپ حاکمیت ملی، نه مذهبی، اساس دولت قبول شده بود. در زادگاه مودودی یعنی هند که از زمان سلطان محمود غزنوی تا ورود انگلیس سلطه، مسلمانها بود، هنگام تقسیم آن که مودودی مخالف آن بود، نیشنلزم هندویی قویتر ثابت شد، و پاکستان کوچکتر، مبنی بر اصول اسلامی، بمیان آمد. اما بعدا زآن، همین پاکستان اسلامی با نیشنلزم بنگله دیش بدوکشور جداگانه تجزیه شد. در پاکستان موجود تشنجات بین نیشنلزم سندیها ، پنجابیها ، پشتونها ، وبلچها بقوت موجود است و شاید تا وقتی دوام کند که پاکستان واقعا شکل فیدرالی بخود بگیرد که اجزای آن از اتونومی و حقوق برخوردار باشند. دولت بنیاد گرای ایدیالوجیکی و همه گیر شوروی که شاید آخرین نمونه از نوع خود باشد هم سخت در پنجه تشنجات حاد گیر است و ممکن امپراتوری آن باجزای آزاد و نیمه آزاد تقسیم شود. تمام این انکشافات نشان میدهد که دولت های ملی خاصهٔ عصر ما است، نه دولتهای بنیادگرایی . البته پیوسته با آن تمایل اتحادیه های منطقوی هم در حال انکشاف و تقویه است . ولی این نوع اتحادیه ها متشکل از دولتهای مستقل ملی بوده که با رضائیت مردم و حفظ هویت مستقل ملی بمیان می آید نه آنکه اجزای آن در واحد بزرگی چون اسلامستان یا کدام نوع کانفدریشن مشابه دیگری مدغم شوند و هویت و آزادی خود را از دست دهند.

از آنجا که احراز قدرت یك موضوع اساسی برای بنیادگرایان است، گروه فعالین و فداکار موظف می شوند که در حزب و یا تنظیم ضیق و با انضباط سخت تنظیم شده برای تاسیس و یا تاسیس مجددا سلام درجامعه فعالیت نمایند. بموجب نوشته های سید قطب اول یك گروه کوچك مردم اساسات نهضت را می پذیرند و آنرا بدیگران می آموزانند تا در قلوب اعضای آن خوب جا گیرد، بعدا این گروه (که بعضی اوقات بنام پیش تاز یا پیش آهنگ هم یاد میشود) زندگی خود را بر اساس همین عقیده تنظیم می نماید و از " جامعه جاهل " دور و پیش خود زجر و آزار می بینند، بعداً این گروه از این " جامعه جاهل " منشعب میگردد و با آن علنا مبارزه میکند. در این مبارزه طبق مشیت الهی یا قسما یا کلا پیروز ویا هم مغلوب میگردد. بدینصورت فعالین این نهضت کسانی شده میتوانند که

که اصول و معتقدات نهضت را در مراکز تحصیلات عالی عصری فرا گرفته برای تحقق آن فعالیت و فداکاری نمایند. بر طبق سیستم های عرفانی امروزی اگر اینها منسوب به طبقه متوسط تعلیمیافته میشوند و این نشان میدهد که در صورتیکه دولت ایدیالوجیکی باشد، اداره آن بدست چنان نخبه‌گان وخواص خواهد افتاد که بفکر علامه مودودی روحانیون و یا بفکر سید قطب اسلامست های عصری خواهند بود.

مشخصات بنیاد گرائی

بنیادگرائی صرف منحصر باسلام نیست. این یك پدیده عمومی جهان امروزی است. دراینجا بذکر یك چند کلمه در بارهٔ مفهوم اساسی و سلوك پرورندن آن، طور عمومی پرداخته میشود. قرار قاموس پیشرفته آکسفورد، مقصد از کلمهٔ بنیادگرائی «نگهداری تفسیر لفظی عقاید عنعنوی دین عیسوی (از ثقه بودن آنچه درانجیل آمده) بمقابل تعلیمات عصری تر میباشد.» اما در این اواخر عقاید مذهبی بنیادگرائی که با عقاید سیاسی مزج گردیده در جوامع مختلفی بظهور پیوسته، از قبیل صیهونیزم در اسرائیل، سکه ها در هندوستان، شاخهٔ عیسوی «سرازنوتولد شده» درامریکا، و البته بنیاد گرائی اسلامی جهان اسلام. باین ترتیب تعریف دقیق کلمه بطوریکه جامع افراد و مانع اغیار باشد مشکل شده است. غیر از آن، خود تعریف اصلا مفهوم مورد بحث را یا تحدید یا مسخ و یا حتی وارونه میسازد. دراینصورت بهتر است مشخصات بنیاد گرائی را در سلوك فکری پیروان آن ملاحظه نمود. ظفرالله پوشنی دراینمورد می نویسد (ضمیمه پاکستان تایمز ۳۰ فروری ۱۹۸۹) که‌بنیاد گرائی «آن حالت فکری است که شخص را هرآنچه چوکات معتقداتش باشد بحدی جزمی و خود رای میسازد که یا نمیتواند و یا نمیخواهد حتی ذره ای هم از «عقیده» خود منصرف شود - حتی اگر بسیاری جهات عقیده او با شرایط آفاقی زندگی در عصر حاضر و یا با منطق وعقل سلیم در تضاد باشد.» بعقیدهٔ همین نویسنده عقیدهٔ قاطع و جزمی، ممیزهٔ تمام بنیادگرایان است. اگر تنها همین میبود جای شکایت برای دیگران نبود وبرطبق آیه کریمه «لکم دینکم ولی دین» (هرکس و عقیده اش). مگر وقتی یك بنیادگرای اصرار می نماید که، دیگران از استعدادهای ذهنی و نیروهای منطقی خود استفاده نکنندو بایستی حتما مانند آنها بیاندیشند، بمیان آمدن جنجال حتمی میشود. جنجال در صحیح بودن و یا غلط بودن عقاید بنیادگرائی نیست جنجال دراینست که بنیادگرائی قطعا غیر متحمل است و هر آن آماده است دیگران را قمچین بزنند وبکوبند تا طرزتفکر او را اختیارکنند. بعقیدهٔ همین نویسنده اینهم از جمله ممیزات بنیادگرایان است که آنها طرفدار یك ایدیالوجی وچنان دولت میباشند که بر طبق همان ایدیالوجی مشخص تنظیم و اداره گردد. مگر این در عمل چنان‌میشود که دولت باید برطبق تفکر خودشان تنظیم و اداره گردد. در هرحال دولت ایدیالوجیکی یك موجود بی رحم و غیر متحمل است زیرا که حکمران آن بنام ایدیالوجی که برایش جنبه تقدس میداشته باشد ناراضیان ومخالفان خود را به بهانه ضد انقلاب یا مرتجعان، خائنان، یا مرتدان و گماشتگان‌خارجی میکوبند و خود چهرهٔ راهبان مقدس را اختیار میکنند. باینصورت از ایدیالوجی برای از بین‌بردن آزادی ودموکراسی وسیعا استفاده میشود. یك بنیادگرای با رعایت دقیق کلمه، دیموکرات شده نمی تواند. یك دموکرات از روی اصول معتقد به تجربه گرائی و تفکر منطقی و عقلانی و جر و بحث می باشد، نه تابع و مقید افکار و نظریات که دیگران بنام ایدیالوجی برای او تعین کرده‌باشند. اما بنیادگرا بلحاظ تربیه، طبیعت و ایدیالوجی، یك شخص غیر متحمل و عالمگیر است و از ایدیالوجی ایکه گرویدهٔ آنست چنان توقع دارد که رموز و اسرار تمام عملیه تاریخی را بروی او میگشاید، یعنی او باین فکر است که اسرار گذشته، پیچیدگیهای امروز و نامعلومیها و ترددات فردا در حیطه فهم او وسته دراین مورد یقین او جزم است و ترددی در آن راه ندارد.

سلوک عقلي و تجربه گرائي

یك بنیادگرای باستدلال انتقادی مبتنی بر تجربه گرائی عقیده ندارد که بنا برگفته کارل پاپر که از ممیزات مشخصه آن اینست که «شاید من خطا باشم و شاید حق با شما باشد و با کوشش باهمی میتوانیم بحقیقت نزدیکتر شویم» زیرا که این رویه بسلوك علمی نزدیکتر است و در هر حال قرار نوشته پاپر این سلوك «وابسته بفکری است که هر کس اشتباه میکند که ممکن کشف آن ازطرف خود او صورت گیرد یا بواسطه دیگران یا بواسطه خودش بکومك دیگران. بنابراین این متضمن فکری است که هیچکس باید قاضی خویش نشود. و عقیده او بر عقل، نه تنها عقیده او بر عقل خود او باشد بلکه حتی بیشتر از آن برعقل دیگران باشد. بنابرآن یك عقلگرای حتی اگر باین فکر باشد که بلحاظ عقلی بالاتر از دیگران است تمام ادعاها را مبنی بر اینکه تنها خودش صلاحیت عقلی دارد ردمیکند (که البته قضاوت آن برای خودش مشکل است). این صرف تا آن حد است که او مستعد فراگرفتن از انتقاد دیگران و همچنان از اشتباهات دیگران باشد و اینکه شخصی باین مفهوم میتواند چیزی یادگیرد، صرف در صورتیکه دیگران رابا استدلال شان جدی گیرد. عقلگرائی بنابراین بسته بفکری است که آن شخص دیگری هم حق دارد نظر خود را بیان کند و از آن دفاع نماید. باین ترتیب عقل گرائی در نفس خود دعوی تحمل را می پذیرد یا دست کم از آنهائیکه خودشان غیر متحمل نیستند. ... ما نه اینکه مجبور هستیم بدلائل دیگران گوش دهیم بلکه وقتی اعمال ما دیگران را متاثر می نماید وظیفه داریم عکس العمل نشان دهیم و جواب گوئیم ... جائیکه تعقل و بحث امکان ندارد بجز پذیرش تام یا انکار تام مجال دیگری باقی نمی ماند.» نتیجه این نوع سلوك این میشودکه نه تنها در طرز تفکر بلکه حتی در مورد مسائل زندگی عملی هم یك ایدیالوجی بیرونی را بدون‌آنکه

ارتباطی با واقعیات جامعه ما داشته باشد و یا دست کم بدون آنکه برآن انتقادی شویم، تماما بپذیریم و وقتی بخواهیم آنرا در عمل پیاده کنیم خود و ملیونها مخلوق خدا را بزحمت آریم. مگر بنیادگرایان سرسخت معتقد بیک ایدیالوجی ثابت و معین در باره امور دنیوی همین کاررا کرده اند و هنوز هم می نمایند.

اسلامیزم و جامعهٔ افغان

درافغانستان حزب اسلامی بقیادت محترم مولوی محمد یونس خالص، حزب اسلامی بقیادت محترم گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی با میری محترم استاد برهان الدین ربانی و اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان با میری محترم عبدالرب رسول سیاف از جمله بنیادگرایان سنی مذهب وحرکت انقلاب اسلامی، بقیادت محترم مولوی محمد نبی محمدی، محاذملی اسلامی بقیادت محترم پیر سید احمدگیلانی وجبهه نجات ملی اسلامی با میری محترم صبغت الله مجددی از جمله احزاب معتدل یا عنعنوی اسلامی خوانده میشوند، یعنی آنهائیکه در پهلوی معتقدات اسلامی اسلام به ارزش ها و عنعنات کلتوری و ملی افغان و دموکراسی اهمیتی قایل اند. دسته اولی که طبق افکار سید قطب و ابوالعلی مودودی تنظیم شده اند خود را بنیادگرا نی، بلکه اسلامی یا هنوزهم دقیقتر، اسلامستی میخوانند. دسته دوم بنیادگرای هم نامیده میشود باین معنی که بر بنیاد اسلام عنعنوی استوار است. دستهٔ اول در واقعیت امر اسلامست است چنانچه استاد ربانی گوید: «این (بنیادگرائی) کلمه ایست که ما آنرا بکار نمی بریم – ما اسلامست ها هستیم یعنی اسلام بعقیده ما یك قوه سوق دهنده است که برهرجهت حیات حاوی میباشد. این کمال مطلوب است – کمال مطلوب عدالت اجتماعی برای مبارزه علیه فقر و برای صلح. مگر همچنان در سطح شخصی. این (اسلام) ایدیال تقوی و تزکیه است. انقلاب ما انقلاب روحانی است و ما بالاتر از هر چیز معتقدین میباشیم.»

اسلام بحیث یك قوه سوق دهنده «حاوی بر جهت حیات» طوریکه در سابق آمد اساسا فکر سیدقطب است و معنی آن اینست که تمام شئون زندگی بر طبق آن تنظیم و یا از سر تنظیم شود. این فکر بمعنی اینهم است که عنعنات و کنوانسیونهای اجتماعی افغان که نتیجه تجارب زندگی قرنها است و افغانها اکنون هم زندگی خود را با آن تا حد زیادی تنظیم می نمایند ریشه کن شود. مگر ریشه کن ساختن آن مسلما بدون تشدد ممکن نیست و نتیجه کاربرد تشدد در راه تطبیق معتقدات کمونزم بعد از کودتای شور چون آفتاب روشن است.

در جامعهٔ افغان اسلام بحیث عقیده شامل بر پنج بنای مسلمانی بود که هر مسلمان با عتقادبران مکلف بود وهست و سایر امورغیر شخصی یعنی امور اجتماعی در حالیکه در بارهٔ آن نص صریح وجود نداشت یا قوانین شرعی و قوانین موضوعی که با روحیه شریعت سازگار بود تنظیم میگردید. درینصورت دولت اسلامی افغان هم از ارزشهای اسلامی، هم از ارزشهای ملی و هم ارزشهای قوانین عصری متشکل بود. این نوع دولت از آنجا که بر واقعیات بنا یافته بود مقبول عام بود. ازجمله واقعیات جامعه افغان یك جهت عمده آن تنظیمهای قومی است که از خود موسسات عمیقی دارد وبا شریعت کاملا متوافق نمیباشد. مثلا افراد منسوب بیك قوم هویت خود را منسوب بقوم خود میدانند در حالیکه ~~عربیت~~ شریعت اسلامی بر انتساب بودن مسلمان به أمه اسلامی، یعنی فوق حدود قومی قبیلوی و عصبیه، اصرار دارد. هر قوم بخصوص پشتون طبق روحیه پشتونولی از خود رسوم و رواج های قوی دارد که روابط افراد آنرا در باره موضوعات عمده از قبیل زمین، مهر، طلاق، زن، انتقام، وغیره تعیین و تحدید نموده و این روابط قسما یا کلا با شریعت اسلامی سازگارنیست. شاید بهمین سبب باشد که در باره پشتونها مقوله ای عام شده که بموجب آن گفته میشود که «پشتونها نصف قران را قبول کرده اند.» البته آوردن اصلاحات در این روابط مانند آوردن اصلاحات در بارهٔ سایر امور لازمی میباشد ولی چون این روابط در ذات خود عمیقا اجتماعی است لازم است برای تطبیق آن کم از کم قسمت عمده و موثر اذهان را برای قبول آن مساعد ساخت.

درحال حاضر روابط قومی، منطقوی، لسانی بقدری قوی است که حتی بالای خود تنظیمهای اسلامی هم عمیقا موثر است. تنظیمها بخصوص تنظیمهای بنیادگرا قویا بر اساس مذهب بمیان آمده اند. تنظیم های شیعه مذهب تحت تاثیر ایران و سنی مذهب تحت تاثیر پاکستان، عربستان و غیره رفته اند و آنها در باره افغانستان عین روش را تعقیب نمیکنند. در جمله تنظیمهای بنیادگرای سنی مذهب دری زبانان عمدتا عضو جمعیت و پشتو زبانان عمدتا عضو سه تنظیم دیگر اند. حتی در درون جمعیت هم صفوف سه گانهٔ هراتی، بدخشانی و پنجشیری از هم متغایر و حتی مخالف اند. اگر این تقسیمات صرف بمنظور هویت میبود و تنظیمها جمعا در برابر مخالفین و برای تطبیق پروگرام های خودها هم ائتلاف و یا جبهه مشترك میداشتند شاید چندان مهم نمیبود ولی آنچنانکه عملا دیده شده است این تقسیمات بکرات مسبب تصادمات مسلحانه شده بخدیکه تعلیمات اسلامی درآن موثر نبوده است. دراین میان ائتلاف حزب اسلامی با شاخه خلق در حالیکه حزب حکمتیار با حکومت موقتی پشاور یعنی با نوعی از ائتلاف با تنظیمهای اسلامی مقاطعه کرده ملاحظات ایدیالوجیکی هردو را که بنام افراطیون کمونیزم و اسلامزم مشهور شده اند واضحا تحت الشعاع واقعیات جامعه افغانی ساخته است. (باقیدارد)

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوییم

تحلیل چار اصل اساسي براى آیندهٔ افغانستان[۲۵]

(قسمت دوم)

محترم پوهندوی دکتور سیدعبدالله کاظم
سابق استاد پوهنتون کابل

هوالله

ما خود دیدیم که چگونه مفکوره های بیگانه و وارد شده در کشور ما با شکست مواجه شد همانطوری که انتقال تکنالوجی از یك کشور بکشور دیگر عین نتایج را بارنیاورد و به ناکامی گرائیده است. برای ثبوت این حقیقت میتوان در زمینه های مختلف صدها مثال آورد وازآن نتیجه گیری کرد: که دردهای وطن را فقط با تشخیصات، تفکرات و اقدامات سالم و مقتضی که از ما، برای ما، و توسط ما، صورت گیرد میتوان التیام بخشید. ما در اجرای این عمل باید از تجارب دیگران استفاده نمائیم و در صورت لزوم از آنها طالب امداد شویم، در کسب علم وتخنیك تعصب نداشته باشیم، از دیگران که از ما جلوتراند مشوره بگیریم و بدیگران مشوره بدهیم، مشکلات خود را با دیگران در میان بگذاریم، از همکاری بی شائبه بین المللی که محض از نظر عاطفی و بشری صورت میگیرد قدر دانی نمائیم، تا بدینوسیله یك عضو مستقل ولی همکارو با تفاهم در جامعه بشری باشیم، از قضاوتهای قبلی و احساساتی اجتناب نمائیم و بکمك عقل و سنجش در هر ساحه قدم بگذاریم. نباید بدیگران اجازه دهیم برایما تصمیم بگیرند و تصمیم خود را در کشور ما عملی سازند. ابتکار در شیوه ها و اقدام درعمل باید بدست خود ما باشد، تا دیگران مجبور نشوند روی ملحوظات یا احساسات خاص برای ما ابتکار بخرج دهند ویا آنرا تحصیل نمایند. هرگاه خود بخدمت خود نرسیم، کسی دیگر بخدمت ما رسیده نمیتواند، اگر خود در جستجوی التیام درد خود نیفتیم، کسی دیگر بما کمك کرده نمیتواند و یا اگر کمك کند موثر و دوامدار نخواهد بود. در این ارتباط بیاد رباعی از اقبال لاهوری می افتم که میگوید:

ساحل دور افتاده ای گفت :گرچه بسی زیستم — آه! هیچ نمعلوم شد که من چیستم

موج ز خود رفته ای تیزخرامید وگفت: — هستم اگر میروم، گرنروم نیستم.

ما باید مثل موج تیز خرام بشتابیم تا بر هستی خود رونق افزا گردیم، در غیرآن وطن مثل ساحل دور افتاده خواهد بود.

٤ - بیطرفی فعال، مثبت با قضاوت آزاد در جهان شیوهٔ جهان بینی ما :

افغانستان با سقوط استعمار کهن و ایجاد مفکوره های همزیستی مسالمت آمیز در جهان ازجمله اولین کشورهائی بود که به نهضت عدم انسلاك بپیوست و سیاست خارجی خود را باصول بیطرفی فعال، مثبت با قضاوت آزاد اعلام نمود. تعقیب این سیاست در مسائل بین المللی اکنون جزء عنعنهٔ سیاسی افغانستان آزاد گردیده و چوکات اساسی سیاست خارجی ما را تشکیل داده است. ما به هیچ کشور متعرض نمیشویم، مگر آنکه مورد تعرض قرار گیریم، ما به تمام ممالك جهان دست دوستی وصمیمیت درازکرده ایم، تا زمانیکه از آنها دوستی دیده ایم، ما از حوادثیکه در جهان مایه تاثرمیگردد متاثر میشویم، از صلح حمایت و از جنگ نفرت داریم، مگر آنکه جنگ بر ما تحمیل گردد. ما با کشورهائیکه بر وفق اساسات منشور ملل متحد حرکت مینمایند همکار و همگام هستیم. کسانیکه به حقوق بشر احترام میگذارند مورد احترام ما قرار دارند. در مسائل منطقوی طرق حل منطقوی را توسط ممالك منطقه به نفع صلح جهانی میدانیم.

از آنجائیکه افغانستان یك کشور اسلامیست متکی باصول اساسی اسلام که بر مبنای برادری وبرابری استوار است، مسلمانان جهان و ممالك اسلامی نیز برادر و برابر بوده و از حب برادری با یکدیگر برخوردارند، امتیازی بین شان در مقام و درجه وجود ندارد. دوستی وعلایق خاص افغانستان با ممالك اسلامی معنی آنرا ندارد که افغانستان با ممالك اسلامی در یك پیمان مشترك مرئی یا نامرئی، با چشم بسته و قضاوت قبلی قرارداد، بلکه افغانستان تشئید مناسبات و علایق دوستانه وبرادرانه را با ممالك اسلامی فقط با در نظر داشت چوکات اساسی سیاست خارجی خود یعنی سیاست بیطرفی فعال مثبت با قضاوت آزاد مورد اجرا و عمل قرار میدهد.

ما عقیده داریم در صحنهٔ بین المللی صلح جهانی وقتی برقرار شده میتواند که از گسترش یك یا چند قدرت عظیم در جهان اجتناب بعمل آید، زیرا با گسترش همچو قدرت ها منافع ملی دیگر جهان خاصتا ممالك بیطرف شدیدا صدمه می بیند وخطر آن محسوس میگردد که مساله بیطرفی وقضاوت آزاد که اکنون یك جنبش بزرگ در جهان میباشد برکود و اضمحلال کشانیده شود و هم نقش واقع بینانهٔ سازمان ملل متحد در عمل بسمت معکوس گراید. هرگاه نظام جدید جهانی «امنیت جمعی» که اکنون از آن صحبت ها در میان است متکی بر اصل عدم مداخله در امور دیگران باشد و علایق ملی یك کشور سبب تحصیل فشار بالای ممالك دیگر نگردد، بیشتر موید صلح وصفا در جهان خواهد بود.

تجدید اشتراک سال نو؟

از آنجائیکه حقوق همسایه در اسلام مبحث خاص است قلب ما با همسایگان بطور عموم وهمسایگان مسلمان بخصوص یعنی پاکستان و ایران مملو از حسن نیت و دوستی است. سعی و تلاش ما در آنست تا مشکلاتیرا که در میان بوده و است با تفاهم و همکاری حل و مناسبات خویش را با همسایگان مسلمان متکی به اصل برادری و برابری اسلامی بیش از هر زمان دیگر تحکیم وتقویه نمائیم. اتحاد شوروی با اعمالی که انجام داده اکنون خود را از حقوق همسائگی دوستانه ما محروم ساخته است ولی ملت افغانستان با ملیت های شوروی که از اعمال حکومتهای خود در قضیه افغانستان حمایت نکرده و آنرا اشتباه و غلط دانسته اند و به ندامت از آن یاد میکنند دروازه دوستی را باز میگذارد، بشرط آنکه بحقوق حقهٔ مردم افغانستان اعتراف نموده از مداخله و توطئه گریها در امور داخلی وخارجی افغانستان اجتناب و تضمین بین المللی را در زمینه تدارک نمایند و هم خساراتیرا که از جوانب مختلف در طول مدت بیش از ۱۲ سال جنگ تحمیلی بر ملت و کشورما وارد نموده اند، متقبل گردند.

ما از کشورهائیکه از حقوق ما در قبال جنگ تحمیلی در طول این مدت حمایت نموده اند و دست معاونت و دوستی بسوی ما دراز کرده اند، ممنونیت بسیار داریم. خاصتا آنعده کشور هائیکه حمایت و معاونت خود را از نگاه عاطفی و بشری محض برای دفاع از حقوق حقه ملت افغانستان انجام داده اند، با نظر قدردانی خاص مینگریم. افغانستان برای بازسازی واحیای مجدد بادامه همچو حمایت ها و امدادهای خالصانه بیشتر نیازمند است و در این زمینه آمادگی ممالك دوست را صمیمانه استقبال نموده و مورد تهنیت قرار میدهد. افغانستان برای جلب و تشویق حمایت ها وامدادهای مثبت و سالم کشور های دوست و سازمانهای بین المللی جدا در پی اقدام میباشد و پالیسی خود را بر حسب رجحانات اقتصاد ملی در اینمورد طرح و اعلام میدارد. این حقیقت مسلم است که آینده افغانستان بدست مردم آن طرح و بنا میشود. تلاشها برای جا زدن بعضی مسائل بیهوده خواهدبود. دوستی ما پابرجا و باسلامت خواهد ماند اگر همه ممالك دوست خاصتا همسایگان ما در این اصل با ما در تفاهم و توافق باشند.

خوانندهٔ محترم! آنچه در ارتباط با چاراصل اساسی برای آیندهٔ افغانستان فوقا مورد تحلیل‌قرار گرفت مجموعه ایست که از قلب هر افغان واقعی وهر مسلمان بادیانت چکیده و از تماس های دوام دار با همه بدست آمده است. و اینجانب آنرا گردآوری نموده در چوکات یك طرح ابتدائی غرض غور وابرازنظر وتفاهم مزید ترتیب داده ام، زیرا اغلب ما از تدویر لویه جرگه وتشکیل حکومت موقت وغیره هرجا به تکرار صحبت کرده ایم ولی آنچه نگفته ایم اینست که محتوای مسائل قابل بحث و تصمیم در آن چه باشد وقبل از تدویر لویه جرگه باید چه مسائل را بین خود حل وفصل کنیم تا راه آینده روشن باشد و رسیدن به تفاهم جمعی در لویه جرگه میسر گردد. زیرا تا زمانیکه این مسائل حل نگردد، لویه جرگه وتشکیل حکومت موقت و غیره اقدامات مثمر حال نخواهد شد وبرای ما دشوار وحتی نا ممکن خواهد بود حکومت قابل قبول برای همه را بوجود آوریم زیرا هرطرحی که فاقد اصول اساسی باشد دوام ندارد و هر طرحی که بر اساس قبولیت عامه استوار نباشد عملی‌نیست و نتیجه آن لجام گسختگی و از هم پاشیدگی مجدد است. هرگاه به بنیاد گذاری اصول اساسی خود به تفاهم برسیم و به اراده و اخلاص به آن عمل کنیم بمدد خداوند بزرگ دشواریهای موجود برما سهل خواهد شد.

منظور از قبولیت عامه آن نیست که چند نفر محدود دور هم نشینیم و آنرا تصویب و اعلام‌نمائیم طوریکه اینکار دربین اواخر بسیار معمول گردیده بلکه منظور از قبولیت عامه آنست که مطالب را هر یك باهم در میان گذاریم و طرح را قدم به قدم تکمیل نمائیم و از یك حلقه به حلقهٔ دیگر برسانیم، از یك کشور بکشور دیگر و از یك قاره بقاره دیگر، یعنی هرجا که افغان است و از همه جا آنرا جمع کرده بوطن ببریم و در آنجا در محضر مردم خود قرار دهیم تا ایشان به‌آنچه که مطلوب شان باشد تصمیم اتخاذ دارند.

اشتباه بزرگ خواهد بود اگر این مختصر را کامل بدانم. رفع نقصان و اصلاح آن، ترشید وتنقیص آن، حذف و یا ادغام آن، وظیفه همه است. لطفا این مختصر را خارج از هر نوع تعصب و قضاوت قبلی فقط با بزرگواری و علایق خاصیکه بوطن و مردم خود دارید، با جهان بینی و آفاقیت مطالعه فرمائید و از نظریات خویش اینجانب را مستفید گردانید. البته سلسله نوشته ها را در ارتباط به آینده افغانستان پیرامون جزئیات این طرح بمدد خداوند بزرگ ادامه خواهم داد. و من الله التوفیق. (باقیدارد ـ نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت و آینده افغانستان در همین شماره در صفحات اینده تقدیم میشود).

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوئیم

هوالله

نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت و آیندهٔ افغانستان

محترم دکتور سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنتون کابل

افغانستان در طول این قرن دوبار برای ملتهای جهان اندرز زنجیرشکنی داد: در دهه دوم پیشتاز جنبشهای استقلال طلبی در تمام ممالك جهان از زیر یوغ استعمار کهن گردید و در دهه هشتم باردیگر با جهاد پیروزمند خود ستونهای استعمار جدید را درهم شکست، باروپای شرقی پند خود ارادیت داد، ~~نقاب از چهره~~ نقاب از چهرهٔ فرسوده و پروپاگندی کمونزم بین المللی بیرون کشید و رسوایش کرد. این حقیقتی است هرچند رویش پرده کشند بازهم مثل آفتاب تابان در مصحف تاریخ روشن خواهد ماند و اما تاسف در آنست که ملت افغان برای دیگران درس بیداری و آزاد منشی میدهد ولی خود در مسائل ملی نا آگاهانه بسوی تباریکیها قدم میگذارد و حیات ملی خویش را بورطه سقوط میکشاند. ما بودیم که دو بار زنجیر اسارت را شکستیم، ولی هر بار خود در طلسم دیوخودی فرورفتهٔ دست و پای خود را بسته ایم. آیا عجیب نیست ملتی که راه آموز دیگران باشد نتواند راه خودش را خود یابد ؟

جریانات بین المللی مسئول حوادث ؟ ؟

خوب بخاطر دارم در سال ۱۹۸۲ هنگامیکه یکی از مجربان اسبق افغانستان بار اول از اروپا برای دیدار مردم با مریکا تشریف آورده بود در محفلی با حضور جمعی کثیر از هموطنان در اوکلند (کلفورنیا) بیانات میداد. وی چنین استدلال میکرد که گویا تمام بدبختیها وحوادث اسف انگیز افغانستان فقط از جریانات بین المللی خاصتا سیاستهای نفوذ گرائی دو ابر قدرت در منطقه نشات کرده است. موصوف سیاست توسعه جو یانهٔ اتحاد شوروی را که سالهای دراز در لباس "دوستی عنعنوی" جلوه گر شده بود مسئول بدبختیهای کشور میدانست. سوال من از ایشان این بود که چرا افغانستان مثل یك موجود دست و پا بسته تسلیم این طوفان گردید ؟ آیا مسئولان کشور از عاقبت نا هنجار این دوستی نامنهاد آگاهی و وقوف نداشتند و آیا نمیتوانستند جلو این بربادی را از همان آغاز بگیرند؟ حقیقت دیگر اینست که اگر مسئولان امور در ارتباط بجریانات بین المللی آگاهانه حرکت میکردند و وطن را از عواقب دلخراش این دوستی های ملوث در امان میساختند، اکنون این مصیبت وبلای خانمانسوز بسراغ ملت و کشور نمی آمد. مسئولان امور متاسفانه وقتی ملتفت اوضاع و خطرات آن شدند که خیلی دیر شده بود و آنقدر با سُستی و عطالت اقدام ناچیز کردند که موج سریع حوادث ناهنجار یعنی کودتاها، خود آنها و ملت را چنان بقعر دریا کشانید که اکنون امید رسیدن بساحل نجات تاریك و پر از معما بنظر می آید.

بهرصورت در اینجا نمیخواهم به تحلیل خلاهای گذشته بپردازم و این و آنرا مسئول حوادث بدانم زیرا اینکار را قضاوت تاریخ انجام خواهد داد. آنچه از این جریان برمی آید پند از گذشته و عبرت از تاریخ است تا نشود باردیگر ملت بیچاره وستم دیدهٔ ما معروض بسقوط مجدد وفنای هستی گردد.

دکتورین برژنف و مسئاله کودتاها :

اصولا قدرت در هرزمان وهرمکان پی گسترش است. در این راه حد وحصر نمیشناسند، مگرانکه در برابر آن قیام گردد وجلوپهنا بش گرفته شود. این گفته در جهان امروز و در عرصه سیاست بین المللی نیز واضحا مصداق دارد. اگر درجهان یك ابرقدرت میبود، کار گسترش قدرت ساده ترپیش می رفت ولی با موجودیت دو یا چند ابر قدرت آنهم تحت شرایط غیر جنگ، این مامول باسانی میسرنمی شود. بایست به نیرنگ های سیاسی توصل جست و از حیله وفریبها استفاده کرد تا جمعی را نخست بنام دوستی تحت تاثیر درآورد وپلان گسترش قدرت را بطورمرئی یا نامرئی قدم بقدم مثل صیادماهر چنان به پیش برد که شکار هرگز مجال فرار نیابد و آنگاه بیك حمله آنرا طعمه دهان ساخت. سیاست توسعه جویانه شوروی که الهام مستقیم از ایدیالوجی کمونستی میگیرد مثل دیگر توسعه طلبان در بسا ممالك با این شیوه عمل کرده و با گذشت هر روز به نفوذ وتسلط مستقیم و غیر مستقیم خود افزوده است.

لیونید برژنف که مدت تقریبا هژده سال در راس قدرت شوروی قرار داشت با مهارت خاص استاد این سیاست بود. او عقیده داشت : هر قدمیکه در جهان تحت نفوذ وتسلط شوروی قرار میگیرد امتیاز و حقیست برای شوروی و غیر قابل اعاده واسترداد بصاحبش. او تسلط ونفوذ شوروی را درهرنقطهٔ جهان که مستقر شده بود برگشت ناپذیر میدانست و در تحکیم و گسترش مزید آن اقدام بیشترمیکرد. برژنف در کشورهائیکه تحت نفوذ مستقیم وحتی غیر مستقیم شوروی قرار داشت چنان تحکم میکرد، هدایت میداد، فشار می آورد و خواسته های خود را تحمیل مینمود که گوئی در داخل قلمروشوروی حکم میراند. این روش او در سیاست بین المللی معروف به "دکتورین برژنف" است.

نگاهی بگذشته نشان میدهد که چندی بعد ازختم جنگ جهانی دوم هنگامیکه شوروی اروپای شرقی را در حیطهٔ تسخیر خویش در آورد متوجه گسترش قدرت در دیگر نقاط گردید. رسیدن به آبهای گرم، این آرزوی دیرینه را همچنان در دل می پرورانید وخواب تسلط بشرق میانه، آسیای مرکزی وجنوب

شرق آسیا را میدید که چگونه درآن نفوذ کند. امریکا با تاسیس پیمان سنتو (بغداد) مشتملبر عراق، ترکیه، ایران و پاکستان حلقه نفوذ در منطقه را برای شوروی تنگ ساخت و سد راهش گردید. افغانستان یگانه معبری بود که روزنه امید شوروی را بسوی آبهای گرم هند بازمیکرد وزمینه گسترش قدرت شوروی را درقاره آسیا پهن مینمود. شوروی تلاش کرد با استفاده از سیاست تشنج گرائی، معضلات دیرینه، سرحدی بین افغانستان و دوکشور همسایه خاصتاً پاکستان را دامن زند تا بدینصورت جای پای اساسی در افغانستان محکم نماید. در بیست سال اول سلطنت محمدظاهرشاه که قدرت مرکزی بدست عموهای شاه بود متواتر کوشش بعمل آمد تا با جلب حمایت غرب کوچکترین زمینه برای گسترش نفوذ شوروی در کشور مساعد نگردد، ولی اغماض وبی تفاوتی غرب خاصتا اضلاع متحده در ارتباط با اهمیت ستراتیژیك افغانستان، سبب ایجاد عقده نزد یکی از عموزاده های مقتدرشاه یعنی مرحوم محمد داودخان گردید. موصوف در طلسم دوستی نامنهاد با شوروی فرورفت وبرعکس عموهای خود زمینه را برای نفوذ شوروی در افغانستان هموار کرد. با مختل شدن مناسبات سیاسی کشور با پاکستان مسئاله تجهیز اردوی افغانستان از طرف شوروی مطرح شد ومناسبات شوروی و افغانستان از حالت انجماد بیرون وبسرعت روبه پیشرفت گذاشت متعاقبا بنام پروژه های انکشافی اساسا قدمهای عملی برای احداث پروژه های ستراتیژیك گذاشته شد و باین ترتیب بنیاد سیاست توسعه جویانه شوروی در افغانستان فعال گردید. در طول ده سال صدارت مرحوم محمد داودخان، جریان بسمتی در حرکت افتاد که موقف شاه و مساله سلطنت از طرف صدراعظم وقت مورد تهدید قرارگرفت وسبب بروز اختلاف نظرها بین شاه وصدراعظم در چوکات فامیلی شد. شاه با انفاذ قانون اساسی جدید وکنار کشیدن مرحوم محمد داودخان این خطر را عجالتا مرفوع ساخت ولی دهه قانون اساسی که در آن مسیر نسبتا لیبرال در پیش گرفته شده بود، شوروی را به نیرنگ دیگر متوصل ساخت تا با استفاده از اصل آزادی نسبی فعالیت های سیاسی مندرجه قانون اساسی، بسازماندهی گروپی تحت نفوذ خود (خلق وپرچم) که دردوره صدارت مرحوم محمد داودخان از طرف شوروی مخفیانه اساس گذاشته شده بود، بپردازد. شوروی در این دوره سرپوش از فعالیت های مخفی گماشتگان خود برداشت وآنها را درمقابل سلطنت و نظام عنعنوی کشور بطور آشکار وارد صحنه فعالیتهای سیاسی گردانید. مرحوم محمد داودخان که ظاهرا خود را از صحنه کنارگرفته بود، درباطن این جریان را بامید فردا حمایت میکرد. شاه که علنا نمیخواست درمقابل این جریان موقف گیرد غیر مستقیم زمینه تشکل جریانهای مقابل را فراهم نمود ودرمدت کوتاه جریان اسلامی و جریان متقابل روزبروز کسب شدت نمود وموانع نسبی را در مقابل نفوذسریع گماشتگان شوروی بوجود آورد. شوروی که از این حادثه ناراحت بود از طریق وضع محدودیتها در پروژه های انکشاف اقتصادی بخصوص پروژه های سمت شمال بنام خطر امنیت برای آنکشور بالای حکومت افغانستان فشار می آورد و این نوع فشارها روابط اقتصادی بین مملکتین را به سکتگی مواجه ساخت. در همین موقع جنگ اخیر هندوپاکستان شعله ور شد. شوروی سعی کرد تا زعمای افغانستان را بشکلی از اشکال تشویق نماید با استفاده از فرصت پاکستان را که شامل جنگ با هند بود مورد فشار نظامی قرار دهد تا از اینطریق مجددا به انبساط نفوذ خوددرکشور ما بیفزاید، ولی شاه متوجه باریکی موضوع گردید وبتاسی از سیاست بیطرفی وعنعنه افغانی (که دشمن را نباید از پشت خنجر زد) و هم بتاسی از علایق همجواری واسلامی از قبول واجرای این نقشه خطرناك ابا ورزید. پاکستان ازاین روش بیطرفانه افغانستان صمیمانه استقبال نمود وتشنج سیاسی با پاکستان که درطول دهه قانون اساسی روبه سکون گذاشته بود، جای خود را بفضای حسن نیت داد. مرحوم موسی شفیق با استفاده از این فضای مساعد به تشئید مناسبات دوستانه با دو همسایه اسلامی ایران و پاکستان پرداخت. شوروی که دامهای گسترده خود را درمنطقه روباضمحلال میدید ومغایر با اصل گسترش قدرت خود درمنطقه میدانست، آنرا تخطی صریح از دکتورین برژنف توجیه نموده در صدد اقدام عاجل افتاد. وباین ترتیب شوروی از طریق مشاورین وگماشتگان نظامی که در اردوی افغانستان ازمدتها قبل تربیه وجاگزین نموده بود، طرح یك کودتا را ریخت که در یك شب منجر بسقوط دوره سلطنت پنجاه ساله شاه گردید.

کودتای سال ۱۳۵۲ که بنام کودتای سرطان شهرت دارد هنگامی بوقوع پیوست که شاه درسفرخارج از کشور بود. مرحوم محمد داودخان که از مدتی مترصد تجدید قدرت بود در راس کودتا قرارگرفت. مردم از این تغییر در اول استقبال شایانی کردند ولی چندی نگذشت که موجودیت کمونیستهای جناح پرچم در قدرت حکومت عیان گردید وهمه را به تشویش و اندیشه انداخت. مرحوم محمد داودخان که اصولا کمونست نبود واحساس ملیگرایانه واسلامی او برهمه مشهود است، بعد از گذشت یکی دو سال متوجه احوال شد ودر صدد تصفیه دستگاه حکومت از وزراء ومامورین عالیرتبه، چپگرا برآمد اما در ساحه نظامی که تصفیه آن اهمیت بیشتر داشت توجه جدی مبذول نکرد واگر اقدام محدودنمود نتیجه آن از طرف معتمدین خودش خاصتاً وزیر دفاع وقت خنثی گردید. تصفیه چپگراها ازدستگاه حکومت شوروی را تکان داد وبران شد تا برمحمد داود خان فشار واردکند. مقاومت مرحوم محمد داودخان دربرابر فشار رواردو بتدریج مناسبات اقتصادی وسیاسی را با شوروی برکود مواجه ساخت، چنانچه امضای یك تعداد زیاد قراردادهای اقتصادی ازطرف افغانستان به تعویق انداخته شد. متعاقبا سفرهای مرحوم محمد داودخان به عربستان سعودی، مصر وپاکستان که دور از توقعات شوروی صورت گرفت برركود مناسبات افزود. شوروی این حوادث را مجددا تخطی زعامت افغانستان از دکتورین برژنف دانست و درصدد کودتای دیگر افتاد که بنام کودتای ثور مشهور است. این کودتا ظاهرا بنام حزب دیموکراتیك خلق (ائتلاف جبری خلق و پرچم) ولی در واقع توسط مشاورین وگماشتگان نظامی شوروی در سال ۱۳۵۷ عملی گردید. با این کودتا دوره، انتقالی بین سلطنت وکمونستها راکه بزعم شوروی باید تاآماده ساختن کمونستها وسازماندهی آنها دوام میکرد کوتاه ترگردانید. باین ترتیب اداره کشورظاهرا

بدست گماشتگان شوروی یعنی خلق وپرچم افتاد. از آنجائیکه ازیکطرف این گماشتگان درخامی وصغارت مفکوره وعمل قرارداشتند و ازطرف دیگر قیام مردم درمقابل نظام دست نشانده اوج گرفت، خطر سقوط فوری حکومت اجیر احساس گردید. شوروی برای نجات حکومت اجیر وبقای موقت آن بسرعت تصمیم گرفت تا قوای نظامی خود را در افغانستان پیاده کند وبا شغال نظامی کشور بپردازد. با این عمل شوروی ازآنروز تا حال آرامش را برخود ومردم افغانستان برهم زد، جوی خون را سرازیرساخت و مشتی زد و با لگدی گیر ماند.

موقف شاه در برابر کودتای سرطان :

شاه هنگامیکه ازکودتای سرطان در اروپا اطلاع حاصل کرده بود به ایتالیا مسکون گردید. چندی بعد استعفی خویش را از مقام سلطنت برئیس دولت وقت (محترم محمدداودخان) ارسال نمود. این اقدام شاه به گمان اغلب بچهار ملحوظ ذیل صورت گرفت :

۱ - شاه نمیخواست با تجدید زعامت آتش نفاق وخونریزی را در کشور شعله ور سازد وجنگ داخلی را براه اندازد .

۲ - شاه نمیخواست تجربه تلخ ادوار گذشته را در حدود طبقه فامیل تکرارنماید طوریکه تاریخ قرن ۱۹ افغانستان شاهد آنست (جنگهای برادران امیر دوست محمدخان).

۳- شاه میدانست که هر نوع اقدام او غرض تجدید زعامت، دست شوروی را که برای دفاع ازکودتای سرطان آشکارا دراز شده بود درازتر میساخت. این عمل نه تنها بوحدت ملی وتمامیت ارضی صدمه میرسانید بلکه در نهایت موجب تسلیمدهی کلید کشور بشوروی میگردید که دراینصورت مسئولیت حادثه کاملا بدوش شاه می افتاد.

٤- استقبال شایان مردم ازکودتا وتغییررژیم شاه را متاثر ساخته با وجودیکه این استقبال مدت کوتاه دوام کرد.

روی دلائل فوق شاه ازمقام سلطنت استعفی داد وانزوا درخارج را به نفع خود، فامیل و ملت دانست وارتباط خود را در امور افغانستان بسیار محدود وحتی مقطوع نمود.

کودتای ثور و علل تداوم انزوا :

حدوث کودتای ثور بطور غیر مترقب وناگهانی بهمان سرعت که تصور نمیشد مایه تاثر و تشویش ملت افغان وجهانیان گردید. این حادثه برای پادشاه نیز پر ازتاثر وناراحتی بود. تلفات سنگین فامیلی وعواقب ناگوار آن برای مردم و کشور شاه را شدید تکان داد. ولی کاری از دستش ساخته نبود . تنها راهیکه میتوانست در این مصیبت با مردم همنوا گردد فقط ابراز احساسات همدردی و حمایت لفظی از حقوق مردم بود که از لابلای چند مصاحبه با نمایندگان مطبوعات بین المللی منعکس گردید.

با تهاجم قوای شوروی بافغانستان و اوج گرفتن داعیه جهاد در ماورای سرحدات، شاه در این فکر بود که چگونه میتواند درحل قضیه افغانستان اشتراك مساعی نماید، ولی شرایط طوری بود که مانع هرگونه اقدام مثبت اومیگردید. اینکه شاه چرا عملا داخل اقدام نشدو فعالانه در امر جهاد اشتراك نکرد وابتکاراتی را مبنی برحل قضیه از بدومرحله ازخود تبارز نداد، سوالیست که در ذهن اغلب هموطنان خطور نموده وحتی موجب انتقادات زیاد شده است . کسانیکه اینگونه سوالات را طرح می نمودند حق داشتند زیرا با توجه بظواهر امر این پرسشها نزد هریك ایجاد میشود، اما اگرتوجه را ازظواهر بحقایق نهفته معطوف سازیم ونظری بشرایط حاکم براوضاع ملی وبین المللی بیندازیم، آنوقت خود معترف خواهیم شد که اقدام عملی شاه در تحت آن شرایط شباهت زیاد به فیر کارتوس های بدون چره داشت که از آن فقط صدا بلند میشد، صدای بی اثر وبی نتیجه. برای روشن شدن موضوع که چرا شاه داخل میدان عمل نگردید و به تداوم انزوا پرداخت ذیلا به بررسی یکتعداد دلائل شخصی جهادی و بین المللی میپردازیم که بعضی صاحب نظران سیاسی در زمینه ارائه میدارند:

۱ - با حدوث کودتای ثور، شاه بازهم در نظر نداشت به تجدید زعامت بپردازد. او بانزوای مجبوری که پنجسال قبل ازحادثه ثور بآن توصل جسته بود، ادامه داد زیرا واضح است که هر نوع اقدام عملی او بعد ازکودتای ثور ولوکه خالصانه برای نجات وطن و مردم میبود، برعکس در اذهان طوری توجیه میشد که گویا اومیخواهد برای تامین منافع فامیلی واستقرار مجدد سلطنت درطبقه فامیل فعالیت نماید.

۲ - شاه احتمالا فکر میکرد که زمان آن رسیده تا ملت خودش مشکل را حل کند وزعامت خود را بوجود آورد. او بجهاد مردم افغانستان که تازه آغاز شده بود احترام گذاشت و با تائید وحمایت آن توقع میکرد تا زعامت جدید ازمیان مجاهدین برخیزد.

۳ - انزوای مجبوری پنجساله ارتباط شاه را با جریانات داخل کشور وتماس او را با مردم که از اول هم ضعیف بود، کاملا قطع کرد. در اثر قطع تماس، اطراف شاه بتدریج خالی گردید. ازهمکاران سابق یك تعداد شهید شدند، یکتعداد زندانی گردیدند، یکتعداد بصفوف دیگر شامل شدند، یکتعداد بعلالت مزاج و بفراموشی گذشته مبتلا شدند و هم یکتعداد دیگر از آزمون اخیر موفقانه بدر نشده اعتماد خود را نزد شاه از دست دادند. فقط تعدادی انگشت شمار وپراگنده وجود داشت که آنهم بیشتر به

بسم الله الرحمن الرحیم

آیینهٔ افغانستان

بخش نجات و آزادی افغانستان

عنوان	نویسنده	صفحه
پیام سال نو پادشاه سابق و مطالب دیگر	شاه سابق	۳
تلاشهای حکومت پشاور	سرمقاله - اداره	٤
تغییرات روبنایی در ارگانهای رژیم کابل	اداره	٦
دو خبر دیگر	اداره	۷
پیرامون اعزام مجاهدین به عربستان سعودی	اداره	۸
مصاحبه هاشمیان را (رادیو آنتاریو کانادا)	اداره	۹
توضیح جناب مجروح صاحب	محترم سیدشمس الدین مجروح	۱۱
پیرامون طرحهای مختلف	محترم غ. صدیق سرگردان	۱۱
تائید طرح دکتور محمد یوسف	افغانهای مقیم سانديا گو	۱٦
پادشاه و صدراعظم سابق درمراجعه بامساله ملی	پوهندوی دکتور محمدطاهر هاشمی	۱۷
مساله افغان	محترم افغانزوی	۲۰
تحلیل چار اصل اساسی برای اینده افغانستان (قسمت دوم)	پوهندوی دکتور سیدعبدالله کاظم	۲۵
نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت و ...	پوهندوی دکتور سیدعبدالله کاظم	۲۷
پنرنیهان رشتهٔ درخارستان (ازملت تا امت)	محترم استاد سمندرغوریانی	۳۷
افغان سنتر/ بهاندوار وطرح تاسیس حکومت جلای وطن	(افغان‌سنتر/بهاندوار)	٤۰
پیرامون لویه جرگه امریکائی بهاندوار	محترم عبدالله علی	٤۱
״ ״ ״ ״ ״	محترم سلیمان زکریا	٤۲
״ ״ ״ ״ ״	محترم محمد صابر پوپل	٤۲
״ ״ ״ ״ ״	محترم محمد ابوبکر	٤۲
تظاهرات زنان افغانی در کویت	کیهان لندن	٤۳
زلزله اخیر هندوکش و تلفات ناشی از آن	اداره	٤۳
د محترم مولوی جلال الدین حقانی رادیویی مرکه	اقتباس ازمجله وزین منبع الجهاد	٤٤
شبنامه ای از پشاور	مردم	٤٥
هیاهو در خلیج فارس	محترم محمد حسن کریمی	٤٦
نقش سازمان ملل متحد درحل قضیه افغانستان	محترم حمید انوری	٤۷
طرح تکثیر فوتوی پادشاه	محترم عبدالتواب وهاب	٤۸
روز گذرانی	محترم پاینده محمد کوشانی	٤۹

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوییم

افغان ایمیگریشن

AFGHAN IMMIGRATION & TRANSLATION SERVICES

دفتر افغان ایمیگریشن
خدمات مهاجرت و ترجماني

تحت نظر :

نجیبه رحماني قاضي اسبق قضای افغانستان
و فهیم شاه عالمي

بخدمت هموطنان عزیز

با داشتن اسناد و اجازهٔ رسمي محاکم و ایمیگریشن ایالتي و فیدرال امریکا
تازه در لاس انجلس افتتاح شده

بمنطور خدمت بهتر و تسهیلات بیشتر برای هموطنان محترم این دفتر
تسهیلات ذیل رافراهم دیده است :

ترجمه وثایق رسمي از قبیل قباله ، تذکره ، نکاح خط و امثالهم،
بطور مصدق و قابل قبول مراجع رسمي .

امـور و معاملات ایمیگریشن از قبیل اخذ گرین کارت ، درخواست
تابعیت (ستیزن شپ)، درخواست ویزه و تمدید ویزه و دعوت اقارب
بامریکا و امثالهم، بطور مصدق و قابل قبول مراجع رسمي .

برای معلومات بیشتر به تلفونهای ذیل تماس بگیرید :

۲۶۶۰ ۸۴۳ (۸۱۸) یا

۰۳۳۳ ۸۵۱ (۲۱۳)

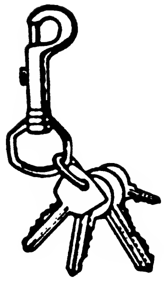

افغان ایمیگریشن کلید موفقیت را
بدست شما میدهد

(213) 851 0333 AFGHAN Immigration and Translation Services (818) 843 2660

7123 Sunset Blvd., Suite B, Hollywood, CA 90046

منظور ادای شکلیات با شاه در تماس بودند. در تحت چنین شرایط واضح است که پیشبرد اینکار عظیم به تنهائی دشوار میباشد. بُعد فاصله، پراگنده شدن مردم در اکناف جهان وهم مضیقه های مالی مانع عمده واساسی در رفع این مشکل بود و سبب شد تا بین شاه و مردم تماسهای لازم و زمینه های تبادل افکار فراهم نـ دد چنانکه این مشکل تا حال نیز وجود دارد.

۵ – در مرحله ایکه جهاد در ماورای سرحدات درحال گسترش وانبساط بود وهمه امید واریها و توقعات بدانسو جلب گردیده بود هرنوع اقدام عملی شاه معنی درز انداختن در صف جهاد را افاده میکرد. اگر شاه اقدام میکرد کوتاهی هائیکه امروز در جهاد بنظر می آید مسئول آن شناخته میشد. در این مورد نه تنها شاه محتاط بود، بلکه یکتعداد دیگر از اشخاص خبیر که تازه باروپا وامریکا مهاجرت کرده وچشم انتظار بسوی جهاد دوخته بودند بمنظور تقویه اتحاد و همبستگی در جهاد از هرنوع اقدام دیگر خارج از ماورای سرحدات اجتناب کردند.

٦ – در ساحهٔ سیاست بین المللی و در تحت شرایط جنگ سرد قضیه افغانستان از طرف غرب بحیث وسیله فشار بر شوروی مورد بهره برداری سیاسی قرار گرفت، با این شکل که غرب سعی نمود آتش جهاد با شعله نیمه جان بصورت دوامدار برافروخته نگهداشته شود تا در سردی اوضاع استفاده گرم سیاسی از آن میسر شده بتواند. تعقیب سیاست بهره برداری دوامدار از قضیه افغانستان (چه در منطقه و چه در ساحه بین المللی) در پرتو دکتورین (برژنسکی) مبنی برحمایت وتقویه جنبشهای اسلامی بحیث یک حربهٔ موثر در مقابل توسعه کمونزم و با استفاده ازتجاربیکه ازایران بدست آمده بود بشکل جدید در جهاد افغانستان مورد تجربه وعمل قرار گرفت یعنی غرب بصلاح خود ندید که جهاد افغانستان بایک جناح واحد وقوی اسلامی پیش برود، بلکه چنان عمل گردید که ازچند جناح پراگنده وغیر متحد اسلامی حمایت بعمل آید تا امکانات بعدی کنترول اوضاع بنفع سیاست غرب موثر تر وانعطاف پذیرترمیسر شده بتواند. روی همین دلیل بود که غرب تنظیم های هفتگانه را برسمیت شناخت و مورد حمایت وامداد اقتصادی و نظامی قرار داد وهرگز بمعضله آینده افغانستان از این ناحیه فکر نکرد.

در تحت این شرایط شاه که جریانات بین المللی را در قضیه افغانستان بهتر از هر شخص دیگردرک کرده بود، یقینا میدانست که جهان غرب اساسا نقش او را در حل قضیه کاملا نادیده گرفته ومیلان ندارد از او حمایت نماید. از آنجائیکه شاه در حل قضیه کشور در جوار جهاد بطربق حل سیاسی نیز اهمیت فراوان قایل بود، نمیخواست خود را در پناه حمایت علاقمندان بین المللی قراردهد که در آن زمان طرفدار راه حل نظامی بودند.

۷ – پاکستان که مجری سیاست غرب در منطقه بود علایق خاص خود را نیز ضم علایق بین المللی در قضیه افغانستان نموده هوا داران شاه را در پاکستان ظاهرا بمنظور تقویه جهاد ولی واقعا روی اهداف خاص سیاسی خود تحت فشار قرار داده از تشکل و سازماندهی شان جدا ممانعت میکرد و شرایط فعالیت را بر آنها بس دشوار ساخت وحتی بشاه اجازه سفر به آن کشور را که چند بار تقاضا گردیده بود نداد. این روش در زمان زعامت مرحوم ضیاءالحق بشدت مرعی بود.

۸ – انقلاب اسلامی در ایران که تازه بظهور پیوسته بود از یکطرف از برگشت نظام سلطنتی وایجاد انگیزه هائیکه روحیه دفاع از سلطنت را بین مردم آنکشور تحریک نماید احتیاط جدی میکرد وازطرف دیگر صدور انقلاب اسلامی را در دیگر کشور ها خاصتا ممالک همجوار جزءپروگرام آینده قرار داده بود. از آنرو با حمایت از هرنوع اقدامات شاه سابق افغانستان نظر موافق نشان نداد. شاه هم که این مشکل ایران را درک کرده بود هرگز تقاضا نکردتا اقدامات او از طریق آنکشورمورد حمایت قرار گیرد.

۹ – یکتعداد کشورهای دیگر اسلامی از جمله عربستان سعودی قضیه افغانستان را با علایق خاص مذهب وهابی نظاره و حمایه میکردند. چون در این طرزدید وعمل شاه نمیتوانست اخذ موقع نماید از حمایت عربستان سعودی نیز محروم بود.

۱۰ – موقف تنظیمها در قبال سیاست غرب و علایق خاص منطقوی طوری عمل کرد که هر یک موجودیت شاه را بحیث رقیب در حل قضیه دانسته با تشویش از اینکه مبادا شاه مجددا قدرت را دردست گیرد ونقش آنها در آینده افغانستان از بین برود، مخالفت خود را با داخل شدن شاه در قضیه علنا ابراز داشتند. اگرچه تایک زمان تنظیمهای معتدل قسما از نقش شاه در حل قضیه صحبت میکردند اما بعدا تنظیمهای معتدل نیز جناح مقابل با شاه را اختیار کردند. همه تنظیمها خاصتا تنظیم های تندرو مسئولیت حوادث ناهنجارفعلی را بگردن‌نظامهای گذشته انداخته وگردانندگان آنرا شدیدا انتقاد مینما یندو مدعی اند که سرمه آزموده‌را بار دیگر نباید آزمود.

چگونه طلسم انزوا شکسته میشود :

در دو سال اخیر حوادثی رخ داد غیر قابل باور وغیر قابل پیشبینی که آنرا میتوان بسادگی عجایب روزگار نام نهاد. در اثر این تحولات نقاط عطف جدید بوجود آمد و تغییرات عمده در مسیر اقدامات ملی و بین المللی ایجاد گردید که طلسم انزوا را شکستاند و پای شاه را درحل قضیه افغانستان در میان کشید. تحولات از اینقرار است :

۱ - در ساحه بین المللی - :

گورباچف میدانست که عمر کمونزم رو باختتام و شمع کم نور آن رو بخاموشی است - وی تلاشکرد شوروی و نظامش را از سقوط آنی و سکته درونی موقتا برهاند. رکود داخلی و فشار های بین المللی خاصتا در ارتباط با قضیه افغانستان او را مجبور ساخت تا نواختن کوس جنگ سرد را متوقف سازد و با غرب بعد از مدتها زور آزمائی بر مصالحه درآید. امضای موافقتنامه ژنیو و متعاقباً خروج عساکر شوروی از افغانستان سر آغاز این مرحله بود که تحولات اروپای شرقی را بسرعت بدنبال آورد و زمینه تفاهم دو ابر قدرت را در حل معضلات جهانی مساعد ساخت. با نزدیکی شرق و غرب دیگر نیازی به تعقیب سیاست بهره برداری از قضیه افغانستان احساس نمیشد ازآنرو سیاست بین المللی برآن شد تا بقضیه افغانستان که ده سالکامل محور مناقشات شرق وغرب گردیده بود، خاتمه داده شود و یکراه حل وسطی جستجو گردد. واضح است که در این سناریو راه حل نظامی اهمیت اولی خود را از دست میدهد وی آنرا راه حل سیاسی اشغال میدارد، بنابران از ضرورت غرب مبنی برحمایت از تنظیمها شدید کاسته میشود و در عوض طرفداران راه حل سیاسی بیشتر مطمح نظر قرار میگیرند. بتاسی از این تغییر، سیاست بین المللی در این اندیشه است که چگونه تخم کاشته را درو کند و از اقتدار تنظیمها که اکنون مجهز با وسائل تسلیحاتی اند بکاهد - زیرا غرب از عروج نظامهای تندرو اسلامی خاصتا بعد از تجربه در ایران اندیشه دارد و شوروی نیز آنرا خطر عمده برای امنیت داخلی خود بارتباط جمهوریت های مسلمان آسیای مرکزی محسوب میدارد. تنها پاکستان است که میخواهد این مزرعه را سیر آب نگهدارد و از آن حاصل بردارد.

شوروی و امریکا در این اواخر به تفاهم رسیده بودند که امداد نظامی خویش را بطرفین افغانی یعنی حکومت کابل وتنظیمها در پاکستان قطع نمایند. این تفاهم که قبلا انتظار آن میرفت ولی برای مدت بیش از یکسال در حریم دیپلوماسی زیر پرده قرار داشت بار اول چند هفته قبل حین مذاکرات وزرای خارجه امریکا و شوروی در تکساس (امریکا) علنی گردید. از این تفاهم چنین استنباط میشود که شرق و غرب در حل قضیه افغانستان توجه بیشتر را به جناح سوم که فکرمیکنند تحت زعامت پادشاه سابق تشکیل شود معطوف ساخته اند. (از موقف شخصی شاه در این زمینه بعدا صحبت خواهیم کرد زیرا شاه اساسا میخواهد نقش میانجی داشته باشد).

۲ - در ساحه ملی :

تنظیمهای جهادی فریب سیاست بین المللی و منطقوی را خورده و هر یک بفکر آنکه به تنهائی وارث قدرت در افغانستان خواهند بود به یکه تازی پرداخته اند - از اتحاد باهمی سرپیچی کرده بجای همکاری و همفکری بخود بینی و خود خواهی متوسل شده اند. خروج عساکر شوروی آزمون بزرگ برای آنهائی بود که باید به نجات قطعی وطن می پرداختند ولی شرایط تحمیلیمنطقوی از یکطرف وناعاقبت اندیشی آنها از طرف دیگر سبب شد که امل نجات وطن باامل نجات شخصی مبدل گردد و از هدف جهاد چنان فاصله گیرند که حتی با ملحدین بسازش در آیند. جریان این نابسامانی ها که روزی فکر میشد با خروج عساکر شوروی تقلیل یابد برعکس روبشدت گذاشت. نارسائیهای حکومت موقت اسلامی که اساسا از چگونگی شیوه تاسیس آن حکومت ریشه میگیرد واضح ساخت که دورنمای آینده در چوکات فعالیت تنظیمها بس تاریک و مغشوش است و هرگز نخواهند توانست به تنهائی فردای روشن را برای افغانستان تضمین نمایند.

با شدت فشار وتظلم بیحد وانتهای رژیم کابل از یکطرف و افزایش مایوسیت مردم از طرزکارتنظیمها ازطرف دیگر، مردم داخل کشور وقوماندانهای مستقل جهادی در این اواخر بحمایت از نقش پادشاه در حل قضیه کشور پرداخته و به آن شکل یک جنبش عمومی را داده اند.

حکومت کابل که در آستانهٔ سقوط قرار دارد و کشتی فرسودهٔ کمونیزم را با حامیانش یکجا درطوفان حوادث وغرقنای تاریخ درحال نابودی واضمحلال می بینند، بیش از هروقت دیگر متوجه نجات خودشده است. گروهی از این ملحدین خود را در پناه یکی از تنظیمهای جهادی قرار داده و گروهیدیگر که زمام قدرت را در کابل بدست دارد تلاش نموده تا خود را در پناه شاه قرار دهد. نجیب رئیس رژیم کابل چندین بار از شاه تقاضا نمود تا با اشتراک رژیم قبول زعامت کند و حتی اتحاد شوروی نیز این نظر را منعکس ساخت، ولی شاه از همان آغاز تقاضای رژیم را رد نموده تصریح کرد؛ در صورتیکه از حمایت قاطبه مردم برخوردار باشد و مصالح علیای جهاد ایجاب کند بدون درنظر داشت تقاضای رژیم وبدون آنکه آنها را برسمیت بشناسد با مجاهدین یکجا بافغانستان خواهم رفت.

در اینجا قابل ذکر خواهد بودکه مسٔاله زعامت شاه بین یکتعداد مهاجرین افغانی مقیم اروپا و امریکا تا یک زمان بنظر شك وتردید دیده میشد، ولی با گذشت زمان و تجارب تلخ از طرز کار و معامله تنظیمها، موقف شاه نزد آنها روز بروز قویتر گردید، حتی کسانیکه شدید چشم انتظار بسوی تنظیمها دوخته بودند و از حمایت شخص شاه دوری می جستند اکنون با ملاحظه پیشنهادات شاه به اهداف و اصول اساسی آن شدیدا علاقمند گردیده از ابتکارات و پروگرام مطروحه شاه حمایت خود را ابراز میدارند.

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوییم

تحولاتیکه در عرصهٔ جهانی و ملی در این دو سال اخیر در ارتباط با قضیه افغانستان بوقوع پیوست چنانچه فوقاً بیان گردید، شاه را قدم بقدم ازحریم انزوای چند ساله بیرون کرد وموقفش را درمسائل کشور روشن ساخت. شاه تاحال در هیچ یک محضر عامه حاضر نشده و دیدار جمعی با هموطنان انجام نداده اما ابتکارات ونظریات خود را ازطریق پخش اعلامیه ها و بعضی مصاحبه های مطبوعاتی با روزنامه نگاران خارجی ارائه نموده است. اعلامیه مورخ ۱۲ می ۱۹۹۰ ، اعلامیه مورخ ۹ نوامبر ۱۹۹۰ و مصاحبه مورخ ۸ اکتوبر ۱۹۹۰ که همه از رادیو صدای امریکا نشر شده، درحقیقت بیانگر پیشنهادات مشخص شاه در چگونگی حل قضیه کشور میباشد. بتاسی از محتوی مصاحبه واعلامیه های فوق میتوان رئوس مطالب و پیشنهادات شاه ونقاط نظر موصوف را طور آتی خلاصه نمود:

۱ - شاه اهداف جهاد را چنین بیان میکند:
- تامین استقلال کامل با تمامیت ارضی
- تحکیم وحدت ملی
- تامین صلح واستقرار
- ایجاد یک نظام سیاسی قایم بر مبادی (مبنای) اسلام
- اشتراک آزاد وبدون تبعیض کافه افراد ملت در تنظیم زندگانی سیاسی واجتماعی.

۲ - شاه بجریانات جهاد اشاره کرده میگوید:
- جهاد افغانستان باوجودیکه برای دیگر کشور ها ثمر فراوان بارمغان آورد تا حال نتوانسته است اهداف اساسی خود را برآورده سازد وحتی سبب شد زخمهای دیگر برپیکر ناتوان ملت وارد گردد.

۳ - شاه در ارتباط باحل قضیه افغانستان گروپهای ذیلرا ازهم تشخیص مینماید:
- حلقه های تنظیم شدهٔ سیاسی مربوط بجهاد
- قوماندانهای مجاهدین
- شخصیتهای سیاسی وفادار بجهاد
- قدرتهای موثر جامعه افغانی موید جهاد.

۴- باساس نظر شاه باید اولتر از همه بایجاد تفاهم و همبستگی بین مراجع تنظیم شدهٔ جهاد، حلقه های متعدد ماورای جهاد و سائر عناصر موثر جامعه افغانی موید جهاد، اقدام اصولی بعمل آید تا وحدت ملی استحکام یابد.

۵- شاه عقیده دارد که تفاهم بین الافغانی در سطح وسیع ملت یگانه راهیست که از آنطریق میتوان نخست یک مرجع مشروعیت را بوجود آورد و راه حل عادلانه وقابل قبول را برای تنظیم حیات سیاسی کشور جستجو نمود.

۶- شاه میگوید محاسبات باساس مذهب، قومیت ومنطقه منافی وحدت ملی بوده کشور را معروض بخطر تجزیه خواهد ساخت.

۷- شاه مراجعه بارای عامه و ارادهٔ آزاد مردم را شرط اساسی کسب زعامت سیاسی در کشور دانسته، علاوه میدارد: «تلاشهای قبل از وقت در طرح زعامت سیاسی در چوکات احزاب و اشخاص بدون توجه به ارادهٔ آزاد ملت مصالح ملی وحتی بقای کشور را تهدید میکند.»

۸- ملحوظات شخصی وتلاش برای کسب امتیازات خاص ازجمله ادعای زعامت سیاسی - موانع عمده در راه نیل باهداف جهاد محسوب میشود.

۹- شاه قضیه افغانستان را قبل از آنکه یک قضیه بین المللی باشد یک قضیه ملی میداند و علاوه میدارد: «تاجائیکه جنبه بین المللی قضیه ایجاب میکند توافق امریکا و شوروی وحتی بعضی کشورهای دیگر در مورد فراهم آوری زمینه برای تطبیق این راه حل ضروریست»

۱۰- شاه ازجوانب ذیعلاقه بین المللی توقع مینماید تا در رابطه با قضیه افغانستان مصالح ملی ما وهمچنان ثبات و استقرار منطقه را بر هر ملحوظ دیگر مقدم دانند.

۱۱- شاه پیشنهاد میکند که در اثر تفاهم بین الافغانی یک هیات حدود (سی نفر) از بین شخصیت های طرفدار جهاد که در عین حال برای اکثریت قابل ملاحظهٔ اطراف ذیعلاقه افغانی قابل قبول باشد، تشکیل شود. هیات بمشوره ومجلس پرداخته زمینهٔ تشکیل یک مجلس وسیع بین الافغانی را فراهم نماید تا از آنطریق چنان فورمولی برای حل سیاسی قضیه افغانستان بدست آید که مورد قبول و پشتیبانی اکثریت ملت قرار گرفته بتواند.

۱۲- هیات مذکور وظیفه دارد تا فهرست اعضای یک جرگه اضطراری افغانی را بعد ازمفاهمه با سایر حلقه های مربوط بجهاد و اطراف ذیدخل تهیه نماید. اعضای جرگه اضطراری که تعیین میگردد متشکل اند از:

مجله بدون اشتراک به هیچکس ارسال نمیشود

- نمایندگان سازمانهای جهادی بشمول قوماندانهای مجاهدین
- نمایندگان سایر طبقه های تنظیم شده افغانی وفادار بجهاد
- دانشمندان معروف اسلامی افغانی از داخل و خارج کشور
- شخصیتهای سیاسی افغانی از داخل و خارج کشور
- بزرگان و مشران قومی (محلی و کوچی) از داخل و خارج کشور
- سایر عناصر موثر در جامعه افغانی از داخل و خارج کشور .

۱۳ - جرگۀ اضطراری که تعداد آن توسط هیات موظف تثبیت میشود در داخل کشور(با رعایت شرایط امنی) و یا در یکی از کشورهای اسلامی مانند مصر وترکیه و یا در یکی از کشورهای بی طرف مانند سویس با طریش باجلاس میپردازد.

۱۴ - دعوت اعضای جرگه وتسهیلات مربوط بدایر شدن آن از طریق ملل متحد صورت میگیرد.

۱۵ - جرگه بمنظور تنظیم دورۀ انتقال یك سازمان سیاسی موقت را تشکیل مینماید.

۱۶ - این سازمان عهده دار وظایف آتی میباشد:

- وظایف اجرائیوی
- وظایف اعادۀ ثبات و استقرار که از طرف جرگه وضع میشود
- تسوید قانون اساسی
- تدابیر دائر شدن لویه جرگه بمنظور تصویب قانون اساسی
- آماده ساختن زمینه انتخابات آزاد
- ایجاد نظام سیاسی قایم برمبادی (مبنای) اسلام
- تنظیم حیات پارلمانی در چوکات آن نظام

۱۷- شاه عقیده دارد :"" هرگاه ابتکارات ازطرف افغانها بعمل نیاید مصالح ملی در قید مصالح بین المللی و منطقوی قرار خواهد گرفت ""

تحلیل ابتکارات و پیشنهادات

ازآنجائیکه درمورد اقدامات عملی شاه در قضیه افغانستان اطلاعات موثق در دست نیست مشکل خواهدبود به تحلیل همه جانبه وکامل موضوع پرداخته تحلیل ذیل متکی بر دواعلامیه ویك مصاحبه اخیر شاه می باشد که رئوس مطالب آن فوقاً بیان شد . واضح است تازمانیکه مسائل نخست ازجنبه های نظری ارائه وارزیابی نگردد قدمهای عملی نباید با قاطعیت گذاشته شود. با تائید این روش اینك ابتکارات و پیشنهادات شاه را از نظر اهداف اصول و اجراء مورد بررسی قرار میدهیم :

۱ - از نظر اهداف :

اگر نگاهی باهداف جهاد که شاه آنرا در راس ابتکارات خود قرار داده انداخته شود واضح میشود که شاه اهداف وسیعتر رادرجهاد مطرح ساخته است؛ درحالیکه دیگران اهداف جهاد را محدود تربیان کرده اند؛ مثلا گفته اند:جهاد ما برای سقوط ایدیالوجی کمونیستی در کشور است- یا هدف جهاد شکست کفر والحاد است- یا اخراج قوای شوروی - یا اضمحلال کامل حکومت دست نشانده و یا حتی بعضیها آنرا مشخصتر در سقوط حکومت نجیب خلاصه نموده اند. جای شك نیست که جهاد بمفهوم محدود باسرآغاز همه بدبختیها ارتباط میگیرد. واقعا اگر افکار کمونیستی در کشور منبسط نمیشد واگر کفروالحاد بقدرت نمیرسید واگر قوای اشغالگر شوروی برای تقویه کمونیسم و الحاد بکشور نمی آمد و اگر حکومت مزدور را حمایت نمیکرد؛ لزومی برای جهاد محسوس نمیشد. ولی از آنجائیکه اکنون حوادث فوق بنیاد وشیرازۀ حیات ملی را از هم پاشیده ؛ فلاکت بیشمار را برای ملت و کشور بوجود آورده؛ صلح واستقرار نسبی را که در کشور مرعی بود برهم زده؛ اشد ضرورت احساس میشود که این همه خسارات مادی ومعنوی تلافی و جبران گردد .بعبارت دیگر جهاد افغانستان ادامه خواهد داشت تا زمانیکه استقلال کامل کشور وحاکمیت ملی مجدداً تامین گردد؛ وحدت ملی از طریق تفاهم و همبستگی همه اقشارمردم استحکام یابد؛ صلح و امنیت درکشور مستقر شود وبا ایجاد یك نظام سیاسی قایم بر مبنای اسلام؛ از طریق اشتراك آزادانه و بدون تبعیض کافه مردم؛ حیات جدید سیاسی و اجتماعی کشور تنظیم گردد.دراین صورت دیده میشودکه اهداف جهاد تنها بعلل بدبختیها وانگیزۀ اساسی آن (نجات وطن ازشرکمونیسم) محدود نخواهد ماند بلکه دامنۀ جهادمعلول را نیز احتوا خواهد کرد؛ یعنی جهاد ادامه خواهد داشت تادیگراهداف که فوقا اشاره شد نیز برآورده شود. در همین ارتباط است که جهاد بمفهوم وسیع مطرح میشود .لزوم وسعت اقدامات ثابت میسازد که مفهوم وسیع جهاد جامعتر از مفهوم محدود آنست واین همان شیوه ایست که در نظریات شاه انعکاس یافته است.

۲ - از نظر اصول :

پیشنهادات شاه از نظر اصول متکی است برنکات ذیل :

الف - <u>قضیه افغانستان قبل از آنکه یك قضیه بین المللی باشد یك قضیه ملی است</u> : این اصل بصراحت واضح میسازد که ابتکارات داخل قضیه باید از افغانها برای افغانها و توسط افغانها بعمل آید .

هرگاه جوانب ذیعلاقه بین المللی و منطقوی بخواهند نظریات ومنافع خویش را درحل موضوع مضمر سازند وبدون توجه بخواسته های مردم و شرایط عینی و ذهنی جامعه ما طرح خود ساخته خویشرا بر ما تحمیل نمایندو یا آنرا از طریق وابستگان خود با فشار و دسیسه در عمل پیاده کنند، باید یقین داشته باشند که نه تنها مشکل موجود را حل نخواهندکرد بلکه صدها مشکل دیگر را در افغانستان و منطقه بوجود خواهند آورد وصلح و استقرار منطقه را دستخوش حوادث خواهند کرد. ما هرگز به دیگران حق نمیدهیم برایما تصمیم بگیرند ویا بنام ما آنچه را مطلوب خود شان است برما عملی نمایند. حق حاکمیت از خود ملت افغان بوده و چنانکه تا امروز در حفظ این حق از جان ومال گذشته ایم در آینده نیز از این اصل تا پای جان دفاع خواهیم کرد. ما از تلاش ها و توافقهای امریکا و شوروی و حتی بعضی از کشورهای دیگر بخصوص کشورهای مسلمان و همسایه در ارتباط با حل قضیه وقتی قدردانی می نمائیم که این تلاشها با درنظر داشت مصالح ملی کشور ما و با حفظ استقلال کامل و حاکمیت ملی ما همگام و همنوا باشد. روی همین اصل است که شاه از جوانب ذیعلاقه بین المللی توقع مینماید تا در رابطه با قضیه افغانستان مصالح ملی ما و همچنان ثبات واستقرار منطقه را بر هر ملحوظ دیگر مقدم دانند.

ب - محاسبات باساس مذهب، قومیت، منطقه و زبان منافی وحدت ملی است: کسانیکه همچو مسایل را در راس فعالیت های خود قرار میدهند و میخواهند با طرح مساله مذهب، قومیت، منطقه وزبان، امتیازات خاص را بدست آورند درحقیقت اصل وحدت ملی را که عمده ترین عنصر در تشکل ملت وجامعه ما است تخریب نمایند و آرزوها، امیال، منافع و مسئولیتهای مشترك را که محور همبستگی ملت ما محسوب می شود از هم گسسته سازند. همه باید آگاه باشیم، گسستن این محور تجزیه قطعی افغانستان را معنی میدهد. باید از همچو محاسبات بشدت دوری جست و با نهائیکه در این راه اقدام میدارند بحیث دشمن ملت و وطن هوشدار داد. جای شك نیست که در افغانستان مذاهب، اقوام و زبانهای مختلف درطول تاریخ تکامل نموده و اکنون یك پدیده غیر قابل تردید را بوجود آورده است. طرح همچومسایل دراین مرحله حساس که ارتباط باحیات ملی ما دارد بسیار قبل از موقع است. هنگامیکه این مرحله حساس را دربرتو همبستگی ملی و دیانت مشترك موفقانه بدنبال گذاشتیم و حیات ملی سالم را مجددا در حرکت آوردیم آنوقت میتوان با تفاهم و سنجش با صمیمیت و اخلاص در حل معضلات ناشی از تفاوتهای مذهبی، قومی منطقوی و زبانی پرداخت وطرق حل مقتضی عادلانه و قابل قبول را جستجو و مورد اجرا قرار داد.

ج - تفاهم بین الافغانی یگانه راه نجات از بدبختی ها و آلام است: درارتباط با این اصل شاه بیك واقعیت مهم اشاره نموده گروپهای ذیل را از هم تشخیص مینماید:

- حلقه های تنظیم شده سیاسی مربوط بجهاد
- قوماندانهای جهادی
- شخصیت های سیاسی و فادار به جهاد
- قدرتهای موثر جامعه افغانی موید جهاد

این تقسیم بندی (که بهتراست واضحتر صورت گیرد) نشانه ای از تفاوت های فکری وعملی مجاهدین ما را بمفهوم وسیع بیان میکند و در حقیقت گروپهای متفاوت سیاسی ذیدخل وذیعلاقه را درجهاد منعکس میسازد. موجودیت این تفاوتها یك پدیده طبیعی و تکاملی است که در آینده افغانستان هریك در چوکات سازمانها حق فعالیت را خواهند داشت ولی در مرحله حساس کنونی باید صراحتا خاطر نشان نمود: تا زمانیکه واقعا این تفاوتهای فکری و عملی در یك محور مشترك ملی قرار نگیرند وتفاهم اساسی بین آنها بعمل نیاید، نتیجه گیری از جهاد بمفهوم وسیع میسر نخواهد شد. این تفاهم در مساله ملی وقتی بوجود می آید که نخست هریك نظریات خود را خالصانه وعاملانه ابراز دارند ونظردیگران را با تحمل و دقت بشنوند واختلاف را در پرتو حقایق و مصالح ملی با جستجوی یك راه وسطی حل نمایند یعنی اگرهر یك از طرفین اندکی از نظر خود بگذرند و اندکی نظر دیگران را قبول نمایند، راه حل وسطی و تفاهم جمعی بسهولت پیدا خواهد شد و هرگاه هر طرف سعی کند که نظرخود را بردیگران با فشار بقبولاند وهرگز حاضر بانصراف از یك وجب از خواسته های خود بنفع خواسته های دیگران نشود، در آنصورت تفاهم و توافق موجود نگردیده، نه تنها قضیه حل نمیشود، بلکه صدها مشکل دیگر از آن بروز میکند وخطر آن میرود که قدرتها نظر خود را برما تحمیل نمایند که در آنصورت با بهنظرآنها تن در دهیم و حلقه غلامی را در گوش بیندازیم و یا آنکه بسلاح دست بریم و مجددا خود و مردم بیچاره خود را طعمه آتش سازیم.

د - احترام به ارادهٔ ملت شرط اساسی کسب زعامت سیاسی است: انصراف از ملحوظات شخصی و کسب امتیازات خاص که در پیشنهاد شاه بیان اشاره گردیده نه تنها در ارتباط با شخص شاه مطرح است، بلکه باید آنرا بحیث یك اصل کلی شناخت وبرای هریك قابل تعمیل واجرا دانست، زیرا خودخواهی ها وخودبینی ها سبب میشود تا بمصالح ملی وحتی بقای کشور صدمه بزرگ وارد گردد. زعامت سیاسی فقط ازطریق رجوع به آرای عامه واحترام باصل ارادهٔ آزاد مردم کسب میشود. تلاشهای کنونی در اینمورد چه در چوکات احزاب و چه در وجود اشخاص مساله تفاهم ذات الافغانی را که حیات ملی آینده مربوط و منوط به آنست واژگون میسازد. البته هنگامیکه زمینه رجوع به آرای عامه مساعد گردید در آن صورت تلاش احزاب و اشخاص در کسب زعامت سیاسی و در حدود جواز قانونی متکی باصل انتخابات آزاد و تشکیل سازمانهای سیاسی مشروعیت خواهد داشت. از اینجاست که شاه تلاشهای کنونی را در کسب زعامت سیاسی بدون در نظر داشت اصل ارادهٔ آزاد مردم، قبل از وقت دانسته، در شرایط حساس فعلی آنرا مغایر با مصالح ملی می شمارد.

۳ - از نظر اجراء:

بمنظور نیل باهداف جهاد بمفهوم وسیع و با در نظرداشت ارزشهائی که فوقاً از نظر اصول بیان گردید، پیشنهاد شاه مبنی بر آنست تا زمینه تشکیل یك جرگه اضطراری غرض تنظیم امور برای دوره/ انتقال به اسرع وقت فراهم گردد. طوریکه قبلا تذکار یافت، تفاهم ذات الافغانی برای اینکار عمده ترین سرآغاز است. در اثر این تفاهم، نخست باید یك مرجع مشروعیت ایجاد گردد. این مرجع که از یك هیات در حدود سی نفری مشتمل از شخصیتهای طرفدار جهاد و واجد قبول برای اکثریت اطراف ذیعلاقه باشد، تشکیل شود. هیات وظیفه خواهد داشت تا بعد از مفاهمه با سایر حلقه های جهاد و اطراف ذیدخل، لست اعضای جرگه اضطراری را که دارای قاعده وسیع باشد، با تعداد آن، تهیه کند. جرگه اضطراری بعد از تثبیت اعضاء متعاقبا به تشکیل اجلاس پرداخته بوظایف محوله، دورهٔ انتقال رسیدگی مینماید. هدف نهائی این مشوره ها ومجالس آنست که با تشکیل همچو مجلس وسیع بین الافغانی، چنان فورمولی برای حل سیاسی قضیه کشور بوجود آید که در آن مصالح علیای کشور و مردم نهفته بوده و مورد قبول و پشتیبانی اکثریت ملت قرار داشته باشد.

در معقولیت و مقبولیت این پیشنهاد جای شك وتردید وجود ندارد، ولی تطبیق این پلان خاصتا در ارتباط باچگونگی رسیدن به تفاهم ذات الافغانی، در عمل ایجاب یکتعداد اقدامات مقدماتی مهم و اساسی را می نماید.

مسلم است که در طول ۱۲ سال جهاد باح ها وجبهات مختلف افغانی چه در داخل کشور، چه درماورای سرحدات وچه در اروپا و امریکا تبارز نموده است. برعلاوه یکتعداد دلایل شخصی و تاکتیکی این جناحها وجبهات از نظر افکار سیاسی دارای تفاوتهای قابل ملاحظه میباشند. ازجمله میتوان بطور کل بین گروپهای اسلامی تند رو، گروپهای اسلامی معتدل و گروپهای اسلامی و ملی تفکیك نمود. از آن جاشیکه اصول اساسی این جناحها بعضا تحت تاثیر خواسته های شخصی و انفرادی وبعضا تحت تاثیر خواسته های بین المللی و منطقوی و بعضا تحت تاثیر ارزش های مذهبی قومی و زبانی قرار دارد. مساله رسیدن به تفاهم بین الافغانی را بطورواقعی (نه ظاهری) مشکل میسازد. گفتن آن در زبان آسان است ولی اجرای آن در عمل دشوار بوده ایجاب اقدامات وسیع مقدماتی را می نماید.

طوریکه گفته شدتفاوت نظر بین گروپهای ذیدخل و ذیعلاقه افغانی برعلاوه شخصی بودن، بیشترماهیت مفکوروی را از نظر سیاسی وانمود میسازد. تا اکنون ما این تفاوتها را بطور اجمال خلاصه ساخته ایم اما اگر مساله تفاهم مطرح گردد در آنصورت لازم است اول این تفاوت نظرها از قید شناخت اجمالی خارج و بصورت جزوار تشخیص شود و دلایل تفاوتهای مفکوروی واضح گردد. بعد از تشخیص تفاوت ها، توجه بامکانات راه حل بحیث نقطهٔ آغازدرتفاهم ذات الافغانی معطوف شود و با تفاهم مشترك راه حل وسطی مشخص جستجو گردد. همچنان سعی بعمل آید که اطراف ذیعلاقه را متوجه مصالح ملی و ازخود گذری سازد. برای این منظور لازم است قبل ازهر اقدام دیگر، شاه نقش بیطرف خیر خواه و میانجی رادر رفع این معضله در پیش گیرد. هرگاه شاه منسوب بیکی از جناحها باشد، در آنصورت موقف او بحیث مصلح و میانجی صدمه خواهد دید و اینکار حل قضیه کشور را بمشکل جدید مواجه خواهد ساخت. کسانیکه اکنون تلاش دارند شاه را در راس یکی از اطراف ذیعلاقه قرار دهند، اشتباه بزرگ بوده و موقف شاه را بحیث مصلح و خیر خواه خاصتا در انظار تنظیمها و قوماندانهای مستقل تخریب مینمایند. شاه باید دراینمورد کمال احتیاط را بخرچ دهد تا نشود یگانه روزنه امید ها مسدود گردد.

تشویش اساسی تنظیمهای مقیم پاکستان و ایران (با انصراف از تحریك دیگران) در اینست که آنها میگویند: هرگاه پای شاه بهرنام که باشد یکباردر مساله داخل شود معنی آنرا میدهد که پای تنظیمها باید ازموضوع بیرون کشیده شود و این یکی ازدلائلی است که تنظیمها درمقابل نقش شاه به مقاومت می پردازند. از آنرو شاه وقتی میتواند نقش زعامت واقعی را بعهده گیرد که توجه جدی خود رابسمت تنظیمها ومفاهمه و مشاوره با آنها معطوف نماید و تنظیمها را در مورد موقف آینده خود مطمئن سازد که او هرگز آرزو ندارد مساله سلطنت رابهر شکلی که باشد مجددا مطرح کند. درپیشنهاد شاه باراده آزاد مردم اشاره بعمل آمده، تنظیم ها با تجارب گذشته چنین فکر میکنند :آزادی مردم در ابراز اراده تحت تاثیر همان قدرت قرار خواهد گرفت که برای اولین بار ولو موقت باشد زعامت سیاسی را در کشور حاصل نماید. آنها عقیده دارند : با کسب این زعامت انتهای آن معلوم نخواهد بود وخطر آن خواهد رفت که جریان دوباره بمنوال گذشته کشانیده شود. باوجودیکه شاه این مطلب را بصراحت بیان کرده که در اقدام او هیچنوع ملحوظ شخصی و کسب امتیازات خاص مطرح نیست وتنها برای تحکیم وحدت و مصالح ملی حاضر بقبول زعامت خواهد بود. با آنهم، این گفته بنظر تنظیمها قاطعیت ندارد، از آنرو اگر شاه آنها را بشکل قناعت بخش از موقف آینده خود اطمینان دهد، امکان داردزمینه تفاهم بین شاه وتنظیمها مساعد گردد.

آنچه در ایجاد همچو زمینه بین طرفین مهم بنظر می آید اینست که باید راه مذاکرات مستقیم به درخواست پادشاه سابق با تنظیمها باز شود و ابتکارات عملی از طرف شاه بحیث یك زعیم بیطرف و خیر خواه صورت گیرد و شاه توجه اساسی خود را برای کسب اعتماد تنظیمها معطوف سازد. دراینمورد شاه میتواند هیات های حسن نیت را متشکل از اشخاص مجرب که در عین زمان مورد اعتماد شاه و تنظیمها باشند از بین گروپهای محلی، علما و اهل خبره انتخاب نماید ورسماً آنها را موظف مفاهمه با جوانب مختلف سازد.

شیوه ایکه قسما تا اکنون در پیش گرفته شده مشکوک بنظر می آید. از مدتیست که رفت و آمد شناسا های قدیم در روم آغاز شده و با وساطت اعضای خانواده و سر شناسان سابق، زمینه دید وباز دید ها با بعضی از فعالان امور افغانستان دوام دارد. واضح است که بُعد فاصله و شرایط ناگوار اقتصادی بسیاری از علاقمندان و فعالان را از چانس دیدار با شاه محروم ساخته و درنتیجه تماس های شاه نیز با یك تعداد قلیل و انگشت شمار محدود مانده است. اگر این نقیصه حل نگردد نقش شاه در حل قضیه تبارز نخواهد کرد.

اگر نظری بدوره سلطنت انداخته شود عین حالت در آن زمان بشکل دیگر معمول بود، بعبارت دیگر بین شاه و مردم فقط یك پُل باریك وطولانی قرار داشت که عبور از آن فقط برای اشخاص معدود میسر بود. بجز همین عده، عابر دیگر مجال عبور ازاین پُل را نداشت واصلا همین عده، عابر دیگر را موقع عبور نمیداد، برای اینکه موقف خود شان متزلزل نگردد. این عده سالها با تقرر از یك مقام بمقام دیگر کسب شان میکردند وخود را محرم اسرار و مرجع افکار جلوه میدادند .بدین ترتیب راه شناسائی و تماس شاه با قاطبه مردم بطور عموم و با نسل جوان بخصوص بسته بود. اکنون باز این حالت در جریان است. در شرایط موجود، کسانیکه با شاه فرصت دیدار ومصاحبه می یابند، با توجیهات شخصی مسائل کشور را با مردم طوری مطرح میسازند که گوئی ایشان نمایندگان و سخنگویان واقعی شاه بوده، وظایف و مکلفیتهای خاص را در زمینه عهده دار میباشند. اجتماعات دوستان ومربوطین را دائر میسازند وحرکات پراگنده و اغلبا متناقض با اصل را براه می اندازند. در اثر این شیوه، سوء تفاهمات بوجود می آید و اقدامات نا منسجم و پراگنده اذهان مردم را مغشوش میسازد و سبب خرده گیریها و مایوسیت ها میشود. در حالیکه میدانیم که شاه تا اکنون هیچ کسی را رسما بحیث نماینده خود تعیین نکرده است.

خطر این شیوه بازهم در آنست که سخن گویان نام نهاد شاه، چون در تنظیمها راه ندارند، فعالیت خود را بیشتر در بین افغانهای مقیم اروپا و امریکا متمرکز ساخته اند و در نتیجه تنظیمها فکر می نمایند که گویا شاه میخواهد در راس جناح سوم در مقابل تنظیمها قرار گیرد. در حالیکه حقیقت موضوع آنست که شاه تلاش مینماید تا موقف خیر خواهانه و بیطرفانه خود را با توجه جدی بسمت همکاری با تنظیمها تقویه نماید.اینکه شاه در این اواخر یك تعداد محدود کسانیراکه قبلا با تنظیم ها همکاری داشتند و اکنون ازآنها فاصله گرفته اند بخود نزدیك ساخته است، به آن مقصد نیست که از همچو اشخاص برضد تنظیمها استفاده کند، بلکه به آن مقصد است که شاه میخواهد از آنها درراه تشدید روابط نزدیك و ایجاد فضای اعتماد ذات البینی مثبت و سالم با تنظیمها همکاری جوید. این روش اگراز قیدیکی دو شخص خارج شود و وسعت اختیار کند نتیجه بهتر بارخواهد آورد.

مساله دیگر نقش سیاست و دین است که تنظیمها فکر میکنند شاه بین سیاست و دین حد فاصل میگذارد در حالیکه این اشتباه بزرگ است. در افغانستان این دو عنصر جدا نبوده یکی متمم و مکمل دیگر است وهرنوع تلاش در کشیدن حد فاصل بین سیاست و دین در کشور ها خطا است، چنانچه شاه بصراحت به این موضوع اشاره کرده یکی از اهداف جهاد را بمفهوم وسیع ایجاد نظام سیاسی قایم بر مبنای دین مقدس اسلام بیان نموده است. این سوء تفاهم فقط در اثر کمبود تماسهای حسن نیت و هموطنی ایجاد شده، نه آنکه منشاء مفکوروی داشته باشد.

مساله مهم وقابل غور همانا در تعیین هیات سه نفری و یا بعداً تعیین اعضای جرگه اضطراری خواهد بود. باوجودیکه شاه معیارات (شهرت ملی، سابقه، تمثیل فرهنگی و منطقوی) را اساس عمده قرار داده ولی باید بمعیارهای مذکور روشنی بیشتر انداخته شود، زیرا طوریکه تجربه نشان داده تعیین اشخاص بدون تفکیك قاطع وواضح معیار ها، اغلبا سبب بروز اختلاف نظرها گردیده و قبل از آنکه باصل موضوع پرداخته شود همه امیدها در همان آغاز بارتباط تعیین اشخاص برهم خورده و از هم پاشیده است. از آنرو بهتر است معیارها با اشتراك هم تعریف وتشخیص گردد و تفاهم در زمینه قبلا بوجود آید تا از برهم خوردن موضوع در آینده جلوگیری بعمل آید.

کسانیکه در تحت شرایط موجود دایر شدن لویه جرگه را طرفداری مینمایند وحتی به آن عنوان یگانه راه نجات را میدهند اکنون متوجه خواهند بود که تدویر لویه جرگه در مراحل آخر پیشنهاد مطروحه شاه قرار دارد یعنی زمانیکه تفاهمات مقدماتی حاصل گردد، هیات (سی نفری) موفق به تدویر جرگه اضطراری شود وجرگه اضطراری بوظایف محوله رسیدگی نماید، ثبات و استقرار تامین شود ومسوده قانون اساسی طرح گردد، آنوقت لویه جرگه دایر خواهد شد. از آنرو مطرح ساختن لویه جرگه در شرایطموجود اقدام بسیار قبل ازموقع است. کسانیکه نظریات متفاوت خود را اخیراً در پناه پیشنهادات شاه جلوه گر میسازند، باید نخست نظر خود را خوب بدانند وبعدا نظر شاه را دقیق مطالعه نمایند و آنوقت با قضاوت سالم راه و عمل خود را تعیین کنند. از همین سبب است که ارائه راپور اجراات بعضی از فعالیت های سیاسی که اخیرا در کالفورنیا رویدست گرفته شده، مورد تائید شاه در روم قرارنگرفته و اشاره گردیده که این اقدامات چنان نیست که او پیشنهاد کرده است.

خوشبختانه در این اواخر پیشنهادات مشخص دیگر نیز در حل قضیه کشور موازی با پیشنهادشاه ارائه گردیده، ازجمله پیشنهاد محترم داکتر محمد یوسف که مورد غور علاقمندان قرار گرفته است. اگرچه متن این نظر در شماره دهم-یازدهم مجله آهینه افغانستان چاپ شده، ولی نامه بعدی محترم داکتر صاحب محمد یوسف چنان مشعر است که این پیشنهاد بحیث یك مشوره، ابتدائی از طرف عده همکاران ایشان روی کاغذ آورده شده و غرض ابراز نظر به بعضی دوستان ارسال شده است و نظر به بعضی خلاها

بقیه در صفحه ۱۹

پریشان رشته در خارستان
از ملت تا امت

محترم سمندر غوربانی

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت — آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد (حافظ)

مثل اینکه استاد گرانقدرم آقای نگارگر گوشهٔ چشمی بر «پروسه تشکل ملتها» بنوشتهٔ من داشته اند وباور شما بیاید که وقتی میخواستم آنرا بنویسم باید بی پرده بگویم که چند بار بدلم گشت که ایکاش در محضر استاد نگار میبودم و علم[1] الاشیاء ملت و ملی را استفسار می کردم که خوب میشد ـ و باز اگر مینوشتم یحتمل که نوشته کار بهتر از آب در میامد ولی دل به دریا زدم و در صف رندان وهرچه باداباد گفته نوشتم و اما بنا برعادت وسلیقه ام بداننگونه که استادم آقای نگارگر گفته اند بر «کلیات اساسی موضوع اشارهٔ گذرا» کرده ام و میدانید که چرا؟ بخاطر آنکه ما روزی و روزگاری را در محیط مجرد بازان میزیسته ایم وبنا برعادت زشت زورگویان٬ جهانبینی علمی وفلسفهٔ علمی که با مقولات فسیل شده‌ای[2] از قبیل «دولت» و «طبقه» و «ارتجاع» سروکار دارند و نمیتوانند ویا چشم آنرا ندارند که عناصر «سیال» را در (متن) تاریخ نظاره کنند و به «فرد» بمشابه «مقوله اجتماعی» مینگرند و در نتیجه با یك الگوی «از پیش ساخته شده» همه را قالب میزنند و با یکلا استبداد سیری نا پذیری به «تصفیه» و «پاکسازی» (خصوصیت ها) میپردازند و ما نیز وبهتربگویم من نیز همان عادت بد را در تفکر ونگارش خود بازتاب کرده ام. ولی و اما سلیقه کلی بافی علت دیگری نیز دارد که به صفحات محدود مجله ویا نشریه٬ ارتباط میگیرد که از آسمان تا ریسمان صحبت میکند و مطلب دارد و همین ترس از درازه گوشیها آدم را وادار میسازد که در هر موضوع تنها بکلیات اساسی بگونه گذرا بسنده کند. و خود میدانید که این کارخوبی نیست چون خوکردن بکلی بافی بهربهانه ای که میخواهد باشد مهارتها و استعدادانسانرا بهنگام معالجه وبررسی قضایای «مشخص» و پدیده های «خاص» از وی سلب میکند و او را واماندہ ودرمانده میسازد واگر باور ندارید همان نوشته مرا پهلوی نوشته خود بگذارید و بگوئید که چی می بینید و اگر از من بپرسید کارمن باین میماند که شما یکبار برای دانش آموزی سر درس زبان و ادبیات فارسی وظیفه بدهید که فی المثل در «فضیلت» بهار مقاله ای انشاء کند که از ده سطر کم واز ۱۵ زیادترنباشد که معمولا آموزگاران چنین میکنند وباز یکبار دیگر آنرا مقایسه کنید با آنچه که از سعدی میدانید و از برگ درختان سبز و دفتری از معرفت کردگار و بروید پروسه فتو سنتز را شرح دهید و اینکه چگونه نور بواسطه ماده کلروفیل که در برگ سبز درخت است جذب میگردد و باز ازخود بپرسید که نور بوسیله کمیت های «پیوسته» جذب میشود و یا «گسسته» ویای صحبت از انشتاین و ماکس پلانگ را بمیان بیاورید و در نهایت سعدی شیرازی را با انیشتاین وماکس پلانك المانی و بیالوژی را با فزیك کوانتوم کله بکله کنید٬ آنوقت است که به یقین میتوانید تا که تفاوت میان دونوع تعبیر از بهارانرا ارزیابی نمائید. همان تفاوتی که میان نوشتهٔ من است که بیك کار خانگی میماند و آن طول و تفصیل نوشتهٔ زیبای شما که عطش و اشتهای یك محقق را سیراب میسازد و اشباع میکند.

آقای استاد نگارگر ـ قصد آن کرده بودم تا مسائلیرا که در آن مقاله آمده بود به بخشها وزیر بخشها ویا بخشهای فرعی دیگری قسمت کنم و به گونهٔ مثال از رابطه آغاز و فرجام سرمایه داری با استعمار وناسیونالیزم بگویم و بنویسم و از بورژوازی ملی و باز ازمسئاله روشنفکر و جبهه ملی پدروطن و از پیوند ایندو با بورژوازی ملی و هم از تفاوت تاکتیك احزاب جنوب شرق آسیا و شرق میانه درمورد جبهه متحد ملی و هم از اینکه بایستی «ملتها» را بجای «طبقات» گذاشت و در پایان از تفاوت مقوله امت با ملت بحث کرد. همینکه تبصره ناشر محترم آقای داکتر صاحب هاشمیان را برمقاله خودخواندم٬ طی نامه‌ای سپاس واستنان قلبی ام را خدمت شان عرض و از ملاحظات انتقادی شان تشکر کردیم وگفتم شما مسئولیت خود را در قسمت مسائل ملی و آنچه که مربوط بمردم و وطن ما است بصداقت و صراحت احساس میکنید و در موارد معینی موضع گیریهای مشخص دارید که خوش آدم می آید ولی من هم درهمان نامه گفته بودم که اگر هموطنان دراثر تقاضای شما مطالبی بنویسند با آنکه من آنرا با ادب وحرمت میخوانم وقدر میکنم وارج میگذارم حاضرنیستم که در آن باب چیزی بنویسم وبهتر آنستکه ما گفتنی های خودمانرا بگوئیم نه آنکه بکوشیم تا به صورت مسخر ویا با دهن کجی٬ بیجهت خود را با هموطنانیکه آنان نیز بروی اصل تساوی فرصتها گفتنیها وشنیدنیهایی از گواهی چشم و گوش دارند و باید بگویند وبنویسند٬ درگیر بسازیم. ولی همینکه تبصرهٔ شما رابعنوان «خاری در بر نیان» خواندم باخود گفتم که استاد نگارگر در تاریخ روشنفکری معاصر ما خود یك پدیده استثنائی است که آدم چه با ایشان موافق باشد وچه نباشد٬ نمیتوانند که ایشانرا نادیده بگیرد و نتوانستم در برابر تقاضای استاد نگارگرکه گفته بودند «خیلی مایلم ازایشان در باره این نگارش خود چیزی بشنوم» مقاومت کنم. همان بودکه تصمیم گرفتم «چیزی» بنویسم ولی نگارش برای استاد نگارگر همان «زیره بکرمان بردن» است چونکه استادنگارگر اولا خیلی «خوب» مینویسند چونکه «موضوعات» و «تاپك» های خوبی در دسترس و چشمرس دارند و ثانیا «خوب» مینویسند که آنرا بخوبی پرورده میکنند و باصطلاح استاد شادروان صلاح الدین سلجوقی «پالوده» اش میسازند.

آنچه را که من از تبصره‌استاد نگارگر برنوشته خود آموخته ام چیزی نبوده که من فکرش را میکرده ام که چه میخواستم بگویم بلکه آنچه را که دریافته ام این بود که من چه باید میگفتم ومی نوشتم. حالا من وقتی یکبار دیگر همان نوشته خود را در متن تبصره‌های استاد میخوانم که گفته بودم " و من تاهنوز که هنوز است همچنان برسرهمان حرف خود استم " ازهمان دگم ساده لوحانه ای که داشتم خیلی هم بدم می آید چون من این همان ادعا را در سیمینار سید جمال الدین افغانی عنوان‌کرده بودم وفکر میکنم که سالهای آخر عمر جمهوری داودخانی بود، ازهمان تاریخ تا که " پروسه تشکل ملتها " را مینوشتم چیز تازه در همین زمینه نشنیده بودم وتنها پس‌ازتبصره استاد نگارگر بود که چیزهای نوی آموختم و این برای یك جستجوگر عیب کلانی است که در تمام این مدت که افراد یك ملتی که او منسوب بایشان است همه دگرگون شده اند و او تا هنوز که هنوز است همچنان برسرهمان حرف خود است . این مربوط میشد بکسالت فکری وتنبل مابی در اندیشه ها .ولی مشکل دیگرمن مشکل " تعبیر "از اندیشه است . برای مثال همینکه نوشته بودم که همچنان بر سر همان حرف خود استم" همیشه در تردید و دودلی بسر میبرم که آیا " است " را بکاربرم و یا " هست " را و این در سالهای سی و اندی بود (بحساب شمسی) که دلم میخواست " خوب " نوشتن را تقلید کنم ولی بنا به عللی که دراینجا مجال ذکرش نیست اداب گفتار ونوشتار را رها کردم و چسپیدم به پریشانگوئی های فلسفی و مجردبازیها ومجرد سالاریها وهمینکه متوجه شدم که " شکل" تعبیر بهمان اندازه " محتوی " اندیشه ارزشمند است دیگر دیر شده بود و این سال های پنجاه بود و دیدم که شکل تعبیر همانند محتوی آن جنجال برانگیز است و از توان همچومنی بیرون و خوب حرف زدن برایمن همان اندازه دشوار است که حرف خوب زدن . چون میدیدم که‌فلسفه تحلیل منطقی سروکارش هم با همان اشکال تعبیر همانند " است " و "هست " است‌گوابینکه تمام فلسفه سوداگری به تحلیل کلمات و واژه هائی از قبیل (is) و یا (the) خلاصه میگردد که حوزه ویانا ومکتب برلین و مدرسه وارسا هریك بنوبه خود از همین واژه (is) صحبت هائی دارند وبرا تراندراسل دو فصل از یك کتاب را و آنهم در فلسفه ریاضی بنگارش راجع بهمین حرف (the) اختصاص داده و باز رودلف کارناب اصرار دارد که بایستی فی المثل از دوتعبیر : " این جمله با معنی است " و " این جمله معنی دارد " همان جمله اولی را انتخاب نمائیم چونکه جمله دومیما را از مرزهای زبان بیرون میکند و در مرزهای ما بعد زبان و تا مابعدالطبیعه هدایت میکند. اشتغال بچنین بحثها و گفتگویها بود که آنچه راهم که از استاد جاوید درمجله " ادب " ویا از منوچهر بزرگمهر در مجله " سخن " از " است و هست " خوانده بودم همه را پاك ازیاد بردم و من ماندم با همان افکار آشفته و با تعبیرات کُلمبه و سُلمبه . با چنین پیشینه تربیتی است که‌میخواهم نظر خود را در آن بخش‌از تبصره های استاد که من با آن موافقت نهائی دارم نه بعنوان توضیح اضافی بلکه‌به به بهانه همدلی و همنفسی بمحضر استاد نگارگرارائه نمایم.

استاد گویند :" یکی از مصیبتهای دیگر ما اینستکه نه تنها مصرف کننده تولیدات صنعتی غرب استیم بلکه فراورده های کلتوری غرب را ندانسته در قالبهای خودی میریزیم " وبهترین‌نمونه آن همین فراورده کلتوری غرب راجع به تعریف ملت است که ما آنرا با دل وجان پذیرفته ایم. این قسمت پیش گفته از استاد نگارگرلا اقل از دیدمن کانون و محراق ارمانها و ایدالهای من‌در نوشته " پروسه تشکل ملتها " است . من در همانجا ملت را عامیانه تعریف کرده وعناصرمولفه آنرا به زبان وسرزمین و تاریخ و اقتصاد مشترك تقلیل داده بودم و در واقع مجبور بودم‌نوعی کج طبقه گی بکار برم از لحاظ آنکه " ملت "از همان مقوله ها و مفاهیمی است که بیشتر از آنکه آدم بخواهد آنرا "تعریف" کند بیشتر آنرا "احساس" مینماید واحساس‌آن آسانتر ازتعریف آنست و برای آنکه ما در " احساس " خود نسبت بمساله ملی صداقت و اطمینان داشته باشیم باید آنرا در قالبی بریزیم که با چندش[5] ها و خلجانهای[4] ما نسبت بمساله ملی تناسب وهماهنگی داشته باشد . در غیر آن چگونه ممکن است که ما در مبارزه ملی برعلیه استعمارگران به پیروزی دست یابیم ولی مساله ملی را در همان قالب و صورتی عرضه نمائیم که استعمار گر خود آنرا برای ما دیکته نموده و فورمولبندی کرده است . چون استعمار خیلی بسادگی میتواند کشورها ئیرا که پارچه نموده بصورت سرزمینهای جداگانه برای ملیت های جداگانه با تاریخها و فرهنگهای بومی و محلی جدا از یکدیگر تصنیف و طبقه بندی نماید از لحاظ آنکه تاریخ و جغرافیای این کشور ها هم همان تاریخ و جغرافیایی است که استعمار خود آنرا بخشبندی و نشانه گذاری کرده است بناء مولفه های مقوله ملت‌تنها به نفع جهانخواران است که بجان ملتها افتاده اند.

و حتي خود همین اصطلاح " غرب زده گی " مال غرب است و بودند دوستان نکته سنجی که آنرا برای جلال آل احمد[6] یادآوری میکرده اند وتا وقتیکه آل احمد " غربزدگی " و " مدیرمدرسه " را مینوشت در بند غرب زدگی بود وتنها پس‌از آنکه " خسی درمیقات " و " نون والقلم "را نوشت از غرب زدگی رهائی یافت . من باجازه استاد نگار گر وپس‌از خواندن تبصره های ایشان وحتی در روشنائی آنها میخواهم بگویم که همین تقسیم دوگانه غرب سرمایه داری و شرق سوسیالستی خودنیز نتیجه‌یك توطئه جهانی و اصل همزیستی بهره کشی شرق وغرب از کشورهای بعقب گذاشته شده است که این کشورها بایك سردرگمی سیاسی و فلج زدگی فرهنگی گاه باین وگاه بان باصطلاح ابرقدرت تکیه میکنند که یکی پول بیشتر دارد و دیگری ایدولوژی بیشتر .

باچنین برداشتي است که میخواهم تحشیه و تعلیقی را برمتن نوشته استاد نگارگر بیفزایم‌چون معتقدم که تحولات اقتصادی جهان از حدود همان مقولات و اصطلاحاتیکه قبل برین بیانگر شنویت

غرب امپریالزم و شرق سوسیالست بوده، خیلی فراتررفته است. و من بیاددارم روزگاری را که میگفتند لنینزم جهان بینی مارکسیزم در مرحله تکامل امپریالزم است و شاید هم اگر تره کی روزگار بیشتری را بسر میماند قدرت کرملین برای "معلم توانا" تیزس تازه، دیگری را ارائه میکرد بدانسان که بر زبان کارمل کلمه "مرحله نوین و تکاملی" را جاری ساخت. امروزه این خزعبلات[3] ایدیالوجیک خیلی هم بیرمق شده وبیمزه و اما واقعیت اینستکه امپریالزم بصورت اولترا امپریالزم تغیر چهره داده است اصطلاحی که لینن آنرا از زبان (کاوتسکی) مرتددربیان رساله، "دولت و انقلاب" عنوان کرده است. آن اولترا امپریالزم همین شرکتهای کثیرالملیت امروز است که تمام جهان را بصورت یك کمپنی واحدی در آورده بنحویکه مثلا موادخام ازیککشور است وتولید آن بصورت کالا در یك کشوردیگری است وکارگر آن بکشوردیگری تعلق دارد وبازعرضه، آن در یك کشور دیگری صورت می پذیرد و سود آن میرود بحساب افراد کشور دیگر که اتحادشوروی نیز افتخار عضویت درین مجمع اولترا امپریالزم را دارد- این اوضاع و احوال در نظر عده‌ای از متفکران و روشن بینان اصطلاحات تازه را خلق کرده که همان جمع اضداد است و بنام سیاست "ودکا - کولا" یاد میشود.هماطوریکه گفتیم در روشنائی تبصره های استاد و با این اطلسیاست ودکاسکولا میخواهیم زیاده گوشیها شیرا بوگفته استادم کرده باشم و باز کدام آموزگاری همچو من است که به درازه گوشی خو نکرده باشد؟

استاد : "او (سرمایه داری) در آن روزگار نیز کنین تلخ هدف اصلی خویش را در جعبگگ شیرین ماموریت متمدن سازی بپیچید و هنگامه برپا کرد که آمده است باین مردم وحشی (!) وبی فرهنگ (!) زندگی و اداب معاشرت بیاموزد."

نویسنده : او (منظور روسیه شوروی است) هدفهای استعماری خویش را بروی انگیزه "جامعه شگوفان" پیاده کرد و آمد تا برای ما بیاموزد که باید بخاطر "مترقی" بودن و نسل "جوان" بودن با پدر و مادر پیر فقط بدلیل پیری و تکیه برگذشته های "ارتجاعی" شان همه پیوندها را بگسلانیم وبرای مادر "وطن" از نو پدر خوانده پدر "وطن" را به عاریت بگیریم و بگفته شاعرشهید محمد افضل شهیر :

بیرکعجب از وطن سخن میگوید	از بیخردی سخن به فن میگوید
این بچه حرامی زکدامین پدراست	کز بی پدری پدر وطن میگوید

استاد : "بگذار روشنفکرمغرب زمین این تمایل ما را نوعی فاشیسم طراز نوین تلقی کندو یا زینوفوبیا یش (ترس از اجنبی) بخواند (چنانکه صدام حسین را هیتلر می پندارد ومقاومت شرق وخاصتا کشور های اسلامی را در برابر بی بند وباری غرب جلوه ای از زینوفوبیا) ولی ما می دانیم که پایه اقتصادی فاشیزم در شرق وجود ندارد. و اما زینوفوبیا چطور؟

نویسنده : بگذار روشنفکر شرق زده با این تمایل ما را نوعی فاشیزم طراز نوین تلقی کند و یا زینوفوبیایش (ترس از اجنبی) بخواند "چنانچه شوروی حفیظ الله امین را فاشیست میخواند و مقاومت مردم افغانستان را جلوه ای از زینوفوبیا" ولی ما میدانیم که پایه اقتصادی فاشیزم در شرق وجود ندارد و اما زینوفوبیا چطور؟

افزون بر همین دو تحشیه وتعلیق، من به همه آنچه استاد نگارگر گفته اند موافقم و در صورتیکه صفحات آهینه افغانستان که چنین دوستان پراگنده درسراسرجهان را در یك مجمع فرهنگی گردهم می آورد، اجازه بدهد در آینده آنهمه یادداشتها و تبصره های استادم را در نظر میگیرم که برای همه خیلی هم آموزنده است و همزمان برای کسانی همانند من که در سراشیب زندگی پا نهاده ام تشویق کننده هم است و مثل اینکه استاد تشخیص داده اند که آدمهائی همانند من با این سن و سال بتوجه بیشتری نیاز دارند که آنرا با رعایت حرمت و آداب دوستی نوشته اند. و اما راجع به خاری در پرنیان ! (باقیدارد - قسمت دوم این نوشته در شماره آینده نشر میشود انشاءالله)

---

(۱) علم الاشیا،- در دورهٔ امانیه معلومات طبیعی را علم الاشیا، میگفتند ومضمونی باین نام در مدارس تدریس میشد- شناخت چیزها، علوم طبیعی وتاریخ طبیعی.
(۲) فُسیل - سنگواره - آثار و بقایای موجودات قدیم.
(۳) خزعبلات - سخنهای بیهوده و باطل و خنده آور. (خز عبل و درجمع خز عبیل نیزگویند)
(٤) خلجان - اضطراب و قلق.
(٥) چندس - حالت بدی که از دیدن چیزهای ناگوار دست میدهد.
(٦) جلال آل احمد - پس از دوره مشروطه درایران بهترین نمونه یك روشنفکراست که درمقام مقایسه باصادق هدایت در میان تحصیلکرده های جامعه ما ازمحبوبیت وشهرت بیشتری برخوردار است. دریك مرحله معینی ازکارتحقیق وپژوهندگی بایك دید وتحلیل چپ گرایانه بیشتر با نفوذ فرهنگی غرب سرستیزه داشت واما درمراحل بعدی که بمذهب وعرفان روی آورد اثر (ن والقلم) و (خسی درمیقات) را نوشته سیمین دانشور همسر بافضیلت وی درمیان حلقه های روشنفکر ایران تاآن حدشناخته شده بود که نام وی اغلب با نام جلال یکجا تداعی میشد، آن شباهت وهمگونی که بگفته واصف باختری میان سیمون دو بو وار و ژان پل سارتر درفرانسه بود. سیمین دانشورتا اکنون درقیدحیات است واما جلال دیگر مدتی است که از جهان در گذشته است.

پیام سال نو پادشاه سابق ومطالب دیگر ....

بسم الله الرحمن الرحیم

هموطنان عزیز، ملت مسلمان و مجاهد افغانستان

ورود سال نو هجري شمسي را مصادف بماه مبارک رمضان که ماه رحمت و بخشایش خداوند و ماه جهاد با نفس و خود خواهي است ، بشما تبریک میگویم.

توام بودن این دو مناسبت فرخندهٔ سال نو و ماه مبارک رمضان را بحیث سر آغاز حل عادلانهٔ قضیه افغانستان وارادهٔ ثبات واستقرار و صلح در کشور ، فال نیک میگیرم.

هموطنان عزیزم: از اخراج قوای عسکري شوروي از افغانستان دو سال کامل گذشت ، بهمان اندازه ایکه ملت مجاهد افغان در طول دههٔ جهاد تاریخي خود مصدر کارنامه ها و افتخارات بزرگ در سطح ملي و بین المللي گردیده بود ، بهمان پیمانه واقعیت های دو سال گذشته متاسفانه مایهٔ نگراني و اندیشهٔ عمیق هر افغان بوده است .

جریانات ناشي از منافع خارجي در سطح منطقوی و جهان و عدم موفقیت وضع سیاسي موجوده در ساحهٔ جهاد و تلاش قبل از وقت برای رسیدن بقدرت سیاسي ، بدون در نظر گرفتن ارادهٔ آزاد مردم افغانستان ، اسباب نگراني ملت مجاهد افغانستان را بار آورده است . باوجود چنین واقعیت ناگوار ، بخشهای متعدد جامعهٔ افغاني و عناصر وطندوست ملت افغانستان در داخل و خارج کشور ، مساعي ممکن شانرا بمنظور رسیدن بحل عادلانه و مطلوب قضیهٔ کشور شان ، مبذول داشته اند.

در جملهٔ این مساعي، اجتماع و تفاهم قوماندانهای فداکار جهاد افغاني در داخل کشور ، جهت بر رسي امور جهاد و سهمگیري در اعادهٔ ثبات و صلح و نتیجه گیري عادلانه و آبرومندانه از موقف جهاد ، قابل یادآوری است .

هموطنان عزیز : چهارماه قبل پیشنهاد طرحی را در رابطه با حل سیاسي قضیهٔ کشور و توجه حلقه های تنظیم شدهٔ سیاسي مربوط بجهاد و شخصیتهای سیاسي و عناصر موثر جامعهٔ افغاني و سایر هموطنان عزیز ، باطلاع رسانیده بودم . هدف آن پیشنهاد تحقق کامل اهداف اساسي جهاد مردم افغانستان، از طریق تفاهم و مشورت میان افغانها در سطح وسیع ملت افغانستان ، بود. مطابق پیشنهاد، یک هیات افغاني متشکل از شخصیتهای طرفدار جهاد، فهرست اعضای یک جرگه اضطراری افغاني را تهیه مینمایند. اعضای شامل فهرست جرگه افغاني عبارت خواهد بود از نمایندگان سازمانهای جهادی، بشمول قوماندانهای مجاهدین ، نمایندگان سایر حلقه های تنظیم شدهٔ افغاني وفادار بجهاد ، دانشمندان معروف اسلامي افغاني در داخل وخارج کشور ، شخصیت های سیاسي افغاني از داخل و خارج کشور ، بزرگان و مشران قومي از داخل و خارج کشور ، و سایر عناصر موثر جامعهٔ افغاني. باشتراک این اعضاء یک جرگهٔ اضطراری افغاني در داخل کشور و یا در یکي از کشور های اسلامي و یا بیطرف بهمکاری ملل متحد ، دایر میگردد. جرگه بمنظور تنظیم دورهٔ انتقال ، یک سازمان سیاسي موقت تشکیل مي نماید. این سازمان سیاسي علاوه بر امور اجرائیوي ، وظایف مشخصي را که از طرف جرگه وضع میگردد وجهت اعادهٔ ثبات و استقرار و تصویب قانون اساسي جدید ،وتدابیر دایر شدن لویه جرگه بمنظور تصویب قانون اساسي ، وآماده ساختن زمینهٔ انتخابات آزادو ایجاد نظام سیاسي قایم بر مبادي اسلام در افغانستان و تنظیم حیات پارلماني در چوکات آن نظام ، ایفا مي نماید.

هموطنان عزیز: تا جائیکه اطلاع دارم پیشنهاد فوق در حلقه های ملي افغاني و مراجع بین المللي با علاقمندي مورد توجه قرار گرفته، اکنون فرصت آن است که با همکاري و تفاهم میان طرفهای وابسته بجهاد،بشمول قوماندانهای مجاهدین و سایر افغانهای وطندوست و وفادار بملت افغانستان ، در تطبیق پیشنهاد فوق گامهای عملي برداشته، تا اگر خداوند بخواهدحالت رکود و غیر قناعت بخش فعلي خاتمه یافته ملت مجاهد افغانستان فرصت یابد تادر تنظیم حیات سیاسي و باز سازی کشور خود آزادانه و در محیط آرام و بدون مداخلات خارجي نقش موثر خود را ایفا نماید.

افغان سنتر - بیاند وار و طرح تاسیس حکومت جلای وطن در امریکا

BEYOND WAR.

ترجمه دری این سند

افغان سنتر / مرکز افغانان

AFGHAN CENTER

ابتکار مشترک افغان سنتر/بیاندوار

برای اعمار صلح دوامدار

در افغانستان

Joint Afghan Center / Beyond War initiative
for building lasting peace in Afghanistan

Background: The conditions in Afghanistan have changed dramatically since the withdrawal of Soviet Troops. Until then, the Afghan resistance movement was struggling against the occupation of their country by a foreign power. Since the withdrawal, however, continued fighting pits Afghan against Afghan in a conflict which could produce either another Khomeini-like tyrannical regime, or a drift into ongoing factional fighting leading to conditions much like those currently experienced in the tragic situation in Lebanon. A third path is not only possible but highly desirable, that of the physical reconstruction and political reunification of the Afghan nation.

Though resources are available for the physical reconstruction of Afghanistan, the process of reconstruction depends upon the institution of an appropriate and stable political process. A stable government, instituted with the consent and participation of the Afghan people, is the only institution which can manage the rebuilding of a war-torn nation.

At the present time, there are no Afghan initiatives underway to bring about such a political reconciliation. The United Nations is working to reconcile the differences in approach and interest of the international parties involved. Pakistan has instituted a process of consolidation among the representatives of mujahideen and refugee factions residing in Pakistan. Initiatives by nations other than Afghanistan, however, can never be fully of, by and for the Afgan people.

Therefore, a small team from Beyond War, a grassroots educational organization in the United States, and the Afghan Center, working with and representing thousands of Afghan refugees temporarily residing in the United States, have decided to explore the possibility of facilitating an Afghan initiative to move Afghanistan beyond its current state of war.

The attached draft proposal is a working document setting forth a process for establishing an interim government. This approach is currently endorsed by the majority of the Afghan people.

BEYOND WAR NATIONAL OFFICE · 222 HIGH STREET, PALO ALTO, CA 94301-1097 · (415) 328-7756 · TELEX 856588 · FAX (415) 328-7785

پس منظر : اوضاع افغانستان بعد از خروج عساکر شوروی بطور دراماتیک تغییر نموده است . تا آنوقت مقاومت ملی افغانستان بمقابل اشغال وطن شان توسط یک قدرت اجنبی مبارزه میکرد . اما بعد از خروج عساکرشوروی جنگهای دوامدار افغان را بمقابل افغان بمنازعه ای میکشانند که یا رژیم ظالم دیگری مانند آن خمینی یا طوفان تمایلی بطرف جنگهای حزبی وفرقوی خواهد کشانید که وضعی را مانند آنچه در آشوب رقتبار داخلی لبنان دیده میشود ببار خواهد آورد . راه سوم نه تنها ممکن بلکه نهایت مطلوب است و آن عبارت از بازسازی فزیکی افغانستان واتحاد سیاسی باهمی ملت افغان میباشد.

اگرچه برای بازسازی فزیکی افغانستان منابع میسر میباشد ولی پروسه بازسازی مربوط به تاسیس یک پروسه متناسب و پایداری میباشد. حکومت پایداری که بخواسته وسهمگیری مردم افغانستان تاسیس شود یگانه موسسه ای است که میتواند ازعهده اعمار مجدد یک ملت جنگ زده بدر آید.

درحال حاضرکدام ابتکار افغانی وجودندارد تا چنین آشتی سیاسی را بوجود آورد. موسسه ملل‌متحد ~~موسسه ملل متحد~~ بوسیله جوانب بین المللی و موازی بمنافع آنها برای رفع اختلافات بین افغانها پویان است . دولت پاکستان پروسه‌هم آهنگی بین نمایندگان مجاهدین و مهاجرین مقیم پاکستان را براه انداخته است ولی ابتکارات ناشی از مراجع اجنبی هیچگاه کاملا از طرف مردم و برای مردم افغانستان شناخته نمیشود .

بنابران گروه کوچکی از جانب(بیاندوار) که یک موسسه تربیتی امریکائی میباشد و (افغان‌سنتر) که همرای افغانها و به نمایندگی از هزاران افغان مهاجر مقیم امریکا کارمیکند تصمیم گرفتند تا امکانات رویکار آوردن یک ابتکار افغانی را براه اندازند تا افغانستان را از حالت درگیری درجنگ فعلی نجات بدهد.

پیشنهاد منضمه بمنظور چوکات بندی پروسه تاسیس حکومت موقت جلای وطن تقدیم میشود . این طرز عمل (یعنی تاسیس حکومت جلای وطن توسط افغان سنتر - بیاندوار در امریکا) درحال حاضر از طرف اکثریت افغانها منظور شده است .
(یادداشت اداره - مرجعیکه این سند را بما ارسال داشته‌وعده کرده که طرح پیشنهادی نیزارسال خواهد شد. همان مرجع گفته است که طرح مذکور بموسسه ملل متحد - وزارت خارجه و یکعده سناتور ها و کانگرسمن‌های امریکا ارسال و از ملل متحد از مدرک (حکومت وسیع القاعده) که برای آن بودجه دارد کمک مالی تقاضا شده است . بقرار بیانات منبع مذکور یک کابینه ۳۲ نفری بشمول شاغلو نصیر درانی - زلمی پوپل - رحیم شیرزوی - امان الله منصوری - غلام علی ائین - ابراهیم مجیدسراج عبدالله بختلی - تواب آصفی - داود موسی - یوسففرند - رحیم چینزائی ـ اسحق عثمان‌ـقدیرامیریار

ده نفر از پاکستان – ۵ نفر از ایران و ٤ نفر از اروپا ازطرف افغان سنتر پیشنهادشده بود اما در مجالس بعدی تعداد اعضای کابینه به ٤٠ نفر تزئید یافته ٦ نفر از کابل و ٢ نفر از مهاجرین هندوستان واسترالیا نیز شامل ساخته شده است. منبع علاوه کرد که چند نفر ازاشخاص پشنهاد شده، متذکره معذرت خواسته اند.

از آنجائیکه اجراات (افغان سنتر) مخفی وزیر پرده صورت گرفته و حقایق بطور پارچه پارچه بیرون می برآید، آئینه افغانستان محض بیانات یك منبع افغانی راکه اخبار واسنادمذکور را ازمنابع (افغان سنتر) بدست آورده، گزارش داده بقین بودن آنرا تضمین کرده نمیتواند واشخاصی که عضویت کابینه حکومت جلای وطن بیاندوار/افغان سنتر را نپذیرفته باشند، توضیح آنها نیز در صورتیکه بما برسد نشر خواهد شد.

انچه قابل تذکر است همانا اجراات (افغان سنتر) میباشد که خود را بمراجع بین المللی نماینده هزاران افغان مقیم امریکا معرفی کرده درحالیکه با عتراف خود آنها در سندیکه امضاها راگرفته واعلان کرده بودند مجموع امضاها به صد نفر نمیرسید و از آنجمله نام یکعده که امضا نکرده بودند نیز اعلان شده بود که آنها تکذیب نمودند و این سلسله دوام دارد چنانچه در ذیل نامه ٔهموطن محترم دگرمن ارکانحرب احمد منگل را ملاحظه میفرمایید – ولی افغانهای مهاجر مقیم امریکا تا کنون هیچنوع عکس العمل رسمی بمقابل اجراات مخفی و سری (افغان سنتر) نشان نداده اند، در حالیکه مقامات بین المللی بشمول ملل متحد بقرار مدعیات (افغان سنتر/ بیاندوار) حق دارند تصور کنند که افغان سنتر از هزاران افغان نمایندگی میکند. افغانهای مهاجر مقیم امریکا اگرلازم دانند یك سند انگلیسی را امضا کرده بملل متحد ـ وزارت خارجه ٔ امریکا وسنا وکانگرس ارسال و اعلام نمایند که افغان سنتر چنانچه ادعا نموده نماینده هزاران افغان مقیم امریکا نمیباشد و افغانها از طرح حکومت جلای وطن که بیاندوار/افغان سنترپیشنهاد کرده اطلاع نداشته و ندارند. <u>ما درین مورد نظریات فوری هموطنان را انتظار داریم.</u>

هموطن محترم جناب داکتر صاحب هاشمیان

مجله زیبا وپرمحتوی آئینه افغانستان را ازشماره اول الی اخر سراپا مطالعه و از محتویات آن استفاده شایانی کرده ام. اجازه بدهید بدینوسیله با اغتنام از فرصت از خدمات خستگی ناپذیر جناب شما در راه خدمت بجهاد مقدس وطن عزیز قدردانی نمایم.

برادر محترم – از متن مصاحبه تیلفونی آقای تمیز با آقای زلمی پوپل عضو افغان سنتر که در شماره (دوازدهم) آئینه افغانستان نشر گردیده است واقف شدم که اسم من نیزدر جمله ذواتیکه باصطلاح موافقت خویش را با طرح لویه جرگه (بیاندوار) نشان داده اند درج است.

چون من هیچوقت نه بصورت مستقیم و نه هم بصورت غیر مستقیم با طرح مذکور موافقت نکرده ام لذا از جناب شما صمیمانه خواهشمندم تا توسط آئینه افغانستان بتوجه اعضای محترم افغان سنتر و وزیر صاحبان کلفورنیای جنوبی برسانید تا لطف کرده اسم بنده را که نمیدانم چطور درلست آنها داخل گردیده است هرچه زودتر حذف و ممنونم سازند. با تشکر واحترام. احمدمنگل (سابق دگرمن ارکانحرب) – مورخ ۱۸ فروری ۱۹۹۱ – سکرامنتو ـ کلفورنیا.

یادداشت اداره – جناب احمد منگل در یك صحبت تلفونی متذکر شدند که برادرشان اقای مجیدمنگل سابق مامورورازت خارجه نیز در قباله افغان سنتر امضا نکرده است.

پیرامون لویه جرگهٔ امریکائي بیاند وار

محترما درباره لویه جرگه (بیاندوار) توسط افغان سنتر باید متذکر شد که فعلا تشکیل لویه جرگه هانظر بعوامل مختلف وارد نمیباشد. بنابران لویه جرگه مذکور که روحیه عنعنوی و ملی رابخود نداشت از جانبداری مردم برخوردار شده نتوانست. بهترین طریق که فعلا جهت صلح وارامش و حل معضله افغانستان مثمر واقع شده میتواند تشکیل کمیسیونهائی است که اعضای ان از اشخاص با تجربه ووارد در امور اجتماعی و سیاسی افغانستان علمای دینی دانشمندان تشکیل و به پشتیبانی همه مردم افغانستان برای حل معضله افغانستان اقدام بکنند.
ازجانب دیگر مدت طولانی از وقت اخراج عساکر روسی از افغانستان سپری شد و موفقیتی ازجانب سران پشاور وجهت از بین بردن با زماندگان ماسکو بظهور نرسید که موجب انرا میتوان در عدم توافق انها جستجو کرد. علاوتا نفاق انها دشمنان افغانستانرا زیاده ترمتوجه افغانستان وبهره برداری ها ساخته است که اگر این حالت ادامه یابد معضله حل افغانستان پیچیده تر خواهد شد. می بایدهرچه زودتر وبیشتر متوجه موضوع شد تا نشود که خدای نخواسته افغانستان بمثال ٬٬ مار گزیده وتریاك از عراق ٬٬ واقع گردد. با احترام. عبدالله علی از راکویل ماریلند.

مجله بدون اشتراک به هیچکس ارسال نمیشود

چندی قبلراجع بلویه جرگه امریکائی یك ورق سوالیه برایم فرستاده بودید که حالا بجوابش میپردازم: من مطمئن استم که هیچ افغان وطندوستبا این «لویه جرگه» موافقه نخواهد کرد بجز افغانهائیکه نمیخواهند از ابله کف دست شان نان بخورند بلکه از فروختن نام افغانستان، مردم افغانستان مدت ۱۲ سال جنگیدند قربانی دادند و در اخر نمیشود که چارکله» خام از کلفورنیا سرنوشت شانرا تعیین کنند. و اگر مجاهدین ازاین قصه خبر شوند شاید بخندند وشاید بگویند «بز در جانکندن قصاب در غم چربو.» با احترام سلیمان زکریا از لاس انجلس.

بجواب فورمه نظرخواهی شما ـ چون لویه جرگه یك پدیده ملی وافغانی بوده حق تمام مردم افغانستان است وباید در داخل افغانستان توسط خود افغانها بشمول قوماندانهای غیور جهاد مجاهدین که در جهاد مقدس حصه گرفته اند وافغانهائیکه در خارج از افغانستان بسر میبرند تحت نظرملل متحد صورت بگیرد بهتر خواهد بود. نه توسط یك گروه افغانهائیکه فوق العاده در اقلیت هستند وهدف اصلی شان مانند دیگران همانا جاه طلبی وپرکردن جیبهای شان ازدالرمیباشد. بااحترام محمد صابر پوپل ـ از سیمی ویلی کلفورنیا ـ سابق معلم تخنیك ثانوی.

بجواب فورمه شما ـ چون در شرایط فعلی ملیونها تن از افغانها در اثر شرایط ناگوار از وطن آواره شده ایم افغان بودن و تبعه افغانستان هم حق مسلم ما است. اما تعین سرنوشت ملیونها تن ازبرادران و خواهران رنجدیده ما اعم از افغانهای داخل و خارج افغانستان موضوعی نیست که حل ان توسط چند تن افغان در یك رستوران امریکا صورت بگیرد. بنظر من آنها حق دارند رای بدهند نه آنکه تصمیم بگیرند. راه حل آن صرف در داخل افغانستان و به تصمیم اکثریت کسانیکه در جبهات جهاد بودند منطقی خواهد بود. بااحترام ـ محمد ابوبکر ازیونین سیتی اوکلندکلفورنیا

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف

میرغلام محمد غبار

نظر بخواهش یك عده هموطنان محترم این کتاب از روی نسخه اصلی که در زمان حیات مرحوم غبار توسط موسسه چاپ کتب وزارت اطلاعات و کلتور تحت نمبر ۳۲ مورخ میزان ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) چاپ شده بود کاپی شده است.
برای اطلاع هموطنان بعرض میرساند که برخی ها بعد از وفات مرحوم غبار متن اصلی رادربسا موارد جاشنی کمونستی داده تجدید طبع کرنند و نسخه ایکه در ایران تجدید طبع شده نیز از روی نسخه دست خورده» برجیبها بوده اما اینکاپی از روی نسخه اصلی سال ۱۳۴۶ کامل میباشد.
قیمت بشمول مصارف پستی در امریکا ۴۵ دالر.
مرجع ـ اداره آئینه افغانستان

تاریخ فرهنگ
افغانستان درپنج قرن اخیر

مولف: میرمحمدصدیق فرهنگ

این کتاب باشر تقاضای مکرر هموطنان وباجازه مولف وناشر آن در کلفورنیا تجدید طبع گردیده چند جلد آن باقیمانده بقیمت تمام شد ۳۵ دالر در امریکا ـ ۴۰ دالر بکانادا و ۴۵ دالر به اروپا (توسط پسته زمینی) دستیاب شده میتواند. نکشر وتوزیع این اثر باشر تقاضای روزافزون هموطنان معنی شاید محتویات و مندرجات آنرا ندارد. نقدهای آئینه افغانستان درباره این اثر در آینده نشر خواهد شد.
ادرس: آئینه افغانستان تلفون ۷۱۴-۶۲۶-۸۳۱۴

حلول سال نو ۱۳۷۰ و رمضان المبارک را بمجاهدین غیور و ملت مسلمان افغانستان تبریک میگوییم

تظاهـــرات زنـــان افغانی در کویته

اقتباس از کیهان شماره ٤٢٢ نهم اسفندماه ١٣٦٩

نزدیك به هزار زن و کودك افغان که در آن علاوه از اعضـــاء و هوادارن جمعیت انقلابی زنان افغانستان، عدهای از زنان مهاجر نیز شرکت داشتند، یازدهمین سالـــروز تجاوز شوروی به افغـــانستـــان را طی تظاهـــرات وسیعی محکوم نمودند. راهپیمایی ساعت یازده قبل از ظهر در شهر کویته پاکستان از مقـــابـــل شفـــاخـــانـــه ملالی (یکی از شفاخانههی مربوط به جمعیت انقلابی زنان افغانستان به خاطر مهاجرین افغان) آغاز گردید و بعد از پیمودن جادههای اصلی شهر در یکی از چهار راهها به تحصن پرداختند. در جریان راه پیمائی شمـــارهـــایی در محکـــومیت تجاوز و جنایات روس ها و احزاب خلق و پرچم و فاشیزم بنیادگرایی بخصوص دار و دسته گلبدین داده شد.

همچـــنان عدهای از زنـــان عضـــو جمعیت انقـــلابی زنـــان افغـــانستـــان، سخنرانی هایی به زبان های دری، پشتو و اردو ایراد نمودند.

در کنار زنان، وجود کودکان و اطفال آن هم در هوای سرد زمـــــــان به این تظاهرات حالت خاصی بخشیده بود. و کسی نبود که تحت تاثیر قرار نگـــرفته باشد. برخی از زنان و مردان به شدت تحت تاثیر این تظاهرات قرار گرفته بودند و می گریستـــنـــد در قطعنـــامـــه پایـــان تظاهـــرات، که با عنوان «توطئه خائنامه نصب گلبدین بر کابل را متحدانه در هم شکنیم» صادر شده امده است:

باید با توطئهایی که برای روی کار آوردن گروهـــای بنیـــادگـــرای گلبـــدین حکمت یار در افغانستان تهیه شده است مبارزه کنیم زیرا اگر این توطئه ها عملی شود زنان افغانستان روزگار تیره تر و تلخ تری را پیش رو خواهند داشت.

در این قطعنامه همچنین با اشاره به پشتیـــانی عربستـــان سعـــودی از گروه گلبدین حکمت یار تاکید شده است:

هیچگاه جنایاتی را که اعراب در حق مردم ما و بخصـــوص زنـــان ما مرتکب شدهاند از یاد نبرده و انان را نه به عنوان «برادر»، و «دوست جهاد افغانستان»، بلکـــه به مشابه جانیانی متجاوز به خلق رنجدیده افغان می شناسیم»

در بخش دیگـــری از این قطعنـــامه، رژیم جمهـــوری اسلامی به خاطر رفتار شرم آور با زنـــان مهاجـــر افغـــانی مورد سرزنش قرار گرفته و گفته شده است «در ایران عامل اصلی سیاه روزی زنان، دولت فاشیستی ایران است»

زدوخورد مجاهدین افغان با نیروهای دولت کابل

مجـــاهدین افغان در هفته گذشته در استـــان هرات بهنیـــروهـــای دولتی کابـــل حمله کردند و تعدادی از نیروهای دولتی را بهقتل رساندند.

منابع مربوط بهمجاهدان افغان اعلام کردنـــد که در یك عمـــلیـــات نظامـــی غافلگیرانه ١٧ نفر از سربازان دولتی را بهاسارت گرفتهاند.

از آغاز جنگ در خلیج فارس تا کنون در ۶هفتـــه گذشته این نخـــستین گزارشی است که از درگیری مجاهدین افغانی با نیروهای دولتی منتشر می شود.

زلزلهٔ اخیر هندوکش

بساعت ۳ / ۳ صبح ۱۳ دلودرمناطق مختلف افغانستان باتکانهای بسیار شدید احساس گردید. شدت اندردستگاههای زلزله سنجبین ٦/٥ و ٦/٨ تخمین شده است. مرکزپیدایش زلزله دامنه سلسلهکوههای هندوکش درفاصله ١٨٠ کیلومتری کابل (بجناح شمال شرق) تثبیت گردیده وبالاثر ولایات کابل پروان لوگر وردك ننگرهار لغمان کنرها پکتیا خوست غزنی بلخ جوزجان سرپل فاریاب بغلان قندز تخار و بدخشان را بشدت تکان داده درماورای سرحدات افغانستان در صوبه سرحد و قسمتهای شمالی پاکستان نیزخسارات زیاد پدید اورده است.

خوشبختانه بمقایسه شدت زلزله تلفات جانی وخسارات انقدر زیادنبوده ـ منابع رژیم مزدور کابل تلفات وخسارات ذیل راچهارروز بعد اززلزله پخش نموده است: (درسایرولایات)

تخریب دکانها بطورکلی یا قسمی ۱۲۰ باب
تلفات مواشی ۲۷۷۰ راس
اساسیه و امتعه تخریب شده به ارزش ۱٦٥ ملیون افغانی ـ مجموع خسارات تا تاریخ ۱۷ دلو ۷۳۳ ملیون راپور داده شدهدرپل خمری ٤٠ منزل تخریب و ٥٠ منزل خساره دیده درشهر کابل ۳ منزل تخریب و ۱۳ منزل خساره مند شده و دونفر تلف شده درپل خمری ٤نفر مقتول و ۱۸ نفر زخمی راپورداده شده ارقام مذکور مقدماتی بوده تلفات وخسارات بیشتر تخمین شده است.

همایون سکمل سخنگوی وزارت خارجه رژیم خسارات ناشی از سیلاب مدهش را که دو سه روزبعد از زلزله سرازیر شده قرارذیل اطلاع داده است:

مواشی ۲۹٥٤٥ راس تلف شده.
زمین های زراعتی ٤٨٤٨ هکتار تخریب شده
تعمیرات دولتی ۲٥ باب تخریب شده
سربندهای ناپخته زراعتی ٦٦ باب تخریب شده
چاهای عادی ۷٥ طقه تخریب شده
کاریز ۳۲ دربند تخریب شده
سرك پخته ٤٠ کیلومتر از بین رفته
پلچك ۲۸ عدد تخریب شده
باغ میوده ۸٠ دربند تخریب شده
مجموع خسارات درسراسر افغانستان به سه ملیارد افغانی تخمین گردیده ـ ارقام مذکور نهاشی نبوده روز تا روز تجدید شده میرفت.

در اواسط دلو در کوتل سالنگ حدود دومتر و در کابل ۸٠ سانتی برف باریده بود.

امیران جاطلب پشاور خصوصا گلبدین حکمتیار باین تلفات جانی و مالی که طبیعت پدیدآورد اکتفانکرده از یکطرف راکتها بطرف مردم اسیر کابل چالان است و ازجانب دیگر اقای حکمتیار فتح کابل و اشغال ارگ را نصب العین قرار داده جنگهای شدید را در ششکروهی کابل براه انداخته است. باین ترتیب تصویب و تصمیم دوماه قبل که بالای شهر کابل عملیات نظامی صورت نخواهد گرفت نقش بر آب شده است. و با طول سال نو باید براد رکشیهای شدید را انتظار داشت.

دکابل دمزدورو رژیم ددوام لومړنی علت دجهادي قیادتونو بې اتفاقي اودمجاهدینو ترمنځ دواحدی نظامي اوسیاسي ستراتیژي اواداری په رابطه ستونزی اوله مقاومت سره دمرستو کموالي دی

دوه کاله مخکي دافغانستان دمجاهد اوقهرمان ولس د بې دریغه قربانیو اومقاومت په نتیجه کي روسي پوځونه له شرمیدلي ماتي سره له افغانستان څخه وويستل شول اودغه وړدابرغلګرپوځونه دخپل پراختیادغوښتونکي اواستعماري سیاست په وحشتناك تاریخ کي دلومړي ځل له پاره دشکست اوپه شاتګ زهرجن ګوټ په سرواړاوه .

دروسانو داشکست بواځي په افغانستان کي محدود پاتي نشولکي دروسيي دننه بې هم لارپیداکړه اوهلته بې هم خوځښتونه اوغورځنګونه وزیږول اوپه پښوبې ودرول، په ختیځه اروپا کي بې هم دکمونیزم دوحشت برجونه رانسکورکړل اوله نړي څخه بې دکمونیزم جنازه ویستله، خوله بده شامته دځینو داخلي اوخارجي عواملو له مخي افغان مجاهد ولس لا دخپلو قربانیو اوړینو ثمره په بشپړه توګه نده ترلاسه کړی اوپه هیواد کي لا دجګړی سوځوونکي اوروونه ژبغړانده لمبي وهي. دادغورخبره ده هغه ولس چي دروس غوندی څواکمن یرغلګراووحشي پوځونه له شرمیدلي ماتي سره مخامخ کولي شي دیوه ګوډاګي رژیم دبشپړسقوط په مخه کي بې لاردومره اوږده شي چې ددووکلونو په تیریدو هم په کابل کي دغه مخ په زوال ګوډاګي رژیم چي هیڅا بې هم دبقا تصور نه کاوه په ځاي پاتي وي .

دامریکا غږ راډیو پدي رابطه دافغانستان دځینو نوماندو جهادي شخصیتونو اومشرانو سره ځانګړي مرکي کړي،پدي اړه الحاج مولوي جلال الدین حقاني دامریکا غږ خبریال دپوښتني پهځواب کی وویل :

ددی خبري لومړنی اواساسی علت دمجاهدینو ترمنځ دیوی واحدی سیاسی اونظامی اداری نشتوالی اوله مجاهدینو سره دنړیوالو مرستو کموالی دی .

حقانی صاحب زیاته کړه، هغه وخت چی په

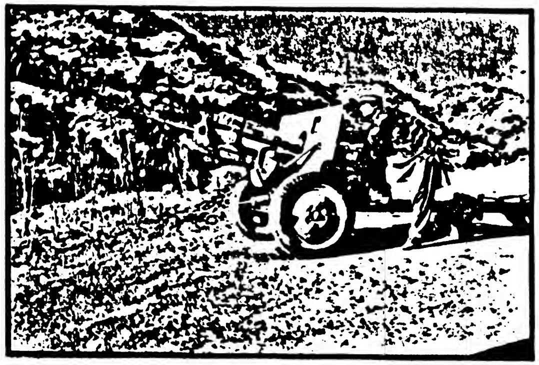

افغانستان کی روسی پوځونه موجودوله مجاهدینو سره دنړۍ دزیاتره هیوادونو په سیاسی اواقتصادی لحاظ مرستی اوهمدردی موجودی وې،خوکله چی دمجاهدینو دمقاومت اوقربانیو په نتیجه کی روسان له افغانستان څخه تېښتې اووتلو ته اړشول په دغو مرستو کی هیخی کموالی راغی اوحتی دنشت برابر شوی ، خوپه مقابل کی روسانو خپل مزدوررژیم ته له حده زیاتې وسلی اومهمات پرېښودل اوهم بې وروسره ددرندو اوخطرناکو وسلو اومرستی سلسله دپخوا پرتله زیاته اوګړندۍ کړه اوداسی وژونکی وسلی ګوډاګی رژیم ته ورکوی چی روسی پوځونو دخپل موجودیت په وخت کی هم نه وی استعمال کړی .

له بلی خوا دروسی پوځونو له وتلو وروسته نړیوالو په تیره دمجاهدینو مرستندویه هیوادونه دروس اوکمونیزم له خطر څخه مطمئن شول اودقضیی په رابطه بې عکس العمل اوبرخورد سوړشو،کفری طاقتونو خودجهاد بریالی بهیر خپلو استعماری اهدافو ته سترخطروګڼه اودجهاد په اړه بې سیاستونه بدل څه چی له دښمنی ډکه بڼه غوره کړه .

مولوی جلال الدین حقاني قومندان موفق ولایات جنوبي افغانستان

قرار اخبار واصله قوماندان حقاني حملات خود را بالای خوست از تاریخ ۱۵ مارچ ۹۱ تشدید نموده در نظر دارند شهر خوست را در چند ماه آینده از دست قوای رژیم کابل نجات دهند.

شبنامه ای از پشاور

گزارش
ملاقات پیر گیلانی با نجیب

ساعت یازده بجه قبل از ظهر دوشنبه ۶۹/۹/۲۶ (17 Dec 90) اعضای ارشد تنظیم محاذ ملی اسلامی با پیر سید احمد گیلانی دیدند و از وی راجع به چگونگی بازدید او از جنیوا و ملاقات او با نجیب توضیحات خواستند. پیر سید احمد گیلانی اعتراف کرد که با دکتور نجیب دیده است. وی گفت که دکتور نجیب حاضر است که جای خود را به ظاهرشاه و یا بمن بگذارد. تنها یک شرط دارد. آن هم برای بیخبری خود. که حزب وطن که بیشتر حزب خلق بود بحیث شناخته شود و فوج بجای خود باقی بماند. من فکر میکنم که این شرط چندان مهم نیست. گیلانی اضافه کرد که من به ظاهرشاه احترام دارم ولی قسمیکه حالات می بینم شرایط برایش مساعد نیست. پاکستان او را نمی خواهد، امریکا و سعودی او را نمی خواهد، ایران او را نمی خواهد در تنظیمها و مجاهدین هم طرفداران چندان ندارد پس چطور بیاید؟ وقت آن رسیده است که ما واقعیتها را درک کرده راه عملی بگیریم و اقتدار را از نجیب بدون خونریزی انتقال نمائیم. دکتور نجیب بمن گفت که من بتو خوشبین استم و من هم با یک قربانی حاضر استم حالا باید کار شود که برایم موقع این خدمت چطور میسر شده میتواند. برای این منظور یک کمیته مقرر کرد که کار کنند. آقای سیرت الحق، سردار محمد روشن و مولوی عبدالستار صدیقی اعضای این کمیته اند.

در مجلس دکتور فاروق اعظم معاون محاذ ملی اسلامی ملاقات پیر گیلانی را با نجیب ظلم و جفا به اسلام، جهاد و تنظیم محاذ دانست و گفت اگر در این ملاقات کدام معاهده صورت گرفته باشد مردود بوده و ملت مسلمان و مجاهد افغانستان آنرا تقبیح می کند و از این پس پالیسی محاذ باید واضح باشد ورنه ما به هلاکت روبرو استیم. آقای جنرال رحمت الله صافی رئیس امنیت محاذ گفت که ما به پیر صاحب بیعت داده ایم ولی از این پس چشم بسته پشت شان نمیرویم. و نه حاضریم که بعد از اینکه بدانیم سر دیگران فروخته شویم. استاد دین محمد گران گفت که اگر ظاهرشاه توسط نجیب می آید و از راه مجاهدین نه آمده باشد ما هرگز با آن موافقه نخواهیم کرد. دکتور شاهرخ گفته های معاون محاذ را تائید کرده گفت ما باید پالیسی محاذ را بدانیم حالا نمی دانیم کجا میرویم، آینده ما روشن نیست. مولوی عبدالستار صدیقی از موقف پیر صاحب حمایت کرد و گفت که بهتر ترتیب میشود اول پیر صاحب بجای نجیب بیاید و اگر این نمی شود باز ظاهرخان بیاید دیگر راه نیست. آقای وکیل اکبرزی گفت که به هیچ کس چیزی نمیگوید که با تنهای سفارش کرد به پیر صاحب هم کسی حق نداد چیزی بگوید که چرا با نجیب دید. مستوفی نبی گفتار وکیل اکبرزی را تائید کرد.

اکثریت اعضای مجلس از ملاقات پیر گیلانی با نجیب سخت ناراض بودند. پیر گیلانی که فهمید مردم سرش انتقاد میکنند به ساعت دیگر گفت من یک جای وعده دارم و مجلس را ختم اعلان کرد و رفت. بعداً یک نفر از اعضای مجلس گفت که این همه پاکستان است که سر این ملت اینطور وطن فروشان را تحمیل کرده. دیگری گفت که مرگ بر رهبران تنظیمها که باز هم با گیلانی می نشینند و با او اسرار جهاد را در میان می مانند.

این همان شبنامه ایست که نشر آنرا در صفحهٔ ۸۲ شمارهٔ ۱۲ آهینهٔ افغانستان وعده داده بودیم

هیاهوی خلیج فارس

(بقلم محمدحسن کریمی)
مارچ ۱۹۹۱

فتوحات افتخارآمیز امریکا و متحدین در برابر کشور عراق!

تهاجم قشون عراق که باشغال کشور کویت انجامید، بحران خلیج فارس را بوجود آورد. این بحران منجر بجنگ خانمانسوز "افتخارآمیز" گردید. جنگ افتخارآمیز جنگ یکطرفه بود. یکطرفه باین مناسبت (یعنی اینکه) حملات هوائی، بحری و زمینی از یکطرف صورت گرفت و طرف مقابل به مقاومت نپرداخت.

امریکائیها جنگ خلیج فارس را "جنگ بیسابقه" نامیدند و تمجید از فتوحات افتخارآمیز برزبان راندند و به روزنامه‌ها در هیاهوی نشریات گوناگون بعمل آوردند. آقای جارج بوش رئیس جمهور امریکا شخصاً افتخارات این فتوحات را از کانال تلویزیون برای مردم امریکا و جهان پخش کرد. و عراق را دشمن امریکا و دشمن کافهٔ بشریت نامید. بعقیدهٔ من واقعاً این جنگ بیسابقه بود. در تاریخ جنگهای جهان هرگز بنظر نمیخورد که عقابهای تیزچنگال و شاهین‌های بلندپرواز بجان گنجشک لاغر و کوچک حمله کنند و لانه‌اش را زیر و ویران نمایند. اگر دقت بشود رقبهٔ کشور کوچک عراق کوچکتر از رقبهٔ ایالت تکساس امریکا است.

نفوس عراق از هفده ملیون تجاوز نمی‌کند. خنده آور است که اضلاع متحدهٔ امریکا بزرگترین ابرقدرت جهان بشمول کشورهای متحد او که تعداد آنها به (۲۸) کشور اروپائی، آسیائی و افریقائی بالغ میشود مدت هفت ماه تدارکات لشکرکشی و صف‌آرائی در عربستان سعودی قوای عظیم زمینی و هوائی تمرکز دادند و در خلیج عظیم‌ترین نیروی بحری در برابر کشور عراق اخذ موقع کرد. اما با وجود این قدرت بینظیر که جهان تاکنون نظیر آنرا ندیده بود، طوری بیم و ترس بر آنها مستولی بود که ماه‌ها جرئت حمله از آنها سلب شده بود.

در عین زمان "تحریم اقتصادی" عراق را بوسیلهٔ سازمان ملل متحد فراهم کردند. طرفه‌تر آنست که "استجازه" حمله را به تصویب اعضای سازمان ملل متحد رسانیدند. این سازمان که منشور آن متکی بر صلح و سلام است، تاریخ ضرب‌الاجل حمله را تعیین کرد. اما صدام حسین از جا نجنبید و صدمه را قبول کرد.

صدام بلای مردم، مادینست یا چرگر دم - شد دیلان خودگم، این اژدهای بی دم.

دیکتاتور معروف عراق که مردم از دست او به ستوه آمده اند، با لجاجت نابخردانه در برابر نیروهای عظیم جهان نقشهای احمقانه را بازی کرد. پیش‌آمدهای جاهلانهٔ صدام حسین بود که پای عساکر امریکا و متحدینش را به عربستان سعودی عملاً کشانیده. امریکا به بهانهٔ تجاوز به کشور کویت نقشهٔ خود را ماهرانه عملی کرد. صدام حسین بوسیلهٔ اعضای حزب بعث ماشین تبلیغات و پروپاگند را بکار انداخت و ظاهراً قدرت نمائی کرد. این قدرت نمائی به ضرر عراق انجامید زیرا امریکا از قدرت کاذب عراق متوحش بود و تا توان داشت در عربستان سعودی لشکرهای مجهز نظامی را تا به دندان از طریق زمین، هوا و بحر مسلح ساخت. لذا از اوضاع چنین برمی‌آید که استخبارات نظامی امریکا و بعداً متحدین اروپائی از حقایق اردوهای عراقی بیخبر بودند. از اینکه هفته‌ها عساکر عراقی در سنگر گرسنه و تشنه بسر بردند و با خوردن علف سدّ جوع نمودند، طرف امریکائی اطلاع نداشت. بنابر آن گرسنه و فقیر عراق را که از ظلم صدام حسین و همکارانش به ستوه آمده بودند، تحت بمباران شدید هوائی قرار دادند که بمهای بزرگ و پاره‌ها مانند ژاله بر سر آنها ریخت و صدها هزار بیگناه را به دیار عدم فرستاد. شهرهای عراق نیز ویران شد. این همه مظلمه را بگردن صدام حسین انداختند. در ظاهر هدف این بمباردمانهای غیرانسانی کشتن صدام حسین بود. اما چنانکه تماشا شد، صدام حسین به مسند قدرت زنده و تیار نشسته بود و تار موئی هم از بدنش کم نشد. مرتکبین ادعا خواهند کرد که در جنگ (نان و حلوا پخش نمی‌شود). سیاست از اخلاق انسانی و وجدان بشری فاصله میگیرد. جنگ جنگ است و زور، زور. جنرال فاتح آقای Schwarzkopf امریکائی که اصلاً المانی نژاد است مباهات زیادی کرد و با فتوحات خود افتخارات بیسابقه برای امریکا کسب کرد. مردم امریکا نیز از پلانهای جنگ او اظهار خورسندی کردند. امکان دارد در انتخابات ریاست جمهور آینده، این جنرال فاتح را بر ریاست جمهور امریکا کاندید کنند. چنانکه جنرال ایزنهاور کاندید شد و برنده شد. "شوارتس" بزبان المانی شیاه را میگویند و Kopf بمعنای سر است. یعنی سیاه‌سر. این سیاه‌سر معجزه کرد و در بین چهار روز اردوی عراق را بدون مقاومت اسیر کرد. بعضی از عساکر عراق از نهایت خوشی دستهای صاحب منصبان امریکائی را بوسیدند. حملهٔ امریکا و متحدینش را فال نیک گرفتند، زیرا از شر گرسنگی و تشنگی نجات یافتند، و هم از شر صدام حسین. واقعاً این فتوحات افتخارآمیز است.

امریکائیها و متحدینش از اینکه عساکر عراقیها بر علیه آنها نه جنگیدند، بحیرت افتادند.

با این احوال طالع بر امریکائیان یاری کرد و فتوحات افتخارآمیز بدون دادن تلفات نصیب‌شان گردید. یکی از آرزوهای‌شان که نشستن دوبارهٔ "امیر کویت" به تخت امارت بود برآورده شد. اما متأسفانه عراقیها چاههای نفت کویت را آتش زدند و دودش به ملکوت رفت. متخصصین اظهار نظر کردند که مهار کردن این آتش‌سوزیها اقلاً دو سال بکار دارد.

این بار دوم است که عراقیها بر کویت حمله کرده اند. کویت قبل از ختم جنگ جهانی دوم یک پارچه از بدن خاک عراق بود. این خاک جزءً توسط انگلیس‌ها از پیکر عراق جدا شد. بعد از ختم جنگ جهانی دوم چنانکه آفتاب امپراتوری انگلستان غروب کرد و خاک عراق توسط انگلیس‌ها تخلیه شد. کویت را کشور مستقل اعلان کردند. دوران زمان عساکر عراق بخاک کویت حمله کرد. سپاهیان انگلستان توسط جنگ و زور کویت را از چنگ عراق نجات داد و استقلال آنرا محترم شمرد. انگلیس‌ها با سیاست پالیسی (تفرقه بینداز و حکومت کن) در دورهٔ فرمانروائی خود استفاده‌های هنگفتی بعمل آوردند. زمانیکه استعمار انگلستان خاتمه یافت، سیاستمداران انگلیس با دوراندیشی بمنظور استفاده جولی آیندهٔ خود برای کشورهای جهان سوم "خارهای بغل" خلق کردند تا بوسیلهٔ دست درازیهای ماهرانه از این آبها ماهی بگیرند. سیاست استعمار به سیاست استثمار متبدل یافت.

اهداف سیاسی جنگ خلیج فارس بس غامض و پیچیده است. سیاست خلیج فارس را نمیتوان از سیاست "شرق میانه" جدا کرد. چیزیکه در این جنگ قابل فهم است، خسارات مالی، اقتصادی، سیاسی و جانی است. مشکلات منطقه در شرق میانه بغرنج‌تر گردیده. عراق و کویت ویران شد، ملیاردها

تجدید اشتراک سال نو؟

دالر به پیکر مالی عربستان سعودی وارد شد. شرق ادنی شامل کشورهای فقیر جهان سوم لذا هلند این جنگ متضرر گردیده. امریکا نیز با وصفیکه ملیاردها دالر از کشورهای دوست باز یافت داشت، باز هم ملیاردها دالر بکسر بودجه سه صد ملیاردی آن افزوده میشود. با آنهمه مشکلات باز هم امریکا درین جنگ فایق شد. اسلحه ساخت روسیه را در عراق کوبید و روحیه جزالهای مغرور روسیه را تضعیف کرد. درعین زمان قاره اروپا نیز درک کرد که به سرپرستی امریکائیان نیازمندند. کشور جاپان که ابرقدرت اقتصادی محسوب میشود، در منطقه خلیج فارس دست نگر همکاری امریکا گردید. بعباره دگر نفوذ سیاسی امریکا نه تنها در خلیج فارس، بلکه در ساحه کشورهای جهان پهن گردید.

مطبوعات جهان اهداف امریکا را در جنگ خلیج فارس طور ضد و نقیض تعریف و تفسیر کردند. یکی آنرا توطئه صهیونیسم خوانده، دگری آنرا تضعیف مسلمانان جهان نامید، سومی امحای نیروهای نظامی صدام حسین تعبیر کرد. چهارمی نوشت امریکا بغرض تعمیم نفوذ سیاسی خود بشرق میانه با اشتعال جنگ پرداخت. بعضی نظر داد که این جنگ خاصه ثروتمندان و سرمایه داران امریکائی است که کمپنی های نفت این جنگ را در کار آوردند. درعین زمان بعضی امریکائیها این جنگ را بیهوده و بیلزوم دانستند. خلاصه عوامل این جنگ بیشمار است، اما بنظر من نقطه اعلی در اینمورد یکی هم حرکت آقای رفسنجانی رئیس جمهور ایران است که یکسال قبل راه ماسکو را پیش گرفت و قراردادهای مهمی با روسیه عقد کرد. یکی از این کمکهای روسیه با ایران تمدید قطار آهن از سرحد روسیه بدروازه های خلیج فارس است. رفسنجانی با این گیم سیاسی خواست امریکا را تخویف کند. اما عقل آقای رفسنجانی کوتاهی کرد و نتوانست عکس العمل امریکا را در برابر این گیم پیش بینی نماید. در حقیقت [illegible] رفسنجانی بود که آقای جارج بوش را تکان داد تا هرچه زودتر بر منطقه نفت خیز جهان مسلط شود. امریکا درین جنگ ثابت ساخت که یگانه ابرقدرت یکه تاز جهان است. هیچ قدرتی در جهان نخواهد بود، در برابر آن گردن برافرازد. ضربات هوائی امریکا در عراق در واقع روسیه را در گوشه گیری منزوی ساخت. اروپائیان هم که زمانی فرمانداران جهان بودند، امروز فرمانبرداران امریکا محسوب میشوند. کشور آفتاب (جاپان) که ابرقدرت اقتصادی بشمار میآید، بهرگوشه صدای امریکا لبیک میگوید. با این تحول اداره نظام جهان بدست امریکا در آمد. خدا خیر قذافی را در لیبیا و حافظ اسد را در سوریه پیش کند. اما امریکا با وصف این قدرت نمائی در افغانستان ناکام است. از سالیان متمادی روسیه کوشش نظام امنیت را در افغانستان برهم زده و بصورت غیر مستقیم بکشتار افغانها ادامه میدهد. حل قضیه افغانستان بآینده موکول است. والسلام [illegible]

نقش سازمان ملل متحد در حل قضیه افغانستان

همزمان با خروج اشغالگران روسی از سرزمین آزاده ما حل سیاسی قضیه افغانستان برسرزبانها افتاد وهموطنان نظرات مختلفی در مورد ابراز داشتند که بحث در مورد همه آنها از حوصله این نبشته خارج بوده ولی آنچه قابل غور و بررسی میباشد نظرات عدهٔ محدودی از هموطنان است که قابل درنگ است.

نویسنده – محترم حمید انوری

این عده از هموطنان ما آنقدر از مردم بیگانه اند که میخواهند سرنوشت مردم خود را بصورت عام وتام بدست سازمان ملل متحد بسپارند و توقع دارند که سازمان مذکور باصطلاح خود کوزه گر وخود گل کوزه خود کوزه فروش باشد. یعنی هر آنچه ملل متحد در موردحل قضیهٔ افغانستان تصمیم بگیرد طرحی ریخته و آنرا تطبیق کند وحتی توقع دارند تا این سازمان طرح نوی برای یک "لویه جرگه" ریخته و این "جرگه" را که از عنعنات ملی ما نمایندگی میکند بوسیلهٔ یک سازمان خارجی تغییر هویت دهند.

ولی ما را عقیده براین است که نقش سازمان ملل متحد در مورد حل قضیه افغانستان صرف بحیث ناظر قابل قبول است وبس و سپردن اختیارات عام وتام بدست سازمان مذکور یک اشتباه بزرگ و یک گناه نا بخشودنی است.

چه اگر یک نگاه مختصر به عملکرد های مختلف این سازمان در ده گذشته بیندازیم خود بهمین نتیجه خواهیم رسید که سازمان ملل متحد بازیچه ای است در دست ابرقدرتها وسپردن اختیارات کامل باین سازمان یعنی سپردن اختیارات به دو ابرقدرت روس و امریکا است که این بمنزلهٔ "از باران برخواستن و بزیر ناودان نشستن" است.

برای روشن شدن مطلب با ذکر چند مثال اکتفی کرده و قضاوت را بمردم میگذاریم:

۱– سازمان ملل متحد در جریان جنگ افغان و روس هرگز حاضر نشد تا از روسیه شوروی بعنوان متجاوز نام برده و از قوای متجاوز شوروی بخواهد که خاک افغانستان را ترک نماید. بلکه همواره کوشیده تا ازگرفتن نام روس طفره رفته و صرف بگفتن "خروج قوای خارجی" اکتفا نماید و هیچگاهی حاضر نشد تا روشن سازد منظور از "قوای خارجی" قوای کدام کشور ها است.

۲– درجریان جنگ ایران و عراق سازمان ملل متحد هرگزحاضر نشد عراق را بعنوان متجاوز شناسائی کرده و محکوم نماید.
حتی کار بجائی رسیدکه در سالهای اخر جنگ مقامات ایرانی بدفعات اعلان داشتند که حاضر اند دست از جنگ بکشند و در صورتیکه ملل متحد عراق را بعنوان متجاوز محکوم نماید که سازمان مذکور هرگز حاضر نشد تا چنین نماید.

۳– با آغاز حمله عراق بالای کویت سازمان ملل متحد دفعتا تغیر جهت داده و بصورت قاطع عراق را متجاوز شناخته و خواهان خروج فوری و بدون قیدوشرط قوای متجاوزعراقی از خاک کویت گردید. وحتی کار بجائی کشید که ازجمله ۲۸ کشوربسردمداری امریکا بالای عراق جانبداری نموده و آنرا تائید نمود و خاموشانه نظاره گر بربادی وقتل عام مردم بیدفاع عراق بوسیله بمباردمان قوای هوائی مهاجمین گردید. (درحالیکه تجاوزعراق بالای کویت محکوم بوده ویک عمل ضد کرامت بشری است تجاوز بیشرمانه امریکا ومتحدین ان درخلیج فارس نیزخلاف تمام موازین حقوق بشر میباشد.) که متاسفانه امریکا و متحدین ان سازمان ملل متحد را وسیله قرار داده و اهداف شوم خویشرا در منطقه پیاده کردند.
اکنون مشاهده میکنیم که این سازمان تا منهاد تا چه اندازه آله دست قدرتهای بزرگ است وسپردن سرنوشت مردم به این سازمان وتوقع اینکه سازمان مذکور نا جیهلت مظلوم افغانستان خواهد شد خواب است وخیال است ومحال است وجنون.

محترم عبدالتواب وهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

طرح تکثیر فوتوی پادشاه

مجله وزین آهینه افغانستان

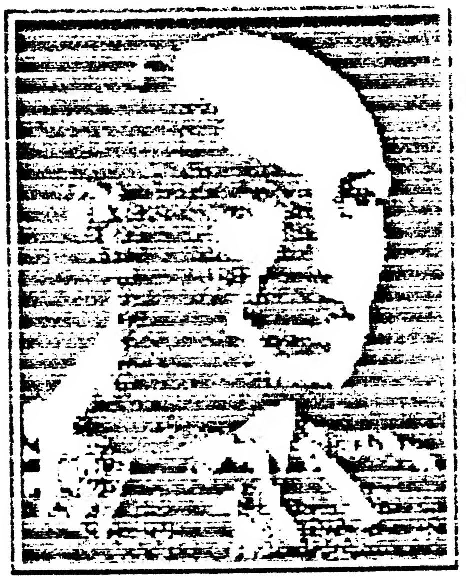

محمد ظاهرشاه رهبر ملی وواقعی مردم افغانستان

جناب استاد هاشمیان احترامات تقدیم شما وهمکاران تان باد. بطور تصادف شماره‌ای ازمجلهٔ تان‌بدستم افتاد دیشب تمام شب با نوشته ها خلوت کردم، یکبار دیگر امید بباز گشت آرزوها کردم یکبار دیگر فکر آشفته ام رهسپار دیار وطن گردید وبازهم آرزوکردم ای کاش ایکاش تجربه های گذشته تکرار نمیشدند و ایکاش میتوانستم زمان را بعقب برگردانم. اما حیف و صدحیف که ممکن نیسته دیدم وخواندم. چقدر فکر مردم عوض شده و چقدر بدبختی امروز ما را متوجه سعادت گذشتهٔ مان ساخته کسانیکه سالها دم از انقلاب (تمدن، پیشرفت و اقتصادرهبری شده) میزدند چقدر آرزومیکنند که ایکاش این غلط ها را نمی کردند وکارگر را بکار ودهقان را بدهقانی اش میگذاشتند و وطن را در بدل ودکای ارزان روسی نمی فروختند و آنچه خود داشتند ز بیگانه تمنانمیکردند. حالا گذشته گذشت ونمیشود آمده را با ایکاش گفتن تغییر داد ولی اعمال امروز سازندهٔ فردای ما خواهد بود. میتوانیم بهتر بدون عقده و غرض وعلمی تر بنیان گذاریم چرا خوشبختانه دیده میشود بالاخره دانش مندانی که سرنوشت ساز گذشتهٔ ما بودند بالاخره به ندای مردم ما دارند لبیك میگویند وحالا دانسته اند که وجود (کسی) برای آینده مملکت ضرورت است. ما خوردان و بیسوادان ومردم عادی از اول میدانستیم که یگانه لیدر واقعی اصیل و سمبول استقلال و دیموکراسی در افغانستان وجود اعلیحضرت محمدظاهر شاه میباشد.

بمزدوران روس و یا نوکران شیخ های عربی واجیران نو و کهنه (سی.آی.ای.)که درینجا دم و دستگاه بزرگ دارند، سالها رنج و زحمت مرگ و خرابی و ویرانی که حاصل رژیم کودتاگران باصطلاح «کارگری و دهقانی» و اما در اصل فرزندان خلقی لینن میباشند باید بپایان برسد. این جبر زمان و خواهش مردم در سراسر جهان است. حتی در شوروی که آغازگر این فتنه بودایدیالوجی کمونزم را دارند بگورستان تاریخ میسپارند، ولی برای ما مردم باصطلاح جهان سوم شروع بازی کهنه اما بنام جدید «دین و مذهب» را پیش انداخته اند تا سالهای آینده مشغول مبارزه جدید با دشمنان کهنه و سابقه باشیم. بلی این جدیدترین نوع استعمار است که یکبار دیگر مارا بزنجیر برده گی قدرت های مرموز خواهد کشانید.

همه میدانیم اشغالگران خارجی از تمام قوای دست داشته شان استفاده کردند وتمام مزدوران شان را در صحنه قدرت افغانستان بمیدان آوردند، اما نتوانستند عقده آهنین مردم ما را تغییردهند. چرا که ما خاینان را میشناسیم و حالا بهتر میشناسیم .بعضی از هموطنان ما فعلا در خواب (جمهوری) افغانستان و حتی بعضی از کورمغزان درفکر (امارت) اند. نمیدانیم جمهوری خواهان کدام یك از جمهوری های اسلامی را در نظر گرفته اند ونمیدانیم درکدام این جمهوریهای قلابی دیموکراسی دیده اند که «فیل شان یاد هندوستان» کرده ؟ شاید سوریه، مصر، ایران، پاکستان لیبیا ؟؟؟ همه اینها دیکتاتوری هائی اند بنام جمهوری قلابی و بازهم نمیدانم خواب امارت از کجا آمده ؟؟؟

از شروع دوران داودخان تا امروز کسانی در صحنه سیاست افغانستان بکمك باداران خارجی شان با چهره های جالب و رنگارنگی پیدا شدند که تاریخ معاصر ما را چون تیاتر تراژیدی ازبیکفایتی و وطنفروشی بملت ما وجهانیان عرضه کردند .جالب اینجاست که هنوزهم این کرکتر ها آرزو دارند تا یك باردیگر بانام اسلامی پرده آخر خیانت شان را بازی کرده و خنجر اخرین را بجسم خونچکان ملت فروبرند.

ولی حالا سرنوشت آینده افغانستان بدست ما ملت اصیل و مردم چیزفهم وهوشیار و جنگ دیده است تا دوستان وخدمت گذاران واقعی خود را انتخاب کنیم. و بدانیم در زیر ماسکهای فریبنده این‌مردم همان جاسوسان بی وجدان روسی امریکائی باج گیران و نوکران شیخهای خاین عرب ونمایندگان صیهونیزم و خاینین مدارس دیوبند انگلیسی و مزدوران بیوطن پاکستانی نهفته اند.

استادمحترم ما گروهی از افغانهای مقیم شمال کالیفورنیا هستیم که در حدود اوائل دوران‌حمله روس بالای افغانستان از وطن آواره شدیم وسرنوشت ما را باینجا کشانید. همه جوان و متعلم و محصل بودیم یعنی اکثریت ما تجربهٔ کار رسمی را در افغانستان نداشتیم ولی این سبب نشدکه احتیاج مردم و مملکت را چون کوران مقیم پاکستان و نوکران روس درافغانستان نادیده بگیریم

همان بود که دور هم جمع شده و اتحادیه ای بنام «انجمن صلح و دیموکراسی» برای افغانستان را بنا نهادیم. از جمله اولین کارهای ما جمع کردن آرای مردم در رهبری آینده افغانستان بود تا بدانیم کی و کدام شخص را مردم میخواهند. با ارقامیکه ما بدست آوردیم، متوجه شدیم اکثریت مطلق مردم خواهان برگشت محمد ظاهر شاه میباشند و اکثریت خواهان رژیم شاهی مشروطه هستند و همان بود که درقدم دوم خواستیم عقاید مردم را بملل متحد و دولت امریکا وکانگرس برسانیم و بهترین راه را چاپ نمودن عکس اعلیحضرت در روی پوست کارت و در روی دیگر اوراق ذکر کردیم که محمد ظاهر شاه رهبر واقعی مردم افغانستان اند. تعداد ۲۰ هزار پوست کارت بهرجا بشمول ملل متحد و وزارت خارجه امریکا ارسال کردیم و افغانها از نقاط مختلف دنیا حتی از سنگرهای جهاد خواهان عکس اعلیحضرت از ما شدند و آنها بنوبه خود هم عکسها را امضا کرده بملل متحد ارسال نمودند . دورهٔ اول چاپ عکسها در سال ۱۹۸۲ و اخرین مرتبه درسال ۱۹۸۸ صورت گرفت باز هم مردم عکس العمل مثبت نشان دادند ومیتوانیم با افتخار یکبار دیگر بگوئیم که اکثریت مردم از زعامت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه حمایت دارند. و از وطنفروشان حرفوی بهرشکل ورنگ که هستند خسته شده اند.

راستی فراموش نشود ما بازهم یکبار دیگر پوست کارت اعلیحضرت را دوباره چاپ خواهیم کرد واین مرتبه یکتعداد برای وزیر خارجه امریکا ارسال میکنیم و آرزوی مردم را برایشان یادآوری می نمائیم تا بدانند و کشتار بیگناهان را در وطن ما توسط نوکرانشان بس نمایند. لازم است تا ملت افغان یکبار دیگر بپا خیزند و زنجیر استبداد واستعمار جدید را درهم شکنند ونگذارند ملتی که روسیهٔ با قدرت را از سرزمین خود بیرون کشید در دام پاکستانیهای (دالخور) بیفتد. یکبار دیگر باید حماسه محمود و احمد را بیاد این انگلیس زادگان پاکستان و غلامان حلقه بگوش شان برسانیم .

بامید آزادی وطن پر افتخار ما - پاینده باد افغانستان - زنده باد شاه .عبدالتواب وهابه

برادر محترم آقای وهاب - نظر شمارا عینا نشر کردیم و شما بحیث یکنفر افغان مستحق نظرتان میباشید - ما هم از زعامت شاه سابق برای حل قضیه افغانستان حمایت مینمائیم زیرا وی امتحان عدالت ودیموکراسی را داده وبهمین ملحوظ مورد احترام و اعتماد مردم میباشد . شاه سابق خودشان مستشعر بوده و اعلان کرده اند که شرایط افغانستان کنونی برای تجدید و پذیرش موسسه سلطنت مساعد نمیباشد ولی زعامت شاه در دوره انتقالی سخت مورد نیاز میباشد واکثریت عظیم مردم افغانستان بشمول پیروان (مجبوری) تنظیمها از آن حمایت دارند. تکثیر فوتوی شاه یك اقدام نیك بوده شاه را بخاطر عدالت و رعیت پروری و ترقی پسندی او هنوز مردم دوست دارند و تکثیر مجدد آن نیز مطلوب است ولی عوض فوتوی دوره سلطنت بنظر ما بهتر خواهد بود اینبار یك تصویر کنونی شاه را از روم بدست اورده نشر وتکثیر نمائید. درهمین شماره تصویر برونزشاه سابق که توسط استاد حیدرزاد قالب شده ودر نمایشگاه موزیم «نیوارك» نیوبارك ملیونها نفر آنرادیده و از لحاظ خصوصیات هنری مورد تمجید قرارگرفته نشر شده برای تکثیر موزون میباشد (اداره).

روز گذرانی

<u>محترم پاینده محمد کوشانی</u>

من بارها درطی ده سالی که گذشت از خطر روزگذرانی سیاسی حکومت دست نشاندهٔ کابل وبعضی رهبران تاجر صفت بحضور رهبران حقیقی جهاد افغانستان وملت بخون نشستهٔ افغان بصراحت وکنایه سخن گفته ام. متاسفانه این کنایه ها واخطاریه ها بگوشهای ناشنوای استفاده جویان سیاسی اثر نکرد و هر روز سیل خون مردم آزاده و بیگناه افغان دراین بازی سیاسی بین حکومتهای دستنشاندهٔ کابل واستفاده جویان سیاسی بحمایه همسایه های استفاده جو، روان است و دل هیچکس بحال مادرهای داغدیده ویتیمهای برهنه و گرسنه افغان نمیسوزد.

اکنون که ده سال از آن ماجرا وصحنه سازیها میگذرد بازهم نه اتحاد شوروی از حمایت رژیم منفور دست نشاندهٔ خود دست بردار میشود نه مراکز استخباراتی پاکستان از ساختن احزاب وحکومت ساخت (آی اس آی) دست بردار میشود. بنابران باید درك این حقیقت تلخ ملت افغانستان باید خودسرنوشت خود را بدست خود گرفته بزیر لوای دین مقدس اسلام و رهبری یك شخص ملی این طلسم سیاسی را که از خارج برما تحمیل میشود بشکنانند و با تشکیل یك صف مبارزملی بمقابل دشمنان دین و ملت با عزم راسخ بمجادله برخیزند وبدنیا ثابت سازند همانطوریکه ملت افغانستان درمیدان جنگ دشمن شکست ناپذیر را شکست داده میتوانند، در میدان سیاسی هم با مداریهای سیاسی مقابله کرده میتوانند. اگر ملت افغانستان بازهم مانند ده سال که گذشت فریب چالهای سیاسی همسایگان خود را بخوردامکان دارد رژیم دست نشاندهٔ کابل واستفاده جویان سیاسی بازهم برای ده بیست سال آینده بهمین قدرت خود باقی بمانند وبریختاندن خون اولاد افغان برای منفعت خود دوام بدهند.

پس از مایوس شدن از اتحاد بین رهبرهای جهاد برحق ما، توقع اکثریت ملت افغانستان از قوماندان های بزرگ جهاد که هنوز آلوده بسیاست وسوداگری بالای جسد خون آلودهٔ افغانستان نشده بودند، این بود تا ابتکار عمل را بدست گیرند و باین صحنه سازیها خاتمه بدهند و خود را بالکه و دست نشاندهٔ دیگران نسازند. همچنان ملت افغانستان نباید با مشاجره در بارهٔ طرح تاسیس لویه جرگه یا تائید شورای قوماندانها، که یکی منافی دیگر واقع میشود، محفل سازی و روزگذرانی نمایند. مهم اینست که اول یك شخصیت ملی مسلمان را بحیث رهبر انتخاب وبعدا همه زیر نام افغانستان آزاد ومسلمان تحت رهبری همین شخص جمع شده مملکت را نجات دهند . و من الله التوفیق.

باغتنام این فرصت و در این ماه مبارک عبادت و جهاد یکبار دیگر بارواح پاک شهدای جهاد افغانستان دعای رحمت ومغفرت مي نمایم. و سال نو هجري شمسي را سال پایان درد ها وانجام آوارگي و مایوسي ملت افغان و سال اعادهٔ صلح و آرامش و بهره برداري عادلانه و آبرومندانه از موفقیت جهاد ملت افغان آرزو دارم. و من الله التوفیق.

بسم الله الرحمن الرحیم

تلاشهای حکومت پشاور

(یک) : بقرار اطلاعات واصله از پشاور مجاهدین و مهاجرین کمپهااز رکود و عطالت حکومت موقت پشاور بریاست شاغلي صبغت الله مجددي خسته شده مظاهرات وسیعی در ماه فروري ۹۱ بمقابل دفتر کار مجددي براه انداختند. مردم میگفتند این حکومت ساختهٔ اجنبي و طفیلي بوده برای منافع جهاد افغانستان و تسهیلات بمهاجرین کار نمیکند و باید مستعفي شود.در یکي از مظاهرات که حدود ده هزار نفر اشتراک نموده بود یکنفر افغان مقتول و هشت نفر زخمي شدند.این حادثه وقتی رخ داد که حدود پنجاه نفر از مظاهره چیان بدفاتر حکومت موقت داخل شده اول بدشنام دادن و بعدا بدست اندازي شروع نمودند و هدف شان حمله بالای شخص مجددي بود . حلقه های نزدیک بمجددي گفتند که مظاهرات مذکور به تحریک پیروان گلبدین براه افتیده بود .گزارشهای بیطرف مشعر است که تحریک پیروان گلبدین البته مانند هروقت دیگر در بین بوده اما مردم از بي کفایتي و چور و خویش خوریهای مجددی و اقارب او و سایر امیران شامل در دستگاه حکومت بستوه آمده اند. حکومت پاکستا برای تحقیق موضوع بارتباط قتل و مصدوم شدن افراد هیاتي مقرر نموده که راپور آن تاکنون نشر نشده است .

(دو) : بعد از اعزام یک کندک مجاهدین به عربستان سعودي و تشدید اختلافات بین بنیادگرایان بزعامت عبدالرسول سیاف و باصطلاح ملیگرایان (که اکنون خود را اعتدالیون مي نامند) بزعامت مجددي شیرازهٔ حکومت موقت پشاور بکلي از هم پاشیده وبرای مجددي تشویشهای جدیدی خلق شده است . چهار امیر بنیادگرا جدا استعفي مجددي را تقاضا دارند تا زعامت حکومت موقت دوباره بشکل دوراني (هر سه ماه یک امیر) تبدیل شود. حکمتیار که از یکسال باینطرف بابا حکومت موقت مقاطعه نموده بیشتر و شدیدتر از دیگران خواستار بر طرفي مجددي میباشد.اما مجددي یکبار دیگر توسط گماشتگان و مولوی های تنخواه خور داخل تنظیم خود بمقابل تقاضای روز افزون مهاجرین مظاهره کننده مانند سابق یک فتوای اسلامي بدست آورد مشعر برینکه مجددی توسط شورای اسلامي انتخاب شده و فقط همان نوع شورای صلاحیت عزل یا سلب اعتماد از او را دارد. شورای ۴۲۵ نفری مجاهدین متشکل از نمایندگان انتصابي تنظیمها در ماه فروري ۱۹۸۹ مجددي را باکثریت ۸۷/۱۷۴ رای برای مدت یکسال بحیث رئیس حکومت موقت مجاهدین پشاور انتخاب کرده بود. بعد از آن مجددي خودش حکومت خود را بمشوره آی اس آی پاکستان تمدید نموده است .*

(سه): مجددي که قبل از انتخاب بحیث رئیس حکومت موقت پشاور از حامیان پادشاه سابق بود و اکثر پیروان تنظیم خود او را طرفداران پادشاه سابق تشکیل میداد، بعد از اشغال چوکي ریاست حکومت بپادشاه پشت دور داد وبحواله اخبار منتشره در پشاور به بنیادگرایان تعهد داد تا از آمدن پادشاه سابق بپاکستان و اشتراک او در زعامت جهاد ممانعت خواهد کرد . از جانب دیگر مجددي بمنظور راضي نگهداشتن و اطاعت از تصمیمات حکومت پاکستان سعي بلیغ بخرچ داد ـ به تصور اینکه هرگاه حکومت پاکستان او را حمایت کند بحمایت پیروان شاه ضرورت نخواهد داشت ؛ اما تجربه دوسالهٔ مجددي و تلاشهای او درین راه بناکامي انجامید و بعد از مظاهرات اخیر پشاور و ذهنیت اکثریت روزافزون مهاجرین بطرفداری از عزل یا استعفي او باین نتیجه رسید که پاکستان مانند سابق برای رویکار آوردن گلبدین حکمتیار و یک حکومت دست نشانده متشکل از بنیادگرایان در افغانستان سعي میورزد.

(چهار): مبصرین افغاني در پشاور باین عقیده اند که تحولات سیاسي اخیر در منطقه ، عدم همکاری تنظیمهای بنیادگرا واعضای حکومت موقت و بالاخره مظاهرات وسیع و تقاضای روز افزون برای استعفي

* یادداشت : در رای گیری راولپندی هر نماینده حق دو انتخاب داشت که باین حساب ۱۷۴ رای شمایلی مجددی معادل ۸۷ رای حقیقی میشود

بخش مسایل ذات الافغانی

عنوان	نویسنده	صفحه
از انتقاد تا افتراء	محترم داود ملکیار	۵۱
دروغیکه علت و انگیزه اش معلوم نیست (پیرامون «« پیوندل سوی حیری »»)	محترم الحاج محمد آصف یاس یوسفی	۵۵
رر رر رر ۲	محترم پوهنمل توریالی اچکزی	۵۷
رر رر رر ۳	محترم محمد نبی شیرزی	۵۸
رر رر رر ٤	محترم ع. ر. شوخی	۵۹
سرگذشت خانه غصب شده بقلم مالک خانه	محترم دکتور وسیمه ناصری	٦۰
همکاری همرای کمونستها	محترم سید احمد وطنپال	٦۲
نامه وارده	محترم سید کریم محمود	٦٤
پروپاگندهای دور از حقیقت درباره شاه سابق	محترم دکتور زکریا بهشتی	٦۵
چرا ما افغانها مسایل را از عینك سیاه می نگریم	محترم محمد نعیم رفاه	٦۷
طاعون سرخ	محترم علی غرب زده ازپاریس	٦۸
گزارشی از جلسات «« انجمن تساند »» در ویرجینیا	خبرنگار آهینه افغانستان	۷۱
آیا ایشرا داد خدا میدانید ؟	محترم دکتور اخترمحمدبره کی	۷۲
ناشر اول سراج الاخبار کی بود ؟	محترم سید مسعود پوهنیار	۷۲
پیرامون جلالتر و پیرانش	محترم قزل ایاقی	۷٤
اسناد درباره جلالتر	محترم م. ع. صبوری	۷٤
فاتحات : شاد روان محمد یاسین محمود	اداره	۷٦
شادروان سفیرکبیر سیدتاج الدین	اداره	۷٦
شادروان محمدابراهیم قندهاری	اداره	۷۷
شادروان دکتور غلام دستگیر عظیمی	اداره	۷۷
شادروان غلام دستگیر نوری	اداره	۷۸
شادروان سفیر کبیر غلام محمد سلیمان	اداره	۷۸
یك اقدام مهم فرهنگی و سیاسی انجمن و فا درپشاور	اداره	۷۸
پناهندگی یك شخصیت علمی بخ امریکا	اداره	۷۸
خشت پخته سنگ مر مر نمیشود !	اداره	۷۹
دختری از جماغه کاندید ملکه زیبائی امریکا	محترم عبدالعلی غواصی	۸۰
تدبیر حکومت	از بازماندگان والی محسن	۸۱

مکاتیب وارده

عنوان	نویسنده	صفحه
نامه ای از	محترم داکتر عبدالحی نیازی	۸۲
رر	محترم سید فقیر علوی	۸۲
رر	محترم محمد ظاهر امیری	۸۲
دو نامه از پشاور	ب . پ . سیلانی	۸۲
رر	عبدالصمد زرگرزاده	۸۳
اعترافات یك خادیست (توضیحی بر «« فرا پرچمیها »»)	محترم حشمت الله کیهانی	۸۳
اوقی چمچاخ	بو قلمون	۸٤
برنده لاتری ده ملیون دالری	خبرنگار آهینه افغانستان	۸٤
لویه جرگه ۱۳۰۹ !	محترم ظهیرالدین	۸٤
نامه اقای زکریا (و تبصره اداره برنامه مذکور)	فیض احمد فیضی کابلی	۸٦ ــ ۸۵
مردان راه حق در افغانستان	محترم شمس الدین متین سلجوقی	۸۷
قابل توجه رادیو صدای افغانستان (شاغلی تمیز)	محترم محمد یعقوب مسعود ازدهلی	۸۷
بریدن دست بخاطر انگشتر	محترم میر محمد صابر انصاری	۸۸
حیاء در .... خانه	محترم احمد صدیق حیاء	۸۹

آرشیف ملي

عنوان	نویسنده	صفحه
حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقو	محترم محمد ناصر رشاد	۹۰
تصویر تاریخی اعلحضرت امان الله خان و اهل دربار او	از آرشیف محترم رشاد	۹٦
تصاویر تاریخی اعلحضرت امان الله خان در ترکیه	رر رر رر	۹۷ ــ ۹٦

بلمستخط مرحومی از ۱۳الحضوری ۹۹
محترم کریم از کابل ۹۸

از انتقاد تا افتراء

محترم داود ملکیار

«خدا نیامرزد کسیرا که درین اواخر حد فاصل میان (نقادی) و (فحاشی) را برانداخت ودیگران را به طمع انداخت تا مگر ازین راه بجائی برسند» (داکتر طبی نویسنده ایرانی).

بنده چندی قبل ضمن نامه تحت عنوان «مدیر مسئول غیر مسئول» در مورد پالیسی نشراتی و خاصتاً نشر مضامینیکه توسط اشخاص معلوم الحال مانند (ثریا بهاخانم صدیق الله برادرداکتر نجیب) نوشته شده و در آن از حدود ~~در~~ افغانها مورد یاران قدیم شان گذشته و به اشخاص و فامیلهای مهاجر توهین و تعرض بعمل آمده بود نظریات و انتقاداتم را بیغرضانه بمجله آیینه افغانستان و «قلم در خدمت جهاد» ارسال نمودم که دو عکس العمل کاملاً متفاوت نتیجه آن بوده.

محترم دکتور هاشمیان مسئول «آئینه افغانستان» با تائید قسمتی از نوشته های من نویسنده را به پرکننده وناشر را به فیرکننده تفنگ تشبیه نموده، مسئولیت پخش و نشر تمام مندرجات مجله را جزء مسئولیت مدیر مسئول وناشر قبول و در شماره بعدی عبارت «هر نویسنده مسئول نوشته خویشتن است» را از پشتی مجله حذف وهم در شماره هشتم (ص ۲) «تذکر ضروری» درمورد استعمال وچاپ عناوین عنوانی ناشر با توضیحات مختصر نوشتند که حد متواضعانه ای را قبول و ازاین بعد مورد استفاده قرار میدهند.

برعکس آقای صفی الله ثبات ناشر غیر مسئول «قلم در خدمت جهاد» برخلاف تمام موازین واصول نشریه نگاری مضمون مرا قبل از نشر به ثریا بها (فعلاً مقیم شمال کلفورنیا) فرستاده وخود در مورد چنین می نویسد: «برای اینکه ملکیار آقا را بیشتر ازین منتظر جواب نگذاشته باشیم یك کاپی نامه شانرا به محترم ثریا بها فرستادیم.» صفی الله ثبات با این عمل اولاً بدنیتی و بد اندیشی خود را برملا ساخته و در ثانی بی خبری اش را از اصول ابتدائی نشریه نگاری آشکار نموده است. چون نامبرده دشنامنامه و افتراء نامه خودش را مکفی ندانسته با عجله وبا روش بیسابقه و واقعاً مضحك نوشته من و جوابیه ثریا بها را در عین شماره نشر نموده است (زهی دانش - زهی فضل)!

برای روشن شدن مطلب چند قسمت از نوشته های شانرا که با کلمات آرام شروع و با ناسزا ختم میگردد درین جا نقل میکنم و یقین دارم بهتر از هرچیزی خوانندگان محترم را در شناخت نویسنده مضامین کمك خواهد کرد. صفی الله ثبات می نویسد: «نمیخواهم فلسفه بگویم زیرا طرف جوان است وتازه کار، سعی می ورزم تا آنچه می نویسم ساده بنویسم تا برای تازه کاران آموزنده باشد، آرزومندم دانشمندان و صاحب قلمانیکه ما را بهتر می شناسند برما خرده نگیرند و بگناه این ساده نویسی از ما دل گیر نشوند.» ضرورت به توضیحات نخواهد بود چون عبارات فوق بخوبی می رساند که صفی الله ثبات در مورد خویش چگونه می اندیشد. وانگهی سطح دانش این «فلسفه گو» بسویه بکلوریا میرسد آنهم به نحویکه خود بهتر میدانند. گیرهارد بشر شناس هالندی میگوید «اگر کسی در استعدادش کمبودی دارد آنرا با خود پسندی جبیره میکند.»

بنده در نوشته قبلی ام روی مسئولیت های نشراتی تاکید وجلوگیری از نشر نوشته های پرازتوهین واتهام را جزء مسئولیت مدیران مسئول وانمود کرده بودم و در مورد مسئولیت و (LIABILITY) جراید و نیز استعمال نام مستعار ضمن گفتگوهای تیلفونی با اقای (CRICHTON) ایدیتور نیویارك تایمز - اقای (BENNET) ادیتور یونین تریبیون و خانم (HANSEN) ادیتور لاس انجلس تایمز طالب معلومات شده بودم که نظریات آنها موئد گفتار من بود وچون شرح آن درین جا نمیگنجد در آینده خواهم نوشته. ولی صفی الله ثبات که فرق پالیسی نشراتی را تا سانسور نمی داند چنین مینویسد: «ملکیار آقا، این راهرو قافله بیخبران باید بدانند برای کسانیکه هنوز هم در فکر همان کاسه و آش اند و به قید سانسور در مطبوعات فرمایشی و ارتجاعی گذشته خو گرفته اند، این عبارت به دیدگان نابینای شان نادرست جلوه میکند.»

برای آشنائی بهتر با نوشته های صفی الله ثبات و برای اینکه خواننده محترم به زشتی نوشته این فاضل دانشمند» (؟!) ملتفت گردد یکعده کلماتیرا که در مورد من بکاربرده درین جا می آورم: «برده صفت - چاکر منش - جوان بلهوس - آله دست با عقاید پلید - روباه صفت - جوانك خلقی - جوانکی از زیر چتر امریکائی - تنگ نظر - در منجلاب فساد طلقه دوستان» و ده ها کلمه و عبارت دیگر که شباهتی زیادی دارند با اصطلاحات ثریا بها (کسیکه قرار ادعای خودش درنشریه «قلم در خدمت جهاد» نوشته های اناهیتا را می نوشت).

هموطنانیکه صفی الله ثبات را از نزدیك میشناسند همه متفق القول اند که نامبرده توانائی لازم را در نوشتن بدون کمك دیگران ندارد و روی این مجبوریت هرچند روزی با یکی نزدیکی میکند تا بتواند بغضش را با قلم دیگران روی کاغذ بریزد. و این قول وقتی با ثبات نزدیك میشود که می بینیم در نوشته مورد بحث، من بارها «جوانك» خطاب شده ام، وچون صفی الله بدلیل آشنائی نزدیك خوب میداند که همسن و سال هستیم، پس علت استعمال این کلمه را نمیتوان جز این دانست که نوشته اقلاً قسماً از جای دیگر آمده وصفی الله ثبات متوجه این باریکی نشده، بدون اصلاح آنرا از طرف خود به نشر رسانیده است. خصوصاً عباراتی مانند «جوانکی از زیر چتر امریکائی» بگمان

قریب بیقین از قاموس «پراچمه» برآمده است. بهرحال چون نوشته بنام صفی الله ثبات نشر شده افتخار(؟!) آن نیز نصیب ایشان میشود.من در پایان نوشته قبلی ام نقل قولی از سارتر باین عبارت نموده بودم: «خود خواهی در هر انسان وجود دارد اما تفاوت در طرز ابراز آنست.» صفی الله ثبات این نقل قول را یک عمل «خلقی گری» و عمل کمونیستها یوطنی خوانده وسارتر راکمونیست ترین وملحدترین فیلسوف فرانسوی می نامد(شماره ٢٤-٢٦ قلم در خدمت جهاد- ص ٣٨). خوب شد بالاخره آقای ثبات ابراز نظری نمودند، چون گفته اند:

تا مرد سخن نگفته باشد　　عیب و هنرش نهفته باشد

بنظرم واقعا جرأت خام میخواهد که شخصی بتواند با این طرز دید وسطح فکری دیگران را تنگ نظر خطاب کند.

باید یادآورشوم که صفی الله ثبات بعد از دریافت نوشته، من یکی دوبار با من تیلفونی صحبت و باردیگر فی المجلس دیده وصحبت کردیم . او از تبصره در مورد استعمال القاب «دانشمندفاضل ومبارز» (که اصلا از طرف خود او پیشنهاد شده بود) و نیز از انتقادم در مورد پالیسی نشراتی تا اندازه ای ناراحت معلوم میشد - نامبرده ضمن همین گفتگوهای تیلفونی عده‌ای از بزرگان خبیر وطن را بدلیل اینکه بمیل او نوشته ای برای نشر نداده اند و اوضاع مغلق را عذر آورده اند، بباد انتقاد گرفته وچیزهای نا صوابی میگفت و هم او آنقدر بهمکاری دوست جدیدش (ثریا بها) می بالید و غره بود که خودرا از نوشته های دیگران بی نیاز میدانست، ولی باوجود اینها هرگز بمخیله ام خطور نکرده بود که در مورد القاب ومدارك علمی تا این حد حساسیت داشته باشد که سفری بشمال کلفورنیا کرده نزد ثریا بها برود و بهمدستی و تقلید او اتهام بندد وافتراء کند.

در قران کریم (سوره فلق) که آغاز میشود با (بگو پناه میبرم بپروردگار سپیده دم) درآیهٔ پنجم میفرماید (من شرالنفاثات فی العقد) و در تفسیر نوین ترجمه آن چنین آمده است: «پناه میبرم بپروردگار از شر زنان و نفوسی که در گره ها و عقده ها میدمند و پف میکنند و بافریب کاری و سحر باطل را بصورت حق جلوه میدهند.» شیخ طبری همین معنی را بشکل دیگر میگوید: «مقصود از نفاثات زنانی هستند که افکار مردان‌را ربوده آنها را به رای و هوس خود ی گردانند.»

در مورد جوابیهٔ پر اهانت ثریا بها قصد نداشتم درین اوضاع بحرانی وطن عزیز وقت خوانندگان محترم ومجله را بگیرم ومیخواستم به‌نوشته ها و اشعار منتشرهٔ عدهٔ هموطنان دربارهٔ ثریا بها اکتفا کنم، ولی چند نکته بارتباط فامیلم که انگشت غرض ثریا بها وصفی الله ثبات به آن گذاشته شده بود، مرا واداشت طور مختصر به آن بپردازم :

ثریا در مورد نام فامیل من یعنی ملکیار مینویسد «باتاسف این جنگ ۱۲ ساله القاب ملك و ارباب وخان را از جامعه زدوده و ملکی نمانده که شما یارش باشید.» بعد از نوشتن این عبارات ثریا بها (همکار وهمنشین سابق ببرك و نجیب) با پر روئی و جرات خاص پرچمیها مرا «نجیبیار» خطاب میکند. اگر ثریا بها و صفی الله ثبات خود را به نفهمی زده اندیا نمیدانند، هموطنان آگاه میدانند که افتخار به ملك و ملکی قبل از جهاد نیز در فامیل ما موجود نبود. نام‌ملك‌محمد جدبزرگم در جمله سران مجاهدین ولایت غزنی در مقابل اشغالگران انگلیس درج تاریخ وطن بوده، تاریخ غبار در مورد یادآوری وتاریخ کهزاد (افغانستان در زوایای تاریخ) با چاپ کاپی مکاتیب ومراودا تش با نایب امین الله خان لوگری در مورد جهاد ولایت غزنی، او را بحیث مجاهد بزرگ ولایت غزنی ثبت نموده است که ما بافتخار آن مجاهد راه استقلال اسم فامیل ملکیار را انتخاب ونه تنها یار آن مجاهد بلکه یار تمام مجاهدین راستین و مبارزین ملی خواهیم بود. انتخاب نام ملکیار باوجه تسمیهٔ آن درزمان سلطنت ظاهرشاه حدود ٤٥ سال قبل ازطریق جراید باطلاع عموم رسیده بود تا سوء تعبیر بمیان نیاید ونیز در آینده جوابگوی اشخاصی مانند ثریا بها و صفی الله ثبات بوده باشد.

وباز اگر ثریابها از ارتباطات وسابقه فامیلی ام بی اطلاع بوده باشد صفی الله ثبات بخوبی میدانست که درجمله اولین قربانیان وطن در مقابل نفوذ وتهاجم روس اعضای فامیلم منجمله محمد هاشم میوند وال - عبدالسلام ملکیار (پدرم) -عبدالجبارملکیار(کاکا) و عده‌ای از وطن‌پرستان بیگناه دیگر به توطئه وهدایت روسها توسط پرچمیها و بموافقه و تبانی سردار مستبد(داودخان) بزندان افتادند. بقیه اعضای فامیل بشمول زن و طفل درخانه ها زندانی وتحت مراقبت قرار گرفتند و عمال روسی (پرچمیها) وظیفه نظارت بر منازل ما را عهده دار بودند. بعضی ازاعضای فامیل از تحصیل محروم گردانیده شدند. هموطنان آگاه میدانند که از جمله زندانیان فامیل‌بعد از شکنجه‌های جانکاه شخصیت برجستهٔ ملی (میوندوال) بشهادت رسید وپدرم مدت پنجسال رادرزندان وحشتناك دهمزنگ سپری نمود در حالیکه درست در همین ایام مشقتبار برادرثریا بها (همایون‌بها) افسر پولیس و مامور تحقیق در جمله دیگر آدم‌کشانبا تکتیکهای پولیسی (مشت، لگد و شکنجه‌برقی) سعی میکرد عده ای بیگناه را مجبور بنوشتن چیز هائی کند که این توطئه بزرگ را از نظرپنهان و بتوانند عده ای وطنپرست را بنام عناصر ضد انقلاب و کودتاچی سر به نیست کنند. یکی از کسانیکه توسط همایون بها شکنجه دیده است پدرم (عبدالسلام ملکیار) و فعلا مقیم ساندیاگومیباشد وهم درهمین ایام دهشت وشکنجه ها باکاس نوشته ثریا بها (قلم در خدمت جهاد ص ٨٤) صدیق‌الله شوهرش هنوز هم عضویت حزب پرچم یعنی همان حزبیرا داشت که اعضای آن بامر و اشارهٔ باداران روسی

شان تا طلوع آفتاب فرزندان بیگناه وطن را لگد مال میکردند. و نیز خود ثریا بها که ادعا دارد دوسال قبل از این توطئه از حزب خارج شده بود، بخاطر خواهد داشت که بسلسله محافل فرمایشی و دستوری برای تقبیح باصطلاح شان (خاینین ملی) که تا یک ونیم سال ادامه داشت واخبار آن به هدایت پرچمیها هرشب از رادیو پخش میشد، محفلی هم در فاکولته اقتصاد برگذار کرده بودند وثریا بها که با حفیظالله مرشدی از گردانندگان اصلی آن میتنگ بودند، به یقین شعارهای آنروزش را در حافظه خواهد داشت.

بخوبی بخاطر دارم که در آن روزها وقتی با پرچمی و خلقی مواجه میشدیم وباعقاید شان اظهار اختلاف میکردیم وباحتی اگر بر تولیدات وتکنالوژی عقب مانده شوروی تبصره میکردیم فورا کلماتی از قبیل مرتجع، نوکران امپریالزم امریکا، دشمنان طبقه کارگر، اجنت CIA وده هالقب وارد شده، دیگر بما داده میشد وحیرت آور است که اعضای همان احزاب پرچم وخلق مانند ثریا بها بعد از انهدام بناهای ایدیولوجیک شان یکی پس از دیگری خود را بممالك غربی رسانده واین بار ما را کمونست و ملحد و بدلیل(سکتریزم و اینکه تره کی از غزنی بوده) ما را خلقی میخوانند و خود را پشتیبان دیموکراسی قلمداد میکنند وکلتولیك تر ازپاپ میشوند. آیا پررویی بیش از این امکان دارد؟ متاسفانه دول غربی در حالیکه هزارها افغان شریف در دروازه های سفارتخانه های شان حتی چانس گرفتن فورمه نمی یابند با شخاص معلوم الحال کمونیست مانندقاری نجیب و یا قاتلین معروف مانند صمد ازهر و سروری و امثالهم بمنظور استفاده تبلیغاتی وبا کسب معلومات استخباراتی بصورت فوق العاده اجازه ورود میدهند. و بعضی ازین کمونستهای خوش چانس از توجه غربیها و یا صله رحم مجاهدین معروف مانند احمد شاه مسعود آنقدرمغرورمیشوند که گذشته شانرا فراموش میکنند وخود را مجاهد وقهرمان می پندارند. چنانچه ثریا درجائی دیگرطعنه زنان مینویسد "مگر یکفرد یك چریك یك قوماندان از خانواده های شما در یکی از جبهات وسنگرها رزمید؟"واقعا طرح این سوال از طرف مسببین اصلی فاجعه افغانستان جرات خاص میخواهد وباز هم اگر درین مورد ثریا بها نمیدانست دوست و همکارش (صفی الله ثبات) بخوبی اطلاع داردکه در جمله اولین مبارزین علیه رژیم تره کی و امین نزدیك ترین دوست و عضو فامیلم (غیاث ملکیار) زندانی و شکنجه های وحشتناکی را متحمل شد. من با عده ای از اقارب، قبل از ترك وطن دراواخر سال ۱۹۷۹ مدتی را در زندان کمونستها سپری کردیم . دیگر مربوطین ما بشمول کاکازاده ها ومامازاده ها در غزنی، مقر، قره باغ و وردك مردانه وار امور جهاد را پیش برده وجوانان رشیدی را از دست داده اند. بر علاوه بزرگان این فامیل در خارج باوجود کهولت سن بدون فخر فروشی وجاه طلبی فعالیت های مثمری را بی سر وصدا برای نجات وطن انجامداده اند که قسمتهای آن درنشریه (مجاهد ولس) بمدیریت مبارز صادق شاغلی ولسمل نشر گردیده است.

من اگر افتخار اشتراك در جهاد مسلحانه را نداشته ام ولی با نوشتن شبنامه ها در زمان حکومت تره کی و با ارسال نوشته ها به نشرات افغانی و امریکائی در خارج و اشتراك در فعالیت های گروهی هموطنان در خارج سهم ناچیزی گرفته ام (که اگر آنها طعنه نمیدارند) آنرا قابل یادآوری نمیدانم و معترفم که در مقابل آلام و مصایب بیحد وحصر هموطنانم درافغانستان پاکستان و ایران خدمت شایسته ای را طور باید و شاید انجام نداده ام، ولی اقلا بمصایب هموطنان نیفزوده ام. محترم استاد پژواك ضمن یکی از نوشته های شان در جریده (مجاهد ولس) بارتباط اوضاع وطن نوشته بودند: "من اگر نمیدانم که چه باید کرد اقلا میدانم که چه نباید کرد." بمصداق گفته استاد پژواك از جمله اعضای فامیلم که تعداد شان ماشاءالله از صد ها تجاوز میکند حتی یکنفر وحتی برای یکساعت هم عضویت احزاب خائن پرچم و خلق را نپذیرفته وکاری نکردند که نباید میکردند. اعضای این فامیل با وجود اشتغال در پستهای مختلف در وطن جزئی ترین اذیت و آسیبی بکس نرساندندو به استثنای دشمنان ملی (پرچم و خلق) هیچ دشمنی در وطن نداشته و ندارند وفکرمیکنم قضاوت هموطنان در مورد این فامیل کاملا روشن است.

ولی ثریا بها که با برادرش همایون بها و شوهرش صدیق الله در فاجعه افغانستان و مصائب هموطنان سهمی فعال داشته اند نه تنها خود را نادم نمیدانند بلکه افتخار ومباهات هم میکنند (صفحه ۴۰ شماره ۲۴-۲۶ قلم درخدمت جهاد). سوال درینجاست که آیا عضویت فوق العاده فعال وچندین ساله در یك حزب الحادی و مزدور بیگانه و جذب و منحرف ساختن صدها پسر ودختر ساده لوح جای افتخار ومباهات دارد؟ آیا لازم نیست اقلا برای یکبار در پیشگاه ملت اظهار ندامت وتقاضای عفو نمایند ؟

لازم بیادآوری است که ثریا وصدیق الله برادر نجیب در عهد حکومت ببرك دوبار چانس رفتن به اروپای غربی می یابند (در حالیکه لست اعضای فامیل ما بحیث افراد ممنوع الخروج بسرحدات ابلاغ شده بود و همه از راه های پر خطر ترك وطن کردند) این زوج یکبار بحیث مامور رسمی دولت کابل و بار دوم با اخذ پاسپورت از گلاب زوی (خلقی معروف) باروپا میروند و عوض آنکه با افغانهای مهاجر ملحق شوند، روی دلایل نامعلوم هردو دفعه بکابل برمیگردند (مراجعه شود به نوشته صدیق الله در صفحه ۲۸ قلم در خدمت جهاد) و چون بدلیل اختلافات فامیلی با داکترنجیب پست مناسبی در خور این اناهیتای جوان میسر نمیشود، با رسوم از راه پنجشیر بپاکستان و ازآنجا بصورت فوق العاده امریکا می آیند وبدلایل استخباراتی و تبلیغاتی ازطرفمراکز ذینفع مورد استعمال و استقبال قرار میگیرند و متاسفانه بعد از مدتی با وجود آنکه هموطنان شریف وخوش قلب با اطلاع از سوابق شان با آنها هیچ کاری نداشته اند عوض گوشه گیری و ندامت بازهم تیغ برهنه را مانند زنگی مست بروی افغانهای مهاجر میکشند.

همه بخاطر دارند که در زمان تره‌کی بعد از اخراج ببرك از حکومت کابل سلیمان لایق و بارق شفیعی و امثال آن در صف خلقیها قرار گرفته وزیادتر ازخلقیها در باره (ببرك و شرکاء) لعنت و ناسزا میگفتند وبازدیدیم که بعد از تهاجم قشون روس و رویکار آمدن ببرك آنها بحیث اعضای کابینه و در جمله مقرب ها قرار داشتند. نتیجه اینکه باوجود لفاظی ها و دشنام ها خصلت همان بود که بود. حالا ثریا بها میخواهد بانوشتن چند دشنام وناسزا در مورد روسها وباران سابق چنین وانمودکند که باگذشته مقاطعه کرده است ولی هموطنان متوجه شده خواهند بود که آنچه اصلا صورت نگرفته مقاطعه باخصلت های سابق است چون اینها هنوز هم با فتنه انگیزی ها و کینه توزی های گذشته واتهام بستن های بی اساس مقاطعه نکرده اند وهمان انگیزه ها وعقده هائی که سبب شده بود درگذشته داخل یك جریان الحادی افراطی و ضد ملی شوند هنوز هم بروجود آنها حاکم و رفتار وگفتار شانرا تعیین میکند. پس دیگر چه فرقی میکند که از راه پنجشیر آمده اند یا از کدام راه دیگر ؟ دیگر چه فرقی میکند که توسط کی ها استقبال شده و با کی ها مصاحبه کرده اند ؟ ؟ شیخ ابوسعید ابی الخیر مطلب را چه موجز بیان میکند :

گیرم که هزار مصحف از بر داری — با آن چه کنی که نفس کافر داری ؟
سر را بزمین چه مینهی بهرنماز ؟ — آنرا به زمین بنه که در سر داری

حالا دیگر نجیب ها و تنی ها همه سر را بزمین میگذارند اما آیا میتوان باور کرد که آنچه را در سر داشته اند بر زمین گذاشته اند ؟ بعضی از هموطنان برای خاتمه بخشیدن بوضع رقت آور وطن و هموطنان حتی مفاهمه و مصالحه با حکومت کابل را قابل توجیه میدانند ولی بعقیده من هرگز نباید دستهائی را فشرد که با جنایات آلوده و مسئول قتل بیش از یك ملیون هموطن ما میباشند. امید است روزی بعد از فراغت این بن بست هموطنان ما بتوانند مانند بازماندگان و مظلومین فجایع جنگ دوم جهانی کمیته هائی بمنظور شناخت و ماخذه مسئولین فاجعه افغانستان تشکیل و نتایج و فیصله های شانرا تا سطح جهانی مرعی الاجرا بسازند. در شرایط دشوار فعلی که خطر جنگ داخلی ~~جنگ داخلی~~ و حتی تجزیه افغانستان احساس میشود وظیفه نشرات افغانی ایجاب میکند تا برای اتحاد و پیدا کردن یك راه حل سعی بلیغ بعمل آورند، نه اینکه مانند نشریه ماهیانه (؟ !) " قلم در خدمت جهاد " که مطابق گفته ناشر آن آقای شبات " تاریخ نشرهمیشه سری میباشد " بیش از ۲۵ صفحه را در هر شماره بصورت دنباله دار برای اشخاصی مانند ثریابها تخصیص بدهد و عوض جلوگیری از اهانتها بفامیل من و دیگر فامیلهای مهاجر، چند صفحه ای را هم از طرف خود به آن بیفزاید وفراموش کند که صدها هموطن آشنا با من و فامیلم بعد ازخواندن آنگونه دشنامها وافتراهات در مورد نویسنده آن چگونه قضاوت کردند ؟

گاهی دیده شده که بعضیها در حالت عصبانیت کنترول را از دست داده بدبگران دشنام وکلمات زشتی نثار کرده اند و انسان میتواند دشنامها را نادیده گرفته و ازآن کینه ای بدل نگیرد و یا به پیروی از نوشته استاد سمندرغوریانی " جواب به ابتذال بی فرهنگی است " جواب بالمثل به ثریا بها و صفی الله شبات‌تنو بمد، ولی افتراء وتهمت ناحق تحت هیچگونه شرایطی قابل توجیه نمیباشد ویقین دارم هموطنان با من در مورد هم عقیده بوده و با ابراز انزجار ازینگونه نوشته ها و افتراحات از تکرار آن در حق دیگر هموطنان در آینده جلوگیری خواهندکرد. درین فرصت از صفی الله شبات که خود بهتر از هرکس منبع و انگیزه این تاپه زنی را میدانند، انتظار دارم کتبا اتهامات " خلقی " و " پرچمی "را تکذیب نماید تا ضرورت طرح موضوع برای داوری در حضور چند تن افغان هموطن و یا مراجع عدلی این کشور احساس نشود و معتقدم که اعتراف باشتباه عیب نبوده بلکه مردم آنرا می پسندند.

در اخیر همانطوریکه در نوشته قبلی ام آمده بود بازهم روی مسئولیت های نشراتی تاکید نموده می افزایم : اگر در نشریه ای امانتداری، عفت قلم و صداقت مراعات نشود آن نشریه غرضنامه ای بیش نیست و " عدمش به ز وجود " آن خواهد بود . بیمورد نیست اگر با این قطعه شعر قزوینی نوشته را بپایان برسانم

نویسنده را بایدی چار چیز
دل و دست و افکار و وجدان تمیز
وگر اینکه ناپاك شد این چهار
ز ناپاکی صاحبش شك مدار
چه خوش گفت سعدی خدای سخن
به تحریف آن گفته بشنو زمن :
فتد تیغ در دست زنگی مست
از آن به قلم در کف خودپرست
قلم کز پی زحمت مردم است
قلم نیست نیش کژ کژدم است
قلم گیر وهمچون قلم راست باش
نه هرچیش خیال کجت خواست، باش
قلم چون گرفتی دو رویی مکن
غرض ورزی و کینه جوشی مکن
کجی گر ز شمشیر خواهی بجاست
قلم راست باید چو کج شد خطاست

طوریکه بشما معلوم است قبلا نامه ای برای نشر به آیینه افغانستان تقدیم شده بود که وعده نشر آنرا درشماره ۱۲ برای شماره سال نو داده اید. چون نشریه " قلم در خدمت جهاد " بعد از ششماه اخیرا انتشار یافت در آن نکته ای را بارتباط موضوع نامه ارسالی ام قابل یادآوری میدانم که امید است بصورت ضمیمه نشر گردد :
آقای شبات در صفحه ۲۰۸ شماره اخیر (۲۷-۲۹) مجله خویش نوشته های ثریا بها را یك مبارزه و سهمگیری عملی درجهاد تعریف نموده وبرای تائید گفتار خویش بریده جریده (صبح پیروزی) منتشره پشاور را عینا چاپ نموده است . خواننده با یك نظر مختصر بصفحه ۲۰۸ متوجه میشود که ناشر (صبح پیروزی) درك لازم را داشته است که قبل از نشرنوشته های ثریا بها او را چنین معرفی کند :
" ثریا خانم صدیق الله برادر نجیب رئیس حکومت روسی کابل که دو سال قبل بمجاهدین تسلیم شد اخیرا مقاله مفصلی .... چون این مقاله اعترافات جالب یك کمونیست درباره سایر یاران کمونیستش است بنا بران ما قسمتی ازآنرا که معرفی کننده چهره نجیب میباشد ..... به نشر میرسانیم ." بقیه در ص ۷۳

پیرامون « پیژندل سوی څیری »

محترم الحاج محمد آصف پاس یوسفی

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

دروغیکه علت و انگیزه اش معلوم نیست

جناب محترم دکتور صاحب اقای هاشمیان

مجله «آئینه که همیشه منتشر افکار و مافی الضمیر اشخاص یا بعباره دیگر منعکس کننده خیالات مصلح و احیانا مفید و بالاخره چهره های محسن ومکروه وفکری نویسندگان میباشد در شماره ده و یازده خود مضمونی داشت بقلم ونام مستعار گل احمد (توخی) که با وصف سعی بلیغ توفیق معرفتش میسر نشد وعده « دوستان هم فکر میکنند که این اسم مسما ندارد ومستعار است با معرفت همچو اشخاص اصلا دشوار، طبعا تا وقتیکه نویسنده معرفی نشود علت وانگیزه اتهام و افترا «هم مجهول میماند. ولوکه شخصا در مقابل اعتراضات همچو اشخاص غیر منصف همیشه خاموش وجوابهای شانرا «« مسکوت عنه «« میگذارم، مگرچیزیکه ضروراست تنها قضاوت بیطرفانه شما والتفات مزید قارئین محترم می باشد. در صورتیکه شخصا اقدام به نشر (اوتوبیوگرافی) خود نکنم مطالب منتشره در اعماق تاریکی ها بفراموشی حواله میشود بهتر است اول یك بیت حضرت بیدل (ع) را که خوب مصداق پیدا کرده عرض کنم وبعدا بپردازم بدگر مطالب ایشان میفرمایند :

مدتی معکوس باشد کارها ‌‌‌ شحنه را .... آورد بر دارها

حالا ادب را بیحیا کردم ـ خموشی را زبان دادم و اینك انتقاد بیمورد و غیر سالم واتهامات اقای موصوف را جهت قضاوت شما جدا جدا با جوابهای مستند و مدلل تقدیم مینمایم :

اول ـ در وقت محمد ظاهرخان ازولسوالی خوگیانی علی الرغم خواهش مردم بمرکز وزارت داخله خود را تبدیل ومتصل آن جهت علاج مریضی قرحه اثنا عشر رخصت وپاسپورت گرفته رفتم بیروت .وقتیکه به وطن عزیزآمدم وقت انتخابات دوره ۱۳ ولسی جرگه بود بنابر خواهش ارادتمندان درمرکز شهر کندهار کاندید شدم وبعد از ختم دوره انتخابات توفیق نصیب من شد وبحیث وکیل مردم خودبشورا آمدم قریب ختم دوره شورا وقتیکه مرحوم محمدداودخان شهید جمهوریت را اعلان کرد بعد ازتشکیل کابینه اولین شخصیکه بحیث والی مقررشد البته من بودم که باید از جریان بصورت مختصر شما را مستحضر سازم :

دوم . روزیکه خدمت شان مشرف شدم خوب بیاددارم ساعت ۳/۲۵ بعداز ظهر را اعلان میکرد، مگرتا آن وقت نان چاشت را نخورده ،مصروف بودند. ضمن جروبحث عرض کردم : اگر وقت نان خوردن وخواب شدن تان معین نباشد ممکن بعد از روزی چند مریضی بسراغ تان بیاید. فرمودند «چون روزهای اول است بعدا که کار کم شد وقت نان وخواب هم تنظیم میشود«. قناعت کرده گفتم شما که باین سن و سالها این کار مهم (تغییر رژیم) باین دلچسپی که برای آینده وطن خود دارید باید والیان ورزیده لایق که از عهده امور محوله طبق میل وتمنای شما برآمده بتوانند مقررکنید منکه مریضم ومدتیست از رسمیات خود را کناره کرده ام چطور خواهم توانست موازی با قدم های سریع شما حرکت واقدامات رسمی خود را عیار سازم ؟ فرمودند : بحضرت خالق کاینات عقیده داری ؟ بوطن خود که پدر شهیدت در جنگ استقلال مدافع سپین بولدك کندهار بود و کثیرا مورخین به آن اشاره هم کرده عشق میورزی یانه ؟ احساسات اسلامی و وطن دوستی مرا بر انگیخت گفتم : الحمدلله مسلمانم و حاجی و حب الوطن را جزء ایمان خود میدانم و چند بیت که منجمله شعرخودم بیادم بود قرائت کردم .... بعد از استماع چند بیت جناب شان فرمودند هرکس که بخدای خود عقیده وایمان راسخ داشته عاشق خاك و وطن خود باشد از عهده هر کار برآمده میتواند. بخنده گفتم : اگر همین معیار باشد وشما چوکی ریاست جمهوری را برایم تعارف کنید قطعا تردید ندارم . فرمودند پیش من همین معیار است . خدا حافظی کرده ولایت بغلان رفتم .مدتی کار کردم .مکافاتاً مرا بولایت غزنی ....مقررشدم .با اینکه در دوره کارهای خود تا کدام حد موفق بودم بحضرت حق (ج) و مخلوقش معلوم است حالا شما فیصله کنید آیا رمزی در کاراست؟ باصطلاح ایرانیان که آقای (توخی) نسبت تقررم بچوکی های بلند مرا مرموز تشخیص کرده در حالیکه من حدث میزنم یا معنی مرموز را ندانسته یا هم مورد استعمالش را درك نکرده بهرصورت خداوند بما هدایت نصیب کند .

سوم ـ این واقعیت است که در روز شنبه (۹) ثور از ولایت غزنی توسط طیاره مرا بکابل آورده بحکم (جنرال قادر) در وزارت دفاع با اعضای کابینه وعده کشیری خصوصا مرحوم (موسی شفیق) صدراعظم سابقه بندی بودیم، مگر در پل چرخی چارچارنفر کوته قلفی شدیم که جناب (اعتمادی) صدراعظم د رهمان منزل با ما یکجا حبس بود .بعد از مدتی مرحوم (فیض محمد انگار) و جناب حاجی جیلانی خان مدیر صاحب که فعلا در کویته امرار حیات دارند نزد تره‌کی رفته و در مورد بعضی محبوسین بیگناه کندهار مثل آقای (واصفی صاحب) (اقای رفیقی صاحب والی ننگرهار)و این جانب بحث ویادآوری کرده بودند که بگفته شان نورمحمد تره‌کی از جعبه میز خود لست محبوسین را وراندازکرد وگفت (پاس یوسفی) دربین لست نیست اگر کشته نشده باشد امر میکنم از پل چرخی رها شود مگر در قسمت واصفی صاحب گفته بود رهائی او مربوط برهائی دگر وزرا «میباشد .مگر رفیقی صاحب تا حال به پل چرخی منتقل نگردیده ،چون محبوسین زیاد ومحابس هم کم نیست را پورها

تا هنوز ترتیب نشده بعد از ملاحظه در موردش تصمیم میگیریم. ناگفته نباید گذاشت که ساعت دوبجه بعدازظهر امر رهائی مرا تیلفونی صادر کرده بود مگر ساعت یك بجه شب بخانه آورده شدم که شدت وحدت این انتظار اشد من القتل را آقای (توخی) ندیده و نه شنیده که رویهمرفته مدیت ۲۳ روزاز فامیل و دوستان جدا بوده هیچ کس نمیدانست در آن شرایط بازهم زنده بخانه بر گردم یا خیر. حالا شما فکر کنید حبس نمایشی یعنی چه ؟

آیا محبوسینیکه در وقت ببرك کارمل از حبس رها شدند واقعا نمایش بود و مدت حبس شان هم بفرمایش؟ آیا پسرم و گوشه جگرم (محمد خالد پاس یوسفی) که از صنف سوم فاکولته ادبیات کابل در وقت تره‌کی و امین بمحبس برده شد وتا حال حیات ممات مذکور معلوم نیست اینهم یك نمایش است ؟ آیا یك مرد مسلمان افغان باید با وصف جلای وطن و احتیاج دوست و دشمن آنقدرهم بیرحم، بیعاطفه و بدگمان باشد وباعث آزار قلوب جریحه دار یك مسلمان گردد؟ که رسول خداوند (ج) میفرماید «ظن المومنون خیرا مالم یرا» قضاوت شما و فیصله قارئین محترم از چه قرار است، آیا تائید میکنید یا تردید ؟ ایا جای تعجب نیست چطور آقای موصوف صرف متوجه زندگی من بوده که تاریخ حبس، روز رهائی و مدت حبس، پاسپورت جعلی - « تضمین غلط ا . م .» « غصب خانه» حتی کرایه فعلی خانه کابل، همه چیز برایش معلوم میباشد؟ اگرحقیقت باشد جز اینکه قبول میکرد و از دستگاه (خاد) و در خارج قدرت (کی. جی- بی .) در دست آقای توخی میباشد در غیر آن امکان ندارد کشف القلوب داشته « عالم السیر والخفایا » باشد.

چارم - توخی صاحب در وقت ببرك کارمل مرا بعضویت جبهه ملی پدر وطن متهم میکند ودلیل می آوردکه در محکمه ثبت اسناد کندهار نقل آن موجود است. نمیدانم نمره وثیقه را هم حفظ کرده یا خیر ؟ شما لطفا توجه بفرمائید ! این ساخته ساته رفتن حریف و بی اعتنائی در گفتار سخیف شدن چقدر خجالت و شرم آور است، آیا شمولیت در جبهه ملی پدر وطن مستلزم وثیقه شرعی واقرار شخص میباشد ؟ آیا میتوانید درتمام افغانستان اسم یکی از اعضای جبهه ملی پدر وطن را معرفی کنید که در محکمه وثیقه ترتیب کرده باشد که من فلان ابن فلان به عضویت جبهه ملی پدر وطن شامل شدم ؟ آیا رئیس جبهه ملی پدر وطن ضرورت باقرار اشخاص دارد ؟ اگر آقای توخی نمیدانند آیا لازم نبود جناب دکتور صاحب آقای هاشمیان این مسئله را هم قید متن تبصره خود میکرد ؟ علی ایحال آیا همچو تقریر ها و نظائر آن مستلزم ترتیب دفاعیه میباشد یا اینکه مسکوت عنه گذاشته شود ؟

پنجم - آقای توخی در مورد حویلی آقای (زمری جان ناصری) اشاره کرده میگوید که اول حویلی مذکور را غصب کرد و فعلا در بدل مبلغ بیست هزار افغانی ماهانه کرایه داده است. اگر این دروغ شاخدار نباشد، آن حویلی را با کرایه ماهانه اش باقای توخی بخشیدم . شما را بحیث قاضی و قارئین محترم را بر اقرار خود که بدون جبر و الاکراه میباشد شاهد میگیرم .صدحیف وبازهم صد حیف که چهره صاف آئینه را بدون جهت مکدر سازیم و جای آنکه مجله آئینه ما منعکس‌کننده نیت خیر و سبب وصلت و همبستگی ما شود باعث نفاق و سبب نفرت افغانان بیوطن و محترج گردد، باز پناه میخواهیم از روحانیت بیدل که میفرماید:

با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است   هر کش کشد به آئینه خنجر بخود کشد

ششم - از بد بدتر اعتراض مضحك و طفلانه که خوشبختانه از طرف مجله شریفه آئینه هم ردشده (موضوع پسران کاکا و ماموریت های شان است). انسان حیران میماند چقدر تنگ نظری بکدام اندازه بیخبری و نادانی ؟ مگر پسر نوح علیه اسلام و پسر کاکای حضرت محمد (ص) که تاج‌لولاك بر سر مبارك شان میباشد العیاذ بالله با داشتن پسر یا پسر کاکا باید ...(لا حول ولا قوه الا بالله) بهتر است خاموش بود .

هفتم - میگوید حالا موقع را دیده برای ظاهر شاه کار میکند - قارئین محترم من برای اشخاص کار نمیکنم من نظر خود را تحت عنوان آیا آمدن محمد ظاهر شاه هدف است ؟ قبلا در مجله آئینه به نشر سپرده بودم که ممکن توخی صاحب نتوانسته از آن مطلب مرا درك یا ادبی تر بگویم برای توخی صاحب قابل فهم و هضم نبود ورنه بصراحت گفته ام هدف ما سعادت و راحت ملت غیور افغان است ما تمامیت ارضی، هویت اسلامی و ملی خود را ثابت و سالم میخواهیم و میدانیم در شرایط موجود از طرحیکه محمد ظاهر شاه ترتیب کرده وکاملا مطابق آن طرح میباشد که از طرف هیئت عامل کمیته حرکت برای لویه جرگه تهیه شده و موئدین زیاد هم دارد - ازین بهتر راه و خوبتر سند در دست نداریم سعی و کوشش میکنیم اگر مصدر خدمت بوطن شده بتوانم سر و مال من قربان سعادت وطن - عقیده من اینست که اگر تحت مشری یا زعامت محمد ظاهر شاه یك حکومت موقت بمیان بیاید و بعد از تدوین قانون اساسی در وقت انعقاد لویه جرگه که وظایف کمیته حرکت برای لویه جرگه خاتمه می یابد و تکلیف اعضاء نیز انجام و تمام میشود و در نتیجه یك حکومت انتخابی بمیان آید که از تائید اکثریت مردم افغانستان مستفید باشد نهایت سعادت ملت و مهمترین آمال و آرزوهای قلبی ما میباشد که بعد از ورود بامریکا (دوسال قبل) فرصت حرکت سراغ شده آغاز بکار کرده ام مگر حال هم نمیدانم چطور زمینه برای توفیق محمد ظاهر شاه مساعد شده که آقای توخی ازآن مطلع است ؟ خداکند بتوجه آنانیکه کلید حل موضوع مشکل وبغرنج سیاسی افغانستان بدست شان میباشد هرچه زودتر ازین خونریزیها، ازین آوارگیها، ازخطر تجزیه و بدبختیهای عائده مملکت عزیز ما را نجات دهند، در غیر آن خدا ناخواسته اطفال ما و شما قهرا

و جبرا هویت اسلامی و ملی خود را تغییر میدهند که همین حالا علی الاکثر بچشم می بینیم بلباس وزبان ملی خود در وقت پوشیدن و گفتن عار دارند واین خساره غیر قابل جبران که مسئولین آن نمیدانم در آینده جواب ملت افغان را چطور خواهند داد ؟ برای جلوگیری ازآن اگر کدام راه معقول آقای توخی یافته باشند لطفا مردانه وار حاضر شود و از طرح در محضر افغانان وطندوست دفاع کنند و الا باید منکر حرکت وفعالیت باشد ـ نباید خود از زیر چادر از پشت پرده بشیشه وحدت عمل و حرکت سالم برادران خود سنگ بزنند وتخریب کنند.

هشتم ـ آقای توخی میگوید باید اول از عضویت جبهه ملی پدر وطن مستعفی شوم . من جدا خدمت شما عرض میکنم: آیا پس افغانستان بروم در محکمه استعفای خود را ترتیب کنم یا خدمت آقای توخی آنرا بفرستم؟ آیا همینکه میگویم اصلا من عضو جبهه ملی پدر وطن نبودم نیستم و نخواهم بود، کفایت نمیکند ؟

نهم ـ آقای توخی باز امر میکند خانه غصبی را باید برای اقارب (زمری جان ناصری) تسلیم کنم. آیا ممکن است بگوید جنسیکه در جمع من قید نباشد به تسلیمی آن بغیر مکلف میباشم؟ در صورتیکه حویلی مذکور را قبلا باقای (توخی) هبه کرده باشم و ذوالید آن نباشم چطور برای یکنفر از اقارب مرحوم ناصری آنرا تسلیم نمایم ؟ در حالیکه سرای تجارتی شان فعلا نسبت فقدان وارث حقیقی مذکور تحت حفاظت حکومت میباشد.

دهم ـ آقای پرده نشین که هیچکس او را نمیشناسد امر میکند «« نباید همچو اشخاص به عضویت لویه جرگه قبول شود »» منهم تائید میکنم باید اشخاص پاک، فعال و متنفذ در عضویت لویه جرگه شامل گردند و مصدر خدمت بوطن شوند مگر این نصیحت پدرانه شان وقتی مورد قبول واقع میشود که جناب شان افتخار عضویت (کمیته عامل حرکت لویه جرگه) را حاصل کنند بعدا میتوانند پیشنهاد خیر خواهانه، خود را بجلسه تقدیم و مطابق پرنسیپ و اصول از طرف اکثریت اعضاء رد یا قبول گردد. تا جائیکه بمن مربوط است میگویم ـ

چه خوش اگر محک تجربه آید بمیان　　تا سیاه رو شود هر که در او غش باشد

خداوند آنروزی را که آقای توخی بدان اشاره کرده نزدیک کند که وطن صاحب یک حکومت ملی و انتخابی شود و محاکم جهت مجازات و مکافات داثر گردد، دوستان ودشمنان وطن با چهره های واقعی شان دیده شود و جزای اعمال خود را ببینند . من باقایان (نفی البلد) و مجهول الهویه و تمام افغانان اگر بنام مستعار باشد اگر عینی و آشکار بنام (غیر مستعار) به تحریر یا بگفتار در محضر ضمیر و وجدان خود اعلان میکنم:

ز یمن عشق بکونین صلح کل کردم　　تو خصم باش و زما دوستی تماشا کن

درختم از جناب دوکتور صاحب هاشمیان متمنیم با تبصره منصفانه خود مضمون مرا در مجله آئینه افغانستان نشر کنند. در ختم کلام از روحانیت لسان الغیب حافظ شیرازی استمداد کرده میگویم

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت　　هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

با یک شخص مرموز که میتواند از محمد ظاهر شاه گرفته تا خلقی پرچمی همه را مسخر کند بپاسپورت جعلیها مریکا بیاید و خانه های مردم را غصب کند و قس علیهذا، چه ضرورا ست که دست و پنجه نرم کنی آقای توخی ؟ ! ! مگر از سعدی علیه الرحمه نشنیده ای ؟

هرکه با فولاد بازو پنجه کرد　　ساعد سیمین خود را رنجه کرد

ازخداوند متعال بخود و آقای توخی توفیق مزید میخواهم که در راه اعاده حیثیت وحدت و سر فرازی ملت و وطن مصدر خدمت های شایان گردیم که دنیا را نمی بینیم بقائی. و من الله التوفیق ـ اول فروری ۱۹۹۱ ـ (پاس یوسفی)

۲　　بنام خدا (ج)　　**محترم پوهنمل توریالی اچکزی**

محترم مدیر مسئول نشریه آئینه افغانستان
در شماره ۱۰ـ۱۱ آئینه افغانستان شخصی باسم گل احمد توخی بشخصیت محترم حاجی محمد آصف پاس یوسفی یک سلسله اتهامات وارد کرده است که قابل تاسف وتاثر میباشد.

شاغلی مذکورمحترم پاس یوسفی را به جعلکاری پاسپورت شان و بجرم پسران کاکای شان که بحیث والیهای ولایات هرات وکندهار با حکومتهای خلق وپرچم همکاری کرده بودند متهم ساخته اند. با ارتباط باین موضوع میخواهم نکات آتی را به نشریه آئینه ودوستداران آن متذکر شوم:

۱ ـ اتهام بستن باشخاص کار آسان وساده است ولی ثبوت آن نهایت مشکل . از زمان بقدرت رسیدن کمونستها در وطن تا هنگام شکست وعقب نشینی نیروهای اشغالگر روس وحتی تا بامروز بعضا اعضای خانواده های مختلفی بر مبنای عقده شخصی و فامیلی و یا بر اساس تلقین سیاسی و فرصت طلبی با حکومات دست نشانده همکار بوده اند که کمتر کسانی میتوانند ازین واقعیت انکار کنند.
درافغانستان بطور مثال از مجموع پنجنفر پسر و دختر یک خانواده یک پسر و یک دخترآن خانواده عضویت یکی از تنظیمهای جهادی را پذیرفته و یکی دو نفر شان بیطرف بوده است و یا عکس.

در سیستم های سیاسی کشور های انکشاف یافته نظام حقوقی طوری بنیانگذاری شده است که هر فرد مسئول اعمال خود میباشد وجرم افراد یك خانواده باسیر اعضای فامیل ارتباط نمیگیرد. بعباره دیگر تمام اعضای خانواده بخاطر ارتکاب جرم توسط یك عضو فامیل مجرم شناخته نمی شود. در آئین مقدس اسلام نیز فرد مسئول اعمال خود شناخته میشود. بناء این نوع اتهامات نا روا بوده و عمل اخلاقی نیست. علاوتاً متهم میتواند بمنظور رفع اتهام وارده و اعاده شخصیت خویش علیه همان اخبار (روزنامه) مجله جریده و یا نشریه بخصوص در محکمه با صلاحیت اقامه دعوی کند.

۲ - نشریه ها مسئولیت دارند تا برای جلوگیری از چنین اتهامات بیجا هویت حقیقی و ادرس مکمل نویسنده را بخاطر حفظ شهرت و حفظ حقوق شخص مورد اتهام در فایل داشته باشند تا باشد رفع مسئولیت حقوقی را در اینده تضمین گردد. نمیدانم در مرامنامه و پالیسی نشریه شما این چنین مسائل مهم و با ارزش در نظر گرفته شده است یا خیر ؟ (تبصره اداره آئینه افغانستان: بلی آقای اچکزی ما هویت کامل و ادرس حتی نمبر تلفون نویسندگان خود خصوصا نویسندگان انتقادی را در فایل داریم حتی بمنظور تثبیت و تدقیق هویت شان تماس تلفونی برقرارمیکنیم و در مورد آقای توخی که باشنده نیویارك میباشند این تدقیق صورت گرفته است).

۳ - در اوضاع پر آشوب و اوارگی کنونی ما و در حالتیکه ملت آزاده افغان مشغول جهاد ومبارزه برعلیه حکومت دست نشانده جهت برقراری یك حکومت ملی اسلامی مستقل و ازاد در چارچوب سرحدات و مرزهای شناخته شده قبلی است این چنین اشخاص چطور بخود جرئت میدهند که از طریق روزنامه ها جراید و حتی ارسال نامه های بدون هویت به ادرس های هموطنان ما بشخصیت های سیاسی اداری و علمی کشور ما اتهام وارد کنند ؟ نشریه اَئینه افغانستان که یك بخش شماره ۹-۱۰ ان پر از شکوه و شکایت از همین نوع اتهامات نادرست و خلاف موازین اخلاقی و افغانی بمدیر مسئول ناشر آن بود موید این ادعاست.

٤- اینچنین اشخاص بی مسئولیت و خبر چین باید شهرت مکمل خود را در پایان نوشته خویش مختصر بنگارد تا واضع واشکارگردد که ایا خودشان صاحب شخصیت عالی و ممتاز بوده اند و آیا ازشهرت و فضائل اخلاقی برخوردار میباشند یا خیر ؟ و یا انکه زیر کاسه نیم کاسه ای است و دست غیر مرئی اندر کار است ؟ مخالفت های شخصی قومی و فامیلی نیز میتواند موجب اینچنین اتهامات گردد. اکنون مردم ما خوب وبد را هوشیارانه و با درایت کامل از هم تشخیص کرده میتوانند و فریب نوشته های غیر مجاز و فاقد ارزشها و فضائل اخلاقی را نمیخورند. من بعنوان یك هم وطن آواره از مدیر های مسئول و ناشرین محترم نشریه اَئینه افغانستان و سایر نشریه های افغانی در عالم مهاجرت تقاضا میکنم که ازین ببعد در حدود امکان از نشر همچو نوشته های غرض آلود و بی محتوی و غیر مستند که صرف روی علل شخصی سیاسی و غیره بحیثیت و کرامت انسانی هموطنان ما تعرض میکند ابا ورزند و توجه خود را بیشتر روی مسائل عمده اوضاع بحرانی کنونی و اینده میهن عزیز و باتش کشیده ما متمرکز سازند. تشکر. پوهنمل توریالی اچکزی.

بسم الله الرحمن الرحیم

استاد محترم دکتور هاشمیان ۳ محترم محمد نبی شیرزی

از جمله مهاجرین افغانی در امریکا یکی بنام گل احمد توخی مضمونیرا که در شماره ۱۰- ۱۱ مجله آئینه ثبت شده و در صفحه ( ) به نشر رسیده است مرا قلبا متاثر ساخت. باین معنی که بریکی از اولاد صالح و با تقوای وطن حاجی محمد اصف (پاس یوسفی) که حتی در امریکا هم مهاجرین ولایات مزار شریف قندز بغلان هرات ننگرهار پکتیا و کندهار از موصوف خاطره های نیك داشته و دارند بیجهت که علت و انگیزه اش را ندانستم شخصیت شانرا به عضویت درجبهه ملی پدر وطن متهم و باگروه پرچم و خلق او را مصمم میداند که به رب کعبه قسم افترا محض است و تا جائیکه من خبر دارم اقای نوراحمد نور که فعلا هم ممکن در نیویارك باشد چند نفر صاحبان رتبه های بلند را در یکی از روز های جمعه بخانه پاس یوسفی در کابل فرستاد مگر اقای یوسفی قطعا جواب مثبت نداد. ممکن خود نور احمد نور هم ازین حقیقت چشم پوشی نخواهد کرد. مزید بران اقای دکتور ابوی که مدتی ریاست جبهه ملی پدر وطن ولایت کابل را بعهده داشت بسیار کوشش کرد مگر اقای پاس یوسفی مریضی قرحه اثنا عشر را که بان مبتلا بود بهانه کرده وتا حد اخر مقاومت نمود. نمیدانم اقای توخی بکدام سند و کدام دلیل توسط مجله شریفه اَئینه تهمت و تعرض غیر مشروع خود را بگوش شان (پاس یوسفی) میرساند و چهره پاك مجله اَئینه رامکدر میسازد. بازهم چقدر شرم اور است که گناه پسران کاکا یشان بگردن پاس یوسفی صاحب می اندازد. بیخبر از اینکه هیچگاه گناه دیگران برتو نخواهد نوشت.

موضوع جعل پاسپورت بکلی انسانرا بحیرت دوچار میسازد. باید پرسیده شود که اقای توخی چطور فهمید که پاسپورت آقای پاس یوسفی جعلی ترتیب شده است ؟ اگر اقای توخی بدستگاه خاد افغانستان منصوب باشد باید در وقت خروج یوسفی موضوع را بموظفین خاد اطلاع میداد و اگر همکار جواسیس یا پولیس مخفی امریکا میباشد چرا در وقت رسیدن پاس یوسفی بامریکا اقدام نمیکرد ؟ بهر صورت خواهش ما از دکتور صاحب اقای هاشمیان اینست که اگر مجله اَئینه بفقر و کمبود مضامین مصاب نباشد بهتر نخواهد بود جای همچو خرافات را یك تنقید سالم و بامضمون مفید وخواندنی خاصتا در شرایط کنونی اتحاد و وحدت افغانهای جلای وطن را تقویت بخشد، پُرکرد.
و من الله التوفیق. با احترام ۲٦ ۱/ ۱۹۹۱ محمد نبی شیرزی از سن هوزی

د لوی خدای په نامه

محترم غ. ر. توخی ـ سن هوزی

۴

شاغلی محترم داکتر هاشمیان صاحب

دا آئینه، دا مجله خو زموږ دټولو هنداره ده، باید واقعی چهرې پکښې ځرګندی شي او مضامین باید زمونږ د وحدت او الفت سبب شي، نه داچې غلط اتهامات او بې مسئولیته تعرضات، دا شخاصو پر حیثیت باندې تجاوز غیر له دې چه د اخبارونو او مجلو ځخه کرکه پیدا شي، او بد بینی سره زیات کړي، هیڅ ګټه دچا پکښې نشته، لکه چه لسمه او یو لسمه شماره کښې چه د ګل احمد په نامه په آئینې کښې نشر شوی او دتاشر او خواشینې سبب شو، هغه د شاغلی حاجی محمد آصف خان پاس یوسفي صاحب باندې غلط او ناحقه ویناوی چه نهاید چاپ ته رسیدلی وای، خصوصاً په داسې حال کښې چه هیڅ ځوک یې نه پیژنی، بلکل ناحق او غیر عاقلانه تعرض وو، نو پاس صاحب خو نه یوازې د کندهار پر وګړو ثابت حق لري، بلکه په هر ځای کښې چې نوموړی کار کړي دی ښې خاطرې ئې او ښه نوم ئې پاته شوی دی. هیله ده چه ز مونږ اخبارونه له بدبختی او بد نیتی ځخه وژغوری. په درناوی. له سن هوزی ځخه.

409 227-6647
408 629-3060
(408) 374-5781
رحمت الله امیر
408-972-1644
415 770-5953
MD Fazal
Nisar Ahmad 578-2103
409 226-2758
(408) 629-3069
Davy Tokhi
(408) 629-3069
408-227-6647

یادداشت اداره: از نامهٔ طویل جناب پاس یوسفی صاحب چهار بیت پشتو که بحضور محمد داودخان قرائت کرده بودند وباصل موضوع موردبحث ارتباط نداشت، حذف شده است. اگر غزل مذکور را مکمل بفرستند در آینده دربخش زبان و ادبیات نشر خواهد شد. سه نامه دیگر (که ۲ ـ ۳ ـ ٤ نمره زده شده) عیناً نشر شده اند.

هرچهار نویسنده، شمارهٔ مربوطه آئینه افغانستان را غلط (۱۰-۱۱) یادداشت فرموده اند. جناب پاس یوسفی صاحب در یك صحبت تلفونی بمن گفتند که اصل مجله را ندیده، فقط فوتوکاپی همان صفحه «پیژندل سوی ځیری» را آقای داود موسی برایشان ارسال داشته بود. ازین برمیآید که سه نویسنده محترم دیگر نیز اصل مجله شماره (۱۱ آئینه افغانستان) را ندیده وبیاد داشت متحدالمالی که بافوتوکاپی همان صفحه برایشان رسیده بوده، اکتفا ورزیده اند. شماره ۱۱ مجله در صفحه (٦۱) مقالهٔ آقای گل احمد توخی را نشر کرده و در شماره (۹-۱۰) که یك شمارهٔ مستقل بود درباره پاس یوسفی صاحب چیزی نشر نشده است. اینرا بخاطری تذکر دادیم که هر چهارنویسندهٔ محترم کنایه هائی پیرامون «اسم بی مسما و مستعار» و «مکدر شدن آئینه» و «نامه های بدون هویت» و ... بمدیر مسئول راجع ساخته اند.

مدیر مسئول آئینه افغانستان احتراماً بعرض میرساند که آقای گل احمد توخی را نمیشناسد، چنانکه آقای پاس یوسفی و سه نفر نویسنده دفاع کننده از پاس یوسفی را نمیشناسد، و شرط شناخت افغان ها در نزد مدیر مسئول این مجله چنانکه آقای پوهنمل اچکزی تذکر داده، که نویسنده باید «خودشان صاحب شخصیت عالی و ممتاز بوده و از شهرت و فضائل اخلاقی برخوردار باشند» نمیباشد. نزد ما هر افغان دارای شخصیت عالی و ممتاز است ـ بخاندان شاهی یا تاجران پولدار تعلق داشتن، وزیر، والی و معین بودن، نزد ما معیار قبول مقالات نمیباشد. من نه از گل احمد توخی دفاع میکنم نه از پاس یوسفی ـ ولی در حالیکه یکنفر توخی از سن هوزی امضای ده نفر را بحمایت و دفاع از پاس یوسفی صاحب ارائه میدارد، چرا یکنفر توخی دیگر از نیویارك نتواند بالای پاس یوسفی صاحب یا امثال شان انتقاد بکند؟ من از رسیدن نامهٔ گل احمد توخی خبر نداشتم ونه در انتظار آن بودم. وقتی نامهٔ شان رسید، مکتوباً تقاضای صحبت تلفونی را نمودم. آقای توخی شخصاً به پشتو همرای من صحبت نمود و نمره تلفون خود را داد و بمنظور تدقیق دوباره بهمان نمره زنگ زدم و او باریکی موضوع را درك نموده باردیگر پیرامون نامه خود صحبت نمود. من به افغان بودن و پشتون بودن آقای گل احمد توخی اطمینان کامل دارم ـ اینکه او پسر وزیر یا معین یا والی یا خانزاده نیست برایمن بی تفاوت است ـ در روزنامه نگاری این چندان اهمیت ندارد که کی مینویسد بلکه این اهمیت دارد که چی مینویسد. اگر نوشتهٔ گل احمد توخی قراریکه پاس یوسفی صاحب و سه نفر از حامیان او ادعا دارند «افتراح ـ اتهام و عاری از حقیقت» بوده، پس جای تشویش نیست ـ نظریات شما در رد اتهامات مذکور نشر شده، مردم خودشان قضاوت خواهند کرد. واگر طوریکه پوهنمل اچکزی اشاره نموده مدعیات حقوقی و مراجعه بمحکمه مورد نظر باشد، این مجله از آنچه نشر کرده انکار کرده نمیتواند و البته در صورت حکم محکمه نویسنده مضمون را نیز احضار خواهد کرد. «آئینه افغانستان» بزعم ما وقتی مکدر خواهد شد که بخاطر آغا بلی گفتن و دلخوش ساختن خانزاده ها حقایق را نشر نکند؛

دوست آن به که معایب دوست چون آئینه رو برو گوید
نه که چون شانه بصد زبان پشت سر رفته مو بمو گوید!

مجددي ، وی را مجبور ساخت تا در موقف جبهه گیری خود تجدید نظر نماید. وی درین اواخر یکبار دیگر جبهه ملیگرا(متشکل از تنظیمهای گیلاني ـ محمدي ـ مجددي) را بین هم و باخود نزدیک ساخته تا بمقابل بنیادگرایان یکبار دیگر جبهه گیری کرده بتواند . این گروپ سه گانه هرکدام ملتفت ضعف های خود شده و بضرورت همبستگي پی برده اند . مبصرین گفتند که مجددي درین اواخر متوجه اشتباه دو سالهٔ دورهٔ حکومت خود شده و اکنون متیقن گردیده که جبههٔ ملیگرایان بدون اشتراک پادشاه سابق و حامیان او اصولا فاقد قدرت لازم برای مقابله با بنیادگرایان خواهد بود . از جانب دیگر تقاضا برای اشتراک شاه سابق در زعامت حکومت انتقالي برای حل قضیه افغانستان از طریق سیاسي روز تا روز از حمایت اکثریت مردم افغانستان برخوردار میشود ، بلکه ابرقدرتها و ممالک همسایه و منطقه نیز باین صرافت رسیده اند. بنا براین مجددی مجبور گردیده در صدد ترمیم مناسبات خود با پادشاه برآید.

سفر اخیر مجددی به اروپا

(پنج) : مجددی بطور غیر مترقب بمسافرت اروپا برآمد. درین سفر دوپسر او یکي داکتر نجیب الله (معین و اختیار دار وزارت صحیه که قسمت قابل ملاحظهٔ کمکهای دول متحابه باین وزارت جلب شده و میشود) و دیگری حبیب الله مجددي ، شاغلي کرزي (پسر عبدالاحد خان کرزي)، وهم بقرار افواه شایعه در اروپا شاغلو سید اسحق گیلاني و دکتور سید مخدوم رهین در هیات معیتي مجددی شامل بودند (اما دکتور رهین در یک صحبت تلفوني بودن خود و گیلاني را در اروپا بهنگام سفر رسمي مجددي تصادفي خوانده، شمولیت خود وگیلاني را در هیات معیتي مجددی تکذیب نمود ـ دکتور رهین از چند هفته باینطرف در واشنگتن میباشد).

مجددی ابتدا در لندن با استاد عبدالستار سیرت دیدن نمود وقرار مسموع از او تقاضاکردامکانات ملاقات بین او وپادشاه را فراهم نماید. مجددی از ترس رقیبان خود حاضر نشد بروم برود و پادشاه نیز باثر خواهش مجددی حاضر نشد برای دیدن او به آلمان برود.همان بود که تفاهمي بوجود آمد و جنرال متقاعد عبدالولي داماد پادشاه سابق به آلمان رفت و در محلي که دکتور عبدالرحمن اشرف تهیه دیده بود این دونفر باهم دیدند. البته متصل حرکت مجددی از لندن اعلان شد که وی بدعوت حکومت المان بجرمني میرود. هکذا گفته شد که جنرال متقاعد عبدالولي نیز بدعوت حکومت آلمان بان مملکت رفته است که درینصورت از قراین بر مي آید که حکومت آلمان فیدرال خواسته است در ترمیم مناسبات مجددي با پادشاه سابق رولي بازی نماید و این تمایل بارتباط اهمیت المان در سیاست جهاني و بازار مشترک اروپا واجد اهمیت شایان است .

مجددی و عبدالولي در آلمان باهم دیدند . گفته میشود که مجددي با اظهار ندامت از موقف پله بیني گذشتهٔ خود ، خواستار مناسبات نزدیک با روم شده ولي عبدالولي بالای طرح اخیر شاه « راه حل سیاسي قضیهٔ افغانستان» اصرار ورزیده و انعقاد لویه جرگهٔ مجوزه را زیر نظر موسسه ملل متحد راه حل معقول قضیه تجویز نموده است . جزئیات مذاکرات مجددی ـ عبدالولي هرچه بوده باشد ، مبصرین سیاسي باین ملاقات که مجددي بعد از دو سال مقاطعه با شاه، و باوجود اعتراض و مخالفت بنیادگریان ، یکبار دیگر بشاه رو آورده است ، اهمیت زیاد قایل شده اند. این فرصتیست که شاه نیز برای تطبیق طرح خود بحمایت و همکاری ملیگرایان ضرورت دارد. گفته میشود که مجددي وعدهٔ همکاری با طرح لویه جرگهٔ اضطراری شاه را داده است .

(شش): مجددي از آلمان به لیبیا رفت و با قذافي رهبر آنکشور ملاقات نمود. وی مقصد این ملاقات را جلب کمکهای مالي لیبیا برای جهاد وانمود ساخت ولي مقامات لیبیایي در مورد شروع و مقدار کمکای مورد نیاز حکومت موقت چیزی نگفته است . در پشاور گفته میشود که بخاطر موقف غیر قانوني حکومت موقت (دوام سربخودي آن بعد از یکسال دورهٔ منظور شده) و نا رضایتي مهاجرین و مجاهدین و مخالفت بنیاد گرایان و اعزام مجاهدین به عربستان سعودي (که قذافي مخالف آن بود) حکومت لیبیا اغلب گمان کدام کمک قابل ملاحظه بحکومت موقت نخواهد داد

(هفت): بارتباط سفر اخیر مجددي باروپا، رژیم مزدور کابل اعلان نمود که نماینده رژیم، جنرال اسحق توخي، مشاور نجیب الله و رئیس دفتر نظامي حزب کثیفو کراتیک خلق افغانستان (که اخیرا به حزب وطنفروشان خلق تغییرنام داده است) با مجددی در آلمان مذاکراتي انجام داده است ! اما مجددي در بازگشت

سرگذشت خانهٔ غصب شده بقلم مالک خانه

محترمه دکتورس وسیمه ناصری از ابسن ـ آلمان

جناب محترم داکتر هاشمیان مدیر مسئول آئینه افغانستان بعد از سلام وتقدیم احترام !

حدوددوماه قبلیکی از خویشاوندان من تلفون کرد مجله آئینه افغانستان در شماره یازدهم بنام گل احمد توخی (پیژندل سوی څېری) مضمون به نشر رسانیده، بنام داکتر توریالی ناصری ایورشما، لاکن داکتر بریالی ناصری شوهر شما میشود، یکدربند خانه‌را که در آن والی صاحب آقای پاس یوسفی زندگی مینمود یاد آور شده، چونکه من چند سال پیش در جرمنی از زبان شما موضوع خانه شخصی را شنیده بودم صحبت بیادم بوده، حالا قرار نوشته آقای توخی در مجله، والی صاحب درین وقت ها از افغانستان هجرت کرده بامریکا تشریف آورده بحیث پناهنده زندگی مینماید. من برایش گفتم اگر شده بتواند خود مجله ویا کاپی آنرا بمن ارسال نماید.

زمانیکه مجله برایم رسید آنرا سراپا مطالعه نمودم. از جناب آقای توخی تشکر میکنم موضوع را بعد از چندین سال انتظار و دوری از وطن عزیز بخاطرم آورد. از جناب شما که در راه آزادی وطن عزیز بمبارزه پرداخته اظهار امتنان وتشکرات قلبی خود را خدمت شما تقدیم میدارم واکثر مضامین را مطالعه نمودم واقعیت ها را برملا ساخته خصوصا از صاحب نظران واشخاص صاحب قلم و استادان عالم در راه آزادی وطن عزیز و راه حل سیاسی نظریات خویش را به نشر رسانیده وچهره ها را آشنا ساخته یك خدمت بزرگ بشمار میرود. و هم چند سطری از مرحوم غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) به نشر رسیده آنرا نیز مطالعه نمودم آن مرحوم شخص وطن پرست و بما ارتباطات فامیلی دارد خوش شدم، تشکر میکنم.

دربعضی کلمات که آقای توخی بوالی صاحب اشاره نموده نمیخواهم نظر اظهار نمایم بسببیکه جناب والیصاحب را شخصا نمی شناسم. از اینکه در خانه من نشیمن داشت خبر دارم ودر خصوص دوموضوع که آقای توخی اشتباه کرده عرض میشود که مرحوم توریالی ناصری ایورم بوده خانه از او نبود از شوهرم داکتر بریالی ناصری میباشد و ایور دیگرمن مرحوم شهید زمریالی ناصری (استاد فاکولته ادبیات) سرپرستی و اختیار خانهٔ ما را بدست داشت که در غیاب برادرش داکتر بریالی ناصری همه مسائل جایداد موروثی و شخصی برادرها را در کابل اختیار داربود. دیگر اینکه خانه ما از طرف دولت کمونستی غصب نشده و بوالی صاحب پاس یوسفی داده نشده بلکه والیصاحب مذکور بلحاظ دوستی طور موقت در خانه ما نشیمن وبعد ازآن مدت ده سال خانه را غصب فرمودند که قصه آنقرارذیل میباشد:

من و شوهرم داکتربریالی ناصری حدود ۲۵ سال پیش برای تحصیل به المان آمده‌ایور مرحوم من زمریالی جان ناصری از پول عایدات جایداد موروثی برایما در کابل یك خانه ساخت ویکمقدارپول دیگر خودما از المان برای تکمیل خانه مذکور ارسال کرده بودیم .بعد ازتکمیل خانه مذکوربکرایه بوده کرایه را ماهوار زمرجان مرحوم برایما ارسال میکرد.درسال ۵۷ ایورم اطلاع داد که کرایه نشین خارجی خانه را تخلیه کرده بعد از ترمیمات دوباره بکرایه میدهم واز تکمیل آن هم اطلاع داده بود، بعدازآن کودتای کمونستی رخ داد. همشیره ام بمن تماس گرفت و گفت که شوهرش بحیث قوماندان در فاریاب بود ازطرف کمونستها کشته شده بکابل خانه ندارم وضع اقتصادی خوب نیست و کرایه ها بلند رفته اگر خانه رابرای نشیمن موقت بما بدهید. من به همشیره ام گفتم کلید خانه نزد ایورم زمری جان است از او گرفته بخانه نشیمن کند. وقتی همشیره ام نزد زمری‌جان برای گرفتن کلید رفته بود برایش گفته بود که‌خانه را برای چندی طور موقت باقای والیصاحب پاس یوسفی که یکی از دوستان ماما یم آقای عبدالرشید خان صافی میباشد داده ام‌زیرا والیصاحب موصوف در یکی ازخانه های دولتی مربوط بانك رهنی وتعمیراتی در کارته ۳ زندگی داشته جونکه ملکیت نداشتند دولت کمونستی امر تخلیه در ۲٤ ساعت صادر کرده خود آقای یوسفی در وقت داود خان والی غزنی مقرر وبعد از کودتای خلقی بندی شده فامیلش این تقاضا را از خانم ماما یم (آقای عبدالرشید خان صافی) نموده وخانم ماما یم که خبر داشت حویلی مذکور خالی بوده از من خواهش نمود که برای یکهفته الی یکماه طور موقت تا وقتیکه یك حویلی دیگر پیدا کنند خانه بدسترس شان گذاشته شود، چونکه امر تخلیه ۲٤ ساعت از خانه حکومتی داده شده بود. همانا کلید رابرایشان دادم وایشان فعلا بخانه وسیمه جان زندگی میکنند، طبق وعده شان در تلاش جستجوی حویلی نشیمن بوده همینکه خانه پیدا کنند وخانه مذکور خالی شود بشما میدهم. چندی گذشت وهمشیره ام دوباره نزد زمری جان مراجعه کرد زمری جان مرحوم برایش گفت که والیصاحب از حبس رها شده امکان دارد در جستجوی خانه باشند اما تا حال حویلی را تخلیه نکرده از طرف دیگر فامیل ماما یم به آقچه رفته و خودماما یم (جناب عبدالرشید خان صافی) غرض معالجه و تداوی به المان تشریف برده بهتر خواهد بود خودت شخصا نزد والیصاحب رفته تقاضای تخلیه خانه را بکنی، چه من اخلاقاً بخاطری که دوست صمیمی ماما یم است جرأت نمیتوانم. همان بود که همشیره ام شخصا نزدوالیصاحب پاس یوسفی رفته پیغام‌مرا برای تخلیه و سپرد خانه برایشان رسانیده بود و گفته بود که همشیره ام‌وسیمه جان از جرمنی برایم هدایت داده که خانه را تسلیم و زندگی کنم. والیصاحب شخصا بجواب همشیره ام گفته بود که من شما را نمیشناسم خانه را آقای عبدالرشید صافی برادرم بمن داده و هم مبلغ

۱۷۰ هزار افغانی طور گروی برایش داده ام، من باقای صافی بالمان خط مینویسم تا معامله را خودش فیصله و بشما حالی سازد تا جواب خط صافی صاحب انتظار بکشید. این پیغام را همشیره ام توسط تلفون بمن رساند و من به زمری جان تلفون کردم . زمری جان گفت با خانم مامایم در آقچه‌که باشر سفارش شان این کمك صورت گرفته بود تماس گرفته از آنها خواهش کرده از والی صاحب یوسفی خواهش کند خانه را تخلیه کنند. در همین وقت خوشبختانه آقای عبدالرشید صافی سابق وکیل ولسی جرگه برای تداوی بالمان آمده برایشان گفتم ماماجان بخانه من یکی ازدوستان شما بنام آقای پاس یوسفی والی سابقه غزنی زندگی مینماید، همشیره ام شوهرخودرا ازدست داده بیخانه وناتوان شده، از من خواهش کمك کرده خانه را برایش نمیدهد تمام جریان را برایشان گفتم صافی صاحب برایم گفت من بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۵۶ غرض معالجه وتداوی بهندوستان وازآنجا بتاریخ اول ثور ۵۷ بالمان آمدم، از این جریانات اطلاعی ندارم، با آنهم مکتوبی همراه فامیل تماس گرفته نتیجه را معلوم میکنم و اطمینان دادند که یقین دارم والیصاحب شخص شریف و رسیده و بمن حیثیت یك برادر دارند خانه را بدسترس همشیره شما که محتاج و حق بجانب است میگذارند، مطمئن باشید. یکهفته بعد مامایم دوباره بخانه ما آمده مکتوب والیصاحب را ازکابل نشان داد، والیصاحب نوشته بودکه یك همشیره بخانه ما آمدوگفت خانه را همشیره ام بمن داده لطفا خانه را تخلیه نمائید، من بجواب شان گفتم همشیره شما را من نمیشناسم من باقای صافی که فعلا در آلمان است مکتوبی ارسال میدارم.... من بالای مامایم اصرار داشتم که اگرحقیقتا شما مبلغی را گرفته باشید هفت هزار مارك بدسترس شما میگذارم برای والیصاحب بفرستید تا خانهٔ ما را تخلیه نمایند. مامایم مکتوب والیصاحب را عینا بمن داد مطالعه نمودم، که نوشته بودمن در باره پول به همشیره یادآوری کرده ام، بخاطر شما ملال نیاید چونکه من اصلا همشیره رانمیشناختم این کارراکرده ام. بدیدن مکتوب والیصاحب قناعت من که مسئله گروی در بین نبوده، فراهم شد. آقای صافی فرمودند که من فوراجواب مکتوب والیصاحب را میدهم، یقین دارم حتی قبل از رسیدن مکتوب من خانه امانتی شما را تخلیه و به همشیره تان تسلیم کرده خواهند بود. من هم مطمئن شدم و بههمشیره ام تلفونی اطمینان دادم که چندی دیگر صبر کند.

در اواخر سال ۱۳۵۷ مامایم آقای عبدالرشیدخان صافی بطرف افغانستان عزیمت نمود، بعد ازرسیدن بکابل برایشان مکتوب ارسال کردم که خانه را هنوز به همشیره ام تسلیم نکرده اند. آقای صافی بجواب مکتوب من نوشتند که جناب والیصاحب بدیدن من آمده بود فرمودند خانه خودشان در کارته ۳ نزدخارجیها بکرایه بوده خواهش کرده ام خانه را تخلیه نمایند تابتوانم بخانه شخصی خود انتقال نمایم تا تکلیف کوچ کشی یکمرتبه شود. این وعدهٔ والیصاحب پاس یوسفی از یك هفته بماه و ماه آن بسال ها طول کشید. بشما بهتر معلوم استکرایه خانه ها بکدام اندازه بالارفته بود چونکه اکثر مردم از ولایات دیگر بکابل پناه آورده بودند. بعد ازآن ماماى ما آقای صافی بپاکستان هجرت کردند چندین مراتبه باوشان مراجعه و گله و گذاری کردم. اوشان فقط همینقدر میگفتند که والیصاحب یك شخص امانت دار و حق بین است و حتما خانه شما را تخلیه وحقوق شما را خواهند پرداخت. باطمینان مامایم قناعت میکردیم، زیرا در کابل زور کسی باقای یوسفی نمیرسید و ایورم زمریالی ناصری استاد فاکولته ادبیات در ماه جوزا ۱۳۵۸ با عدهٔ دیگر استادان پوهنتون گرفتار و بعدا شهید ساخته شد و بعد از آن تماس ما با کابل نیزقطع و خواهرم نیز از ترس یك خانه کرائی پیداکرد ودیگر از ترس زندگی خود و اولادهایش عقب موضوع خانه نگشت. اکنون آقای صافی بعد مدتی اقامت در پاکستان و عربستان‌سعودی‌بامریکا هجرت نموده قرار نوشته آقای توخی والیصاحب پاس یوسفی هم بامریکا رفته اینك بعد از سالها در باره خانه ماقصه وحکایت‌آن در مجله آئینه افغانستان برآمد، ملاحظه میفرمایند که خانه ما از طرف دولت غصب نشده بلکه‌نزد والیصاحب پاس یوسفی طور کمك عاجل بطور امانت داده شده بود .

من و شوهرم داکتر توریالی ناصری تقریبا ۲۵ سال پیش‌برای تحصیل بالمان آمده تابتوانیم بعد از تخصص دوباره بوطن رفته بمردم محتاج خود خدمت کنیم. مبارزه ایکه مجاهدین غیور ومسلمان افغانستان درمقابل عساکر روس وملحدین درمدت ۱۲ سال نمودند درتاریخ افغانستان بخط زرین ثبت خواهد شد، عساکر شوروی را از افغانستان خارج ساختند ولی جناب والیصاحب از فرصت وقدرت استفاده نموده خانه امانت مرا غصب نموده مدت یازده سال بدون کرایه نشیمن نموده، در همین مدت خانه های خود شان بکرایه های‌بلند نزد روسها بکرایه بوده، از آن استفاده کرده اند. خانهٔ من که والیصاحب درآن سکونت داشته سرکم سی تا چهل‌هزار ماهوار بکرایه میرفت شما کرایه ۱۱ ساله آنرا سنجش‌کنید بچند میرسد و من شب و روز در المان کارمیکنم تا اولاد خود رانفقه و تحصیل بدهم. نمیدانم جبران خسارات ما را والیصاحب پاس یوسفی صاحب میکنند یا جناب ماماى ما آقای عبدالرشید خان صافی از طرف دوست خود که باحترام دوستی ایشان در یك حالت اضطراری که فامیل والیصاحب باید در ۲۴ ساعت خانه دولتی را تخلیه میکردند زمری جان شهید بسفارش خانم مامایم خانه ما را طور امانت بدسترس فامیل والیصاحب قرار داده بود ؟ کدام یك جبران خسارات خواهند کرد؟ این بود سرگذشت خانه ما وعدالت و انصاف و قضاوت چنین اشخاصیکه‌قدرت ولایت بدست شان داده شده بود تا حق را از باطل جدا ساخته و ادارهٔ چندین هزار مردم بیچاره وناتوان در همان ولایت بدست شان بود بخوانندگان مجله شما میگذارم. نا گفته نماند که ازاین داستان همه مردمیکه ما و فامیلهای ناصری و پاس یوسفی و صافی را میشناسند خبر دارند و عدالت خداوندی تاهنوز جاری نشده و حق ما بالای والیصاحب طلب است زیرا خانه ما بقسم کمك عاجل طور امانت برایشان داده شده بودو امانت را خاك خیانت نمیکند. و ما خواستار حق کامل خود میباشیم

و هر وقتیکه عدالت اسلامی در افغانستان قایم شود این حق خود را میخواهیم. علاوتا بعد از آنکه والیصاحب پاس یوسفی صاحب خانه ما را تخلیه کرده بودند بکرایه داده کرایه آنرا نیز جناب والیصاحب گرفته که آقای توخی نوشته کرده از شخص موصوف اظهار امتنان و سپاسگذاری میکنیم. نمیدانیم بعد از آن که والیصاحب از کابل برآمده خانه ما را بچه سرنوشت دچار کرده شاید بدولت سپرده باشند. جای تعجب است که اگر دولت جایداد اشخاص را بخاطر حاضر نبودن در کابل ضبط و غصب مینمود پس والیصاحب پاس یوسفی چطور مدت ١١ سال در این خانه (غصب شده ؟!) سکونت و ذلیت داشت و بعد از برامدن والیصاحب از کابل چطور دولت دفعتا خبر شد که صاحب این خانه بخارج میباشد ؟

در خاتمه برای محترم آقای توخی عرض میشود که فکر کرده بوُند داکتر توریالی ناصری شهید گردیده، نخیر داکتر صاحب توریالی ناصری ایورم شکر حیات داشته در جهاد افغانستان سهم فعال دارد و چند سال است درپاکستان کارمیکند آدرس او قرار ذیل رئیس پروژه کمکهای طبی برای مهاجرین میباشد البته شما و هرکس دیگر که خواسته باشند میتوانید این موضوع غصب خانه ما را از ایشان هم پرسان کنید.

Dr.Toryalai Nasiri
P.O.Box 428 (University Town)
Peshawar - Pakistan

اما ایور دیگرم زمریالی جان ناصری استاد فاکولته ادبیات بود کمونستها اورا شهید ساخته خانم و دوطفل او فعلا در پاکستان زندگی دارند البته بحیث مهاجر و خانم بیوه او و دختر محترم عبدالرشیدخان عافی است که ماماى ما میباشند. محترم عافی صاحب و خانم شان شکر حیات داشته شاهد ما میباشند. و خواهشمندیم آدرس محترم والیصاحب پاس یوسفی صاحب در امریکا بما ارسال تا درمورد کرایه خانه خود با یشان خط نوشته کنیم. با احترام زیاد. داکتر وسیمه ناصری

همکاری همراه کمونستها

محترم سید احمد وطنپال از ماله جات قندهار
اکنون مهاجر در کمپ کچه گری/پشاورپاکستان

محترم داکتر صاحب ها شمیان! اسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

داکترصاحب - من شاگرد شما نبودم اما معلمان همکارما که شاگردشما در ادبیات بودند همیشه از شما صفت میکردند وبعداز اینکه مجله شمارا از دست دوستان گرفته میخوانم خودم هم تصدیق میکنم چیزهای شنیدگی را. مجله آئینه افغانستان از لحاظ موضوعات جهادی و ملی وپیشنهادات برای راه حل افغانستان یك انقلاب بزرگ براه انداخته جرات و شهامت را که مجله شما بکمك مردم شریف و مسلمان افغان ولس برای افشاگری واقعیتها بخرچ داده اگر یکصدم حصه آنرا درسابق در وقت شاهی و رژیم داودخانی بکار افتاده میبود و چهره ها شناخته میشد افغانستان و مردم آن باین بدبختیگرفتار نمیشد. در وقت شاهی چاپلوسی ها یکرقم و در زمان رژیم داود خانی قسم دیگر از راه تعریف و توصیف محمد داودخان که لقب های (رهبر) و (ناجی ملی) و (لوی داودخان) و (لوی داودخان‌بابا) چاپلوسیها و چوکی طلب ها برایش میگفتند و او هم چون شخص پر عقده و ساده (و بگفته مردم لیونی) بود خوش میشد و قبول میکرد. اکثر وزرا و والیهای او اشخاص استفاده جو و پله‌بین واکثر شان‌کم سواد و باتوك و مردم آزار بوده از راه های جاسوسی و استخباراتی پیش او کلچه زده بودند و یکتعداد والیان او در دوره رژیم جمهوری از جمله کمونستهای مخفی بودند که به اساس سفارشت ببرك وپرچمیها توسط محمد داودخان مقررگردیدند.یك صاحب منصب چرسی تقاعدی برتبه دگرمن سترجنرال و وزیر دفاع شد و یك بلوکمشر رشوتخوار لوازم که باشر سوء استفاده و اختلاس محاکمه وبرطرف شده بود وزیر فوائد عامه مقرر و ازین دونفر قیاس دیگران شده میتواند.

در شماره یازدهم (ماه عقرب ١٣٦٩) آئینه افغانستان در خصوص لویه جرگه امریکائی یك سلسله مقالات نشر شده معلومات بسیار مفید بدست آمد، از شما تشکرمیکنیم. دومقاله آن بسیار دلچسپ بود مردم خوش کردند یکی تحلیل محترم سید شمس الدین مجروح صاحب (ص ٤٠) که "مشکلات لویه جرگه" را تشریح نموده و دیگر آن از آقای گل احمد توخی که حقایق را بیان کرده (ص ٦١)و مردم هم میدانند. در خصوص محترم محمد آصف پاس یوسفی این چهره حالا شناخته نشده قبلا هم خوب شناخته شده بود خودم نطقها وخطابه های او را در زمان ولایت بغلان شنیده بودم درباره داودخان چیزی میگفت که بلا تشبیه خدا باشد و از زبان او شخص خودم درباره پادشاه سابق محمد ظاهرخان درملای عام بدگوئیها شنیده ام، اصلا گناه او نیست، در سال اول رژیم داودخانی دشنام دادن پادشاه وعیب گفتن کارهای دوره سلطنت او و عیبجوئی و انتقاد بالای صدراعظم های سابق مود روز بود و غیر ازین والیها چیزی گفتن نداشتند زیرا که کدام پلان و پروژه برای بهبود احوال مردم با خود نداشتند وسیاستا مردم را با نطقها و حرف زدنهای طولانی معروف نگه میکردند وغیر از داودخان نام شخص دوم از میرویس نیکه و احمد شاه بابا تا امان الله خان گرفته نمیشد. فقط در تمام تاریخ افغانستان دونفر تیر شده بود یکی ظاهر خان که بد و خراب و عیاش و ..... بود و دیگر داودخان که ازخود گذر و فداکار و وطنپرست و صادق و پاکنفس و ..... بود. والیهای نو که اکثر شان سابق مامور خورد رتبه و کم سواد بودند دفعتا والی شده بودند، باید خوش خدمتی میکردند و راپور میدادند و باید هر شب رادیو یك خبر نشر میکرد که فلان والی در صفت رهبر چنین وچنان گفته

بعدا پاس یوسفی صاحب در ولایت غزنی بحیث والی نی بلکه بحیث رئیس ضبط احوالات کارمیکردومردم شریف غزنی که حالا در پاکستان و امریکا مهاجربوده شاید حقیقت گفتار مرا برای مجله شما نوشته کنند. باز در وقت کمونستها این والی صاحب از جمله رفیقها و دوستان تره کی لعنتی شناخته شد و قصه رهائی او از توقیف که آقای توخی نوشته صحیح بوده تمام مردم قندهار خبر دارند. تره‌کی لعنتی بخاطر رفاقت و دوستی خصوصی او را بطور فوق العاده رها ساخت در حالیکه‌والیهای شریف و ضد کمونست‌ها کشته شدند و یا تا اخیر دوره٬ تره کی بندی بودند. باز در دوره ببرک خاین وطنفروش همین والی صاحب پاس یوسفی بقسم دوست وهمکار نزدیک و مشاور ببرک خاین کارمیکرد و برای دوام و تقویه حکومت کمونستی و مزدور ببرک خدمت می نمود و در جلسه های حزبی همرای ببرک حاضر میبود حتی پهلوی صالح محمد زیری نشسته میبود و این خبر ها روز بعد در سرچوک کابل رسیده میبود. برای ثبوت این مدعای خود (که اکثر مردم قندهار از آن خبر داشته لاکن خصلت بد ما مردم قندهار اینست که همیشه بالای مرداری اقارب و دوستان خود خاک می اندازیم) اینک خبر آژانس باختر از اخبار انیس کابل که در ماه حمل ۱۳٦٤ نشر شده برای اطلاع خوانندگان مجله ارسال تا بچشم خود ببینند که پاس یوسفی صاحب در دوره٬ ببرک چه مقام وحیثیت داشت. او بحیث عضو اولین «کمیسیون تدویر لویه جرگه» کمونستها از طرف ببرک و حزب مزدور دموکراتیک خلق مقرر شده در آنوقت چند موتر همرای موتروان بدسترس او گذاشته شده بود، چقدر جانفشانی و خدمتگذاری کرد و بچقدر خانه ها رفت و مردم غیر کمونست را به رویداری و عذر و زاری ویا به تهدید و تخویف وادار ساخت تا در لویه جرگه کمونستها شامل وسهم گرفته باشند. این واقعه هفت سال پیش بوده اکثر مردم خبر داشته حیات دارند که باید حقایق خدمتگذاری و جانفشانی های والیصاحب را برای هموطنان مسلمان مهاجر بنویسند.

ترکیب کمیسیون سازماندهی وتدویر لویه جرگه

کمیسیون سازماندهی و تدویر لویه جرگه تحت ریاست ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ورئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که بر اساس فرمان مورخ ۱۷ ر ۱ ر۱۳٦٤ تشکیل گردیده طی جلسه دیروزی روی مسایل مربوط به تدویر لویه جرگه بحث‌نمود و تصامیم لازم اتخاذکرد، اینک جهت آگاهی هموطنان ترکیب کمیسیون قرار ذیل اعلام میگردد.

– سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان عضو کمیسیون

– صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان عضو کمیسیون.

سایر اعضای کمیسیون بر اساس الفبا قرار ذیل اند :

– اسماعیل واخانی وکیل سابق ولسی جرگه.

– اکبرشورماچ نورستانی

– ارباق دهقان عضو کوپراتیف دهقانی در ولایت کندز.

– بابامراد منشی سازمان اولیه محل کار پیشه وران سالنگ

– جانگل کارگر شرکت افسوتر.

– حاجی محمد خمکنی وکیل در ولسی جرگه وسناتور سابق.

– حاجی عبدالرحمن احمدزی قوماندان غند قومی

– حاجی محمد آصف پاس یوسفی وکیل ولسی جرگه سابق.

– سرجنگ‌خان تورنجنرال متقاعد،

– سردار آرین بلوچ،

– سلطان احمد علومی وکیل در ولسی جرگه سابق

– سید محبوب غزنوی وکیل در ولسی جرگه‌سابق

– شاه نظر وکیل درولسی جرگه سابق به نمایندگی از کوچی های کشور.

– شیخ محمد علی‌ارزگانی

– صمد بای کوهی رئیس تیم بزکشی ولایت فاریاب

– عبدالرحیم عاطف شخصیت برجسته اجتماعی وکیل در ولسی جرگه سابق و عضو جبهه‌ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک‌افغانستان

– عبدالرحیم مجید تاجر وسرمایه دار ملی.

– استاد عبدالقیوم بیسد.

– عبدالکریم‌معقول سناتور سابق

– عبدالله خد متکار بختانی عضو اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان.

– دکتور عبدالواحد سرابی وزیر سابق

- عبدالولی حجت وزیر شئون اسلامی و اوقاف جمهوری دموکراتیک افغانستان.

- عزیز الله طرزی .
- عصمت الله مسلم اچکزی قوماندان ملیشا

- پهلوان غفار قوماندان غند قومی .
- غلام حضرت ابراهیمی سناتور سابق و رئیس شورای ولایتی جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان در ولایت هرات.
- غلام سرور منظور سرپرست شورای عالی علماء و روحانیون جمهوری دموکراتیک افغانستان .
- غلام علی حسیب وکیل در ولسی جرگه سابق .
- فردوس خان مومند قوماندان ملیشا .

- کبهات خان دگروال متقاعد رئیس شورای ولایتی جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان در ولایت ننگرهار .
- گل محمد خان منگل تورن جنرال متقاعد .
- لعل آغا وکیل در ولسی جرگه سابق
- محمد امین وکیل در ولسی جرگه سابق
- محمد عظیم دگر جنرال متقاعد سابق وزیر فوایدعامه
- محمد صدیق روحی عضو اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان .
- محمد فاروق محراج سابق رئیس المپیک افغانستان
- محمد نبی توخی سناتور سابق .
- محمد نعیم شایان رئیس شورای شهر کابل جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان .

- محمد نظام وکیل در ولسی جرگه سابق .
- محمد هاشم مشوانی وکیل در ولسی جرگه سابق.
- دکتور محمود حبیبی - وزیر اطلاعات و کلتور سابق عضو هیات رهبری و رئیس شورای ولایت کابل جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان.
- مولوی حبیب الله مومند.
- مولوی صاحب الحق .
- میر اجان جدرانوکیل در ولسی جرگه سابق .

- نصرالدین شاه توخی وکیل در ولسی جرگه سابق.
- نصرالله وزیری تورن جنرال متقاعد .
- دکتور نور احمد بریخ پوهاند .
- نور احمد ستانکزی وکیل در ولسی جرگه سابق .
باختر .

بلی پاس یوسفی صاحب عضو بسیار فعال «کمیسیون سازماندهی وتدویر لویه جرگه» ببرک کارمل بود و در لویه جرگه مذکور یکعده مردم را جلب و شامل ساخت وتا اخیر دوره ببرک کارمل با قدرت و نفوذ و داشتن موتر زندگی میکرد و امر او بالای هر وزیر و والی می چلید و نقلهر مجلس پرچمیهای رژیم ببرک بودو حالا همان والیصاحب در لویه جرگه امریکائی کلفورنیا عضویت گرفته البته یوسفی صاحب شخص خوش خلق خوش اختلاط و مجلس آرا «بوده از جمله کاکه های قندهار شناخته شده داشتن او درچنین جرگه ها بسیار مفید است و باید با قای داود موسی که خودش یك جوان پوپکی است تبریک داده شود . با احترام و سلام زیاد . سید احمد وطنپال .

- -

محترم سید کریم محمود

برادرمحترم دکتور هاشمیان

دوست محترم یکسال تمام مفت خوده زدم و به آئینه افغانستان اشتراك ننمودم. دوستها زنده باشند متواتر آئینه افغانستان را برایم میرساندند که پس از مطالعه وبیرون نویسی بعضی از مطالب دوباره مسترد مینمودم . اما دراین اواخر می بینم میخواهند آئینه افغانستان را تحریم کنند و بدورش بیندازند آنهم بخاطر انتقادات بیجا و بجای شما و یا بخاطر افشاگریهای شما که هم خود و هم دیگران را که چیزکی دارند ویا چیزکها افشاء میکنید که خیر ببینید.

عده ای از نویسندگان وطندوست افغانستان از راه همین مجله موضوع آزادی افغانستان رازنده نگهداشته اند دور از جوانمردیست که بخاطر اغراض شخصی و یا کدام .... چیزهای دیگر کوشش شود که آئینه افغانستان سقوط کند - فکر نکنم وطن دوستان بگذارند آئینه سقوط کندوبشکند. آرزومندم از اول حمل و یا مارچ ۱۹۹۱ مرا در لست مشترکین مجله آئینه افغانستان شامل نمایند ضم هذا چك مبلغ سی دالر را ارسال نمودم که قبول فرمائید. با احترام. سید کریم محمود.

برادرمحترم اقای محمود
از حسن نیت و علاقمندی شما نسبت باین مجله خدمتگار افغانها متحسس شده تشکرات وتمنیات نیك خود را تقدیم مینمائیم. ما باین عقیده هستیم که کتمان حقایق از مردم، کشور و مردم ما را باین بدبختیهای کنونی سردچار نموده، بنابران ما مصمم هستیم واقعیت ها را بمردم برسانیم خواه آنرا افشاگری بنامند یا حقیقت گوئی، ودرین را جز از خداوند(ج) و حق مردم از کس دیگر هراس نداریم . تشکرات و تمنیات نیک ما را بپذیرید . هاشمیان

پروپاگندهای دور از حقیقت دربارهٔ

اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان

آیا جای ترس، شرمندگی و ننگ نیست که از گفتن حقایق اجتماعی و سیاسی کشور در این حالت مصیبت‌آمیز جهاد دوازده ساله افغانستان چشم بپوشانیم، و هزارها هزار نفر ملت شجاع با شهامت با ناموس افغانستان خون خود و اولاد خویش را در راه آزادی حاکمیت ملی افغانستان قربانی و ایثار کردند و می کنند. پروپاگندهای منافقین دین مبارک اسلام و فاقد شرف و نجابت انسانی برای فریب دادن ملت مسلمان صبور و قهرمان ما تا چه وقت به گمراهی و سرگردانی کشانیده برای اینکه بتوانیم حقوق اجتماعی و ملی شان را به شکل تقلبی و عوام فریبی بدست بیاوریم. آیا شرم و حیا و وجدانی و اخلاقی انسان اجازه میدهد که برای رسیدن به قدرت دولتی از هر نوع پروپاگندهای تقلب‌آمیز استفاده نمود و یا اینکه از گفتن حقایق اجتماعی و سیاسی کشور ما جز با شیم بجرا وجدان و شخصیت انسانی خود را لکدار و بی ابرو و بی عزت نمائیم؟

آقای ... خبرنگار روزنامه صبح پیروزی بتاریخ ۲۶ ثور ۱۳۶۹ در سرمقاله بچاپ رسانیده‌است بعنوان مسول این همه تباهی ملت مجاهد افغانستان نظام فرسوده ظاهرشاهی است. آقای خبرنگار جای بسیار تاسف است چنان یك پیغام بی ارزش و فرسوده دور از حقایق مسایل اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان به نشر رسانیده اید یك لطمه تلخ‌اور و جبران ناپذیر است که برای شخصیت و وجدان خود تا اخرین رمق حیات ایجاد نموده اید. زیرا شما خود را بحیث یك مسلمان صادق و راستکار و دردمند ملی نشان میدهد بجای تعجب است که به عوام فریبی به حیات ملی افغانستان نابینا گنگ بازی نمایید چیزی که بشما خاطرنشان میگردد، حقایق اجتماعی و سیاسی همیشه در تاریخ وطن محبوب ما زنده خواهد بود و نقش آنرا نمی توان با دو انگشت کثیف و آلوده پوشید.

چهل سال اعلحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه ملت افغانستان بود، آقا... بنا بر نظر به شما اعلحضرت محمد ظاهرشاه چه خط مشی سیاسی را در ساحات داخلی و خارجی افغانستان بازی میکرد؟ آقا... ممکن است که شما اطلاع خواهد داشت ارزوی همه ملت افغانستان جهت ترقیات اقتصادی و اجتماعی کشور بود ولی ملت افغانستان تکالیف و مشکلات مالی و اقتصادی دولت را احساس نداشت که چگونه و به چه وسایل مالی امکان پذیر خواهد بود که پیشرفت های مسایل اجتماعی و اقتصادی در کشور بمیان اید، در صورتیکه دولت به فقدان مالی شدید مواجه است بنابران دولت افغانستان خواهی و نخواهی به امداد تخنیکی و اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی در سطح جهانی نیازمندی پیدا میکند در ان صورت دولت افغانستان با کشورهای مختلف جهت کسب کمك های اقتصادی بتماسها و مذاکرات میگردد که تا بتواند از کمك های مالی شان بدون قید و شرط سیاسی بدست اورد. اگر اعلحضرت محمد ظاهرشاه به سیاست امور داخلی به شکل دیکتاتوری بازی میکرد و دروازه‌های تماس‌های سیاسی ملت افغانستان را مسدود می ساخت در این صورت همه انرا انتقاد میکردند و بنام دیکتاتور و خونخوار جلوه میدادند. ولی در حقیقت ذات اعلحضرت همایونی محمد ظاهرشاه یك شخصیت ملی و شکسته نفس بود و برای ازادی ملی و ترقیات و ابادی کشور همیش توجه فوق العاده داشت. چنانچه از سال ۱۹۵۰ مشاهده می شود یك تعداد از طبقات چیزفهم و منورین ملت افغانستان در طلب ازادی بیان و گفتار و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی میشوند یعنی مطابق سیستم دیموکراسی جهت ترقیات اجتماعی و اقتصادی کشور تمایل پیدا می نمایند بجطور در این عصر پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی بین المللی شده می توانستکه موانع این حرکت و جنبش سیاسی در کشور گردید و ملت را از حقوق طبیعی و سیاسی شان محروم ساخت. بنابران اعلحضرت همان اساس است که جهت سربلندی و ترقیات اجتماعی و اقتصادی ملت محبوب افغانستان خردمندانه احساس فرمود و به ریفورم قانون اساسی کشور در سال ۱۹۶٤ عیسوی اقدامات فوری اتخاذ فرمود تا بتوانند بمانند ممالك پیشرفته جهانی این جریان و حرکت مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را مطابق ارزوی روشنفکران و منورین مختلف وطن جهت سعادت و خوشبختی ملت عزیز شان واقع گردد.

متاسفانه بمرور زمان است طبقات منورین و روشنفکران با چیزفهم مذهبی مملکت طی پروپاگندهای کشورهای مجاور افغانستان بمانند پاکستان، ایران، روسیه شوروی و چین است بکمك های محرمانه مالی به زیر نفوذ شان وابستگی پیدا می نمایند و به افکار تذویرامیز مارکسیتها و لیننسیت ها و ماویست ها و متعصبین مذهبی علیه سرنوشت ملت افغانستان انتشارات و پروپاگندها انجام میدادند که تا امنیت داخلی پاشیده گردیده و موجب اغتشاش و تشنج ناآگاهانه در کشور رخ دهد.

دولت امپراطوری انگلستان اشغال کننده هندوستان است که با جنبش‌های ازادی خواهان مردم هندوستان مجبور میگردد سرزمین بزرك هندوستان را بنام دو دولت ازاد و مستقل هند و پاکستان در سال ۱۹٤۷ میلادی تقسیم نموده و رسماً اعلان میدارد ولی دولت امپریالیزم انگلستان بدون مذاکرات قبلی و مخالف معاهده خط دیورند تحمیلی خاك های سرحدات افغانستان تا رود سند را خود سرانه و بشکل یکجا تبعه به دولت تازه تشکیل پاکستان واگذار میکند، دولت افغانستان یك مدتی کوتاهی است که جهت استرداد خاکهای تاریخی حقوقی و سیاسی خود با تغیر یا تجدید نظر تصمیم دولت انگلستان انتظار میکشد، و دولت افغانستان در سال ۱۹٤۹ میلادی دعوا طلب خاکهای سرحدات الی رود سند از دولت تازه تشکیل پاکستان میگردد.

دولت پاکستان بموضوع پیشنهاد دولت افغانستان جواب رد داده و بحیث میراث خوار دولت امپریالیزم انگلیس اعلان میکند، بالاخره این دعوا طلب قانونی تاریخی حقوقی و سیاسی افغانستان با دولت پاکستان روز بروز موجب کشیدگی و تشنج در روابط شان تولید گردیده که موجب چندین بار قطع روابط سیاسی با دولت افغانستان انجام گرفت، و مخصوصاً در سال ۱۹۶۲ میلادی است که بنابر وضع طبیعی و اقلیمی خشک سالی در افغانستان رخ داده و موجب بلند رفتن قیمت های مواد خوراکه و قحطی بوجود می اید. در این موقع است با پروپاگندها و منافقین دولت پاکستان با دولت افغانستان قطع روابط سیاسی اعلان میکند و راه ترانزیت اموال تجارتی افغانستان مسدود میگردد. از سالیان طویل تاریخی است که یگانه راه ترانزیت اموال تجارتی افغانستان چه در زمانی اشغال امپراطوری انگلیس در سرزمین هندوستان و چه در موقع تشکیل دولت پاکستان دوام میدارد، افغانستان یك کشور محاط بخشکه است و کدام بندر و سواحل تجارتی بحری ندارد. بنابران فشار و بحران اقتصادی و اجتماعی به اثر قطع روابط سیاسی از دولت پاکستان با دولت افغانستان سبب میگردد که

با تحریک دولتهای پاکستان و گروپهای کمونیست هابا ارتباط حزب توده ایران و پاکستان و در داخل کشور با سفارت های روسیه شوروی و چین پروپاگند های نا مناسب و نا معقول انتشار میدهند و تظاهرات به هر گوشه مناطق افغانستان به شدت پیش میرفت .

در انوقت دولت افغانستان می توانست این تحریکات تقلبی و ناگاه نه ملتوا جلوگیری نماید ولی به ریختن خون هزارها هزار نفر به این واقعه نا مناسب تلف میگردید صرف نظر نمود . متاسفانه دولت پاکستان از بحران اقتصادی و فشار سیاسی در افغانستان رخ داده بود شادمانی می نمود که تا انقراض سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه بمیان اید . با لاخره دولت افغانستان مجبوراً تصمیم اتخاذ میدارد برای خاتمه دادن فشارهای سیاسی و بحران اقتصادی کشوربا دولت روسیه شوروی داخل مذاکرات میشود که تا بتواند یک دروازه تجارتی جهت اموال صادرات و وارداتی افغانستان باز گردد . دولت روسیه شوروی بچنان یک واقعه بحرانی افغانستان شب و روز به انتظار استو به پیشنهاد افغانستان فوراً موافقه می نماید .

اعلحضرت همایونی محمد ظاهر شاه در طول سلطنت خود همیشه از نفوذ سیستم کمونیست روسیه شوروی مشکوک و به تشویش بود و می فهمید طبقات منورین و روشن فکران و چیز فهم مملکت به داشتن ایده لوژی مارکسیت و لیننیست تجارب سیاسی نداشته و کورکورانه شارکت و علاقمندی پیدا می نمایند بعین جریان در گذشته ملاحظه گردید طبقات روشن فکران و منورین بی تجربه مارکسیت های کشور های مسلمان اسیای مرکزی چگونه فریب می خورند و اشغال می شوند ــ پس با نی مسول این تباهی ملت مجاهد افغانستان یگانه دولت در سیاست خارجی خود بازی نمود دولت پاکستان است که دولت افغانستان را به جبر اقتصادی و سیاسی مواجه می سازد و مجبور میکند که به دهن دولت کمونیست روسیه شوروی پرتاب نماید . مدتی دوازده سال از جهاد افغانستان میگذرد پروپاگند های فاسق آمیز ودور از حقایق اجتماعی و سیاسی مملکت از طرف احزاب پشاوری پاکستانی بنام افغانستان علیه سلطنت اعلحضرت همایونی محمد ظاهر شاه انتشار میدهند و دین مبارک اسلام را بحیث یک وسیله سیاسی بمانند اقای خمینی در مقابل ملت استعمال میکنند تا به تذویر و دروغگوئی بطرفداری خویش را م و تابع نمایند و استعمار کنند ولی تا امروز احزاب پشاوری توفیق حاصل نکردند که محبوبیت و اعتماد کامل ملت افغانستان را کسب کنند زیرا در طول جهاد آزادی و حاکمیت ملی افغانستان کمک های مالی و نظامی از کشورهای دوست مجاهدین قهرمان افغانستان را در جیب های خون خوار و کثیف خویش حیف و میل و تلف میکنند که جمعیت های ضعیف و نا توان و معمولی مذهبی پشاوری نا ممکن است جهت سعادت و خوشبختی ملت افغانستان مفید و نافع گردد در صورتی که این شخصیت های مذهبی روی کار اینده بزرگترین بدبختی فقر و حقارت جبران ناپذیر برای ملت محبوب افغانستان عاید خواهند کرد و هزارها هزار نفر در مقابل تقاضای حقوق مسلم حیاتی شان به زندان کشتن و قربانی مبادرت خواهند گردید .

اقای خبر نگار وقتیکه انسان یک شخص را در محکمه محکوم می نماید با بیست اسناد موثق در مقابل قاضی حاضر سازد در صورتی که به شکل تقلبی یک شخص را می خواهید محکمه کنید مطابق شریعت اسلامی و حقوق بشر بمسولیت بزرگ مرتکب شده و از طرف قاضی محکمه بجزای سنگین انسان محکوم می گردد . در موقعی که جهاد ازادی و حاکمیت ملی افغانستان از نورستان و کنر ها و غیره مناطق اغاز میگردد اعلحضرت همایونی محمد ظاهر شاه از سال ۱۹۷۳ میلادی تا کودتای دومی ۱۹۷۸ میلادی به اندیشه و رنجید گی نگرانی داشت در سال ۱۹۷۹ میلادی با ژنرال عبدالولی داماد شان چندین بار از سفارت پاکستان و ایران تقاضای ویزه نمودند ، متاسفانه این دو کشور مجاور افغانستان بنابر سیاست داخلی شان و یا برای منافع لیدران صاحب قدرت و نفوذ دولتی شان از اعطای ویزه خودداری کردند . و یا انیکه دولت پاکستان و ایران از شخصیت و نفوذ سیاسی اعلحضرت همایونی محمد ظاهر شاه هراس داشتند که به خاک شان اجازه اقامت داده نشود جای شک نیست اعلحضرت همایونی یک شخصیت قوی سیاسی مردم افغانستان بود اصلاً حیثیت سیاسی تحمیلی کشور های بیگانه را بالای مردم ملتبا ناموس قهرمان افغانستان امکان ناپذیر است قبول نماید . در صورتی که اعلحضرت محمد ظاهر شاه به پاکستان و یا ایران اجازه اقامت اعطاً میگردید همه قوماندان ها و مجاهدین قهرمانان ملی افغانستان دورشان شادمانی می نمودند و احزاب هفت گانه پشاوری دست نشاندگان پاکستان خود بخود منحل میگردید انتظام و استحکام جهاد آزادی حاکمیت ملی افغانستان بشکل قوی و موثر پیشرفت انجام میافت . و افغانستان به ظفر ازادی حاکمیت ملی پیش از دوازده سال نایل میگردید .

اقای خبر نگار بموضوع شورا و حکومت موقتی احزاب هفت گانه چنین اشاره میکرد در شورا شامل شخصیت های خوش باور های مذهبی و مولوی های جیره خوران احزاب هفت گانه با اشتراک کمونیست ها چهره های خویش را به زیر نقاب دین اسلام پوشانیده اند تشکیل گردیده بود و حکومت تحمیلی بمانند ببرک کارمل و دوکتور نجیب الله کمونیست بمیان آمده آیا به چنین یک حکومت موقتی قابل تبریک گفتن است جای شرم اور برای وجدان هر فرد افغان خواهد بود چنان یک حکومت دست نشانده خارجی را رسماً بشناسند و اطاعت کنند

دوکتور زکریا بهشتی موسس و رییس
اتحاد ملی اسلامی افغانستان در پاریس

Union Nationale Islamique
AFGHANISTAN
اتحاد

The price of liberty
The tragedy of Afghanistan
بهای آزادی، تراژیدی افغانستان
مولف : Sayed Qassem Reshtia
سید قاسم رشتیا
این کتاب توسط ژورنالست و مورخ معروف افغانستان با سلوبی نوشته شده که واقعات اسف انگیز تهاجم شوروی بر افغانستان را در مخیله خواننده انگلیسی زبان ذهن نشین میسازد . برای انگلیسی زبانان معلومات کافی پیرامون تاریخ و فرهنگ افغانستان و بلانهای شوم و تجاوز نظامی شوروی در بر دارد .
قیمت کتاب بشمول مصارف پستی | مرجع دستیابی
درامریکا ده (۱۰) دالر | ادارهٔ
آئینه افغانستان

چرا ما افغانها مسایل را از عینک سیاه مینگریم؟

محترم محمد نعیم رفاه از نیویارک

درمدت بیش از ۱۲ سال خونریزی، آوارگی وجهاد برحق ملت قهرمان وشجاع افغانستان آموختیم که دوست و دشمنان میهن ما و مردم ما کی و کدامها بوده ویا میباشند. با اندوختن این تجارب هرگاه بعد از انقضای این طویلمدت بازهم مرتکب سهو و اشتباه گردیده پی افواهات این و آن باشیم در حقیقت مقصر و گناهکار حقیقی در نزد خداوند عزوجل (ج) و نزد وجدان خویش فرداً فرداً خودمان خواهیم بود. ما عملا مشاهده کردیم که بمدد ویاری خالق یکتا (ج) و عزم آهنین وتصمیم قاطع مجاهدین واقعی راه حق که بحکم قران عظیم الشان و با ایمان راسخ وعقیده پاك اسلامی جهاد فی سبیل الله را آغاز وباشکم گرسنه پای برهنه در حالیکه هیچ وسیله نظامی ودفاعی چنانچه لازم بود در کف نداشتندولی بیاری و لطف ایزدی (ج) و قوت ایمان روی دشمن را چنان سیه و به گل مالیدند که در صحنه بین المللی تا ابد بدنام و از ثمره برکت این جنبش برحق مللیکه در قید یوغ کمونیزم بودند بتدریج از این بلای عظیم نجات یافتند.

تاریخ فردای کشور هیچیك از افراد وطن این قربانی و ایثار بزرگ رادمردان افغان، قوماندانهای دلیر و شجاع و عناصر فعال و بیغرض را که در این رابط سعی و مساعی بیدریغ نموده اند فراموش نکرده بلکه برای وصول آزادی تمامیت ارضی و یك صلح واقعی در سایه علم مبارك اسلام که نمایانگر یك حکومت عادل اسلامی در افغانستان باشد دست بدعا میباشیم. برای تحقق این ارمان و آرزوها ما ضرورت مبرم باتحاد وهمبستگی داریم . بلی اتحادیکه در ان هیچ نوع تبعیض، تقسیم قبایل و اقوام، زبان، رنگ و غیره گنجایش نداشته باشد. درین شکی نیست آنهاییکه در افغانستان یکپارچه در هر نقطه ای که بوشند و با بهر زبان و قومی که مربوط هستند، همه افغانها برادر و برابراند چنانچه همین حس ملیت موجود بود که افغانها مثل اسلاف خود در مقابل ابر قدرت وبیاری ومددایزد تعالی در صحنه جهاد برحق فایق آمدند، ولی آنچه کمبود و مهمتر بنظر میرسدو باید توجه کامل صورت گیرد وآن اینکه فقدان یك سازمان موثر سیاسی که از شهرت بین المللی برخوردار بوده وحقیقتا در مسائل سیاسی مملکت وارد وتجربه کافی داشته باشد. متاسفانه درپهلوی جهاد ملت مومن و مسلمان افغانستان تا امروز بعللی که واضح و آشکار است تشکیل نگردیده واز این باعث یك قسمت مهم از کارهای ضروری جهاد ما فلج و حتی بیحرکت مانده است.

خداوند کریم (ج) هر کس را برای کاری آفریده، ما باید از احساسات وجاه طلبی و قدرت طلبی صرف نظر و آنچه را از توان ماست عملی و آنچه را نمیدانیم و یا نمیتوانیم بهتر است باهلش مردانه وشریفانه واگذار شویم . اگر عمل ما واقعا صادقانه وصرفا برای جهاد در راه خدا واسلام وحراست از نوامیس اسلام وحفظ مقدسات دینی است که یقینا همینطور است پس چه بهتر دل بحال آنعده مسلمانان که در داخل افغانستان و آنعده برادران و خواهران مظلوم و بیوسیله ما که در هند وپاکستان و هکذا ایران در شرایط خیلی ناگوار و داشتن پرابلمهای اقتصادی امرارحیات دارند سوختانده و از روی برادری و شفقت اسلامی بدون آنکه از عقب عینك سیاه بمسائل و اشخاص فکر وتعبیر سوء نماشیم معقول و زیبا خواهد بود که بدواً در شخصیت خود عمیق شده خداوند کریم (ج) را حاضر دانسته خود را در ترازوی قضاوت عادلانه قراردهیم که ما کی وچی بودیم و هستیم ودر موقف هاییکه قبل از کودتای منحوس ثور در افغانستان داشتیم یعنی اگر خورد بودیم یا بزرگ بوطن وجامعه و مردم خویش چه کرده ایم ؟ آیا صادق وفعال وعنصر مفید جامعه خود بودیم ویا عکس آن ؟ اگر جواب مثبت است ذی سعادت و الا بایست اولتر بفکر اصلاح خویش شویم تا افغانستان آینده از گزند ما در امان باشد. ما افغانها راعادت برین است هرگاه شخصی یا جمعیتی مصدر اعمال نیك گردیده و واقعا خدمتگار جامعه باشد بعوض آنکه او را تشویق وتقدیر نماشیم فورا بدون آنکه منفعت ویاضرری ازآن متصور باشد او را محکوم و به تخریب و بدنامی اش میپردازیم . ما اگر درین شرایط فوق العاده حساس و پیچیده افغانستان که هم اکنون دستهای منفعت جویان از هرطرفیجانب کشور محبوب ما بمنظور مقاصد شوم وناپاك شان دراز است، ما در فکر وتخیلات باطل و محاکمه اشخاص که در گذشته چه کرده اند و چه نکرده‌اند وقت را از دست داده وبه نسبت چاره اساسی که اتحاد و همبستگی همه اقوام افغان است دست محبت وبرادری نمیدهیم در حقیقت دشمن حقیقی انعده مظلومها وبیچاره هاییکه در شرایط ذکر شده قرار دارند بوده واین خود یك خیانت ملی محسوب و فردا بپارگاه ایزد متعال جوابده خواهیم بود. آنهاییکه در حل قضیه افغانستان تفرقه و سنگ اندازی میکنند چهره های شناخته شده است که درنزد خداوند(ج) ومردم ستمدیده ما دیگر اعتبار وحیثیت شان باطل شده است .

اخیرا چند شماره ازمجله وزین ماهانه آیینه افغانستان بوسیله یکی از دوستان بمطالعه امرسید از لابلای مضامین ارزنده و دلچسپ آن که بیانگر خواسته های اکثریت مردم افغانستان محسوب شده میتواندچنین بررسی گردید ـ طوریکه بهمه هویدا است رول اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه سابق از بدو تهاجم روسها در افغانستان ومخصوصا درین موقع حساس وخطیر از هروقت دیگر بارز وپر اهمیت میباشد ـ طوریکه شنیده شده و ملاحظه میگردد طرفداران شاه سابق در یك قوم یا قبیله خلاصه شده نمیتوانند بلکه در صفوف منورین، روشنفکران واقعی، ارکان دولتی اعم از مامورین ملکی و نظامی، اقوام و قبایل که اکثریت مردم افغانستان را تشکیل میدهند، میباشد. چون جناب شما (یعنی اعلحضرت) از شهرت بین المللی برخوردار و با داشتن تجربه کافی در امورافغانستان مظهر اراده مردم میباشید، یقین است بیاری خداوند متعال وبکمك صادقانه اهل خبره و مامورین باتجربه

و سابقه دار در حل معضله افغانستان در حالیکه واقعا فعالانه سهم بگیرند باميد قوی انشاء الله وتعالی نتایج آن مثبت و بخیر مردم خواهد بود مشروط براینکه همه دانشمندان منورين و اهل اداری که بخون همین ملت رنجدیده تحصیل و بکمال شهرت و عزت رسیده بودند ایمانا ووجدانا دست اتحاد وهمکاری داده از حالت بی تفاوتی وخاموشی برامده محض برای رضا و خوشنودی خداوند (ج) وبخاطر پایان دادن برنجها و آلام مردم ما با پیوستن با مجاهدین واقعی راه حق با ذرایع و طرقیکه اتحاد و همبستگی را نزدیکتر و مستحکمتر بسازد آمادگی شانرا عملا برای ملت ثابت و از گفتار و نوشته ها شیکه جنبه عملی ندارد صرف نظر شود - چه مسلم است که نه جهان غرب و نه آنهائیکه ادعای دوستی دارند در غم و اندوه مردم ستمکشیده افغانستان نیستند ونه خواهند بود مگر اینکه با توکل بخداوند خودمان دست برادری و برابری را با صدق واخلاص و عاری از هرگونه شك و تردید باهم داده در راه حصول آزادی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و حق خود ارادیت و حفظ و حراست مقدسات دینی خویش فعال و عملا متوصل بجهاد سراسری شویم - لازم نیست بیش از این چشم براه فیصله بیگانگان که اصلا حق و صلاحیت حل قضیه افغانستان را ندارند باشیم، چنانچه تاریخ شاهد است افغانها در گذشته نیز مسائل خود را خودشان بیاری و مددخداوند (ج) و شهامت و مردانگی خویش حل نموده اند.

هرگاه بیش ازین وقت راضایع نموده وبانتظار دیگران روزشماری کنیم؟ واضح است که راه بسیارغلط را می پیمائیم . امید است این نبشته عامیانه را به تعبیر غلط تلقی نکرده وازعینک سیاه ملاحظه نشود بلکه منبحث یکفرد افغان که بوطن خود عشق و بمردم خود محبت وعلاقه دارد از روی واقعیت بینی تحلیل وارزیابی فرمائید. من آنچه در دل داشتم نوشتم و باخلاص نوشتم . شعار من اتحاد و همبستگی افغانها وجهان اسلام در زیر لوای دین مقدس اسلام و حصول آزادی وطن، حاکمیت ملی تمامیت ارضی حق خود ارادیت و حفظ مقدسات دینی مردم افغانستان وجهان اسلام در سراسر این کره خاکی وسرفرازی و اتحاد اسلام در جهان میباشد ـو من الله التوفیق . ۳۱ جنوری ۹۱ . محمد نعیم رفاه از نیوبارك .

طاعون سرخ

محترم علی غرب زده از پاریس

"" روس ناصیت بزرگ است و مردمان بد طبع اند و بدرگ و ناسازنده..."" این جمله درکتاب ""حدودالعالم من المشرق والمغرب"" که بسال ۳۷۲ (ه.ق.) یعنی حدود هزار سال قبل تالیف و کتاب به امیر ابوالحارث اهدا گردیده نوشته شده است .

ارواح بزرگان وگذشتگان ما شاد باد، کاش امروز همه میبودند و میدیدند که این مردمان بد طبع و بد رگ و نا سازنده چه خیانتها بمردم ما نموده اند.

اسلحه ماتریالزم دیالکتیك که در ابتدای قرن بیست شروع بقدرت نموده بود ازهمان ابتدا دومانع بزرگ این فلسفه را بنابودی سوق میداد : اول اینکه خود فلسفه پایه چوبین داشت وثانیا در دست مردمانی افتاد که بدطبع وناسازنده بودند. این مردمان درطول هفتاد سال قدرت خود آنقدر کارهای ناهنجار وناشایست وخلاف انسانیت نموده بودند که در نتیجه ملیونها افراد بشر را یا خود آنها از بین برده اند ویا کارهائی نموده اند که سبب شده است ملیونها افراد بشر بی خانمان و بامراض گوناگون دچار شود. از قتل وقتال روزهای انقلاب وکشتن مردم بیگناه بدست ستالین تا جنگ خون چکان (بقول گربه چف) در افغانستان این طاعون سرخ چه مصیبت ها و غمها را برای نسل بشر فراهم کرده است. بعد از جنگ عمومی دوم دو موضوع که بشریت را بترس و لرز انداخته و همه از آن خوف و هراس داشتند عبارت از قدرت علمی و نظامی شوروی بود .

۱ - موضوع علمی که بعدا معلوم گردید اساس آن بجاسوسی استوار است مردم جهان را از راه بیراهی سوق داده یکتعداد آنرا قدرت علمی فکر کرده وپیروی مینمودند ودیگران از این پیشرفت علمی ترس و واهمه داشتند : گاگارین و دورادور زمین - بم اتوم - هایدروجن - فابریکه های بزرگ - لابراتوارهای بزرگ - احصائیه های غلط و شاخدار - جایزه علمی نوبل - سامان و آلات جنگی معادل امریکا و غیره و غیره. در عقب تمام این نام و نشان جاسوسان بزرگ بین المللی و مطبوعات دولتی مکمل این اشتهار کاذب بودند. مردم جهان از اینکه در داخل خاك شوراها چه حادثات وحشتناك رخ میدهد خبر نداشتند تا بالاخره واقعه چرنوبل رخ داد. آن هم اگر غبار رادیو اکتیف بطرف غرب اروپا نمیرفت کسی از آن ماجرا خبر نمیشد. از این نوع حادثات خوفناك در طول هفتاد سال زیاد رخ داده است . بطور مثال حادثه خوفناك دیگری که اثرات آن ازچرنوبل اضافه تر است ومردم افغانستان درسال ۱۹۶۰ از یك حصه این ماجرا خبر گردیدند اما هیچکس حتی دولت وقت ندانست که این ماجرا چرا صورت گرفت .

درسال ۱۹۶۰ طیاره (U-2) امریکائی که ازفراز افغانستان بارتفاع بلندپرواز و به شوروی داخل شده بود اصلا این طیاره میخواست از یك کامپلکس اتومی شوروی که بنام (چلیابنسك ۴۰) یاد میشد عکس برداری نماید. این کامپلکس که امروز میتوان آنرا جهنم جهانی (نه بهشت) نامید درکوه های یورال قرار دارد. بلی جهنم جهانی زیرا حیات در این منطقه وجودندارد. در ابتدای ساختمان این کامپلکس در سال ۱۹۴۵ که در آن بزرگترین فزیکدانان شوروی را جمع نموده بودند متوجه اینکه

مواد فضله رادیو اکتیف آنرا چه کنند، نشده بودند. هنگامیکه کامپلکس شروع به فعالیت نمود متوجه فضله رادیو اکتیف آن گردیدند چون کدام کاری نمیتوانستند سر راست آنرا بدریای (TECHA) که به بحر منجمد شمالی ٦٠٠ کیلومتر دورتر میریخت وصل نمودند. چند وقت بعد کثافت رادیو اکتیف آنقدر زیاد شد که دهنه دریا وحوالی آن در بحر منجمد شمالی پر از مواد رادیو اکتیف گردید. برای رفع این موضوع شروع بساختمان داشهای سمتی نمودند که بایدهمه را درداشهای سمتی جمع نمایند. یکی از این داشها درسال ١٩٦٧ منفجرگردید، نتیجه این شد که ١٥٠٠ کیلومترمربع جای بودوباش ٢٧٠٠٠٠ انسان فورا ملوث بمواد رادیو اکتیف گردیده ومجبورا یکتعدادزیادمردم را از آنجا تخلیه نمودند. متخصصین امریکائی که امروزمطالعه نموده اند میگویند که اقلا ٦٠٠ سال بکار است تا خلیج (KARACHAY) بیك درجه خطرناك برسد یعنی امروز ازخطرناك اضافه تراست منطقه ایکه این کامپلکس را احاطه کرده است باید هزارها سال ازآن کارگرفته نشود.

حادثه خوفناك بحیرهٔ اورال که اکنون درحالت جان دادن و از بین رفتن است نتیجه یکتعدادخطاهای پلانگذاری و پیش بینی انسانهائی است که میخواستند بهشت کمونزم را درجهان بیاورند. بحیرهٔ اورال چهارمین بحیرهٔ دنیا درآسیای مرکزی واقع است. ارال در ترکی جزیره را گویند چون در این بحیره ١١٠٠ جزیره بود ازاین لحاظ بنام بحیره ارال مسمی گردیده است. مردم قزاق و ازبك در اطراف بحیره زندگی مینمایند. دریای آمو و سیر دریا در این بحیره میریخت. کانالهای که برای آبیاری از دریای آموکشیده بودند دوطرفه آن سمنت اما فرش آن از ریگ بود. موضوع سبب شد که یك مقدار زیاد آب درریگ از بین برود. از طرف دیگرچون دولت شوراها برای پوشاکه قشون سرخ به پنبه ضرورت داشت دراطراف بحیره ارال زراعت پنبه را اضافه نمود. درسال ١٩٠٠ معادل سه ملیون هکتارزمین و در ١٩٨٧ معادل حدود هشت ملیون هکتارزیرزراعت قرارگرفت و اکنون ٩٥٪ کتان شوروی و ٤٥٪ برنج ان ازاین منطقه بدست می آید گویا آزادی ورفاهیت این مناطق قربان شکم و لباس عسکر متجاوز و غیور(؟) شوروی گردید.

نتیجه این شد که حجم آب بحیره ارال دوثلث کم گردید. درجاهای خشك شده نمك با ریگ یکجا گردیده طوفانهای بزرگ نمکی را بارآورد. اکنون سالانه ٧٥ ملیون تن نمك با ریگ درهوا پراگنده گردیده و زراعت تمام منطقه را ویران نموده است. بزرگی این طوفانها به اندازه ایستکه بعضا تانواحی بحیره بالتیك در لیتوانیا میرسد. موازی این طوفانها آب بحیره ارال اضافه ترنمکی گردیده واین بهشت شکارماهی مانند بهشت کمونزم بقبرستان ماهی تبدیل گردید (درسال ١٩٠٠ حدود ٢٤ نوع ماهی مشهور برای شکار موجودبود اکنون ٤ نوع آن باقی مانده است. درسال ١٩٥٧ شکار ماهی ٤٨ هزارتن بود اکنون مانند خود بهشت کمونزم به صفررسیده.) علاوتا حیواناتیکه در دلتای مسیر دریا زندگی میکردند آهسته آهسته از بین رفته وپایان شدن سطح آب سبب گردید که عمق آبهای زیر زمینی اضافه ترگردد. از همان خندقهای که درشهرکهنه کابل درقدیم موجود بود اکنون در دولت شوراها در اطراف وجوانب بحیره ارال درمناطق بودوباش مردم باندازه کافی و وافی موجود است وکفایت میکندکه تمام مردم منطقه مریض باشند. مردم بیچاره ایکه در اطراف این بحیره زندگی میکنند محروم ازکار وبانواع و اقسام امراض دچارگردیده اند. درحال حاضر آب آشامیدنی کافی موجود نیست. درپنج سال اخیر امراضی چون اسهال ٢٠ چند ونفریت ٩ چند اضافه شده است وحیات اطفال خیلی زیادگردیده بحدیکه درهزارتولد اضافه ازصد فوت دیده میشود. تولدات غیر طبیعی ولادت اطفال بیدست وپا - تیفوئید - کانسر - امراض گرده - جگر - سرطان گلو - جهاز هضمی وبالاخره امراض چشم به نسبت طوفانهای نمك خیلی زیاد شده است. تولیدات زراعتی موادحیاتی آنقدر کم گردیده که در بعضی مناطق گرسنگی بمفهوم واقعی وتاریخی آن در دولت شوراها موجود است. بصورت مجموعی یك ملیون پنجصدهزار نفر در ٥٥ شهر اطراف بحیره ارال باین مصیبتها مبتلا میباشند. مقامات دولتی هنوزهم دروغ میگویند ارقام رسمی این خساره بالغ بر ٩ ملیون روبل سالانه میشود امااقرار احصائیه متخصصین خود منطقه این خسارات سالانه برده ملیارد روبل یعنی ٢٢ چند اضافه تراز احصائیه رسمی میشود. بیچاره مردم ازبکستان وقزاقستان این مصیبت بزرگ بهشت کمونزم را متحمل میشوند. هزارها واقعه دیگر که هر کدام آن ضربه مدهش بصحت و اقتصاد مردم هر منطقه وارد نموده موجوداست. اینست نتیجه همه این دروغبافیهای دولت شوروی که مردم جهان را از راه به بیراهی سوق داده یك تعداد مردم آنرا یك قدرت علمی بزرگ فکر میکردند وپیروی می نمودند درحالیکه همه آن اشتهار کاذب بود.

موضوع دوم قدرت نظامی شوروی بود. بعدازجنگ عمومی دوم وشکست المان قدرت نظامی شوروی آهسته آهسته باوج قدرت پرو با گندی خود میرسد. واقعه بوداپست، پراگ، زورآزمائی در کیوبا با امریکا، آرزوی بلعیدن ممالك بیچاره و غریب مانند حبشه، انگولا وغیره، کمك نظامی بکمونیستهای امریکای جنوبی، کمك به تروریزم جهانی، اینهمه تبلیغات و نشرات تمام مردم جهان را به ترس ولرز انداخته بودتا بالاخره تقدیر کارخود راکرد ولشکر شوروی با افغانها بمیدان آمد واین بمیدان آمدن به شکست خون چکان مبدل گردید. مردم اروپای شرقی فورا فهمیدند که برادر کلان (روسها) برعلاوه اینکه دروغ میگوید شکست پذیر هم میباشد. تمام مردم نخبه و وطنپرستان از هرنوع همکاری با برادرکلان امتناع ورزیدند و این حرکت سبب شد که همه آزادی خود را بدست آوردند. برادرکلان بازهم از دادن این آزادی استفاده نموده مال غصب شده را بصاحب اصلی آن بقیمت گزاف فروخت وباقیمانده را لیلام کرد. هنگامیکه کول صدراعظم المان بمسکو میرفت ملاقات او را با گربه چف مردم جهان خیلی پر جار وجنجال واقلا دو روز مناقشه را پیش بینی کرده بودند اما دراولین ملاقات بعد از دادن چك ملیاردها مارك، دهن غاصب بسته گردید نه کمونستی بود نه تواریشی و نه دستگاه آن، همه بگفته مردم حراج گردید. در جمهوری بالقانی لیتوانیا که بعد ازجنگ عمومی دوم ازجنگ

به پشاور این افواهات را رد نمود و مبصرین نیز ادعای رژیم کابل را تبلیغات دروغین تلقي نمودند. جنرال اسحق توخي با پول و صلاحیت وافر از مدتیست بمنظور اغوای افغانهای خوش باور باروپا بسر میبرد.

تغییرات روبنائي در ارگانهاي رژیم کابل

رژیم مزدور کابل بسر دمداری نجیب الله (افغان کش) در هیات رئیسه و کابینهٔ خود تغییرات وارد نموده که ذیلا باطلاع هموطنان تقدیم میشود :

نجیب الله (افغان کش) رئیس حزب وطنفروشان خلق و رئیس دولت مزدور کابل .
معاونین رئیس دولت چهارنفر : عبدالرحیم هاتف ـ عبدالحمید محتاط ـ محمد رفیع ـ عبدالواحد سرابي .
وزیران دولت در بست ریاست دولت چهارنفر : داکتر نوراحمد بریغ ـ دکتور فقیرمحمد یعقوبي ـ داکتر شاه ولي ـ سید اکرام پیگیر.

صدراعظم و رئیس هیات وزیران رژیم مزدور : فضل الحق خالقیار .
معاونین صدراعظم چهارنفر : محمود بریالي معاون اول ـ محمد حکیم (سروری) ـ دکتور نعمت الله پژواک ـ عبدالصمد سلیم ـ پوهاند دکتور محمد انور ارغندیوال (سابق استاد پوهنحي حقوق که ششماه قبل در اثر فعالیتهای ضد رژیم توقیف شده بود) ـ عبدالقیوم نورزوی .

هیات وزیران : انجنیر محمد غفران وزیر زراعت ـ دکتور ودیر صافي (برادر غلام حسین صافي سابق والي کلات) وزیر هوانوردی ملکي ـ ذکیم شاه وزیر تجارت ـ سید نسیم علوی وزیر مخابرات ـ دکتور فقي محمد نیکزاد وزیر ساختمان ـ میرمن معصومه عصمتي وردک وزیر تعلیم وتربیت ـ محمد حکیم (داماد اقای عبدالله یفتلي ، پسر ماما‌ی شاه و پسر کاکای ملکهٔ سابق) وزیر مالیه ـ عبدالوکیل وزیر خارجه ـ سرجنگ جاجي وزیر سرحدات ـ دکتور محمد انور شمس وزیر تحصیلات عالي ـ احمد بشیر روئیگر وزیر اطلاعات و کلتور ـ دکتور راز محمد پکتین وزیر داخله ـ محمد صدیق سیلاني وزیر امور اسلامي ـ دکتور غلام محی الدین دریز وزیر عدلیه ـ دکتور محمد انور دوست وزیر صنایع خفیفه و مواد ارتزاقي ـ انجنیر عبدالصمد صلاح وزیر وزیر معادن وصنایع ـ محمد اسلم وطنجار وزیر دفاع ـ دکتور مهر محمد اعجازي وزیر صحیه ـ فتح محمد ترین وزیر امور مهاجرین ـ خلیل الله (معروف به سگباز ـ سابق قوماندان قوایمرکز در حکومت ببرک) وزیر ترانسپورت ـ غلام فاروق یعقوبي وزیر امنیت دولتي (خاد) ـ دکتور محمد نذیر شاهدي وزیر احصائیه ـ میرمن صالحه فاروق اعتمادي وزیر امور اجتماعي ـ میر عبدالغفور رحیم وزیر آب و برق .

جنرال محمد آصف دلاور لوی درستیز ـ جنرال مونیک منگل رئیس سیاسي وزارت دفاع (که بعد از شکست مجاهدین در جلال آباد به فاتح جلال آباد معروف شده) ـ جنرال عبدالفتاح رحیمي قوماندان قوای هوائي .

دکتور محمود حبیبي رئیس سنای رژیم مزدور ـ دکتور خلیل احمدابوی رئیس ولسي جرگه رژیم مزدور .

عبدالکریم شادان قاضي القضات رژیم مزدور ـ سید شرف الدین شرف لوی حارنوال رژیم مزدور .

عبدالتواب آصفي رئیس د افغانستان بانک (اصلا از بدخشان ـ رئیس بانک زراعتي دورهٔ داودخان)

عبدالمجید سر بلند (اصلا سر خم) نمایندهٔ رژیم در ملل متحد .

حمیدالله طرزی (خسر دختر آقای عبدالله یفتلي) که قبلا وزیر هوانوردی ملکي بود بحیث سفیر کبیر رژیم در ترکیه مقرر شده است (رژیم های کمونستي یک شخص غیر حزبي را هرگز بحیث سفیر کبیر در مملکتي با اهمیت ترکیه برای افغانستان مقرر نکرده و نمیکنند).

مجله بدون اشتراک به هیچکس ارسال نمیشود

فاشیزم برآمده وبجنگ کمونزم در آمد. سیاست کمونیستها ازنقطه نظر محو و نابودکردن یك ملت بجائی رسیده است که امروز ۵۰% مردم لیتوانی روس میباشد وتقریبا اکثریت از دست خودمردم اصلی لیتوانی جبرا وقهرا باساس سیاست نامردانه کمونیستها از دسترفته است. لیتوانیها در ماه اگست روز عزاداری وماتم ملی خود را اعلان کردند. نطاقی میگفت: "مادر عزیز اولادها یت را ببخش که همه برایت دروغ گفته وهمه بی غیرت بودند." او میگفت "امروز سالگرد روزی است که کمونیستها و فاشیست ها اروپا را تقسیم کردند اما در بین هردو یك فرق موجود است و آن اینست که فاشیست ها بعد از نورنبرگ اعدام گردیدند اما هنوز ریسمان انتقام انتظار گردن کمونستها را دارد."

کمونستهای پولیند بکمك و مشوره برادربزرگ خود ملیاردها دالر قرضه گرفتند بفکر اینکه پولیند را بزرگترین مملکت صنعتی جهان بسازند درنتیجه پولیند صنعتی نگردید اما کثافت هوا وبارانهای اسید به اندازه‌ئ زیاد شد که امروز پولیند اولین مملکت جهان ازجهت ناپاکی میباشد. درحال حاضر ۱۲ ملیون نفر در پولیند باید مهاجرت نمایند تا از این ماجرا نجات یابند. در شهر (CRACOVIE) پایتخت قدیم پولیند که یکی از شهرهای مقبول رنسانس است باران اسید ۱۷۰۰ عمارت تاریخی را خراب نموده است. داشهای شهر (NOV HUTA) آنقدر مشکلات تنفسی را بار آورده است که بنام شهر مرگ یاد میشود. شهر (GLOGOW) به نسبت فابریکه ذوب آهن و معدن مس بشهر مرده ها تبدیل گردیده است. هنگامیکه باد بوی (SOUFRE) را ازفابریکه ذوب فولاد می آوردانسانرا مانند اینکه در داش باشد خفه میسازد. رئیس یك فامیل بنام (KIZIA) کهبا فامیل بیچاره خود در بین خرابه های ملوث مجبورا زندگی میکند میگوید "داشهای نازیها در زمان جنگ انسان را فورا خفه مینمود در حالیکه ما در اینجا آهسته آهسته خفه میشویم."

آیا اشخاصیکه در راس اداره وسیاست افغانستان قرار دارند وخود را از مردم خود میدانند از این نوع وقایع و حوادث و خرید و فروش خبر دارند و پند میگیرند یا خیر ؟؟؟ (ختم)

محمد علی غرب زده از پاریس ۷ دسامبر ۱۹۹۰

هموطن محترم مقاله تانرا نشرکریم. اگر این نوشته ترجمه از کدام منبع خارجی باشد یا تحقیق و تتبع خودشما باید منابع آنرا ذکر میفرمودید تا مستند دانسته میشد. امید است درآینده موضوع درنظر گرفته شود. (اداره).

ز روسی نجوید کسی مردمی — که جز گوهری نیستش ز آدمی
همه رهزنان اندچون گرگ وشیر — به خوان نادلیراند و بر خون دلیر
(نظامی گنجوی)

افغانستان در بازی ابرقدرت ها

نوشتهٔ داکتر حجاز

مژده به هموطنان

مژده به هموطنانیکه نقد آئینه افغانستان بالای این کتاب خواندنی را در شماره ۹ ـ ۱۰ صفحه ۱۶۰ خوانده و پیهم تقاضای دریافت آنرا داشتند.

جناب داکتر حجاز فقط ۲۰ جلداین کتاب را به دسترس ما گذاشته اند. این اثر را که درمورد بعضی از مدعیات ابتکاری آن شاید همه دانشمندان افغان موافق نباشند بنظر ما باید هر افغان بخواند و نظرات خود را در مواردی که خواسته باشند برای نشر بفرستند.

قیمت ده دالر — مرجع آئینه افغانستان

افغانستان درپنج قرن اخیر

مولف: میرمحمدصدیق فرهنگ

این کتاب بنا بر تقاضای مکرر هموطنان وباجازه مولف وناشر آن در کلیفورنیا مجدد طبع گردیده چند جلد آن باقیمانده. قیمت تمام شد ۳۵ دالر در امریکا ـ ۴۰ دالر بکانادا و ۴۵ دالر به اروپا (توسط پسته زمینی) حساب شده میتواند. نشر وتوزیع این اثر بنا بر تقاضای روزافزون هموطنان معنی تائید محتویات و مدعیات آنرا ندارد. نقدهای آئینه افغانستان درباره این اثر در آینده نشر خواهد شد.

آدرس: آئینه افغانستان تلفون ۲۱۴۶۲۶ ۸۳۱۴

بقلم خبرنگار آئینه افغانستان

گزارشی از جلسات «انجمن تساند» در ویرجینیا

در جلسه اول مورخه ۱۵ دسامبر ۱۹۹۰ از جمله ۱۲٤ نفر اعضای اصلی ۳٦ نفر حاضر بودند(وگویا نصاب قانونی که نصف اعضای اصلی میباشد وجود نداشت) و روی مسائل انتخابات صحبت گسترده ای صورت گرفت ولی بخاطر عدم حضور ۳/۲ حصه اعضای اصلی انجمن مذکور انتخابات صورت نگرفت. یکتعداد افغانهای مقیم ویرجینیا و حومه بحیث شنونده درین جلسه رفته بودند. گرچه ۳/۲ اعضای اصلی حضور نداشت؛ آقای اسحق عثمان خلاف تعامل نصاب و انتخابات اصرار داشت تا افغان های سامع که اعضای اصلی نبودند در انتخابات و دادن رای سهم بگیرند، اما پیشنهاد و اصرار آقای اسحق عثمان از طرف اکثریت رد شد. جلسه مذکور بدون نتیجه بپایان رسید. آقای عثمان بحیث رئیس جلسه و آقای کبیر نوروز بحیث منشی جلسهٔ مذکور انتخاب شده بودند.

جلسه دوم بتاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۹۰ منعقد گردید و از جمله ۱۲٤ نفر اعضای اصلی ٤۲ نفر حاضر جلسه بودند ویکتعداد افغانهای این ناحیه بحیث سامع تشریف آورده بودند. درین جلسه روی موضوع کمیته های پنجگانه بحث مفصل صورت گرفت که بنا به پیشنهاد رئیس جلسه و تصویب اعضای اصلی کمیته ها بشکل هفتگانـــــه تغییر نمود.

اقای دکتور احسان رفیق و آقای دانش مخالف ازدیاد کمیته ها بودند. باثر پیشنهاد اقای عبدالرحمن نوروز کمیته جوانان بکمیته امور دینی و تربیتی علاوه گردید و کمیته نشرات و ارتباط عامه از هم مجزا گردید و کمیته دارالانشاء بکمیته های انجمن افزوده شد. باکمال تاسف کمیته نسوان از فلجترین کمیته هاست.

آقای حامد نوید فشار کار روی مسائل فرهنگی و طرح مسائل همبستگی در انجمن و رویکارآمدن کمیته مشورتی بشرکت خبرگان وبزرگان را پیشنهاد و مخالفت خود را با طرح های خشك واعمال سیاسی و قانونسازی های بیلزوم انجمن ابراز داشت اما پیشنهاد اقای نوید درمورد تاسیس کمیته مشورتی از طرف اکثریت به تصویب نرسید.

اقای سید عبدالله و یکتعداد اعضای اصلی فعالیت کمیتهٔ ارتباط عامه را انتقاد کرده گفتند این کمیته دربین افغانهای ویرجینیا و حومه ازفعالیت چشمگیر و حمایت لازم برخوردا در نبوده تا جائیکه درین ۱۱ ماه گذشته کار مفیدو قابل تمجید از آن پیش نرفته وعلت انرا مصروفیت زیاد اعضای کمیته بالای مسائل سیاسی تلقی نمودند. اقای ویس عزیز لغو کمیته سیاسی را پیشنهاد نمود که روی آن موافقت صورت نگرفت.

درین جلسه یکتعداد اعضائیکه در راس کمیته های انجمن تساند قراردارند وبدون درنظر داشت خواسته اعضای اصلی(انجمن تساند) با اعضای (افغان سنتر) و (بیاندوار) یعنی زلمی پوپل ونصیر درانی و چینزائی و یکتن دیگر بخاطر طرح لویه جرگه امریکائی نشست و صحبت کرده بودند مورد انتقاد و ملامت قرار گرفتند.

در انتخاباتیکه صورت گرفت (ومن نمیدانم نصاب قانونی وجود داشت یا خیر ؟) اقایون حکیم رشید بحیث امر کمیته دارالانشاء ـ خانم صحرا امیریار در راس کمیته نسوان ـ دکتور احسان رفیق امر کمیته مالی ـ اقای فاروق مایل در راس کمیته نشرات ـ آقای قدیر امیریار آمر کمیته سیاسی ـ احمدشاه علومی مسئول کمیته ارتباط عامه و اقای میر احمد در راس کمیته امور دینی وتعلیم و تربیه جوانان انتخاب گردیدند.

در ختم جلسه آقای عمر مجددی و اقای ویس عزیز استعفی خود را تقدیم وخودها را از عضویت انجمن تساند سبکدوش ساختند.

آئینه افغانستان ازمنابع مختلف اطلاع یافته است که آقایان واحد علی و دکتور کبیر نوروز نیز از عضویت جمعیت استعفی داده اند وتعداد اعضای ناراض و حاضر با ستعفی در تزاید میباشد که موجب تاثر و تشویش دیده میشود. منابع مذکور اظهار داشتند که تساند و نزدیکی هستهٔ فعال (انجمن تساند) با جریانات ارتجاعی خارجی از قبیل (افغان سنتر) و (آقایان رینولدز وربانی) و ارتباطات شان، در بین اکثریت اعضای اصلی(انجمن تساند) این ذهنیت را تولید کرده است که هستهٔ فعال انجمن عوض اتکاء بیك جریان ملی و قدرت افغانی ناشی از خود افغانها، بالای عناصر ارتجاعی خارجی که زیرنام حمایت نامنهاد و موعود دولت امریکا فعالیت میکنند، اتکاء کرده اند. اصرار وتمایل شدید آقایان امیر یار و اسحق عثمان که طرفدار تساند وهمکاری نزدیك با موسسات ارتجاعی خارجی (افغان سنتر) و (رینولدز ـ ربانی) میباشند و حل قضیه افغانستان را بوساطت امریکا وموسسات امریکائی (که در حقیقت بالای جهاد افغانستان تجارت کرده و میکنند) موجبات دلسردی و مایوسیت اعضای اصلی گردیده، سوال میکنند که اگر حمایت امریکا واقعیت دارد چرا توسط یك مقام مسئول علنا اعلان نمیشود ودر غیر آن چرا بالای موسسات طفیلی و پیسه ساز اجنبی که درخفا و پشت پرده بنام افغانها طرحهای باصطلاح مردمی میریزند(ولی افغانها اصلا ازچنین طرحها خبر ندارند) اتکاء واعتماد میشود؟ و چرا از یك جریان ملی و مردمی با تکاء خود افغانها حمایت نمیشود ؟؟ یك چنین طرحی که (افغان سنتر) باشتراك (بیاند وار) برای تاسیس حکومت جلای وطن ریخته است درهمین شماره نشر شده است (ص ٤۰).

آیا اینرا داد خدا میدانید ؟

محترم داکتر اختر محمد بره کی

مدتی در پشاور بودم، روزی با یکی از امیر صاحبان آنجا بمنزلش نشسته بودیم سخن از هرطرف زده میشد . ازاینکه من از سالها قبل وی را میشناختم بسیار صمیمیت وازخودگی نشان میداد بعد ازیکی دو ساعت قصه های گذشته وجهاد بمن گفت : "تاته خو معلوم ده چه زه بو کچنی مجاهد ملاوم، د شپی به می چرت واهه چه سهار به څرنگه چای میسر شی، نو د سهار چای به می چه وخور، دغرمی فکر به راسره وو چه څه پول دوډی به خلك راکی، همداسی د شپی خوراك ته می چرت واهه ...." امیر صاحب لحظه ای سکوت نمود وگفت "اوس خدای دومره راکړی چه دخپل دولت او پیسی به حساب نه پوهیږم." من بسیار متعجب و متاثر شدم و باخود گفتم جناب امیر صاحب در باره من چه فکر کرده که با من این موضوع را صحبت نمود. چند روزی گذشت روزهای زمستان بود سه نفر از اعضای پارلمان حکومت المان غرب به پشاور آمدند. من در آن وقت بیك موسسه ای بنام یونین اید (UNION AID) کار میکردم . ازاینکه اکثر کمکهای المان باین موسسه بوده شخصیتهای المانی هم در انحصار این موسسه قرار داشتند. روزی از من خواهش کردند تا با امیر صاحبان صحبت نمایم و از اوشان بخواهم روز و وقت ملاقات با آنها تعیین نمایند. من این کار را کردم . امیر صاحب که در بالا ذکر گردید گفتند : من همین حالا وقت دارم بیایند با اوشان صحبت مینمایم . موضوع را بالمانها گفتم، خوش شدند و روان شدیم تا بدفتر امیر صاحب رسیدیم . چند نفر نشسته بودند، ما هم نشستیم . المانها را با امیر صاحب معرفی نمودم، تقریبا یکساعت ازینطرف و آنطرف بحث کردند و من بزبان پشتو ترجمه میکردم . چای خوردیم و ازایشان اجازه خواستیم برویم . طبق مهمان نوازی افغانها امیر صاحب نیز از دفترش با ما یکجا خارج گردید . بصحن حویلی مردمان زیادی وجود داشتند واکثر شان عریضه هایی در دست داشتند وانتظار دیدن امیر صاحب را میکشیدند . از آنجمله پیر مرد بسیار ضعیف وپژمرده نزدیك شد و گفت : "د خدای دپاره دا دوه میاشتی کیږی چه زه د کمك د پاره انتظار یم، خوراك نلرو هوا یخه شوی ده، خیمه نلرو، تاسوته خو معلومه ده چه زوی می په جهاد کی شهید شوی، کور او ماشومان شی خوراك نلری، پوشاك نلری، دهستوګنی ځای او یا لږ تر لږه یوه خیمه هم نلری ماسره کمك وکی" امیر صاحب گفت : "ما چه درته ویلی وو چه د بورد او کچه ګړی تر مینځ هغه ځای ته لاړ شی، لاړی ؟" پیر مرد گفت "دا دومیاشتی کیږی هم هغلته پراته یو ستاسو سړی دری ځلی عریضی نوسره راغلل، خیمه، وریجی، غوړی بوره او نورشیان زما په نوم واخیستل او ماته وویل چه دا مولوی صاحب ته ورکوو او مولوی صاحب به تاته درکی . خو تر اوسه پوری یوه خلکی ما ته چانه ده راکړی، دخدای دپاره ماسره کومك وکوی – یوه خیمه خو ماته راکی چه د شپی د خوا دیره یخنی ده، په کی و اوسو." امیر صاحب بعد از فحش و دشنام زیاد پشت خود را به پیرمرد دور داد وگفت "شپه زما په کو نه کی تیر که."

ما این صحنه را دیدیم و رفتیم . در عرض راه جرمنها از من پرسیدند امیر صاحب قهر شد وچرا پشت خود را به آن پیر مرد دور داد ؟ من دیدم چه بگویم فورا گفتم امیر صاحب بسیار مهربان است پشت خود را دور داد وبه پیر مرد گفت بیا به پشت من سوار شو تا ترا بمنزل ات برسانم . چون بسیار چیز ها از خود صحنه معلوم میشد، بسیار خندیدند و بمن گفتند به آن واحد بجواب ما پرداختی و عوض آنکه اصل مطلب را بگوئی از لطف و مهربانی امیر صاحب بما گفتی .

خواننده محترم اکنون شما خودتان قضاوت کنید این مال وهستی و پولیکه امیر صاحب اندوخته است وبحسابش هم نمیرسد داد خداوند است ویا پول دزدی و بهای خون شهدای راه آزادی افغانستان ؟

ناشر اول سراج الاخبار کي بود ؟

محترم سید مسعود پوهنیار از المان

تقریبا ٦٠ سال قبل جریده ای را در دست فاضل محترم مرحوم حافظ نورمحمد کهگدای که بعد سرمنشی دربار سلطنتی شدند، دیدم، ایشان گفتند شماره اول سراج الاخبار و آنرا از شخصی جهت مطالعه گرفته اند. ضمنا علاوه کرده گفتند که ناشر آن مولوی عبدالروف خان قندهاری است . متاسفانه همین یك شماره نشر شد و مصادره گردید تا اینکه تقریبا دوسال بعد مرحوم محمود طرزی مجددا بانتشار آن پرداخت . مرحوم کهگدای همینقدر اظهار داشتند که مولویصاحب صراحت لهجه خوب دارد. اما من نه آن جریده را خواندم و نه مرحوم کهگدای بیشتر از آن چیزی درباره علت مصادره و غیره مضامین آن چیزی گفت . با شناخت شخصیت و افکار مولوی عبدالروف خان شاید این نتیجه حاصل گردد که مصادره جریده مذکور چه علت داشت .

با مر امیر عبدالرحمن خان علمای مدرسی که در هرولایت افغانستان شهرت داشته مشغول تدریس بودند برای تدریس در مدرسه شاهی بکابل جلب گردیدند و بعضی از آنها در ولایات بزرگ بحیث قاضی مقرر شدند . مولوی عبدالروف خان که یك عالم متبحر ومنور بود ازقندهار بکابل آمده در مدرسه مذکور به تدریس اشتغال داشت و بصورت خصوصی شهزاده حبیب الله خان وشهزاده نصرالله

خان را نیز درس میداد. بوبوجان خانم دانشمند و معروف امیر عبدالرحمن خان اصرار ورزید که برای تعلیم سردار محمد عمرجان نیز باید یکی از آن مدرسین موظف گردد ـ جد اینجانب مرحوم سید غلام محمد که بمیر صاحب چار باغ لغمان شهرت داشت بان وظیفه گماشته شد. در مدرسه شاهی مذکور پسرهای بزرگان دولت مثل جمعه جان و پاینده جان فرحت پسران اعتمادالدوله و فرقه مشر عطا محمدخان پسر سردار عبدالله خان توخی و امثال شان با پسران مدرسین همان مدرسه مثل عبدالواسع خان وعبدالرب خان پسران مولوی عبدالروف خان موصوف وعبدالرحیم خان سابق معین وزارت فواید عامه پسر حاجی عبدالرزاق آخند زاده (اندری) و مرحوم میر سیدقاسم سابق وزیر عدلیه ومرحوم محمد سرورخان واصف قندهاری رئیس جمعیت نهضت مشروطه خواهان و پسران اکثر اشخاص روشناس مشغول درس بودند. وقتیکه جمعیت مشروطه خواهان گرفتار ومحبوس گردیدند دوپسرفوق الذکر مولوی عبدالروف خان نیز در آن جمله بودند اما امیر حبیب الله خان شهید باحترام پدرشان که استاد او بود عبدالواسع خان و عبدالرب خان را پس از سه روز از حبس رها کرد. مولوی عبدالواسع خان همان شخصی است که در وقت بچه سقو با والی علی احمدخان در قندهار گرفتار وبکابل آورده شد وپس از چند روز در تپه شیرپور توسط توپ اعدام گردید.

مولوی عبدالروف خان قندهاری عالم متبحر و منور ونویسنده توانا بود. شجاعت اخلاقی وصراحت لهجه او شهرت داشت. پسرانش با یك عده از شاگردان مدرسه شاهی از افکار مترقی او بهرورشده در نهضت مشروطه اشتراك داشتند. از همین طرز فکر مولوی صاحب موصوف و اشاره ٔ که فوقا فاضل محترم کهگدای نسبت بصراحت لهجه آن مرحومی نمود استنباط میشود که موصوف در سرمقاله ومرامنامه ٔ جریده سراج الاخبار از اظهار افکار مترقی خویش خود داری نکرده و ایجاب تحولاتی را از رژیم مطلقه شاهی بطرف جنبه های پیشرفته و مشروطیت یادآور شده است که امیر حبیب الله خان شهید دوام نشر آنچنان افکار را تحمل نتوانسته بمصادره آن مبادرت ورزید.

تقریبا نز ده سال پیش همین موضوع در مجلسی دوستانه یادشد که مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی نیز حاضر بود. بایشان گفتم که باید در باره همان شماره اول سراج الاخبار که توسط مولوی عبدالروف خان قندهاری نشر شده بود مقاله مفصل بنویسند که همگان از آن مطلع و مستفید گردند. ایشان وعده کردند که می نویسند. چون پوهاند موصوف شخص مدقق بود و تتبعات دانشمندانه زیاد در باره مطبوعات وتاریخ افغانستان داشت بایشان گذاشتم که آن مامول را میتوانستند خوبتر برآورده سازند. اما متاسفانه هیچ نشنیدم که در آنباره چیزی نوشته اند یا خیر.

اخیرا بخشی از کتاب خاطرات سردار محمد رحیم بدستم افتاد. مرحوم سردار محمد رحیم ضیائی متخلص به (شیون) در کتاب خاطرات خود می نویسد که در سال (۱۹۰۵) مولوی عبدالروف قندهاری اجازه نشر جریده سراج الاخبار را بدست آورد. این جریده صرف یك شماره نشر شد که توسط امیر قدغن گردید. همکاران مولوی عبدالروف در نشر این جریده عبارت بودند از مولوی محمد سروروامف پسر مولوی احمد جان الکوزی قندهاری (تاجر) و همچنان پسران مولوی عبدالروف هریك عبدالواسع و عبدالرب. سردار موصوف بیان نداشته که علت مصادره سراج الاخبار مذکور چه بوده است اما متذکر گردیده که گروه ناشرین جریده مذکور هسته اصلی نهضت مشروطه بود که هدف عمده شان تغییر رژیم استبدادی مطلقه ٔ امیر را بسلطنت مشروطه در کشور تشکیل میداد.

بنابران بصورت واضح معلوم میشود که مولوی عبدالروف خان حتما افکار مشروطه خواهی خود را در جریده مذکور منعکس نموده است که سبب مصادره ٔ آن شد. بهر حال مقصد این بود که از قراین بر می اید که ناشر جریده اول سراج الاخبار عالم متبحر و منور مولوی عبدالروف خان قندهاری بوده حالا وقت انست که محققین جوان و دانشمند نسخه متذکره سراج الاخبار را جستجو کرده در اطراف مقالات و محتویات آن روشنایی اندازند که چرا مصادره شد. و من الله التوفیق.

ادامه صفحه ۵۴

جالب توجه است که آقای ثبات متوجه نحوه معرفی ثریا بها از طرف (صبح پیروزی) نشده و آنرا برخ هموطنان کشیده مینویسد "امید وارم نشر نوشته های ثریا بها در ارگان نشراتی تنظیمهای جهادی جوابگوی نامه های عده محدودی هموطنان ما در گذشته و آینده باشند." ازین نوشته آقای ثبات چنین استنباط میشود که نامه های انتقادی، یکتعداد هموطنان را (بارتباط نوشته های ثریا بها) مورد سانسور قرار داده است. که این روش وطرزالعمل با پالیسی نشریه ایکه مدعی عدم وابستگی است، منافات صریح دارد. داود ملکیار.

تبصره اداره ـ در پشاور هموطنی با تخلص لغراشی (بروزن سفراشی) از پیروان خوجه شین ربانی در راس نشرات قرار دارد و ازین سر کلاوه شما باخر آن رسیده میتوانید. برای یك نشریهٔ واقعا اسلامی وجهادی (خصوصا اگر این نشریه ـ را ارگان نشراتی مقاومت ملی واسلامی مردم افغانستان تاپه زده باشند) در موارد اقتباس، نویسنده، مضمون و نحوه ایدیالوژیکی نوشته باید دارای اهمیت اولی باشد. ولی نشرات بی هدف پشاور اهداف خویشاوندیهای حزبی را پیش میبرند.

پیرامون جلاللر و پسرانش

<u>محترم قزل اباقی</u>

محترم داکترصاحب هاشمیان

خداوند متعال (ج) بشما وهمکاران صادق تان اجرعظیم اعطا واز شردشمنان نجات تان دهد.مجله تان چون مرهمی برزخم ما اوارگان کار میکند. از شماره ماه دسامبر تان در نیویارک استقبال عجیبی بعمل امده مخصوصا مضمون "جلاللر و پسرانش". برای مزید معلومات شما بعرض می رسانم که چون شما پسرانش را نمیشناسید (معذرت میخواهم) قضاوت تان ممکن مشکل باشد. اینطور بعرض برسانم که من خودم ازبک میباشم و از نزدیک با اوشان رفت و امد داشته و ازخوردی تخمین باهم در یک محیط بزرگ شده ایم . اگر مخبری و جاسوسی بنظر جلاللر کار بدی تلقین میشد هرگز اینکار را نمیکرد. برعکس چون این کار را راه معقول و پرسودی فکر کرده بود صاحب ملیونها دالر مقام وقدرت شده بود. اولاده خود را همبه ان تشویق و تربیه کرده و امروز نیویارک لانه جاسوسی شان گردیده از پول فراوانی که بدست دارند بین افغانها ومخصوصا ازبک ها تفرقه ها وجنگها راه انداخته بنفع باداران خود هنوزهم فعالیت دارند. بی چرت پول بیحساب خرچ وبرباد کرده مردم را بداین مهمانیها پارتیها عروسیهای بیسابقه و شراب خوریها بزورپول ازخودساخته کوشش میکنند تاخیانتها و دزدیهای پدرخود را روی پوشی گذارند که فراموش شود.

خداوند (ج) شاهد است که من به نویسنده آن مقاله هیچ معرفتی ندارم و نمیدانم که چه کسی واز کجا است ولی راستش را بگویم که همه گفتارش حقیقت دارد صد در صد. پسران جلاللر در یک محفل که خودم هم بودم سوگند خوردند تا بهرقیمت که شود نویسنده ان مقاله را پیدا خواهندکرد. خواه بمصرف پول شود وخواه بمصرف پولیسهای شخصی . منظور من از این نامه اینست تا شما که شخص محترم و ملی ما هستید از موضوع باخبر باشید و در فکر حفظ نام و هویت ان بیچاره نویسنده که این جرات را کرده باشید وهمکاران خود را هم باین موضوع باخبر بسازید. من که این جنایت کاران و ارتباط شان را خوب میدانم برای یافتن رقیب خود از خرچ پول تشویش ندارند . پسرش که یکروز نشه شده بود اقرا کرد که در یک حساب سویس پدر شان ۳۵ ملیون دالر است . این موضوع را برایتان عرض کردم که پول مفت وحرام است واز خرچ کردن ان در راه های غیر مشروع باکی ندارند من تشویش ان دارم که به ان نویسنده ضرری نرسانند. خداوند پارومددگارتان باشند . ضمنا هم در حالیکه نام کامل و ادرس خود را برایتان داده ام ازترس این جنایت کاران نمیخواهم شما نام مرا ذکر بلکه نام قشلاقی ما ذکر شود زیرا همه ما را همیشه تهدید میکنند وچون درکابل فامیل داریم چندین دفعه ثابت شد که فامیلهای مخالفین خود را در کابل از طریق سفارت اینجا توسط حکومت فعلی شکنجه داده حبس میکنند وحتی میکشند. خداوند شما را در حفظ خود داشته باشد و من الله التوفیق . س. قزل اباقی از نیویارک .

اسناد دربارهٔ جلاللر

<u>محترم م- ع- صبوری ازنیویارک</u>

محترم داکتر صاحب هاشمیان

با میدصحت و سعادت دایمی تان میباشیم. مطالب ارزشمند مجله تان موجب افتخار همه افغانها است . خداوند (ج) برای شما وهمکاران تان صحت و موفقیت دارین نصیب گرداند تادراین جهاد پاک قلمی خود از گزند روزگار درامان باشید. نشریه اخیر تان با مطالب ارزنده ان بدسترس ما رسید ودرنیویارک استقبال فوق العاده شده چونکه کس دیگر تاحال این طور خدمت صادقانه بخاطر افشاگری خاینان یعنی جلاللر وپسرانش نکرده . برای مزید معلومات شما مجله انسایت وکاپی نوشته داکتر حقشناس بخدمت تان تقدیم است . من به نویسنده بی نام مقاله جلاللر معرفت وارتباطی ندارم ونمی شناسم . صرف خواستم برای بیچاره های آواره اسنادی که بدست من میباشد غرض معلومات تقدیم شود.دوستان بسیار صمیمی جلاللر درامریکا هم امده در قسمت کلفورنیای شما شخصی که نسیم نام دارد وجلاللر او را دروزارت تجارت رئیس ساخت یکنفر دوست بسیار صمیمی جلاللر بود که بدون اجازه او شب و روز بخانه اش رفت امد داشت پارتیها ورقصها داشتند . خانه همین نسیم نام نزدیک وزارت داخله فروخته شده نمیتوانست جلاللر خانه را برای اینکه برفیق خود کمک کرده باشد برای خود خریداری و قبالهاز خاد ومحکمه گذشت کلگی مامورین وزارت تجارت ازین معامله خبر که بکمک جلاللر شخص مذکور ازکابل برامد وهمرای پسرانش رابطه دوستی خودراقایم ساخته دوستان واقارب شان خبر دارند. اگر من انگلیسی مفهمیدم بسیارچیزهای دیگر خبربودم که برای مجله انسایت نوشته میشد لاکن شاید شما اینکار راکرده بتوانید. بااحترام

هموطن محترم اقای صبور - از همکاری و اسنادیکه ارسال داشته اید امتنان داریم وانها را درصفحه آینده نشر نمودیم. هکذا برادر خود قزل اباقی صاحب اطمینان میدهیم که هویت نویسنده مقاله مذکور نزدما محفوظ بوده بهیچ قیمت افشا نخواهد شد کاملا مطمئن باشید.

۳ ــ محمد خان جلالر: وی یکی ازافرادیاست که پدرش بدستور مسکو سالها قبل وارد افغانستان شدو در کنار دریای کابل و در جوار مسجد پل خشتی و نزدیک به سرای عبدالرحمن خان که امروز تخریب شده است، مغازه ساعت فروشی داشت. جلالــر تحصیلات ابتدائیو ثانوی را در مکتب تجارت بپایان رسانیـدو شامل‌فاکولته حقوق شد. در سال ۱۳۳۷ تحصیلات فاکولته را در رشتهٔ اقتصاد تکمیلو در ریاست پلان صدارت بحیث عضومقرر گردید. در سال ۱۳۳۹ یک هیئت اقتصادی و پلان گذاری روس وارد کابل شد و جلالر را به صفت کارشناس ماهر و متخصص، شخصا" به‌محمد داود معرفی کردند. او در آن‌وقت سمت مدیر مالی وزارت پلان را داشت، ولــی پس از معرفی شدن توسط روس‌ها کارش بالا گرفت و بسرعت ارتقاء نمود. در سال ۱۳۴۵ هنگام صدارات میوند وال بحیث رئیس مالی وزارت پلان و در سال ۱۳۵۰ معین وزارت مالیــات مقرر گردید. و یکسال بعد از آن در برج جدی ۱۳۵۱ بمقام وزارت مالیــه‌رسید. و در ســال ۱۳۵۲ هـ در کابینهٔ محمد داود بوزارت تجــارت منصوب گردید. او هنوز وزارت تجارت را به عهده داشت که کودتا صورت گرفت و ترمکی بقدرت رسید و در هفته اول تمام وزراء وماموربن عالی رتبه زندانی گردیدند که‌بعضی ازآنان مدت‌ها در زندان ماندند و برخی پس از کودتاه مدتی رها شدند. اما جلالر تنها سه روز دور از خانهاش بود و آنهم روی ملاحظات امنیتی.

بــرای اینکه پرده از چهره جلالر نیفتد و مردم فورا" متوجه نشوند، روس‌ها مدتی او را دور از کارهای رسمی نگهداشتند ولی در حوت ۱۳۵۷ بار دیگر موصوف را روی صحنه کشیدند و مشاور حفیظ الله امین مقرر گردید و در برج عقرب ۱۳۵۸ رئیــس عمومی واردات وصادرات شد و پس از رویکار شدن ببرک بار دیگر بر مسند وزارت تجارت تکیه زد و تاکنون به این پست ادامه میدهد.

سیر ارتقائی جلالر و تقویت و معرفی او توسط روس‌ها به محمد داود و مقامات عالیــه، بحدی چشمگیــر وخیره کنندمبودکه دست روس در آستین او بخوبی مشاهده می‌شد. او در روزگاری شاهــد ریاست و وزارت را در آغوش می‌کشید که بزرگتریــن استعدادها از بیکاری و با عدم دریافت کار صحیح رنج می‌بردند. البته مدت‌هــای درازکار او در خفاء و نهانی صورت می‌گرفت ولی همینکه مرحله اول کار روس‌ها در افغانستان انجام شد و کودتای محمد داود به ثمر رسید، دیگر نقاب از چهره‌اش بیر افتاد وهمه‌کس از ارتباط او با روس‌ها اطلاع داشتند. او علاوه بر آنچه خودش کسب می‌کــرد و از جریانات ماحول خویش می‌اندوخت، دردوران وزارتش هر یک از وزراء وسران و شخصیت‌های سیاسی و اداری کشور را بنام " منتو" خوردن دعوت می‌کرد وآهسته آهسته ازایشان کسب معلومات می‌نمود. ودر روشنی همان اطلاعات بود که از تصمیمات بسیار سری و نهانی محمد داود (یعنی تجدید نظر در روابطش باروس) با خبر گشت وروس‌هارا در جریان‌گذاشت و متعاقب آن باز هم به سفارش و فیصلهٔ نظریه وزراء شکــم باره و منتو خور، وی در معیت محمد داود و در آخرین سفر او بکشورهای مصــر و سعودی و لیبی رفتو تمام جریانات و مذاکرات سری و علنی را راپور دا د و روس‌هــا بر آن شدند تا جهت از میان بردن محمد داود، دست به کودتای عاجل بزنند.

جلالر ظاهرا" در وضع ساده‌ای جلوه می‌کند. اما از مرموزترین چهرمها وخطرناک ترین جاسوس‌های عصر حاضر است که با کی‌جی‌بی و سازمان جاسوسی آمریکا (سیاه) هــر دو همکاری دارد. او همیشه با همکاران خود می‌گفت که باید آدم به هر دو طرف رابطه داشتــه باشد و خودش در عمل آنرا انجام می‌داد. چنانچمیکی از کار شناسان آمریکائی در وزارت پــلان، در دفتر کارش به وی درس انگلیسی می‌آموخت من معتقدم که او با هر دو سازمان جاسوسی همکاری دارد و به احتمال زیاد که از هر دوطرف استفاده می‌کند. ومعلومات یکی را بدیگری‌میرساند. زیرا پسر او در سال اول کودتا بــه آمریکا رفت و تا حال هم‌در آنجا زندگی می‌کند و خانمش نیز همه ساله یکبار یا دو بار در آمریکا به سیر و سیاحت می‌رود. واینکار با داشتن روابط یک جانبه امکان پذیر نیست.

جلالر همیشهاز کار روس‌ها اطلاع داشتو پلان‌های ایشان را پیشگوئی می‌کرد. وحتی از وقت و زبان و چگونگی وقایع و اقداماتشان، همکاران خود را در جریان می‌گذاشت. و چنانکه می‌گویند از کودتا علیه محمدداود خان نیز کاملا" آگاه بــود و زمان آنرا هم می‌دانست.

موصوف توسط بعضی از تجار مخصوصا" از طریق آق مراد تحایفی تهیه می‌کرد وآنها را به خانم‌های سرشناس و مربوط به مقامات عالیه می‌فرستاد. و به این‌ترتیب درمجالس ومحافل خانوادمهای ذی نفوذ هم از وی با ستایش و قدردانی یاد مــی‌ــ شد و همه جانقل مجلس بود (۱) و با خیال راحت و مطمئن کارهایش را به پیــش می‌برد.

اقتباس از دسایس و جنایات روس در افغانستان
نویسنده ــ دکتر ش. ن. حقشناس ــ ص ۳۴۸ــ۳۵۰

As with all communist secret police agencies, KhAD uses Afghanistan's embassies for its activities. One of the three Afghan diplomats in Washington was a member of KhAD. He recently went back, and the United States has not allowed him to be replaced.

That has not stopped other KhAD agents from entering the United States, however. Two sons, a daughter and a son-in-law of a renowned Afghan agent of the KGB, Mohammad Khan Jalalar, live in New York and are active in the Afghan refugee community on behalf of Kabul.

Ibrahim, a *mujahid* who works underground in Kabul, says KhAD agents in the United States have specific duties that include infiltrating and gathering information in the refugee community, creating differences, spreading disinformation and encouraging return to support the communist regime.

"As much as we miss our homeland, they won't have any success on the latter," says one Afghan in Washington. "They couldn't get us with terror at home; they can't charm us here." ■

اقتباس از مجله انسایت سال چارم
مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۸ — ص ۱۱
شماره ۴۹ سال چارم .

بقرار آخرین اطلاعاتیکه درباره آقای جلالر بادارهٔ آئینه افغانستان رسیده نامبرده یکسال قبل از افغانستان بنام تداوی به شهر دوشنبه تاجکستان رفته دوماه قبل ازشوروی برآمده اکنون در کانادا بین شهرهای مونتریال وکالگری اقامت دارد ومیخواهد توسط ویزه ایکه پسرانش تضمین کرده اند به نیویارک بیاید .

ضايعات

با تاثر و تاسف عميق اطلاع يافته ايم كه ذوات آتي داعي اجل را لبيك گفته برحمت حق پيوسته اند :

شادروان محمد ياسين محمود در مونشن - آلمان

مرحوم محمود حدود چهل سال د ر معارف افغانستان خدمت نموده
چند سال مدير عمومي معلمين و مدتي هم رئيس استخدام وزارت
تعليم وتربيه بود و يك دوره بحيث معاون اداره كلتوري افغاني
در المان ايفاي وظيفه نموده شخص لايق و صادق بود و وظايف
محوله را با پاك نفسي و ايمانداري و عشق بوطن بسرميرسانيد.
مرحومي كه موجوديت عسكر روس را در وطن خود تحمل نميتوانست
و منحيث يك مسلمان با كمونزم و الحاد در تضاد بود ازمشاهده
فجايع رژيم كمونستي بستوه آمده بترك خانه و وطن پرداخت و در
مونشن آواره شد و از شنيدن و ديدن صحنه هاي جگر خراش فقر
و گرسنگي وجنگ و كشتار اولاد وطن روي پرده تلويزيون گريه
ميكرد و روي جاي نماز مي افتاد . مرحومي اكثر نشرات جهادي
و ازآنجمله آهينه افغانستان را ميخواند و از شدت علاقه بوطن
اگر گاهي مجله برايش نميرسيد يا دير ميرسيد نامه ها ميفرستاد
يا پيغام تلفوني روان ميكرد . نامه مرحومي ازتاريخ ۳۱ جنوري
۱۹۹۱ ثبوت اين مدعاست (در بخش آرشيف ملي ص ۹۴ نشر شده)
تشبيهي كه مرحوم محمود از تنظيمها با "مديريت هاي تصفيه"
سابق نموده و ذهنيت اكثريت افغانها را منعكس ميسازد نمودار
عشق وعلاقه شادروان بوطنش افغانستان عزيز ميباشد. در نامه
ديگري چندماه پيشتر نوشته بود كه "المان و تسهيلات و آرامي
آن برايم دوزخ است همنقدر كه مطمئن شوم كفر وكمونزم از وطن
طرد شده ومسلمانان بزير بيرق اسلام نماز خوانده ميتوانند
پس بكابل ميروم ولو نان و دوا و غذا نباشد." ولي متاسفانه
اجل بيوقت بسروقتش رسيدو آرزوي ديدار وطن را باخود بخاك برد
مرحوم محمود شخص نمازگذار بوده در هرچند ماه بختم قران مجيد
ميپرداخت و در حدود توان با اقارب محتاج در كابل كمك ميكرد.
آهينه افغانستان از وفات نابهنگام شادروان محمدياسين محمود
عميقا متاثر ومتالم شده براي مرحومي از بارگاه ايزدمتعال
طلب مغفرت و ببازماندگان شان خصوصا پسر شان آقاي ضياءالله
محمود كه حامي و همكار فعال جهاد ومجاهدين در المان ميباشد تعزيت وتسليت ميرسانند.

انا لله وانا اليه راجعون

شاد روان سيد تاج الدين در مارتينز - كلفورنياي شمالي

مرحوم سفير كبير سيدتاج الدين

مرحوم سيد تاج الدين پسر مرحوم سيد ياقوت شاه خان كپتان حضور
عهد اميرعبدالرحمن خان و قلعه بيگي ارگ عهد سراجيه بيك
خانوادهٔ محترم وسرشناس تعلق داشت . برادران مرحومي دررشته
نظام برتبه هاي رفيع جنرالي رسيدندو يك برادرش درشق ملكي
مدتي والي فراه بود و همه با نام نيك كه نمودار خدمتگذاري
صادقانه اين خانواده بمردم ووطن شان ميباشد. مرحوم سيد
تاج الدين خودش كرير دپلومات بوده پوره چهل سال(از ۱۳۱۲ تا
۱۳۵۲) در وزارت خارجه افغانستان خدمت نمود وازكتابت به
مديريت و قونسلي و سفارت و معيني رسيد . مرحومي بعد ازتهاجم
عساكر روس و استيلاي كمونزم از افغانستان برامد وبعد ازطي و
طريق در سال ۱۳۵٦ نزد پسران خود بامريكا مهاجرت نمود تا كه
در اوائل ماه مارچ ۱۹۹۱ (اواسط حوت ۱۳٦۹) بعمر ۷۸ سالگي
امانت نفس را بجان آفرين (ج) سپرد وباشتراك جمعيت غفير
افغانها محترمانه در قبرستان افغاني شهر انتياك بخاك سپرده
شد. مرحومي در امريكا قسما گوشه گير بودو اكثر اوقات
بعبادت مشغول . وي بجهاد وانكشاف اوضاع سياسي و نظامي قضيه
افغانستان بسيار علاقمند بود - نشرات جهادي منتشره پشاور و
امريكا را ميخواند و از علاقمندان آهينهٔ افغانستان بود.
حدود يكسال قبل در يك صحبت تيلفوني از مرحومي خواستم
خاطرات خود را در بخش آرشيف ملي بنويسند فرمود "خليل
جان همه چيز گفته شده بيشتر ازين گفتن بزخم نمك انداختن
است." مرحومي يك مسلمان معتقد ونمازگذار بوده پيوسته بختم
قران مجيد ميپرداخت ويكروز پيش از وفات با وجود ضعف جسمي

شش ساعت به ختم وعبادت پرداخته بود. خالقش بیامرزاد. خلص سوانح مرحومی قرار ذیل است:
۱۲۹۱ (هـ.ش.) متولد درچرخ لوگر - ۱۳۰۰ شاگرد مکتب امانیه (استقلال) - ۱۳۱۲ عضو شعبه اطلاعات وزارت امورخارجیه - ۱۳۱۵ قونسل افغانستان در مرو (اتحاد شوروی) - ۱۳۱۹ قونسل افغانستان در پشاور - ۱۳۲۳ سکرتراول وزارتمختاری افغانستان در واشنگتن (سال تاسیس وزارتمختاری در امریکا) - ۱۳۲۵ ضمنا عضو اولین هیئت افغانستان در مجمع ملل متحد - ۱۳۲۷ معاون تشریفات وزارت امورخارجه - ۱۳۲۸ مستشار و بعدا شارژدافر سفارت افغانستان در کراچی - ۱۳۳۰ مدیر شعبه چهارم سیاسی - ۱۳۳۰ جنرالقونسل افغانستان در بمبئی - ۱۳۳۳ مدیر عمومی آرشیف - ۱۳۳۵ جنرال قونسل افغانستان در مشهد - ۱۳۴۱ مجددا مدیر عمومی آرشیف وزارت خارجیه - ۱۳۴۲ جنرال قونس افغانستان در پشاور - ۱۳۴۴ مدیر عمومی اداری وزارت خارجه - ۱۳۴۵ سفیر کبیر افغانستان در بغداد - عراق - ۱۳۴۸ سفیر کبیر افغانستان در جده (ضمنا عضو هیات افغانی در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی در جده ۱۳۴۹) - ۱۳۵۱ معین اداری وزارت امورخارجیه - ۱۳۵۲ متقاعد در آغاز جمهوری داودی - ۱۳۶۵ مهاجرت با مریکا. انا لله و انا الیه راجعون.
آهینه افغانستان به پسران مرحومی و برادر شان سید قاسم خان که درامور تربیتی جهاد درپشاور عملا اشتراک دارند تعزیت و تسلیت میرسانند.

شاد روان محمد ابراهیم قندهاری

فرزند محمدعلم خان کپطان رساله شاهی متولد شهر کابل ۱۲۹۵ هـ ش. در ۱۳۲۰ در مجلس عالی اعیان بحیث کاتب شروع بکارکرده سپس بحکمرانی غوریان هرات مبادی نجوم را بشکل عنعنوی از نزد یک تن از ساکنین آنجا آموخته بکابل برگشت و بمشق نجوم پرداخت. در حوالی ۱۳۲۵ در ریاست ضرابخانه آنوقت (که با مطبعه یکجا بود) بحیث کاتب بماموریت دولت شامل شد و کارهای طباعتی را از حروف چینی گرفته تا صحافی آموخت تا اینکه در همان رشته برتبه مدیریت رسید. بعد از انفکاک دو موسسه بحیث معاون ریاست مطابع دولتی مقررو در سال ۱۳۳۳ بحیث رئیس مطابع دولتی عزتقررحاصل نمودکه سالیان دراز درین عهده ماند تابرتبه اول رسید. مرحومی حافظه قوی داشت و مردم شناس بود. کارگران و مامورین مطبعه هرکدام را بنام میشناخت و امور محوله را که در ده سال اخیر دوره نیمه دیموکراسی دوره سلطنت با جراید آزاد سروکار داشت مطابق برضایت اولیای امور پیش برده مورد اعتماد سلطنت و حکومتهای وقت بود. درسالهای اخیر بحیث مامور مافوق رتبه ترفیع یافت و در زمان صدارت داکتر عبدالظاهرخان برتبه وزیر خارج رتبه در پست ریاست مطابع دولتی کارمیکرد. مرحوم قندهاری یک اداره چی با انضباط شناخته شده و مورد اعتماد حکومتهای وقت بود و سالیان طولانی در رشته صحافت و طباعت خدمت کرده انکشاف مطابع در افغانستان و خصوصا در مراکز ولایات مدیون خدمات اوسته. در دوره کمونستی وزیر مطبوعات پرچمی پکتن از (کی جی بی ها) بنام مجید سربلند (که اصلا سرخم میباشد) مرحوم قندهاری را برتبه و معاش سابق بحیث مشاور وزارت اطلاعات وکلتور مقررنمود ولی قندهاری که شخص مسلمان با عقیده و نمازگذار بود ازکمونستی و کمونستها بد میبرد و از وطن مهاجرت اختیار کرد و بجهاد پیوست. مرحومی منحیث یک مسلمان معتقد از عضویت در جبهه پدر وطن ابا ورزیده بود. مرحوم قندهاری یک مسلمان وطنپرست بود که این خصلت او از نوشته ها ومقالاتش مشهود است. وی از دوری وطن رنج می برد و هرچند سال بعد خود را به پشاور میرسانید تا از نوازش نسیم خیبر بوی وطن را استشمام کند. درین سفر اخیر از پاکستان در راه عزیمت بامریکا باروپا رفته چند روزی نزد دوستان در پاریس اقامت داشت که در انجا قلبش از تپش بازماند و داعی اجل را لبیک گفت و بروز شنبه ۱۵ مارچ ۹۱ جنازه اش باشتراک عده غفیرافغانها در واشنگتن بخاک سپرده شد. مرحوم قندهاری در رشته نجوم خصوصا طول سال وپیشگوئیهای خسوف و کسوف و رمضان و اعیاد مهارت داشته جنتریهای متعدد از خود بیادگار گذاشته است. در دوره صدارت مرحوم میوند وال وحدت تقویمی را بارتباط استخراج روزهای مشترک فرهنگی و جنتری با مقامات ایرانی تامین نمود و در دوره مهاجرت بامریکا در اولین حکومت جلای وطن که از طرف گروهی درواشنگتن براه انداخته شده بود سهیم گردید اما متعاقبا استعفی داد. خالقش بیامرزد. انا لله و انا الیه راجعون.

آهینه افغانستان نسبت وفات نابهنگام قندهاری صاحب متاسف بوده بیازماندگان شان عرض تسلیت میرساند وبرای مرحومی طلب آمرزش مینماید. متاسفانه فوتوی مرحومی نزد اداره موجودنبودکه چاپمیشد.

شادروان استاد دکتور غلام دستگیر عظیمي در فریمانت - کلفورنیا

مرحوم دکتور عظیمی سابق استاد پوهنحی اقتصاد و چندسالی هم بحیث رئیس اداره انستیتوت صنعت کارکرده وحدود ده سال بحیث نطاق زبان الفانی با رادیو افغانستان همکاری داشت مولف چند اثر در رشته اقتصاد است که در افغانستان نشر شده. شخص شریف و مسلمان و وطنپرست بود با کمونستها همکاری نکرد و راه آوارگی و هجرت را به پیش گرفت. بتاریخ ۲۷ جنوری ۹۱ بعمر ۶۸ سالگی داعی اجل را لبیک گفته محترمانه بخاک سپرده شد. فاتحه مرحومی از طرف بازماندگان شان در شمال و جنوب کلفورنیا گرفته شد وعده زیاد دوستان و هموطنان اشتراک نموده بودند. خالقش بیامرزد. اناالله واناالیه راجعون.

شادروان غلام دستگیر نوري در ژنیو ـ سویس زرلیند

دستگیر نوری ازفارغان لیسه استقلال تحصیلات عالی خود را در سویس بپایان رسانده در وزارت های معادن و صنایع و تجارت برتبه های مدیریت عمومی کارکرده شخص شریف خوش صحبت و خوش اخلاق بود. وی بحیث یك افغان مسلمان و متنفر از کمونزم و ظلم و آدمکشی مجبور به ترك وطن شده در سویس اقامت داشت ولی سکته قلبی بیوقت او را امان نداد و بعمر ۵۹ سالگی برحمت حق پیوست . روحش شاد و جنت مقامش باد . انالله و انا الیه راجعون .

شاد روان غلام محمد سلیمان در آلمان

مرحوم غلام محمد سلیمان سالیان دراز در وزارت خارجه ماموریت داشت و بحیث رئیس تشریفات و معین اداری وزارت خارجه ارتقا یافت و سپس سفیر کبیر در روم ـ پاکستان و ترکیه و چکسلواکیا مقرر شد و درین اواخر باثر مریضی که از مدتی عاید حالش بود وفات یافت و باشتراك جمعیت غفیر افغانها در بن محترمانه بخاك سپرده شد. مرحوم سلیمان بافامیلخود حدود دوسال در زندان پلچرخی گذشتاند و در دوره ببرك از افغانستان خارج وبالمان پناهنده شد. آهینه افغانستان به بازماندگان و فامیل مرحومی تسلیت میرساند. انالله وانا الیه راجعون .

یک اقدام مهم فرهنگي و سیاسي انجمن وفا

اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد در پشاور (مخفف آن وفا ـ WUFA) که زیر نظرشخصیت دانشمندی چون استاد عبدالرسول امین سابق استاد پوهنتون کابل به نشر مجله" وزین "خپلواکی" و آثار وتحقیقات علمی و اجتماعی پیرامون جهاد منهمك میباشد درین اواخر به ابتکار تازه ای دست زده و بکمك موسسات بین المللی از قبیل ایشیا فوندیشن ـ موسسه ایبرهارد المانی ـ کومیشنری عالی پاکستان برای امور مهاجرین و وزارت خارجه پاکستان سیمینار بین المللی تحت عنوان "نظام آینده قضائی حقوقی و سیاسی افغانستان" را از تاریخ ۹ تا ۱۱ مارچ ۹۱ دایر نموده از یکعده شخصیتهای علمی و سیاسی افغانی و خارجی برای اشتراك و سخنرانی دعوت نموده بود که در آنجمله سیاستمدار معروف افغانستان جناب استاد عبدالرحمن پژواك نیز شامل بود. اما استاد پژواك را که دولت پاکستان حاضر شده ویزه بدهد حکومت امریکا بقرار اظهارات استاد پژواك از چند سال باینطرف با وجود تقاضاهای مکرر سند مسافرت ریفیوجی بین المللی نداده و بهمین مناسبت عزیمت استاد پژواك تا تاریخ ۱۵ مارچ بطرف پشاور صورت نگرفته بود ولیتوقع میرفت که تا یکهفته دیگر پاسپورت شان تکمیل و جانب پشاور حرکت نمایند. تغیر سیاست حکومت جدید پاکستان در مورد صدور ویزه باستاد پژواك بعد از انکه هفت سال پیش او را بحیث "شخص نا مطلوب" ازپاکستان اخراج نموده بود یك انکشاف مهم و قابل ملاحظه میباشد که خدا کند در مورد سایر شخصیت های افغانی مهاجر در امریکا ـ اروپا مرعی گردد.

در جمله مدعوین سیمینار مذکور بینظیر بوتو صدراعظم سابق پاکستان شامل بوده و سخنرانی جالبی ایرادکرده است . آهینه افغانستان خلص رویداد سیمینارمذکوررا در آینده باطلاع خوانندگان میرساند.

پناهندگي یک شخصیت علمي به امریکا

جناب پوهاند میرحسین شاه استاد موسپید و سرشناس پوهنتون کابل که سالیان متمادی و چند نوبت در دوره شاهی و داودخانی بحیث رئیس پوهنحی ادبیات و علوم بشری ایفای وظیفه نموده و صاحب آثار وزین وتتبعات متعدد میباشند بعد از چند سال اقامت در پاکستان و اشتراك در جهاد (در کمپ کویته بلوچستان) اخیرا بافامیل خود بامریکا پناهنده شده در کلفورنیای شمالی اقامت اختیار نموده اند. پوهاند میرحسین شاه برای استادان مهاجر در امریکا حیثیت استاد الاساتذه را دارند که علاوه بر مقام والای علمی شان، همه استادان زیر دست مرهون حسن اخلاق و شرافت و نجابت شخصی شان میباشند. غیبت پوهاند میرحسین‌شاه از افغانستان بفقر علمی پوهنتون کابل افزوده ولی جای مسرت است که استاد با حد اقل صدمه روحی از منجلاب استیلای کمونزم جان بسلامت برده و طقه فرهنگی افغانهای مهاجرکلفورنیا را غنا بخشیده اند. آهینه افغانستان مشاهدات این شخصیت دانشمند کشور پیرامون اوضاع داخلی و تنظیمهای جهادی را انشاءالله عنقریب باطلاع خوانندگان محترم تقدیم می نماید.

تجدید اشتراک سال نو؟

خشت پخته سنگ مر نمیشود!

باری چنان نوشته بودیم و به غضب نا بخردی گرفتار آمدیم.

گفته بودیم: برادر مجاهد ما احمد شاه مسعود یک قوماندان غنیمت محلي است .
گفتند: « مسعود یگانه فرمانده ي است که بسویه بین المللي شهرت جهاني کسب نموده ...»
میگوئیم: برادر احمد شاه مسعود یگانه قوماندان نیست که « بسویه بین المللي شهرت جهاني کسب نموده» . قوماندان حقاني ، قوماندان عبدالحق ، قوماندان سید جگرن و از حق نگذریم قوماندان گلبدین حکمتیار و امثالهم هر کدام شهرت جهاني کسب نموده و هرکدام « متناسب به توان خود کم و بیش» برابر مسعود بجهاد ملت افغان خدمت نموده اند.

میگویند: « مطبوعات دنیا آنرا شیر پنجشیر لقب داده اند» ! (استعمال ضمیر اشارۀ «آن» برای انسان بي ادبي بلکه اهانت است)
میگوئیم: مطبوعات دنیا مسعود را شیر پنجشیر لقب نداده (واگر چنین میبود بمردم و جهاد افغانستان اهانت است !) بلکه مجاهدین غیور پنجشیر این لقب را باو داده و حلقه های جهادی و مردم آنرا پذیرفته اند.
دیگر، پنجشیر یک علاقۀ کوچک افغانستان است نه کل افغانستان . در سرزمین مرد خیز افغانستان ، مانند ولسوالي پنجشیر، در هرکوه و دره و زیر هر سنگ یک شیر خفته است ؛ هر قوماندان جهاد در محل و حوزۀ فعالیت خود یک شیر است ، با این تفاوت که یکي بالای زمین خشک میجنگند و دیگری بالای کان لعل و زمرد.

میگویند: « حتي روسهای اشغالگر از مقاومت و دلیری وی تمجید کرده او را جنرال خطاب نموده اند.»
میگوئیم: درست است ، تائید است و سزاوار است . ولي باز هم یک قوماندان محلي است ، مانند صدها قوماندان دیگر که صد ها روس را مردار نموده ولي با روسیه مقاوله نکرده اند.

میگویند: « اقای هاشمیان موضوعي را که در مورد فرمانده مسعود که به تقریظ نشریه (آریانا) هیچ ارتباطي ندارد عمدا به آن ملحق نموده و عقیدۀ آهینۀ خود را در مورد فرمانده مسعود ابراز داشته اند...»
میگوئیم: « فرمانده» اصطلاح ایراني است معادل قوماندان (که اینهم ماخوذ از لاتین است ولي مستعمل درافغانستان)، و ما غریب دوده غریب ، از چوکات قوماندان پا فراتر نمیگذاریم : جهاد ما وطنیست ، قوماندانهای ما وطنیست و اصطلاحات ما باید وطني باشد.

وباز میگوئیم: تبصره های قبلي ما همه به تقریظ نشریه «آریانا» تعلق داشت زیرا نشریه مذکور در لندن توسط برادر قوماندان احمد شاه مسعود از سرمایه جهاد که توسط خوجه ئین رباني از مدرک فروش زمرد و لاجوردافغانستان تمویل میشود، نشر میگردد و شمارۀ اول آن که نزد ما موجود است و مردم هم دیده ، در حالیکه آدرس و مدیر مسئول نداشت ، ۸۰ فیصد مندرجات آن بقوماندان احمد شاه مسعود و عکسها و نطقها و کارنامه های او اختصاص یافته و او را یگانه شخصیت لایق زعامت ملي قلمداد کرده بود، و این عین روشیست که نا بخردان دیگر کرده و میکنند : مثلا نامه نگاری هیاهوی رفتن بجهاد پخش کند و بعد از چهارماه طي و طریق در بازگشت ویدیو ئی از قوماندان مسعود بیاورد و اورا « فرمانده» جهاد و هرکارۀ جهاد و حاکم بر سرتاسر افغانستان معرفي کند ، مثل اینکه قوماندان دیگری در مسیر راه نامه نگار یا در پشاور وجود نداشت که لیاقت صحبت میداشت !
غافل از اینکه اینچنین تبلیغات « غیر مسئول» بشهرت و محبوبیت این قوماندان غنیمت محلي صدمه میرساند!

گفته بودیم: « مردم فکر میکنند که قومندان مسعود درین اواخر سه اشتباه را مرتکب گردیده است:
(۱) آمدن بپاکستان و در اختیار پلانهای آي اس آي قرار گرفتن.
(۲) برای عذر و ائتلاف بخانۀ حکمتیار رفتن .
(۳) به تحریک حکمتیار و خوجه ئین رباني بشخصیت محترم و محبوب مردم افغانستان جناب محمد ظاهرخان پادشاه سابق تاختن .»

(معلومات فوق از بیولتنهای رسمی نمایندگیهای رژیم در واشنگتن و نیویارک استخراج شده است .)

تبصره : دستگاه تبلیغات رژیم ادعا دارد که در هیات رئیسه و کابینه فوق الذکر ۲۹ نفر غیر حزبی (غیر کمونست) اشتراک دارند . بعقیدهٔ آهینهٔ افغانستان باستثنای پوهاند دکتور انور ارغندیوال که تازه بکابینه آورده شده دیگران یا حزبی و کمونست هستند یا کمونست بوی .
شما چه میگوئید ؟ شناخت و نظریات تانرا روی کاغذ نوشته ارسال نمائید .

دو خبر دیگر

بقرار راپور یک هموطن از لندن سید مقصود نادری پسر سید کیهان (که با برادر کهترش درشرایط همکاری نزدیک با رژیم نجیب الله در افغانستان بسر میبرده و اداره نظامی و سیاسی یک قسمت افغانستان مرکزی بدست آنها میباشد) در ماه فروری بدیدن برادر مهتر خود بلندن آمده و در همان روزها میگویند قوماندان عبدالحق (قوماندان حوزه کابل) نیز بلندن امده و هر دو چند بار باهم دیده اند. پسر کلان سید کیهان در لندن اقامت دارد.

بارتباط تشدید عملیات نظامی مجاهدین بالای خوست تحت قوماندانی مولوی حقانی که خبر آن در همین شماره گزارش یافته ـ واشنگتن تایمز مورخ ۲۰ مارچ اطلاع میدهد که نطاق وزارت خارجه شوروی بنام چرکین گفته است که دولت شوروی بدولت پاکستان اخطار داده تا در امور داخلی افغانستان مداخله نکند . خبر علاوه میکند که بعد از ۱۵ مارچ که عملیات نظامی مجاهدین بالای خوست تشدید یافته رژیم کابل بتعداد ۳۲ عدد راکت سکاد بالای مواضع مجاهدین در اطراف خوست فیر کرده است . نطاق شوروی وانمود ساخته که در حملات اخیر بالای خوست نظامیان پاکستان دست داشته و این حرکت را مخالف تعهدات قراردادهای ژنیو خوانده است . وکیل وزیر خارجه رژیم مزدور کابل نیز در زمینه به سرمنشی ملل متحد شکایت نموده وپاکستان را بمداخله متهم ساخته است .

قرار یک خبر دیگر از پشاور تنظیمهای سیاف و ربانی نیز متعهد شده اند که در اوائل ماه حمل حملات مشترک از جهات پنجشیر و شمال هندوکش بزعامت قوماندان احمد شاه مسعود و ازجانب بغمان و ده سبز بالای شهر کابل شروع خواهد شد. شاغلی حکمتیار قبلا بداخل افغانستان ازجبهه لوگر حملات خود را شروع کرده و هدف حکمتیار و شاهنواز تنی اینست تا بیشتر از دیگران شهرکابل و ذلیت سیاسی را بدست آورند. مبصرین سیاسی باین حملات دسته جمعی مجاهدین در شروع سال نو اهمیت زیاد قایل بوده در پشاور گفته میشود که اگر مجاهدین خدای ناخواسته دربن حملات بسقوط رژیم کابل موفق نشوند اعتبار شان در نزد مهاجرین و جامعه بین المللی متاثر خواهد شد. در حالیکه مولوی محمد نبی محمدی وزیر دفاع حکومت موقت پشاور میباشد ؛ موقف تنظیمهای ملیگرا که آیا در حملات دسته جمعی بالای کابل سهیم خواهند شد یا خیر، تا هنوز اعلان نشده است . ازجانب دیگر حکومت روسیه شوروی امداد نظامی خود را بشمول راکت های جدید قصیرالفاصله برژیم کابل ، تزئید بخشیده است .

بحواله مجله انیکت وطنابع دیگر صدرالدین اغاخان بتاریخ ۷ ماه دسامبر ۱۹۹۰ استعفی خود را از عهده سرپرست امور امداد بشری ملل متحد برای افغانستان بسرمنشی ملل متحد تقدیم نموده و سرمنشی بعوض او نماینده شخصی خود آقای بینان سیوان را مقرر نموده است .صدرالدین اغاخان در مدت سه سال ماموریت خود نه تنها خدمت شایسته ای در بازسازی افغانستان انجام داده نتوانست بلکه مناسبات او با تنظیمهای مجاهدین روز تا روز بوخامت انجامید زیرا بعقیده تنظیم ها و افواهات منتشره در پشاور وی در ارتباط بکمک به پیروان مذهب خود در افغانستان مرکزی (یعنی پسران سید کیهان و پیروان آنها) با رژیم کابل مناسبات نزدیک و دوستانه داشته ویکقسمت کمکهای ملل متحد را بفرقه اسماعیلیه توزیع کرده است .
منابع مجاهدین میگویند که صدرالدین اغاخان بمنظور خوش ساختن روسیه شوروی با رژیم کابل مناسبات نزدیک داشت و مجاهدین را نسبت بحملات مسلحانه بالای شهرها ملامت میکرد . هدف از از اینکار جلب حمایت روسیه شوروی برای احراز چوکی سر منشی ملل متحد بود که انهم بعد از ویتوی شوروی نصیب او نگردید.

تاریخ تسلیمی این مجله بمطبعه ۲۱ مارچ ۹۱ - اول حمل ۱۳۷۰ میباشد

و اکنون آنرا بتکرار آوردیم و مکرر میگوئیم که

« شما از خشت پخته سنگ مر مر ساخته نمیتوانید »

لاکن از باب مثال مي آوریم که هرگاه در تالاق نشریه ای بخوانید که «این نشریه مستقل است و به هیچ حزب و گروهي بستگي ندارد» وانگهي ناشر همان نشریه بطرفداری از یک قومندان حزبي و یک نشریهٔ تازه ظهور حزبي «آریانا» جبهه بگیرد و هموطنیرا که بالای آن دو انتقاد کرده (نه بالاي ناشر آن جر یده)،بباد انتقاد قرار دهد ، و سوابق این ناشر از « حزب زرنگار» تا اینده در یک جبههٔ معین بهمگان معلوم باشد ، هموطنان اینچنین نشریه و این نوع ناشر را چقدر مستقل و چه نوع (غیروابسته) میدانند ؟ !

اراجیف دیگری که نوشته شده ، نویسندهٔ آنرا مصروف و فرصت نوشتن ندارد ؛ شامگاهان باید **جفنگیات** باشد . **معذور معذور** مي پنداریم: روز ها در جنجال « سگ داغ »! میشود و در چنان شرایط چیزی که مینویسد

(برای مزید معلومات مراجعه شود به شماره ۱۱ مجله آهینه افغانستان ، ص ۱۲۲ و شماره ۲۷-۲۹ مجله قلم در خدمت جهاد ،ص ۲۱۲) .

دختری از جمالاغه کاندید ملکهٔ زیبائي امریکا

محترم عبدالعلی غواصی از کنزاس

داکترصاحب هاشمیان اسلام علیکم وبرکاته

سلام واحترام بی پایان بخدمت استادبزرگوار فرستاده عرض است شاید خودشما وتمام روی دنیا نمایشات شب ۲۲ فروری در شهر ویچیتا کنزاس که در مسابقه زیبائی دختران بودتماشا کرده باشید. ران های لچ و کوتاتی های لچ و سینه های لچ دخترها رادیده باشید ـ رسم گذشت رفتن دختران همرای کالای اوبازی و باز رقص لچ دخترها که لنگه های خود را طرف آسمان بلند میکنند دیده باشید. درمیان دخترهای امریکائی یك دختر افغان، یك دختر مسلمان بود بنام زیباجان آئین وقتیکه اواز پیش مفتشین ازپیشروی هزارها نفر همرای رانهای لچ و سینه های لچ تیر شد بخدا من چشم خوده پایان انداختم اما اولادهای ما میدید و من لعنت کردم تا اولادها بفهمند که یك کارغیراسلامی وغیرشرافتمندانه بوده . دراخبار کنزاس چاپ کرده بود که زیباجان آئین به شق عسکری امریکا داخل شده، پسرم اخبار برایم ترجمه کرد شما اخبار رابخوانید میگوید این دختربه شق عسکری امریکا شامل تا از طرف امریکا به عربستان اعزام تا همرای عراق شامل جنگ گردد.
ازیکطرف بی حیائی یك دخترمسلمان به عسکری امریکا داخل که برای جنگ با مسلمانان رفته ازطرف دیگر رانها وسینه های لچ از روبروی هزارها نفرتیرشدن برای افغانها و افغانستان یك خجالت بزرگ که با پدرومادراین دختر جلوگیری میکردند. بخدا تمام شب گریه کردم وتوبه کشیدم زیاده چیزی نمیگویم خدا یتعالی وطن مارا آزاد که زود بخیر پس برویم. شما برای جلوگیری آینده اگرکاری از دست تان پوره باشد، باید افغانها اسلام را خجالت نسازند
والسلام .عبدالعلی غواصی

MISS USA

Contestant a reservist

■ It soon may be combat fatigues and desert sand instead of a glittery evening gown and walk across the stage for one Miss USA contestant.

Miss Nebraska-USA Ziba Ayeen belongs to an Army National Guard medical unit that could be activated at any time, yanking her from the contest that ends with the crowning of a new Miss USA in Wichita on Feb. 22.

Ayeen

"All that we have been told is there is a good chance it could happen," she said this week during a break in rehearsals for the pageant finals telecast.

The 26-year-old University of Nebraska-Omaha graduate joined the guard in 1984 to help pay the United States back for the opportunities she has had since immigrating from Afghanistan in 1980. She fled following the Soviet Union's invasion in 1979.

Her father, an official in the pre-Communist government, was imprisoned by the invaders. Eventually he was released so he could get medical treatment for a broken hip.

ترجمه اخبار توسط اداره

خستگیهای میدان جنگ و صحرانوردی شاید بزودی جانشین پیراهن شب درخشنده وعبور ازستیجی شود که برای بردن جایزه «ملکه زیبائی امریکا» صورت میگیرد.
دوشیزه زیبا آئین بیك واحد طبی گاردملی امریکا تعلق دارد که هرآن برای رفتن بجنگ احضار شده میتواند (واگرچنین شود) این دوشیزه راازیک مسابقه ایکه با انتخاب (ملکه زیبائی جدید امریکا) بتاریخ ۲۲ فروری در شهر ویچیتا خاتمه میابد، برون خواهد ساخت .

دوشیزه زیبا آشین درین هفته دراشنای وقفه تمرینات نمایشات نهائی گفت «بما فقط همین قدر گفته شده که شاید احضار عسکری صورت بگیرد.»

دوشیزه زیبا آشین ۲٦ سال داشته و پوهنتون اوماها نبراسکا را تمام کرده و در سال ۱۹۸٤ به گارد ملی امریکا شامل شده تا مدیونیت های خود را از دریافت فرصت های مساعد در امریکا بعد از مهاجرت در سنه ۱۹۸۰ دوباره بامریکا بپردازد. مشارالیها بعد از اشغال نظامی افغانستان توسط روسها در سال ۱۹۸۰ از افغانستان فرار کرده است.

پدرش (آقای غلام علی آشین سابق وزیر در کابینه افغانستان) توسط مهاجمین توقیف شده بود. وی را از توقیف رها کردند تا بعلاج پای خود بپردازد.

برادر محترم جناب آقای غواصی - احساسات شما در مورد فرهنگ اسلامی و افغانی ما قابل قدر است. ولی بشما بهتر معلوم شده خواهد بود که درین محیط بیگانه و غربت برای افغانها محدودیت هائی وجود دارد. یکی ازین محدودیت ها اینست که دختران جوان که دور از محیط فامیل و از مزدکار خود زندگی میکنند تحت تاثیر آزادیهای اغواکننده امریکا قرار گرفته کمتر به نصیحت والدین گوش میدهند. از جانب دیگر همین مسابقات «ملکه زیبائی» مطابق بفرهنگ امریکا جنبه تربیتی داشته کاندیدها(۱) از یکسلسله امتحانات مشکل باید بگذرند تا درمسابقات نهائی شرکت نموده بتوانند. در امریکا البته زیبائی اندام در پهلوی دانش و تربیت اهمیت مساوی داشته وانچه با فرهنگ اسلامی وافغانی ما توافق ندارد همانا لخت شدن وبرجستگیهای وجود را به نمایش قرار دادن است که دراین مورد شکایت و گله شما درچوکات فرهنگ افغانی کاملا وارد میباشد. انچه در اخبار نوشته شده بارتباط انتخاب شغل که دوشیزه زیبا آشین برشته عسکری شامل شده اگر اختیار بدست والدین میبود شاید ممانعت میکردند ولی معاشات بلند عسکری خصوصا دراشنای عملیات نظامی شاید مشوق دوشیزه آشین بوده باشد. مصیبت و بدبختی بزرگ ما افغانها همانست که آواره و بیوطن شده ایم و اولاد افغان روز تا روز درین کورهٔ ذوبان امریکا بی فرهنگ شده میروند. دعا میکنیم خداوند دعای شما را اجابت و وطن ما را آزاد سازد تا ازین ننگزار فرهنگی دوباره زیر لوای اسلامیت در افغانستان عزیز قرار بگیریم.

باید بعرض برسد که تفاوت طرز تفکر بین فرهنگ افغانی و امریکائی آنقدر فاصله دارد که اگر شما بحیث یک افغان شمول و نمایشات دوشیزه زیبا آشین را در مسابقات (ملکه زیبائی) امریکا ننگ وعیب میدانید یکنفر امریکائی موفقیت دوشیزه مذکور را در احراز مقام «ملکه زیبائی» ایالت نبراسکا و اشتراک او را در مسابقات سرتاسری امریکا یک موفقیت بزرگ و قابل تبریک میدانند. (اداره)

(۱) جلالغه متصل گلبهار صحیفه مشهور و زیباشیست در شمال کابل که زادگاه آقای آشین میباشد.

تدبیر حکومت

در دیوان سوته کراسی آورده اند که در کشوری حکومتی بود به غضب وکیلان گرفتار و به زجر رأی اعتماد دچار. ارکان حکومت مجلسها آراستند و از وکیلان مشفق مشوره خواستند.

یکی گفت: قبل از رای اعتماد فعالیت سرتاسری براه اندازیدتا وکیلان شاکی را لقمه ای در گلو بند مانده باشد.

تجویز مورد پسند افتاد ومطابق باقتضای وقت حل مشکل بوزارت بیچکاری تفویض شد که وزیری داشت زور آور. وزیر بیچکاری از دفتروزیران به معین خود هدایت داد تا تطبیق بیچکاری سرتاسری مرض کولرا بتمام ولایات امر و طبیب و داروی مورد نیاز فورا از مرکز چالان شود.

معین بعد از مشوره با روساء و سنجش مقدماتی، مصارف این فعالیت سیاسی را ۳۲ ملیون روپیه تخمین و بعدا بوزیر عرض کرد:

عالیجنابا - بفضل پروردگار یک حادثه مرض کولرا در مملکت را بور نرسیده، وانگهی مصرف این فعالیت برابر بودجه این وزارت است و تا من باشم یکپول بالای این فعالیت غیر ضروری مصرف نخواهد شد.

حکومت مغضوب راه های دیگری سنجید، وکیلان طماع را قناعت داد، و رأی اعتماد گرفت. وزیر زور آور فرمان عزل معین خود را بمقامات تقدیم و همان شب خبر برطرفی او را اعلان نمود.

این زور آزمائی در تاریخ آن کشور بنام «کولرا در سیاست» ثبت شده است.

(از بازماندگان والی محسن)

تجدید چاپ شماره های اول تا ششم

باثر تقاضای روز افزون هموطنان محترم شماره های اول تا ششم آهینه افغانستان که نایاب شده بود تجدید چاپ شده است. علاقه مندان میتوانند بقیمت فی شماره شش دالر مستقیما از دفتر این مجله شماره مورد نظر خود را دستیاب نمایند.

مکاتیب وارده

محترم داکتر عبدالحی نیازی

جناب محترم سید خلیل الله هاشمیان اسلام علیکم

اولتر از همه صحت و سلامتی شما را از خداوند متعال خواهانم و تلاشهای وطنپرستانه شما را در مورد آزادی افغانستان عزیز قابل تائید و تمجید است در شرایط کنونی که تمام توجه جهانیان بجنگ عراق امریکا عطف گردیده ملت مظلوم و رنجدیده افغانستان همچنان در حال دربدری و اینده نه چندان روشن زندگی میکند . ما علاقه فراوان داریم تا شما ما را در مورد مسائل افغانستان عزیز قرار دهید و ما ارزو داریم تا مسائل را از دیدگاه مجله آئینه افغانستان مورد غور قرار بدهیم فلهذا ازین پس بادرس پوستی ما هرماه مرتباً نشریهٔ قابل قدرتانرا بفرستید... باکمال احترام ۲۳ جنوری ۹۱ داکتر عبدالحی نیازی .

برادرمحترم ازحسن نظر شما تشکر نموده در باره ارسال مجله که چند بارتکرارفرموده اید عرض میشود که اگر وجه اشتراک تانرا ارسال کرده باشید مطمئن باشید که مجله هرماه بشما ارسال خواهد شد . گنجایش و مضیقه مالی ما طوریکه در مجله شماره دوازدهم بتکرارنوشته ایم طوریست که بدون اشتراک متاسفانه مجله را ارسال نمیتوانیم .

دو نامه بعین خط بامضای محترم انجنیر عبدالسمع نیازی نیز رسیده بنوبت تاریخ وصول در شماره های آینده نشر خواهد شد. بمنظور تشخیص هویت نویسنده خواهشمندیم توضیح بفرمائید که مقاله ای بعنوان (معرفی قوماندانهای دلیر) را داکتر صاحب عبدالحی نیازی نوشته یا انجنیر عبدالسمع نیازی ؟ زیرا در ذیل ان فقط (نیازی) امضاءشده ولی رسم الخط شباهت به آن داکتر صاحب را دارد . از همکاری قلمی شما ممنون و متحسس بوده دوام آنرا انتظار داریم اما ریزش مقالات خیلی زیاد بوده صفحات محدود این مجله ماهوار گنجایش طبع و نشر همه نامه ها را دریك شماره ندارد- نامه ها همه بنوبت و به تناسب گنجایش اوراق مجله نشر خواهد شد. احترامات و تمنیات نیك ما را بپذیرید.

محترم سید فقیر علوی

برادرعزیزم استاد هاشمیان

مجله وزین و خواندنی شما رسید و باین ترتیب با تلاش و کوشش مستدام یکساله مبارزه قلمی خویش را پشت سر گذاشتید . امید است شماره های بعدی کلکان دارای مطالب جدی خواندنی و جالب باشد....

شهامت اخلاقی و خامه انتقادی شما را تبریك میگویم . با عرض ارادت . سید فقیر علوی

محترم محمد ظاهر امیری

استاد گرامی هاشمیان صاحب سلام برسد

در حفظ الهی باشید و از گزند حوادث مصئون ومطمئن باشید که هیچ نیروئی بجز ذات پروردگار عالمیان نمیتواند ذره ای را از جای بیجا کند چه برسد باینکه باعث قتل نفس شود . شمابدون هراس و ترس از اسیب بدگویان و دشمنان بکار تان ادامه دهید و خداوند (ج) شما را یاری می نماید . در شماره گذشته خوانده بودم که تروریستهای گلبدین امیر خود ساخته پشاور میخواستند بشما آسیبی برسانند. مطمئن باشید که نیك و بد و زشت و راحت و مرگ و حیات به اراده رب العالمین و ان ذاتی است که بی اندازه مهربان و نهایت با رحم است و عصمت او پناهیست بس نیرومند و قلعه ایست استوار و عظیم که هیچ فرعون و نمرودی را در ان راهی نیست . بامید سعادت تان یك قطعه شعر خود را فرستادم تا در صورت امکان نشر شود.با احترام محمد ظاهر امیری دوم جنوری ۹۱. (شعر شما بنوبت در شماره آینده نشر خواهد شد) .

دونامه از پشاور

بقلم محترم (ب . پ . سیلانی)

"....اوضاع و احوال دروطن وپشاور مانند سابق ادامه دارد - صرف دربعضی نقاط کشور جنگ جریان دارد که میتوان اطراف کابل (لوگر میدان و شمالی) را در جمله مناطق عمده شمردکه باوجود سردی طاقت فرسای زمستان جنگ و نبرد دران ادامه دارد. وضعیت نظامی واقتصادی شهرکابل خیلی وخیم بوده وشهر تقریباً در محاصره اقتصادی نظامی مجاهدین قرار دارد . سرمای شدیدزمستان قحطی مواد غذائی برق و سوخت ادامه زندگی را در شهرکابل خیلی مشکل ساخته است . ازجانب دیگر خبر رسیده استکه رژیم کابل دست بدستگیری در حدود ٤٠ تن از اهالی سرشناس مخالف رژیم زده است فشار واختناق رژیم سرمای بیسابقه زمستان قحطی مواد غذائی و تشتت وپراگندگی در پشاور مصیبت هائی اند که مردم رنجدیده کشور باید بارانرا بدوش بکشند. هفته قبل در پشاور اعلام گردید که حکومت موقت آقای مجددی دفاتر خویش را نسبت مشکلات مالی بسته نمود گفته میشود که تنها دو وزارت شاید در آینده بکار خویش ادامه بدهند(وزارتهای تعلیم وتربیه و صحت عامه). درظاهر دلیل بستن دفاتر مشکلات پولی وانمود شده است اما اینکه در پس پرده چه رازهائی نهفته است

تا کنون معلوم نیست . این حکومت موقت که اقای مجددی و دستیارانش میخواستند آنرا بصورت دایمی برشانه ملت مستضعف افغانستان سوار کنند در طول حیات نا میمون اش نتوانست کوچک ترین کاری بخیر ملت و کشور انجام دهد جز اینکه وسیله درآمدی برای سردمدارانش باشد.

هیچیک از تنظیمها وسران گروه ها در پشاور تاکنون در مورد بستن دفاترحکومت واکنش نشان نداده اند جز عده ای مامور بیچاره که هر دو یا سه ماه بعد معاش (بخور ونمیر) ازین حکومت دریافت میداشتند و اکنون حیران مانده اند که بکدام سو رو کنند و از کی چاره بجویند.

اوضاع و احوال خلیج فارس تاثیر شدیدی بالای منابع کمک دهنده در پشاور وارد کرده است. اکثر امریکائیها وغربیها دفاتر خویش را تا مدت نا معلومی بسته اند و یا در صدد بسته کردن ان میباشند. این بدلیل عدم امنیت و ترس از حملات انتقام جویانه طرفداران صدام حسین (که تعداد شان اینجا خیلی زیاد است) میباشد . ٥٥٠٠٠ (مورخ دوم فروری ١٩٩١) .

نامهای نو

محترم عبدالصمد زرگرزاده از پشاور

محترم مدیرمسئول صاحب مجله اًیینه افغانستان

یک مقاله در صفحه ٧٧ مجله یازدهم شما چاپ شده ازطرف برادرما غلام مصطفی بختاکی راستی وحقیقت گفته مسلمان راست است چشمه صدقه . همان جنتری که نوشته بود که در قسمت بالای ان عکس ضیا ء الحق ودر پهلوی آن استاد ربانی بیک قسم لباس پهلوانی با چند قوماندان خود دیده میشود حقیقت داشته از طرف جمعیت اسلامی هزاران قطعه در پشاور تیت شد بهر دکان و مغازه انداخته بودند که بسلسله بشما هم رسیده خواهد بود. در کتابها وکاغذ های تنظیمها نام افغانستان هم دیده نمیشود هرورق را که بالا کنی یک صوبه دار یا منصبدار یا پهلوان عرب نام و عکس او با از امیرتنظیم است ودر تنظیم ربانی صاحب یک برادرمن نشست برخاست دارد گاهی همراه جمعیتی ها می آید بین خود میگویند که نام افغانستان باید "" اسلامستان "" شود و ولایت مزار شریف را "" الترکستان "" و بدخشان را "" البخارا "" میگویند . ما نمیفهمیم که این گپها درملل متحد فیصله شده یا بین روس و امریکا - شما خوبتر میدانید برای ما معلومات داده شود. احترام.

برادرمحترم زرگرزاده

تغیر نام افغانستان و ولایاتان بملل متحد و ممالک دیگر تعلق نداشته حق مسلم مردم افغانستان است که باید از طرف پارلمان و لویه جرگه افغانستان تصویب شود . در حال حاضر نه چنین ضرورتی احساس میشود و نه آرزو و تمایلات یک تنظیم از ملت افغانستان نمایندگی میتواند. (اداره)

اعترافات یک خادیست: توضیحی برخبر «فرارپرچمیها»

درشماره ماه جولای یا گست ١٩٩٥ (شماره ٧-٨) نشریه وزین آئینه افغانستان که اخیرا امکان مطالعه آنرا یافته ام مطلبی راجع بفرار پرچمیها به نشر رسیده که در ارتباط با ینجانب (حشمت الله کیهانی) چند نکته ان قابل تذکر است :

-- اینجانب بالمان غرب پناهنده نگردیده و چنین تقاضائی نموده ام .

-- درارتباط بماموریتم در خاد وڅارنوالی : درخاد اینجانب در پست ریاست امور سیاسی خادکار مینمودم که هیچگونه ارتباط با امور اطلاعاتی و کشف و تحقیق نداشت و بر مبنای اصول تشکیلاتی خود یک شعبه ای از حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در درون خدمات اطلاعات دولتی و یا خاد بودکه صرفا به پیشبرد امور سیاسی بمشابه یک ناحیه حزبی مسئولیت امور جلسات حزبی، سازماندهی تشکیلات و امور مالی و ایدیولوژیک را بعهده داشت . عدم سازگاری من با توطئه های نجیب ومشاورین امنیت دولتی شوروی باعث گردید که بوسیله مشاورین و شخص نجیب بصورت ماهرانه توسط کارمل ازپست ریاست سیاسی به څارنوالی اختصاصی که هیچگونه توافق با آن نداشتم تبدیل گردم.

در پست څارنوالی اختصاصی علیه جنایات وتخلفات ارگانهای خدمات اطلاعات دولتی (درآینده دراین موارد با تفصیل صحبت خواهم کرد) از قوانین وحقوق و آزادی های مردم و در مجموع از حقوق بشر بشدت مبارزه نمودم . در آن وقت څارنوالی ارگان مربوط به هیات رئیسه شورای انقلابی بود نه خاد (خدمات اطلاعات دولتی).

من طی گزارش رسمی به هیات رئیسه شورای انقلابی با ارائه ارقام دقیق سالانه تخلفات وقانون شکنیهای ارگانهای خاد را آشکار ساخته و از هیات رئیسه شورای انقلابی تقاضا نمودم تا این مسئله را مورد رسیدگی قرار دهند. مخالفت من با فعالیت جنایتکارانه خاد و موضع گیری قاطع من درعدم پیروی از دساتیر آنها باعث توطئه علیه فامیل و تبدیلی ام از آن ارگان گردید. با قاطعیت بیان میکنم نه در ریاست امور سیاسی خاد و نه در څارنوالی اختصاصی هیچکس را تحقیق نکرده ام و در هیچ تحقیق و شکنجه ای اشتراک نورزیده ام و با نفرت وآشتی ناپذیری علیه شکنجه های رایج درخاد وریاست تحقیق خاد مبارزه نموده ام. باید علاوه نمایم که هیچگونه صلاحیت قانونی جهت محکوم ساختن

مردم مسلمان وافغانان ضد رژیم نداشته ام . من اعلام مینمایم که اگر در پاکستان ویا ایران ویا درا روپا و امریکا یک افغان پیدا شود که اظهار نماید که من به تحقیق وی پرداخته و یا در جریان تحقیق آن اشتراک داشته ام و یا وی را شکنجه داده ام حاضرم هر نوع حکمی را در موردم قبول نمایم و اینکه "یکتن از صلاحیت داران رژیم در امور تحقیق و شکنجه و محکوم ساختن" بوده ام اظهار می نمایم که در تحت حاکمیت مشاورین شوروی صلاحیت داری وجود نداشت و اما محکوم نمودن وظیفه اختصاصی محاکم میباشد که من هیچگاه در محاکم کار ننموده ام. با اعتقاد به ازادی مطبوعات واحترام بگردانندگان نشریه آیینه افغانستان مطالب فوق را جهت روشن شدن حقایق تحریر نمودم . باامید پیروزی تان با احترام . حشمت الله کیهانی .

یادداشت ـ نامه فوق بخط و امضای اقای کیهانی در یک پاکت بدون ادرس از منطقه اناندیل ویرجینیا بتاریخ ۱٤ جنوری (تاپه پسته خانه) ارسال شده هموطن دیگری که اسم و هویت خود را ننوشته ضمن یادداشتی متذکر شده است که "... امیدوارم که مکتوب فوق را که بقلم خود اقای کیهانی میباشد نشر نموده ویکبار دیگر ثابت نمایند که آیینه افغانستان واقعا یک نشریه ازاد و مردمی میباشد. ناگفته نباید گذاشت که مکتوب فوق از یکی از کشورهای خارجی بمن ارسال شده تا به شما ارسال نمایم...."

اقای کیهانی (تخلص سابق امرخیل) که از پست رژیم بحیث سفیر کبیر در کوریا فرارکرده (قابل قدراست) در اعترافات خود بهمکاری با رژیم در پست ریاست امور سیاسی خاد معترف بوده ولی در مورد تحقیق و شکنجه و محکوم ساختن مردم در عهده خاربوال اختصاصی موضوع را بطور عاملانه از صلاحیت مشاورین شوروی وانمودکرده مثل اینکه خودش در ان عهده مانند یک بت چوبی توسط مشاورین شوروی حرکت داده میشده و از خود اراده وتصمیم نداشته بوده است . از جانب دیگرمدعیات وی که گویا برای رفع شکنجه و تطبیق حقوق بشر بداخل دستگاه خاد مبارزه نموده وقتی معلوم شده میتواند که افغانستان آزاد شود و اوراق واسناد خاد بدسترس مردم افغانستان قرارگیرد درغیرآن یکادعای روی کاغذ ویادرهوا پنداشته میشود. بهرحال هموطنانیکه اقای کیهانی واعمال واجراات او را در خاد شناخته واطلاع داشته باشند در زمینه اظهار نظر خواهند کرد. البته این ادعا که در بین پرچمیها اشخاصی نیز بوده که قتل و شکنجه و مردم آزاری نکرده شنیده میشود ولی ثبوت وقضاوت این موضوع بصلاحیت مردم افغانستان میباشد.

اوقي چمچاغ

دیوان تولنمکی، مهندس کبوترپرانی، یادداشت کلمرغ موسوی، برج خاکستر هری، مشعر برینکه : استخوان نوک بال چپ مرغ ماکیان در گلوی بلورین دخت پادشاه آلوچه بند مانده . انبور و برمه ای که از استخوان نول کلمرغ ساخته شده، معه " واسلین مرکب از گُند درختان سراج العمارت را" بدست پیازالدین طبیب خصوصیات قرابتی و شفتالوخان پادو فارغ دبستان مستعجل پفتلستان، ارسال دارید تا استخوان مذکور را، با استفاده از عرق لعاب دهن پادشاه بادنجان رومی، از ناخن شصت پای راست والا جده " درانی میمنت، خارج و دربوقچه " بَرقو پیچانیده، به تحویلدارِ نصرت شعارِ موزیمِ جرگه پندار، در خیابان ساندیاگو تسلیم کنند. تاکید است .   ۱۲ برج گوساله تقویم آق سقال   بدستخط بوقلمون .

برنده لاتری ده ملیون دالري

یک جوان افغان ـ اقای محمد امین ارسلا ـ ساکن شهر ویرجینیا بحیث برنده لاتری ده نیم ملیون دالری شناخته شد. نامبرده در پوهنحی انجنیری محصل بوده و در یک هوتل کارمیکرد. این مبلغ بقرار قانون لاتری در مدت بیست سال یعنی هر ماه حدود ٤۳ هزاردالر بوی داده میشود که حدود ۲۰ فیصد آن به تکس دولت وضع میشود . آیینه افغانستان این خوش چانسی را برای هموطن خود اقای محمد امین ارسلا و فامیل محترم شان تبریک میگوید.

لویه جرگۀ ۱۳۰۹ !

محترم ظهیرالدین ازکولورادو

محترم داکترصاحب هاشمیان ـ مقاله محترم سعید فیضی پیرامون ~~گرویداد~~ لامصوبه لویه جرگه ۱۳۰۹" بسیار مهم وجالب بود (شماره ۱۲ آئینه ص ۱۱٦). فیضی صاحب نوشته که پیشنهادات حکومت را ۵۲۵ نفرحاضر درجرگه تصویب کرده وماموربن دولت نیز سهیم شده بودند، ماموربن دولت که نام شان بمرشان است تنخواه خور حکومت بوده خصوصا در آنوقت، اما وکلای لویه جرگه بحیث وکیلان ملت چطورخلافواقعیت بگفته های غرض آلود حکومت وقت بازی خورده باشند؟ فکر میکنم هنوزهم کسانیکه رویدادواقعات لویه جرگه مذکور را دیده بودند حیات داشته باشند (مثلا آقای رشاد که مقالات شان درقسمت ارشیف ملی خواندنی میباشد) اگر بالای موضوع روشنی انداخته و نام وشهرت اعضای آن لویه جرگه را پیدا ونشر کنید تا نسلهای آینده قضاوت درست کرده بتوانند. باحترام

نامهٔ آقای زکریا

شاغلی هاشمیان

پنجم دسمبر ۱۹۹۰

ملاحظات استهزاآمیز شما را در پیرامون نامه خصوصی ده بشما فرستاده بودم وشما آنرا بدون اجازهٔ اینجانب نشر کردید در شمارهٔ ماه آگست "آئینهٔ افغانستان" خواندم ومتاثر شدم.

درحالیکه جهاد برعلیه کمونیستها هنوز دوام دارد بدیهی است که هرضربه براعتبار سران تنظیمهای مجاهدین بنفع حکومت وطن فروش کمونیست کابل تمام می شود. متاسفانه شما به آوازه های ضد سران تنظیمها در "آئینهٔ افغانستان" جا دادید ودشنام نامهٔ مخرب "قسو قسو برگ چنار" را بحیث وثیقهٔ منعکس کنندهٔ قضاوت مردم کشورما در مورد سران موصوف درمجلهٔ خود نشر کردید. این روش درنزد افغانهای مسلمان دربارهٔ شما شبهه ایجاد کرده است. بنا برین من از روی خیرخواهی نامهٔ خصوصی بشما فرستادم. اکنون فرصت را غنیمت شمرده مشاهدات خود را دربارهٔ پیش‌آمد شما وشیوهٔ نگارش بعضی تاریخ نویسان که ادعای روشن‌کردن واقعات دورهٔ معاصر افغانستان را دارند به هموطنان محترم خود تقدیم میدارم.

استهزاء و دشنام درهرجامعه مذموم است. دین مبین اسلام هردو را تقبیح ومنع کرده است. ایهٔ کریمه: "ای اهل ایمان مومنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره واستهزاء کنند شاید آنقوم که مسخره میکنید بهترین مومنین باشند..." ۱

در دنیای متمدن تعرض برشخصیت افراد منافی اخلاق وضد فضای برادری درجامعه تلقی می شود. قانون نام هرفرد را مانند جان ومالش حمایت میکند. شبنامه وآوازه اندازی برعلیه اشخاص منع است وهرگاه عاملین این گونه شایعات سوء افشاء گردند بحکم قانون مجازات میشوند. پس میتوان گفت که به شبنامه وآوازه‌های دروغ ارزش قائل شدن هم مخالف حق وعدالت است. آیهٔ کریمه: "ای مومنان (عالم) هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق مکنید تا) تحقیق کنید مبادا بسخن چنین فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید وسخت پشیمان گردید..." (سوره حجرات-٦) درآیهٔ دیگری چنین ارشاد شده: "ای اهل ایمان از بسیار پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن وپندارها معصیت است ونیز هرگز ازحال درونی هم تجسس مکنید وغیبت یکدیگر روا مدارید..." (سورهٔ حجرات- ۱۲) خدای توانا بهرچیز دانا است. واقعاً درجامعهٔ که افراد آن با آوازه های دروغ وبهتان با هم درجنگند وبه تخریب همکدیگر میکوشند دشوار است که اتفاق، صلح وارامش درآن برقرار گردد.

در روشنی ارشادات قران عظیم الشان علمای عدالت دوست وحق پسند اسلام اصول متینی در تحقیق روایات وواقعات تاریخی وضع کردند که امروز مورد تقدیر متفکرین غربی میباشد. شرح انکشاف علوم درعالم اسلام بدرازا میکشد. دراینجا برای نشان دادن حق جوئی یک عالم مسلمان به نقل سرگذشت پرمعنا وآموزندهٔ امام بخاری علیه الرحمه اکتفاء میکنیم.

امام بخاری در جمع‌آوری احادیث پیامبر ذیشان اسلام اهتمام خاصی مبذول میداشت. روزی از شخصی یک حدیث نبوی را شنید و در پی جستجوی راوی آن به بغداد رفت. مردی او را بدهٔ که راوی اقامت داشت ببرد. هنگامیکه امام وارد ده شد راوی در مرغزار قریب ده درصدد گرفتن اسپ خود بود. اسپ از او میگریخت و بهرطرف میتاخت. بعد از تلاش بسیار صاحب اسپ دامن خود را به بهانهٔ عرضه کردن جو بلند کرد و همینکه اسپ نزد او آمد آنرا گرفتار نمود. امام این پیش‌آمد بدید و بمرد رهبر گفت که اورا پس به بغداد ببرد. مرد رهبر پرسید که چرا با راوی حرف نمیزنند. امام بجواب گفت که این آدم چون محیل مینماید بروایت او نمیتواند اعتماد کند. با چنین وجدان حقیقت جو علمای اسلام مشعل علم را درجهان افروختند و بشریت را از طرز تفکر خرافاتی قرون وسطی بمرحلهٔ تعقل سازنده ارتقا بخشیدند. امروز بسا مردم در جهان غرب معتقد اند که نهضت رنسانس اصلاً دراثر پیشرفت علوم وافکار فلسفی در عالم اسلام بوجود آمد.

متاسفانه دراواخر قرن نوزدهم یکعده متفکرینی مانند، مارکس، انجلس، لینن وغیره پیدا شدند که از اصول علم چشم پوشیدند با استدلال سطحی وناقص به پندارهای خود صبغهٔ علمی دادند، دراذهان ابهام ایجاد نمودند، ارزشهای معنوی را تزویر بخواندند، احتیاجات مادی را محرک واقعی فعالیتهای بشر وتن آسانی را هدف زندگانی وانمودند. کمونیستها که باین طرز تفکر گرائیدند برای رسیدن بمرام خود هر وسیلهٔ ناروا را روا ساختند دروغ میگویند، به مخالفین خود افتراء میکنند، واقعات را منقلب می سازند و مردم را فریب میدهند. در نتیجه اسباب تباهی ملیونها آدم را فراهم کردند وآرامش گیتی را برهم زدند. خوشبختانه این روش هرگز دیر دوام نمیکند. لینکن رئیس جمهور معروف امریکای متحده میگفت: "یک عده مردم را برای چند وقت میتوان فریب داد اما همه مردم را برای همیشه نمیتوان گول زد." این گفتهٔ لینکن امروز در روسیه به ثبوت رسید. دروغهای احمقانهٔ برژنف و حیله کاریهای او ماهیت کمونیسم را بمردم روسیه اشکارا ساخت و بر ریشهٔ اعتبار آن چنان ضربه زد که زوال نظام کمونیستی قریب مینماید. حالا مردم در روسیه از نشرات کمونیستها نفرت دارند و پا فشاری میکنند که کتب درسی بخصوص تاریخ از دروغهای ساخته وبافتهٔ کمونیستها منزه گردد تا اولاد ملت روس از حقائق بیخبر و به خطا اندیشی آغشته نماند.

در کشورما نیز متاسفانه کمونیستها وبعضی اشخاصی که زیر تاثیر طرز تفکر کمونیستی قرار گرفته اند سعی دارند که واقعات را بمرام خود منقلب سازند وچهره های ملی وتاریخی افغانستان را با روایات وقصه های جعلی که از سویهٔ شخصیت برازندهٔ آنان بسیار پایان است بمردم سیاه جلوه بدهند وآنان را به تبعیض‌گرائی متهم ساخته‌میخواهند دراقوام افغانستان آتش نفاق برافروزند. دراینجا بطور مثال میتوان از میرمحمد صدیق فرهنگ و شاغلی غلام حضرت کوشان نام برد. درکتاب تاریخ فرهنگ ونبشته های شاغلی کوشان مثالهای فراوان تخریبکاری بشیوهٔ کمونیستی موجود است که علاقمندان میتوانند بآسانی آنها را دریابند. درخصوص کتاب فرهنگ

---

۱ - ایهٔ کریمه: "وای برهرعیبجوی غرزه زبان." سورهٔ همزه - ۱.

شاغلي حبيب احمد فيضي كابلي در رساله" شناخت شيوه ها در مبارزات فرهنگي جهاد " توضيحات ! بفصل ارائه كرده است . روايات وقصه هاى جعلي شاغلي كوشان را در نبشته" جداگانه از روى اصول علم ومنطق تحقيق وتحليل خواهيم كرد . نا گفته نماند كه فرهنگ و شاغلي كوشان بر ريشه" اعتبار كسانى تيشه ميزنند كـه در ملت مسلمان افغان به پاك نفسي ،صداقت ،درايت،معارف پرورى ،سياستدارى وطن دوستي ،مسلماني ومخالفت خود با كمونيسم شهرت دارند و در اين يازده سال جهاد شوروى در نشرات خود در سازمان ملل و سخنرانان راديوى كابل ، مسكو و تاجكستان چندين بار آنان را مورد بد گوئي قرار داده اند . آيا اين همنوائي را هم شاغلي كوشان در رديف درسهاى آموزنده" تاريخ در حساب مياورد ؟:::

جهت رفع اشتباه،علاوه ميدارم كه اينجانب با فرهنگ و شاغلي كوشان صد درصد همفكر هستم كه تاريخ بهترين معلم بشراست . خداوند در قرآن عظيم الشان ميفرمايد :" ...الذى علم بالقلم (۱) علم الانسان مالم يعلم (۵) سوره" العلق . همچنان خداى بزرگ رويدادها و سر گذشتهاى پيشينيا ن را بخاطر ميدهد و تاريخ را بنا م احسن القصص ياد ميكند . اما بايد دانست كه تاريخ آموزنده كدام است . تاريخ در كشور ما وقتي مفيد و آموزنده خواهد شد كه دانشمندان ما مانند متفكرين جوامع پيشرفته با روحيه حق جو و سازنده ،علل اصلي پسماني وعوامل پيشرفت را تحقيق وتحليل كنند ، افكار مردم را تنوير نمايند تا زمينه براى تحقق عدالت ،برابرى و برادرى از راه تاسيس موسسات سياسي وحقوقي آماده گردد. تا ملت افغان هم مانند سائر ملل متمدن سرنوشت خود را از دست اشخاص بگيرد و با اراده" آزاد خود چرخ زندگاني خود را پيش ببرد . تذكار تمايل يك وزير به تماشاى جنگ ابودنه و مرغ (كه از بازيهاى ايام تفريح مردم ماست) هيچ تاثيرى در روند زندگي ملت افغا ن ندارد . از اين تذكار آشكارا است كه شاغلي كوشان چه مفهومي از تاريخ دارد ، بچه سويه تاريخ مي نويسد و در اين موقع پرخطر چه ميخواهـد بملت افغان بيآموزد .

انكس كه خود گم است كرا رهبرى كند

كسانيكه دعواى عقل ، دانش و وطن دوستي دارند درين موقع كه افغانستان در خطر است نبايد توجه ملت ستمديده" افغان را از اصل مقصد كه نجات افغانستان مسلمان از تسلط روسيه" است منحرف سازند وآنرا در مشاجره" عيب جوئي گذشتگان به بيراهه كشانند . ذهنيت ظالم و نفرت پرور كمونيستي در روسيه و اروپاى شرقي رسوا شد و رو بزوال است . در كشور ما هم اين ذهنيت زودتر نا پديد شدنيست . ملت افغان باهوش وعادل است . به گفته هاى مغرضانه" مردمان ظالم گوش نميدهد و فريب نميخورد . ظالم ديريا زود به كيفر اعمال خود رسيدني است . آيه" كريمه :" پس اين ستمگاران را هم گاهي مانند اصحاب (وامثال) شان خواهد بود بارى عجله نكنند (ومهلتي كه دادم مغرور نشوند البته روز انتقام شا ن ميرسد) . سوره" ذاريات – ۵۹ .

جناب دكتور – حسب درخواست شما يك شعر خود را هم لفاً فرستادم . من شاعر نيستم . اما گاه گاهي در عالم روحي، شعر پرواز ميكنم ، معنى و زيبائي ميجويم و طبع آزمائي ميكنم . در دو سه شعرى كه نشر شده " نالـه" تخلص كرده ام . اعتراض شما بر اينكه تخلص پدر مرحوم " فيضي كابلي " را بعد از نا م خود مينويسم بي مورد است . من فيضي كابلي تخلص نميكنم بلكه آنرا بطور مضاف مينويسم تا معلوم شود كه پسر فيض محمد خان فيضي كابلي مي باشم . عده" از خوانندگان "آئينه" افغانستان " چون چشم براه" جواب من مي باشند اميد است كه اين نامه" سرگشاده و شعر مرا در شماره" آينده" مجله" خود نشر كنيد .

با احترام فيض احمد فيضي كابلي

هموطنم آقاى فيض احمد فيضي كابلي

نامه اخير خود را اينك يكبار ديگر ميخوانيد . نامه مورخ ۱۲ جولاى ۹۰ شما را بخاطرى نشر كرده بوديم (ص ۳۳ شماره ۸ – ۷) كه نه بالاى پاكت نه در حاشيه و نه در متن آن كلمه "" خصوصي "" ذكر شده بود، بلكه تمهيدى بود براى نشر مقاله منضمه تان كه بايد نشر ميشد . علاوتا من افتخار شناخت شخصي و خصوصي شما را نداشته ام و اولين تماس ما همان نامه شما بود – آيا شما بهر نا شناسي بار اول چنين نامه "" خصوصي "" ميفرستيد ؟ بقضاوت من (مرسل اليه) نامه تان هيچ جنبه خصوصي نداشت بلكه كنايه و طنز داشت . و من در جواب خود محترمانه ازشما خواهش كرده بودم در باره طرز تلقي خودتان از مفهوم استهزا "" ايكاش ... مثال هايي ميداديد تا بالاى آن بطور مشخص صحبت ميكرديم "" . اما شما با ارسال نامه اخيرتان بدون آنكه مثال مشخص از استهزاى ذهني خود ارائه نموده باشيد بازهم خود را خودتان در اول مقال به چاه در استهزا پيچانيده ايد .

من منحيث ناشر يكبار ديگر صفحه ۳۳ مجله مذكور را بقضاوت خوانندگان قرار ميدهم تا نامه شما و يادداشت مرا ملاحظه نموده بنويسند كه در كجاى ملاحظات من "" استهزا "" احساس ميشود . ولي جناب شما كه بتاسي از پس منظر زندگي تان ترد گفتن را استهزا تلقي مي فرماشيد، اختيار داريد .

آقاى دكتور – استيضاح استهزا نيست، در مورد تخلص والد مرحوم تان استيضاح شده بود نه "" اعتراض "" و توقع نميرفت شما استيضاح را بزعم خود "" استهزا "" و "" اعتراض "" تلقي نماييد . ميگويند شما بنوعي تشويش عصبي مصاب ميباشيد چه بهتر كه عوض نوشته هاى بي سر و پا ، بي هدف و بي مفهوم، از امتيازات دست داشته براى تداوى خود استفاده نماييد . اجازه بدهيد از نوشته تان چند مثالى تقديم كنم :

(۱) در داستان رفتن امام بخارى (رح) به بغداد، شما از "" طرز تفكر خرافاتي "" بحيث روش متقابل "" تعقل سازنده "" يادآور شده ايد – نميدانم متوجه شده ايد كه عين مثال شما خودش نمونه ايست از "" طرز تفكر خرافاتي "" (!) زيرا حيوانى از نوع اسب را كه رم كرده و از صاحب خود ميگريخته اگر با "" عرضه كردن جو "" يا دامن بهانه عرضه كردن جو "" رام و گرفتار نميكردند بچه وسيله گرفتار ميتوانستند (در عصريكه امام بخارى ميزيست) ؟

بقيه در ص

آیا اسپ رم کرده را میتوان با دم و دعا رام کرد ؟ شما با ذکر چنین مثالی (از کدام نسخهٔ ملا نصرالدین مانند (؟) بمقام والای مفسر بزرگ اسلام امام بخاری (رح) اهانت روا داشته اید. ذهی فضل و ذهی تشخیص !

(۲) عقل من که قد نداد که چرا شما از مارکس و لینن و برژنف یعنی سردمداران ملعون کمونست بارتباط تلقی خودتان از مفهوم "" استهزا "" یادآور شده اید و بشخصی بسن و سال و تجربهٔ شما عیب است که از روش بازاریها تقلید کنید ؟ و باز تذکار نام مرحوم فرهنگ و کتاب او و جناب غلام حضرت کوشان درین نوشته چه ربطی باصل موضوع که گله و شکایت خودتان از مفهوم "" استهزا "" میباشد خواهد داشت ؟

جناب کوشان الحمدلله حیات داشته نویسنده تواناست و از خود دفاع تواند ولی در مورد مرحوم فرهنگ که شما بشیوه غیر افغانی بعد از مرگ آن مرحوم مانند بیوه زنان چادرخود را درهرجا میگسترانید ــ نظر خودم را منحیث یک طالب العلم بصراحت میگویم که تمام آثار شما (اگرچیزی نوشته باشید) برابر یکورق کتاب او وزن نخواهد داشت صرف نظر ازینکه خلاها و نواقص قابل اصلاح در آن کتاب بسیار است.

(۳) ماشاالله شما در باب وعظ و نصیحت استعداد ملایی هم دارید که میفرمائید "" درین موقع که افغانستان درخطر است نباید قرعه ملت ستمدیده افغان را .... در مشاجره عیب جویی گذشتگان به بیراهه کشانند..."" ولی در تحت تاثیر تکلیف عصبی که دارید ملتفت نشده اید که در همین نوشته خود بـه عین سلوک مبادرت ورزیده اید !

(٤) در مورد شعرتان که میفرمائید "" گاهگاهی در عالم روحی شعر پرواز میکنم...."" عرض مخلصانه این هیچمدان است که هرگاه از "" پرواز "" بزمین فرود آمدید مقاله نظامی عروضی را که در بخش زبان و ادبیات این شماره نشر شده اقلا یکبار بخوانید. والسلام مع الاحترام.

مردان راه حق در افغانستان

در آئینه روشن چهره های آن طوری که هستند دیده می شوند خداوند جل جلاله آئینه دار را توفیق عنایت کند که نگذارد آئینه غبار بگیرد تا چهره های واقعی در آن جلوه گر شوند لازم ندانستم تا در اطراف وجه تشبیه آئینه صحبت کنم زیرا شرح آئینه تقاضای کوتاه نویسی کرده بودند هرکسی میل دارد گاهی خود را در آئینه ببیند من که یکی از هواخواهان آئینه گشته ام از شهر دیگر دانستم آئینه خوش شدم تا صفحه ای هم بنام مردانی که در راه آزادی افغانستان جان داده اند یا خدمت های شایانی کرده و به زبان قلم خود و به مال خود جهاد کرده باشند تقدیم کردم ارزشمند بینند ... و در پشت جلد آن نام های خائنین وطن فروش شان باشند و اعمال های ناروا دلایل نشر شود تا همه از احوال مردان نیکان خود با خبر گردیم و نیکان را که از ما بهتران بوده و درگذشته اند دعا کنیم و از نابکاران آن ها متنفر شده دوری نمائیم البته مقرنشه های تصاویر اگر باشد بهتر است و بیش از یک صفحه نباشد چون این پیشنهاد بجائی که لازم است مرشد الله نگهبان شده آئینه دار ما گردد و ده ها را تدوین نمایند و رساله ای آماده کنند که یادگار آئینه باشد مذکر کند که مدتها گذشته را زنده دارم

خواستگار نظر باشید با احترام شمس الدین متین سلجوقی

نیوآرک

۱٦ نومبر ۱۹۹۰

قابل توجه رادیو صدای افغانستان (شاغلی تمیز)

محترم مدیر مسئول مجله شریفه آئینه افغانستان

درشماره ۱۲ مجله شما بصفحه ۱٦۸ اعلان آقای تمیز ملاحظه و از لطف و احسان شان که طورمجانی برای مهاجرین هندوستان وپاکستان کاستهای خود را ارسال میکنند بسیار خوش شدیم خداوندخیرات جهاد شانرا قبول وصدبرابر اجر وثروت نصیب کند. اما برابما این مشکل پیش آمده که ما نمی فهمیم که درسابق با چه اشخاص و در چه موضوعات مصاحبه صورت گرفته تا از بین آنها چندتا را پسند کرده فرمایش بدهیم. البته همگی مصاحبه ها درباره افغانستان وطن عزیزما است وهرکدام دلچسپ خواهد بود. اگرآقای تمیزصاحب یک لست مصاحبه را در آئینه نشر کنند تا ما دانسته شده مطابق ان فرمایش بدهیم خوبترمیشود. چونکه معلومات نداریم لطفا ادرس مرابرایشان برسانید (وهم ادرس یک مرجع فرهنگی در دهلی ارسال است) تا هر کاست ها که خودشان لازم ارسال کنند. بااحترام محمد یعقوب مسعود سابق معاون اداری وزارت اطلاعات و کلتور . نیودهلی

هوالله

محترم میر محمد صابر انصاری از سدنی

بریدن دست بخاطر انگشتر

محترم هاشمیان صاحب

بعد از جویا شدن احوال شما بعرض برسانم که این برادر شما مدتی میشود که برای دیدن اقارب و دوستان به استرالیا سدنی سفر نمودم و در آنجا دوستان بیشمار را دیدم ودرعین حال با یک فامیل برخورد کردم که ۲ سال قبل از افغانستان خارج شدند ومدتی چند بهندوستان بودند وچند ماه میشود که باسترالیا آمدند. این فامیل را پوره میشناسم و ازفامیلهای نجیب افغانستان هستند. بهر حال اینها قصه ها میکردند که انسان از شنیدن آن دیوانه میشود. آنها قصه هائی از حکمرانی عصمت مسلم و راکتهای کور کردند که درینجا بطور مثال وخلص چند قصه آنرا بیان میکنم.

بتاریخ ششم میزان سال ۱۹۸۸ چند راکت بعقب و پهلوی وزارت معارف درکابل اصابت کرد وتعداد کشته شدگان وزخمیان را از ۵۰۰ نفر اضافه گفتند و موضوع جالب ومتاثر کننده اینست که درهمین اثنا مردی را گیر میکنند که دست یکخانم را که از تنش جدا شده در دست دارد زیرا در دست همان خانم انگشتری و چوریهای طلا زیاد بود. حالا شما قضاوت کنید که مردم بچه سطح زندگی دارند.

راکت دیگر که بمنزل یکی از دوستانم اصابت کرده وتاحال من هم خبر نداشتم ومنزل دوستم در افشار سیلو بود که ساعت ۲ و یا ۳ بجه شب راکت بجایی میخورد که دوستم آنجا خواب بوده وراکت به شکم وی اصابت میکند بطوریکه توته های وجودش را هم پیدا نمیتوانند. که البته از این قبیل راکتها بسیار خورده وطور نمونه یکی را بیان کردم.

یك راکت دیگر بمکروریان سوم اصابت میکند و البته ساعت ٤ ویا ٥ بجه عصر است و در همین اثنا که راکت بیکی از بلاکهای مکروریان اصابت میکند مادر حامله با یك طفلش که در داخل ریگشای دستی بودو قدم میزد و از صدای راکت طفلیکه در ریگشا است سکته میکند و وقتیکه مادرحامله بسوی طفل خود می بیند او هم سکته میکند. حالا شما فکر کنید که مردم بچه حال اند و ما بچه حال.

حالا از شاهکاریهای عصمت مسلم بشنوید. این قصه عصمت را هر انسان که بشنود وبهرحالتی که باشد گریه میکند. حالا در کابل عصمت هرچه دلش میخواهد میکند و کسی بمقابل او ایستادگی نمی تواند. نجیب مزدور و رژیم او آنقدر سرخمی و فجایع نزد عصمت مسلم دارند که جرات بازخواست ومحاکمه وجلوگیری از فجایع او را ندارند.

حضور

روزی از روزها عصمت مسلم (پسرجنرال حیات الله سابق حربی) به لیسه عایشه درانی میرود تا داخل لیسه شود ولی عسکر موظف ممانعت میکند. عصمت بالای عسکر فیر میکند و داخل مکتب میشودو از یکی از صنفها دختر جوانی راکه قبلا بکدام جای دیده بود وعاشق شده بود باخود میبرد وکسی اصلا مانع همچو وحشت شده نمیتواند. این دختر بس و سال نواسه عصمت مسلم بود. ومیگویندکه در کابل حالا دختر ها اصلا بسرک گشت وگذار کرده نمیتوانند زیرا عصمت و باندش چور میکنند وبعضیها مکتب و فاکولته رفتن را بس کرده اند.

روز دیگری یکی از منسوبین باند عصمت کشته میشود و نظر بقانون که در افغانستان کنونی است وقتی که آدرس و نام و نشان مقتول معلوم نباشد او را به طب عدلی برای تسلیخ میبرند. عصمت و باندش تمام شفاخانه ها ودیگرجاها را میپالند تا اگر مقتول را پیدا کنند بالاخره با قوای خود داخل ساحه پوهنتون میشوند. یك تانك را بدروازه ایکه بسمت مقبره علامه سید جمال الدین افغانی قرار دارد ایستاد میکنند و یك تانك دیگر را بدروازه ایکه بسمت علی آباد است (البته میگویند حالا دورادور پوهنتون را جالی گرفته و مانند قفس آنرا جور نموده اند) بهر صورت عصمت و یارانش به لودسپیکر اعلان میکنند که هیچ محصل و استاد از پوهنتون خارج شده نمیتوانند وهمه باید بداخل صنفهای خود باشند. از ساعت ۱۰ بجه صبح برای چند ساعت پوهنتون را می پالندو چند نفر را لت و کوب میکنند تا اینکه جسد را در طب عدلی پیدا میکنند و آنهائیکه در همان اطاق بودند بشمول محصلات ومحصلین که کار و تحقیق میکردند همه را باندازه لت و کوب میکنند که چند نفر ضعف میکند وبعد ازآن امر خروج محصلان و استادان را ازصنف ها میدهد تا بخانه های خود بروند.

خلاصه از این قسم قصه های چشم دید در بین جمعیت مهاجرین استرالیا زیاد است و حوصله صفحات مجله کم. حالا دیگر سال نو را برای افغانستان عزیز و مردم مان سال پر فیض و برکت و سال صلح و قطع خونریزی و برادر کشی میخواهم که امنیت و آرامی در ملك ما برگردد وهمه ازعذاب روحی خلاص شوند و سال نو را بهمه هموطنان خود خصوصا برای مجاهدین سر بکف جهاد تبریك می گویم. خواهش میکنم این دوبیتیها را در همین صفحه نشر کنید:

همی گویند که سال نو قرین است -- ولی آواره جاویدان حزین است
خوشی در سال نو بادا فزون لیك -- نصیب ملت ما اشك و کین است

سال نو آمد خوشی بیشمار است -- ولیکن مردم ما سوگوار است
نمیگرند چون یك مشت با هم -- صدای ناله ها هر سوشرار است

المذنب میر محمد صابر انصاری - سدنی استرالیا - ۱۰ فروری ۱۹۹۱

ـ حیا در .... خانه ـ

(هوالعزیز جل جلاله)

۱۰ نوامبر ۱۹۹۰

(۱)

دوست گرامی و محترم دکتور صاحب شیان !

ببخشید اگر در جواب بعضی نامه‌های شما تاخیری وارد شده زیرا نظر بمریضی پروستات با وجودی که در سال ۱۳۶۰ در کابل دو بار عملیات را گذشتانده‌ام — اما درین اواخر که از مدت دو سال و چند ماه بدهلی آمده‌ام باز همان تکلیف مرا آزار داده گاهی بندش ادرار صورت میگرد و گاهی ترشحات آن مرا ناآرام میسازد — چون بسیار ناآرام شدم و دفعتاً بندش ادرار واقع شد مرا شام به شفاخانه (Mother and child) واقع صفدر جنگ شرتیت انتقال دادند یعنی سه شب این برادر شما در زایشگاه دهلی بستری شدم و در جوار زن‌های نفسه قرار گرفتم — چون گفته اند (مرد باید که درکشاکش دهر — سنگ زیرین آسیا باشد) با آنکه لاف مردی زده نمی‌توانیم زیرا مردان حقیقی — انبیای عظام و اولیای کرام اند مصداق این حدیث مبارک (طالب الدنیا مخنث و طالب العقبی مؤنث و طالب المولی مذکر) ولی با آنهم بحساب ظاهری با خود گفتم اینهم یکی از دیدنی‌های (حیا) میباشد بقول شاعر ظریف و فقیر مشرب کابل (جناب شایق جمال مرحوم) که بقول خود هر یکی در زندگی مکلف است دوره دیدنی‌های خود را طی کند — بزرگترین دیدنی ما اول تجاوز دولت جابر و خونخوار شوروی بافغانستان عزیز و قتل و قتال ملیون‌ها پیر و جوان و آواره شدن ملیون‌ها افغان مظلوم بشرق و غرب و روی کار آمدن رژیم کفر و الحاد بر سر قدرت و تکیه زدن قاتل ملیون‌ها هموطن بر اریکه زعامت بود — بعد داخل شدن من به بستر زایشگاه و تحویل کردن مبلغ (۲۵۰۰) کلدار در ظرف سه شب به شفاخانه (زیرا دکتوران شفاخانه‌های هندی همه ظالم و مادی پرست بوده بیچاره مریض را قصابی میکنند و از طرف حکومت کاربی کفایت هند هیچ توجه و کمکی در کار مردم خاصه مردم افغانستان و آوارگان محسوس نمی‌گردد — همه سرمست باده غرور و جاه طلبی اند و هرچه میگویند دروغ است و نیرنگ) — دیدنی سوم اینست که شنیدم جایزه صلح را یکی از دشمنان بشریت — خصم صلح و صلاح — قاتل حقیقی هموطنان محبوب ما (که توسط ترهکی ملعون و امین خاین و ببرک غدار و نجیب گاو و اسد سروری خونخوار و امثال شان) هزاران مظلوم را از هزاران بریتسی افگندند و یا در کنج محبس پل‌چرخی بانواع شکنجه‌های وحشیانه از میان بردند — یعنی گورباچف خبیث اعطا کردند — حالا معلوم شد که امریکا و انگلیس هم تان چال‌های شیطنت را بکار برده در راه منافع خود از هیچگونه جنایت و بیحیائی دریغ نمی‌ورزند و ظالمان را تشویق و تشجیع کرده برای‌شان جوایز صلح منظور می‌نمایند.

بهر حال ما بخداوند عادل و بزرگ ایمان قوی داریم که ظالمان را بجزای اعمال‌شان میرساند اما اینقدر راست است که حق تعالی در کار خود عجله نمی‌فرماید و از صبوری و حلم کار میگیرد و عذاب و قهرش شدید است. دعا میکنیم که الله تبارک و تعالی ما را توفیق دعا اعطا فرماید تا از گناهان و ناشکری‌های خود تایب شده سر نیاز بآستان حضرتش خم کنیم و عرض نمائیم :(— تو کریم مطلق و من گدا چه کنی جز اینکه بخوانیم — در دیگری بنما بمن بکجا روم چو برانیم —) "حضرت بیدل" —

درهمین لحظه که این نامه یا این مقاله را می‌نویسم این رباعی طور الهام بخاطرم آمد :

دارم گنهی ز قطره باران بیش — وز شرم گنه فگنده‌ام سر در پیش
آواز آید که غم مخور ای درویش ! تو در خور خود کنی ما در خور خویش ...
(از حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر)

راجع بموضوع کمک و مساعدت اخلاقی هموطنان عزیزم در امریکا و آلمان غرب که با ثر تبلیغات خیرخواهانه شما شش ماه قبل صورت گرفته بود و از هر سو باران دالر میبارید کرم صدمت اکثر ذوات محترم طی نامه‌های جداگانه ابراز تشکر کرده‌ام لیکن نظر بمریضی خودم و بسیار دور افتادنم زین گروه نتوانستم بهمه آنها عرض تشکرات تقدیم کنم — اینک آرزو دارم (آئینه افغانستان) احساسات مرا بتمام مهربانان با عاطفه منعکس گرداند —

در صفحه (۵۰) مجله خواندم که جلالتماب قارون صفت (تیاف) وهابی صدر اعظم حکومت انتقالی در حدود (۴۰۰ ملیون دالر) در بانک کویت داشته و آن تا بدست صدام حسین افتاده است — گفته اند مال موذی نصیب غازی — آیا با اینقدر دارائی آقای تیاف زکوة هم میدادند یا نه ؟ و با هموطنان آواره و مفلس و محکوم خود چقدر کمک کرده باشند ؟ حیف بر چنین ریش و قبا — حضرت بیدل فرموده اند —

منعمان تا چند باید زر بزیر خاک برد
حیف همت‌ها که صرف حلالت قارون کنید.

اول باید از آقای تیاف پرسید که اینقدر پول قارونی را از کجا کردند ؟ طبیعی است از دهها هموطنان بینوا آواره خود دزدیده و از طرف عربها — تحویل گرفته است.

دوستدار شما : احمد صدیق حیا — از دهلی جدید.

پیرامون اعزام مجاهدین به عربستان سعودی

تا امروز (۱۵ فروری ۹۱) خبر اعزام سه صد نفر مجاهد افغان به عربستان سعودی به نمایندگی از سه تنظیم (نجات ملی مجددی – محاذ ملی گیلانی – وحزب اسلامی خالص) نشر شده است. ۱۰میران تنظیمهای پشاوردرزمینه موقفهای متفاوت ومتناقض گرفته اند. گلبدین حکمتیار اعزام مجاهدین را برای شمول در ائتلاف ممالك عربی وغربی بقیادت امریکا بمقابل عراق بشدت تقبیح نموده گفته است که این بار اول است که افغانها برای جنگ بمقابل یکدولت اسلامی اعزام میشوند. خودحکمتیار درپاکستان ونمایندگان او در اروپا وامریکا تصمیم مجددی را یك معامله شخصی برای مقاصدمنفعت جوئی تلقی نموده تذکر دادند که مجددی از حمایت مجاهدین ومهاجرین برخوردارنمیباشد. مبصرین سیاسی در پاکستان گفتند که مخالفت حکمتیار موازی با موقفی است که جمعیت اسلامی پاکستان در زمینه اختیار نموده حتی اسامبله ملی پاکستان باتفاق آراء قطعنامه ای در تقبیح بمباردمان امریکا بالای عراق صادرنمود. علاوتا جنرال اسلم بیك شخصیت مقتدر نظامی پاکستان قبلا بطرفداری از موقف عراق نظر داده بودکه میگویند همین نظر را (آی. اس. آی.) پاکستان بالای حکمتیار قبولانده است. از جانب دیگرفشار قشر خلقی بزعامت شاهنواز تنی را در حزب اسلامی حکمتیار در موقف گیری اش بطرفداری از صدام حسین دخیل دانسته اند.

شاغلی برهان الدین ربانی ظاهرا باشاغلی عبدالرسول سیاف پیوسته بطرفداری از موقف حکمتیار عمل شاغلی مجددی را برای اعزام مجاهدین بعربستان سعودی تقبیح کردند. تصمیم مذکور بطوریکه اینها گفتند یك تصمیم رسمی و حکومتی نبوده اکثر وزرای حکومت موقت بشمول صدر سیاف بمخالفت مجددی تبلیغات براه انداختند. اینها گفتند وقتی مجددی منافع شخصی وخاندانی خود را درنظر داشته باشد پابند تصمیم دسته جمعی با شرف و آبروی مجاهدین افغانستان نمیباشد. مجددی در بیانیه ای در پشاور اعزام مجاهدین را بمنظور حفاظت اماکن مقدسه وانمودساخته و درعین زمان بطور طنز وکنایه گفته است در حالیکه کمك های عربستان سعودی عمدتا بدیگر تنظیمها داده میشد (مقصدش تنظیم سیاف وحکمتیار میباشد) تنظیم نجات ملی عساکرخود را بحمایت ازعربستان سعودی ارسال میکند. شاغلی مجددی در رد اتهامات همکاران خود (سیاف وربانی) گفت که در اتخاذ تصمیم مذکور بسویه کابینه آنها (مقصد سیاف وربانی است) نیز حاضر بودند و امضاء کردند ولی بعدا نادم شده انتقاد را شروع کردند.

موقف جدید سیاف که همیشه از سیاست ومنافع عربستان سعودی پیروی میکرده، از طرف مبصرین سیاسی بسیار جالب تفسیر شده، اینها میگویند که چون معرفی مذهب وهابیت بسردمداری سیاف درافغانستان با مخالفتهای شدید مردم افغانستان مواجه شده و مردم ولایات مشرقی بخصوص از اعمال غیرانسانی وبداخلاقیهای وهابیها تنفر دارند، اتخاذ موقف جدید سیاف در واقعیت یك مانور سیاسی است برای نشان دادن اینکه وی زر خرید عربستان و وهابیها نمیباشد. مبصرین گفتند که سیاف قبلاموقف مخالفت مصلحتی خود و دلیل آنرا بدوستان عربی خود اطلاع داده بوده است – چه اگر او بحیث صدراعظم حکومت موقت واقعا با این تصمیم مجددی مخالفت جدی میکرد، درحالیکه ربانی وحکمتیار هم پشت سر او ایستاده بودند، تصمیم حکومت موقت جامه عمل پوشیده نمیتوانست.

در مورد شاغلی ربانی مبصرین میگویند که وی در نتیجه ثروت گرائی به "خوجه شین" شهرت یافته و نفوذ و حیثیت سابق خود را در بین کتله های مجاهدین از دست داده است. مبصرین علاوه میکنند که وی از یکطرف از زیر دل با مجددی ضدیت داشته برای رسوائی حکومت او از هرعملی خود داری نخواهد کرد و ازجانب دیگر بعد از آشتی و ائتلاف با حکمتیار و اعلامیه های مشترك که حتی بزبان عربی انتشار دادند در مسائل سیاست خارجی بعد از این اصولا از موقف حکمتیار پشتیبانی خواهد کرد. علاوتا بقرار اخبار واصله از حلقه های مجاهدین در مورد تقسیمات ولایات و تعویض نام بعضی ولایات افغانستان دربین اواخر بین حکمتیار و ربانی موافقات سری و خصوصی حاصل شده است.

شاغلی یونس خالص که از بنیادگراها بریده و در تصمیم اعزام عسکر بعربستان سعودی به گروه به اصطلاح ملیگراها پیوسته در بیانیه ای صدام حسین را یکنفر "بعثی" و کمونست خوانده گفت بعساکر خود هدایت داده تا بعد ازنجات کویت و غلبه بر عراق، هدف نجات فلسطین را از دست اسرائیل تعقیب کنند. مبصرین سیاسی این جبهه گیری جدید خالص را مانند اقدامات سابق او مبتنی برمنفعت جوئی خوانده معتقدند که مجددی و گیلانی با وعده های چرب داده وباصطلاح ملا خالص را غولانده اند. (در همین شماره مقاله ایست بقلم داکتربره کی ومشاهدات عینی او درپشاور).

مبصرین سیاسی در پشاور برین عقیده اند که تصمیم مجددی بحمایت گیلانی برای اعزام عسکر مجاهدین بعربستان سعودی در حالیکه از مخالفت سیاف و ربانی وحکمتیار استشعارکامل داشت، مانوری بود برای جلب کمکهای مالی امریکا و عربستان که بعد از اشغال کویت قطع شده بود زیرا سه صد نفر از نظر کمیت یا کیفیت اثر قابل ملاحظه ای در عملیات نظامی متفقین وارد ساخته نمیتوانند، اما برای امریکا و عربستان حربه مساعد تبلیغاتی را مساعد ساخته از طرف دیگر مجددی با این عمل خودمیخواست حریف سرسخت خود حکمتیار را در نظر امریکا وعربستان سعودی منفور سازد و مجددی موفقانه بهر سه هدف رسیده است – هدف سوم مجددی همانا دلخوش ساختن حکومت جدید پاکستان بود زیرا تصمیم اعزام مجاهدین بسفارش و تشویق حتی تحت فشارحکومت پاکستان صورت گرفته است – بقرار اخباریکه از منابع ملل متحدو دولت امریکا پخش شده دولت امریکا بعد از اعزام مجاهدین معادل ٦٠ ملیون دالر را برای حکومت مجددی منظورنموده که مستقیما بدسترس مجددی خواهد گذاشت و این طرزعمل نقاضتها وجنجالهای نوی را در برخواهد داشت.

(صفحه ۹۷ را نیز بخوانید)

گوشه ای از تاریخ که تا حال ناگفته مانده

حبیب الله کلکاني مشهور به بچهٔ سقو

محترم محمدناصر رشاد

اسم وشهرت حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقو بهمه کس معلوم است . و درکتاب تاریخ آقای غبار درآنباره توضیحاتی داده شده که درین نوشته از آن صرف نظر گردیده ولی جنبه های دیگر موضوع را باطلاع خوانندگان محترم خواهیم رسانید.

بچه سقو دارای قامت متوسط، چهره گندمی، چشمان آماس کردهگی، بروتهای از دوجانب دهان خمیده بطرف پایان و لبهای للك و بینی برجسته بود. دست هایش نسبت بطول بدنش بی تناسب ودراز و کف دستهایش از حالت نورمال پهن تر بنظر میرسید. آدم کم حرف و به شنیدن سخنان دیگران توجه می نمود. او در سال ۱۳۰۰ شمسی دورهٔ خدمت نظامی را در تحت نظارت منصبداران ترکیه ودر قطعه نمونه در شهرکابل طی نمود و باستعمال سلاح یعنی تفنگ مهارت زیادی بدست آورد بطوریکه در هدف گیریو نشان زنی مشهور گشت .

در سال ۱۳۰۲ در جمله قطعات جلبی دوباره وارد اردو شد و در جنگهای ملا لنگ به نفع دولت امانی خدماتی نمود.و پس از ختم دوره خدمت باردیگر از نظر ها پنهان گردید وتا سال ۱۳۰۵ سروصدائی از او بگوش نرسیده. و اما در ماه های اول همین سال برای اولین بار نام بچه سقو بحیث سارق در سر زبانها افتاد. و روز بروز هرچه بیشتر وسعت مینمود. تا که دولت متوجه اعمال وحرکات او گردید وحکام محل برای دستگیری او باقدام جدی آغاز نمودند...بچه سقو که وقت بوقت محل سکونت خود را تغییر میداد عساکر محل بدستگیری او موفق نمیشدند و او راه فرار بجهات نامعلوم در پیش میگرفت و بدین ترتیب حکام میتوانست برای چند روزی نفس آرام بکشند.

در اخیر سال ۱۳۰۶ حینی که امان الله خان از دوره اروپا بافغانستان مراجعت نمود وبه پلانهای انکشافی خود آغاز کرد، با قیام مردم مشرقی و شورش مردم و قبایل آنجا، بچه سقو باردیگر بحیث یك خطر عمده برای دولت عرض اندام نمود، زیرا جبهه او بزرگ شده و از منبع نا معلوم اسلحه نسبتا کافی در دسترس او قرار گرفته بود .قراریکه در آن وقت از بیان اشخاص داخل معرکه ونسبتا قابل اعتماد شنیده میشد انگلیسها در بعضی نقاط سرحدی هندوستان آنوقته با افغانستان دکانهای اسلحه فروشی بوجود آورده بودند که افغانهای سرحدی داخل افغانستان با نشان دادن تذکره تابعیت افغانی و مسکونه ولایت مشرقی میتوانستند یك میل تفنگ را باصد عدد کارتوس بمبلغ پنج افغانی خریداری نمایند. در تحت چنین شرایطی سیل اسلحه بطریق بسیارآسان و ارزان در دسترس اشرار مشرقیواحیانا اشرار شمال قرار میگرفت بچه سقو که این طریقه را دریافت کرده بود برای حکومت وقت یكخطرجدی و بسیار مهم شمرده میشد زیرا ولایت کوهدامن که در فاصله بسیار نزدیك کابل قرار داشت، می توانست بیك شبخون کابل از طرف دزدان تسخیر شود. با درك این موضوع حکومت وقت تمام توجه خود را مبذول داشت تا راه وچاره ای بیابد که هم از سوقیات عسکری و هم از خونریزی وتلفات جانی جلوگیری کرده باشد. بناءً تصمیم بعمل آمدتا هیئت مصالحتی نزد بچه سقو فرستاده شود واز راه صلح و آشتی راه حلی برای قضیه جستجو گردد.

احمد علیخان در راس هیات مصالحتي

احمد علی خان درین موقع از جمله ارکان فعال وقت بشمار میرفت . وی در دورهٔ حکومت امان الله خان مصدر خدماتی در ریاست بلدیه کابل، قوماندان قول اردوی مرکز، حکمران ولایت شمالی وسفارت افغانستان در آلمان گردیده بوذ. و هم در دورحکومت امیر شهید از محك آزمایش گذشته بود. وی از درجه پیشخدمتی و فراش باشی و منتظم دربار و آمریت عمله و فعله شاهی تا رتبه جنرالی و وزارت مختاری و نایب الحکومگی ارتقا یافته بود. او یکبار بهندوستان سفر کرده ومطابق درخواست امیر حبیب الله خان بخریداری چند راس فیل (۸ راس) مبادرت ورزید که بافغانستان آورده شد و برای اول بار مردم افغانستان و مخصوصا اهالی شهر کابل بدیدن این مخلوق عجیب حیران گردیده بودند و این فیلها که در تحت نظر فیلبانان تربیه و پرستاری میشدند در خدمات عمرانی ویا تخریبی حصه میگرفتند وحتی بسواری پادشاه در ایام عید از انها استفاده میشد.

احمد علیخان در راس هیئت مصالحتی وارد ولایت چاریکار گردید واعتماد نامه خود را برای اهالی قرائت نمود. این اعتماد نامه دارای سه بند مشخص بود. قسمت اول آن حاوی اعتبار وصلاحیت رئیس هیئت و قسمت دوم عفووبخشش گناهان دزدان شمالی بطور عام و تام و قسمت سوم در صورت ایفای خدمت بچه سقو و همکارانش بر ضد اشرار مشرقی و سرکوبی آنها، امتیازات و جوایزی بیان ها تشخیص و تعیین گردیده بود. احمد علیخان که سابقه طولانی در ولایت شمالی بدوران حکمرانی خود بدست آورده بود بزودی توانست تماس مستقیم با بچه سقو وهمکارانش بگیردو در جلسه ایکه بشمول آنها بوجود آورده اعتمادنامه خود را قرائت کرد وبانها وعدهٔ هرگونه کمك وهمکاری را تائید نمود. بچه سقو و همکاران وی که سالهای متمادی درتنگنای زندگی قرار داشتند وگاهی

برای آنها آرامش وجود نداشت از پیشنهاد احمد علیخان حسن استقبال نمودند. آنها خورسند بودند که با حکومت طرف معامله قرار گرفته اندوپروگرام زندگی خود را تغییر میدهند. بناءً باحمد علیخان تسلیم شدند وآمادگی خود را برای خدمت و سرکوبی اشرار مشرقی ابراز داشتند و ازحکومت اسلحه مطالبه نمودند. احمد علیخان مطابق درخواست آنها بیش از یکصد میل تفنگ عادی و جبه خانه کافی در اختیار شان گذاشت و آنها با دادن قول و سوگند و شعار های الله اکبر طرف ماموریت جدید خود بحرکت افتادند. در آن زمان سفرهای دور و نزدیک پای پیاده طی میشد زیرا وسایل نقلیه دولتی و غیر دولتی وجودنداشت .تا هنوز چند کیلومتری از محل دور نشده بودند که شخصی در بین راه با آنها ملاقی شده مقصد سفر آنها را می پرسید و بچه سقو آنچه دیده و شنیده بود بشخص رهگذر بیان میدارد و شخص مذکور بچه سقو را می ترساند و میگوید خودت یکبار با امان الله خان داخل مذاکره شو بعد میدانی که باید کدام راه را در پیش بگیری....

بچه سقو ازین بیان وملاقات تغیر حالت میدهد و مردد میگردد و با همکاران خود مصلحت نموده بعداً طرف حکومت چاریکار بازگشت مینماید و احمد علیخان را آدم دروغگو خطاب کرده سپس گوشی تیلفون را برداشته با امان الله خان داخل صحبت میگردد . بچه سقو لهجه خود را تغییر داده و از امان الله خان می پرسد که در بارهٔ بچه سقو و یارانش که همه دستگیر شده اند چه امر می فرمائید ؟ امان الله خان که از جریان امور بی اطلاع مانده بود حکم اعدام آنها را صادر میکند. و بالنتیجه بچه سقو و یارانش از کرده خود پشیمان شده و احمد علیخان را مورد سرزنش قرار میدهند و ادامه جنگ و ستیز خود را با حکومت امان الله خان ابراز میدارند. احمدعلیخان که در اقدام خود ناکام گردیده خود را در مخاطره احساس میکند و از بچه سقو اجازه خروج از محل حکومت را خواستار شده رهسپار کابل میگردد . بچه سقو با اسلحه وافراد معیتی خودپلان حمله بالای شهر کابل را ترتیب میدهد وبلافاصله به آن اقدام می ورزد.

احمدعلیخان که از ماموریت خود بکابل بازگشته بود از جریان امور به امان الله خان توضیحات داد ولی او درینجا مرتکب دوخطای بزرگ شده بود اول اینکه قبلا امان الله خان را درجریان قرار نداده بود وتماس او با قوماندانی قول اردو بر قرار بود. و دیگر اینکه قوای اشرار را بذریعه توزیع اسلحه و جبه خانه تقویه نموده ~~تقویه نموده~~ موجبات اشغال شهر کابل و سقوط حکومت را فراهم ساخته بود . بچه سقو و همکاران وی بلا درنگ حملات خود را بسوی کابل آغاز کردند و در کوتل خیر خانه بمقاومت ضعیف عساکر دولتی برخورد نمودند. سقویها درین محاربه تلفات جانی ندادند و به پیشرفت سوی کابل نیز موفق نگردیدند ولی بر ضعف و ناتوانی قوای دولتی پی بردند و تاکتیک جنگی آینده خود را طور دلخواه عیار ساخته آمادگی کامل گرفتند. عساکر کوتل خیرخانه به فقدان جبه خانه روبرو بود وهرچند که درخواستکمك از قول اردوی کابل بعمل می آمد ولی جبه خانه مورد نیاز بعد از سه روز بمحل مذکور رسید - لاکن سایز و نوعیت این جبه خانه مطابق اسلحه دست داشته شان نبود زیرا در افغانستان آنوقت اسلحه روس، المان، انگلیس، ایتالوی و ساخت ماشینخانهٔ کابل همگی متداول بوده. جبه خانه وارده واپس مسترد شد وعساکر مذکوربنا چارمواضع خود را بدون ادامهٔ جنگ ترك دادند و بچه سقو و همراهان بدون موانع ومشکلات کوههای باغ بالا را اشغال نمودند.

انگورباغ محمود سامي قوماندان قول اردوی کابل

این سید بغدادی ظرف اعتماد امان الله خان قرار داشت زیرا در زمان امیر شهید بحیث معلم به تربیه امان الله خان کوشیده بود و درکنار قصر عینیه امان الله خان مسکن گزین بود.دروقت سلطنت امان الله خان برتبه جنرالی بحیث قوماندان مکاتب نظامی تقرر حاصل کرد و در سال ۱۳۰۲ بحیث قوماندان قول اردوی کابل برتبه نایب سالاری رسید. امان الله خان بپاس استادی وی را بسیار احترام میکرد. محفل عروسی او را بمصرف شخصی خود انجام داد ویك باغ انگوری در حصه مقابل سفارت انگلیس در کابل بوی بخشید. این باغ که در ساحه چند جریب زمین واقع بود سمت شرقی آنرا سرك کوهدامن و سمت شمالی آنرا کوتل باغ بالا و سمت جنوبی آنرا سرك باغ بالا (راه سابق پغمان) تشکیل میداد. و اما ناظر نایب سالار شخصی بنام امیر محمد از مردمان شمالی و مسکونه گلدره بوده و با بچه سقو مراوده خصوصی برقرار نموده بود که از جریان امور نایب سالار هم مطلع بود.

سقویها روزانه در کوه های اطراف کابل وباغ بالا مصروف جنگ بودند و شبانه در باغ نایب سالار اقامت میکردند. غذای پخته ومیوه جات خشك نان وبستر وغیره برای آنها میسر بود. امیر محمد طور میانجی احوال و وضع حکومت را بانها میرساند ومشکلات آنها را از حیث لباس وخوراك حل می کرد. تا زمانیکه کابل اشغال نگردیده بود، وضع شبانه سقویها بدین منوال ادامه داشت . واز جانب دیگر امیر محمد بداخل باغ پخت و پز و غذای آنها را آماده میساخت و ذریعه گادی نان و مایحتاج دیگر آنها را از بازار تهیه میکرد. زخمیها و مریضهای محاربه را درین محل بستری میکرد و پرسونل طبی سفارت برتانیه از آنها عیادت مینمود. هرگونه امداد صحی در اختیارشان قرار میگرفت

قول اردوی کابل عمداً قوای دفاعی و نظامی را در مقابله با اشرار اعزام نمیکرد و ازجانب دیگر در اثر فقدان قوای نظامی این صحنه های ناکامی بروی کارمی آمد. تنها افراد تعلیمگاه

سواری در قسمت شهر آراء قوای دفاعی شهر کابل را تشکیل میداد و افراد قطعات سوار شاهی که محافظین امان الله خان بودند بحالت انتظار بسر میبردند. یک قسمت قوای نظامی عازم مشرقی شده و بقیه بخانه های خود ترخیص شده استراحت میکردند. از وزارت دفاع فقط نامی وجود داشت. بعد از برکناری نادر خان و شهادت عبدالحمید خان وزارت دفاع بدست افراد نا وارد ونالایق قرار گرفته بود. محمد ولی خان مرحوم از کارهای وزارت بدور مانده بود و مصروف امور وکالت سلطنت بود . در تحت چنین شرایطی اشغال شهر کابل برای سقویها بسیار آسان شده بود.

وقتیکه بچه سقو بقدرت رسید محمود سامی حیثیت مشاور او را حاصل نمود وبپاس خدماتی که نموده بود جایداد زیاد (زمین، آسیا و غیره) در حکومت ده سبز در اختیارش قرار داد . نایب سالار "" بچه خوانده (خود مصطفی خان را (۱) بذریعه تلگرام از خارج طلب نمود و به بچه سقو معرفی نمود وسقو با رتبه کندکمشری او را بکار مناسبی مقرر کرد. و این شخص بتوصیه "" پدرخوانده (" خدماتی هم بحکومت سقوی نمود. ولی بعد از سقوط بچه سقو و روی کار شدن حکومت نادرخان "" بچه خوانده، ! "" نایب سالار تمام سیاه کاریها و اعمال "" پدرخوانده "" را چه در دوران امان الله خان و چه در زمان حکومت سقوی در ضمن یک لایحهٔ مفصل بحضور شاه محمودخان تقدیم داشت . متن این لایحه که از ملاحظه محمدهاشم خان نیز گذشته بود بحضور نادر خان رسید که موجب حبس ضبط جایداد و اعدام وی را فراهم نمود. نادرخان هیئتی را برای محاکمه تعیین نمود وهیئت در ضمن تائید اعمال غیر انسانی (۲) و غیر قانونی نایب سالار را بمجازات مرگ محکوم نمودکه از جانب لویه جرگه آنوقته باتفاق آراء مورد تائید قرار گرفت . امیر محمد ناظر نایب سالار در اولین فرصت تیرباران شده بود. این قضیه در ماهای اخیر سال ۱۳۰۸ شمسی باتفاق افتاد. قبل از اعدام محمود سامی حینیکه امان الله خان در ایتالیه از این قضایا اطلاع حاصل کرد نامه ای به نادرخان نوشت و ذریعه برادرخود سردار علی آن نامه را به نادرخان ارسال داشت . در نامه از نادرخان درخواست شده بود که محمودسامی باید از مجازات معاف شود زیرا او از دوستان قابل احترام وی میباشد. در نامه در باره محمد ولیخان نیز تذکراتی داده شده بود ودرخواست عفو او نیز بعمل آمده بود. ولی درخواست مذکور رد گردید و جزای مورد نظر در باره محکومیت مذکور بمحل اجرا درآمد.

در تمام این جریانات دیده میشود که چگونه دست نا مرئی و غیر قابل درك در پشت پرده فعال است ورنه فتح مرکز سلطنت بذریعه سی نفر دزدان فاقد عقل و خرد بسیار تعجب آور است . دولت درین وقت دارای تشکیلات وسیع نظامی بود . فرقه های عسکری با تجهیزات مکمل در هر سوی افغانستان وجود داشت . توپ و طیاره وماشیندار در ذخایر و مگزینها بصورت فالتو افتیده بود. جلب عساکر قدیمی بعمل نیامد و از قطعات اطراف بکلی استفاده نشد . شهر کابل از افراد و منصبداران تحصیل یافته خالی شده بود وکارها بدست افراد نالایق و بیسواد سپرده میشد.

در شورشهای سمت مشرقی قطعات اردو بدون دادن تلفات باشرار تسلیم میشدند . منصبداران قابل اعتماد مانند والی علی احمد خان مرحوم ومحمود خان یاور و غیره افراد معیتی شان نیزباشرار مشرقی خود را تسلیم کردند. هرج مرج در هرطرف برپا شد و امنیت در شهر و اطراف بکلی ازبین رفته، مشاورین نظامی ترکیه که در کابل مصروف تدریس بودند هیچگونه فعالیتی از خودنشان ندادند، وزراء و کابینه هرکدام بحالت تماشا بین قرار گرفته بودند.

فرار بچهٔ سقو از ارگ کابل و دستگیری و اعدام او

در دوران حکومت سقو در سرتاسر افغانستان جنگ ها دوام داشت و مهمترین این جنگها درجبههٔ جنوبی افغانستان بقوماندانی محمد نادرخان و در جبهه شمالی بقوماندانی غلام نبی خان چرخی جریان داشت . حرکات شجاع الدوله در هرات ـ حمله والی علی احمد خان مرحوم از جانب مشرقی بسوی کابل و سوقیات امان الله خان از قندهار بسوی غزنی جزئی ازین عملیات سرتاسری بحساب می آمد. بنابراین قوای بچه سقو از یکسو جانب ترکستان و از سوی دیگر جانب سمت جنوبی متوجه بود وبقیه جانب مشرقی وغزنی و قندهار جریان داشت وبدین ترتیب شهر کابل از قوای دفاعی عمدهٔ سقوینها خالی مانده بود.

۱ ـ حملات سقویها بسوی ترکستان ـ بذریعه سی هزار نفر از بهترین جوانان سمت شمال در تحت قوماندانی سید حسین صورت پذیرفت که با تلفات جانی مدهش و خسارات مالی غیر قابل جبران پایان یافت و در نتیجه موجبات شکست و پراگندگی قوای مهاجم را بوجود آورد.

۲ ـ عملیات جنگی سقویها در ولایت غزنی الی قندهار ادامه پیدا کرد که موجبات خروج امان الله خان از افغانستان و دستگیری والی علی احمد خان را موجب گردید

۳ ـ سوقیات بچه سقو طرف جنوبی و ارسال اسباب و افزار کامل جنگی در مقابل قوای نادرخان ـ

....

(۱) غلام مصطفی خان مذکور بعد از تقدیم اعترافات بحضور شاه محمودخان وزیر حربیهٔ وقت موقعیت خوبی یافته ابتدا بحیث معاون ریاست ارکان وزارت حربیه سالیان طولانی برتبه غندمشر اول کار وسپس رئیس لوازم وزارت حربیه مقرر گردید تاکه درزمان وزارت دفاع داودخان باتهام رشوه ستانی برطرف گردید.

(۲) شایع بود که محمودسامی بچه باز بوده باطلبه عسکری این فعل شنیع را تطبیق میکرد. (اداره)

در تحت اداره و قوماندانی محمد عمر خان جنرال (مشهور به سور جرنیل) صورت پذیرفت. این جنرال که سابقه خدمتگذاری در اردوی افغانستان را داشت و با محمدنادرخان قبلا دراردوهمکاری نموده بود، طور مخفی با نادرخان سازش نموده و اردوی خود را از داخل شدن در صحنه جنگ جلو گیری نمود وباعث گردید تا قطعات مربوطه خود را ترك داده فرارنمایند. وبدین ترتیب قوای سقوی مانند اردوی امان الله خان از هر جانب پریشان و پراگنده گردیده و دفاع شهرکابل ضعیف گردیده بود. اینست که قوای نادرخان از روی سنجش و پلان مرتبه ازین فرصت طلائی استفاده نموده و بلا درنگ بحملات سریع و ناگهانی و به کمترین تلفات جانی و زودترین فرصت شهر کابل را در تصرف در آورد. با وصف آن بچه سقو با قوای موجود شهر کابل شخصا بسواری موتر در قسمت لوگر بمقابل قوای نادر خان مقاومت نمودو ساعتها بجنگ ادامه داد ولی سرانجام شکست خورده راه فرار را در پیش گرفت. شیرمحمدخان فرقه مشر پسر کاکای غلام نبی خان چرخی که در معیت نادرخان داخل خدمت بود داوطلبانه بذریعه اسپ سواری به تعقیب بچه سقو پرداخت تا او را زنده دستگیر نماید ولی اسپ سواری وی نتوانست بموتر بچه سقو برسد....

بچه سقو خود را به ارگ رسانید ولی افراد و عساکر وی یا کشته شدند ویا اینکه خود را تسلیم نمودند. و بدین ترتیب قبل از اشغال کابل یك فتح نسبی نصیب قوای نادرخان گردید. همچنان که بقوا و روحیات اشرار صدمه زد بمعنویات عساکر وهمراهان نادرخان بسیار مفید واقع گردید و برای فتح و اشغال کابل امید و اطمینان بیشتر بوجود آورد. و اما قوای نادرخان به تعقیب قوای سقوی پرداخت تا اینکه در حوالی شهر کابل رسیدند و در مرحله اول کوهای آسمائی وشیر دروازه را که نقاط حاکم بالای شهر بود بدست آورند و سپس بمحاصره ارگ اقدام بعمل آمد. با ورود قوای نادرخان و آتشباری شدید طوپخانه بچه سقو و همراهان وی در داخل ارگ شاهی بحالت محاصره قرار گرفتند. و در نتیجه آتشباری از نقطه باغ عمومی بسوی ارگ، عمارت مگزین اسلحه که متصل دیوار سمت مشرقی ارگ قرار داشت با تعمیر خزانه دولتی که در جوار آن بود، طعمه حریق گردید. نادرخان دریتوقت تسلیم بلا شرط را به بچه سقو پیشنهاد کرد، ولی آنها در مرحله اول این پیشنهاد را رد نموده، پیشنهاد متقابل خود را تقدیم داشتند. درین پیشنهاد درخواست شده بود که میباید در اثنای شب راه فرار سقویها بطرف شمالی باز گذاشته شود تا آنها بدون جنگ و خونریزی بتوانند کابل و ارگ را تخلیه نمایند. در غیر اینصورت افراد گروگان خاندان نادرخان را که در داخل ارگ قرار داشتند بشهادت میرسانیدند و تعمیرات ارگ و حرمسرای وملحقات آنرا به آتش میکشیدند.

نادرخان بعد ازتبادل نظر با همکاران نظریات آنها را پذیرفت و ساعت ۱۲ بجه همان شب راه دروازه شمال ارگ را بروی آنها بازگذاشته در وقت خروج بچه سقو بهمراهان خود اجازه داد تا هرچه میتوانند پول نقد و طلا و غیره لوازم قیمتی را با خود بردارند. درین خزینه عین المال سکه نقره و طلای ضرب شده و ضرب نا شده زیاد وجود داشت. روزبعد قوای نادر خان بارگ داخل شد و این اردو که در تحت دسپلین نظامی قرار نداشتند بچور وچپاول و غارت اموال دولت و مردم مبادرت ورزیدند. پولهای نقدی خزینه را از بین آتش میکشیدند، اموال منقول قصر ها را باهم تقسیم میکردند و آئینه ها و دیگر لوازم ضروری را می شکستند و از امر آمرین خود سرباز می زدند.

بچهٔ سقو و همراهان او در حکومت چاریکار

بچه سقو مدت سه روز در ارگ کابل محصور مانده بود و سید حسین که در ولایت ترکستان قوای عمده نظامی خود را از دست داده بود، بسرعت هرچه تمامتر سعی داشت تا به امداد بچه سقو برسد. ولی خوشبختانه تا رسیدن او ارگ تخلیه و سقو فرار کرده بود. سید حسین چارهزار عسکر شکست خورده با خود داشت و با بچه سقو در چاریکار یکجا شد و از شکست سقو بسیار متاثر بود وبچه سقو را زیر انتقاد گرفت (که اگر یك روز دیگر مقاومت میکرد خودش رسیده و اورا نجات میداد). میگویند سوال وجواب ذیل بین آن دو نفر رخ داده بود:

حبیب الله چرا کابل را ایله کردی ؟
کشته میشدم دیگه کدام فایده نداشت.
مرگ بهتر بود ازین شکست و بدنامی !
حالا بیا که دوباره حمله کنیم. ما به سی نفر کابل و پادشاهی را گرفتیم، اسلحه و توپ وماشیندار نداشتیم، اما حکومت هرچه داشت. حالا که ما هرچه داریم و حکومت چیزی ندارد وتاهنوز پادشاهی شان قایم نشده ...

تعداد افراد نظامی و ایله جاری و داوطلب سقوی در اختیار بچه سقو دریتوقت چارهزارنفربالغ میشد واین تعداد را نه تنها برای فتح کابل بلکه برای اشغال وتسخیر تمام خاك افغانستان کافی میشمردند.
سید حسین گفت ــ یکبار با افراد خود دید و وادید میکنم (سان بینی) ببینم که مصلحت شان چیست ؟
سید حسین عساکر خود را طور مربع وار بدور خود جمع کرده و از مقابل شان عبور نمود ونزد حبیب الله آمد و گفت عساکر جنگ نمیکنند. بچه سقو پرسید :
از چه فهمیدی ؟ و سید حسین گفت ؛

ازاین فهمیدم که همه خجالت زده استند . سرهای شان پایان است . بطرف زمین نگاه میکنند ... جرأت خود را باخته اند...
– چه باید کرد ؟
– تسلیم شویم حالا پادشاهی را خدا به نادرخان داده .
– نشود که نادرخان باما بدی کند ؟
– نادرخان با ما بدی نمیکند چرا که ما به برادران و افراد فامیلش بدی نکردیم . با امان الله خان که دشمنش بود جنگ کردیم و او را از وطن گم کردیم .
– در حقیقت ما بخاندان نادرخان خدمت نمودیم . باید از ما خوشنود باشد .

در همان روزها پیغام نادرخان به بچه سقو وهمراهانش میرسد و آنها را به آمدن کابل دعوت میکند وجناب حضرت صاحب و دیگر افراد قابل اعتماد اطمینان هائی بافراد سقوی می سپارند. و بدین ترتیب تمام سرها وکلانهای سقوی سواری موتر حضرت صاحب وارد کابل میشوند(قراریك روایت تعداد این افراد یازده نفر میرسید و تنها محمد صدیق خان صاحب زاده در بین آنها نبود).

محمد حسن خان غندمشر تگابی باستقبال اینها میرود و مطابق هدایت نادرخان در اطاقهای داخل ارگ بطور محبوس نگاهداری میشوند. محمد حسن خان گفت اطاق هرکدام شان جدا بود ونان پخته از داخل ارگ بانها فرستاده میشد. ولی همینکه غوری پلو را خودم به بچه سقو دادم آنرا نپذیرفت و بلکه آنرا در بیرون ریخت وگفت نادرخان بخودم و همکارانم وعده دوستی داده و حضرت صاحب ضامن شده و حالا مانند بندی با ما رفتار میشود و جیره بندی خانه داده میشود...

محمد حسن خان گفت تفصیل قضیه را به نادرخان دادم و آنها بروزهای آینده و در ساعت معین تنها بچه سقو را بحضور خود پذیرفتنی شدند. و چون ساعت موعود ملاقات فرا رسید وبچه سقو برای ملاقات از اطاق خارج میشد یکبار دیگر او را تلاشی کردم و در کف پای راست بچه سقو یك میل تفنگچه بسیار کوچك را کشف نمودم و آن اسلحه را با خودش یکجا با علیحضرت تقدیم داشتم.نادر خان با دیدن بچه سقو پرسید:

بمن چیزی گفتنی داری ؟

– بلی خداوند تا دیروز این چوکی را بما داده بود ولی حالا بشما داده ...
– اگر مشکلی داری یا درخواستی داری ؟
– درخواست من اینست که مطابق قرار دادیکه با ما نمودی باید رفتار کنی .
– من از حقوق خود و اعضای خانواده خود نسبت بخودت و همکارانت گذشت کرده ام وحالا هم آن گذشت مرعی الاجرا است، ولی حقوق افغانستان و مردم آن باقی میماند که آنرا نه خودم گذشت کرده میتوانم و نه کس دیگری .

برگد محمد حسن خان گفت بعد از این گفتگوی مختصر بچه سقو را باطاقش بازگشتاندم و روزآینده با همکاران در اطراف خندق ارگ که قبلا پایه های چوبی برای تیر باران نصب شده بود اعزام گردیده و بصورت دسته جمعی یازده نفر اعدام شدند (۱). و بعدا اجسادشان در یك جانب چمن حضوری برای تماشای مردم کابل چند روزی بنمایش گذاشته شد و بدین ترتیب نشیب و فراز بچه سقووهمکاران وی که مدتها موجب تشویش و اضطراب مردم گردیده بود زیر خاك سیاه مدفون گردید.

یادداشتهای فوق قسما در تواریخ یاد شده ولی قسمتهای دیگر آن از یاد آوری بازمانده است و در دنیا چنین تاریخی وجود ندارد که تمام حوادث گذشته را تفصیل وار ثبت نموده باشد. زیرا ازیکطرف حجم صد من کاغذ کفایت نخواهد کرد و از جانبی چشم دید و جهان بینی نویسنده آنقدر وسیع نخواهد بود که بتواند همه جوانب وجریانات حوادث را شامل گردد. با وصف آن عوامل دیگری نیز هست که میتواند سیر تاریخ را از مجرای واقعی آن منحرف نماید. مثلا احساسات مورخ و یا موقعیت اجتماعی او و عوامل زمان و مکان و شرایط محیط و سیاست وقت درآن اثر گذاشته میتواند (همین حالا واقعات و مسایلی بارتباط همین دوره" سقوی نزد من وجود دارد که بملاحظه نزاکتها و حیا و شرف فامیلها از نوشتن آن منصرف گردیدم).مثالهای زیاد وجود دارد مثلا اگر بتاریخ آقای جواهر لال نهرو صدراعظم فقید هند (نگاهی بتاریخ جهان) که در سه جلد نشرشده نظر افگنده شود در جلد دوم آن در باره شخصیت و خدمات ستالین دیکتاتور شوروی سطور زیادی بنظر میخورد که او را قهرمان زمان و نابغه عالم بشریت وانمود میگرداند. در حالیکه به نزد خود مردم شوروی و عالم بشریت استالین از بدکارترین و خاین ترین مردم دنیا بشمار آمده استه در جای دیگرهمین تاریخ یادآور شده است که امان الله خان پادشاه سابق افغانستان از جمله" احمق ترین پادشاهان دنیا بود. نهرو میگوید "" من در عمر خود چنین پادشاه بیعقل و بی‌تجربه را ندیده ام ...""

....

(۱) از جمله یازده نفری که نادرخان اعدام کرد پنجنفر آنها را میشناسیم قرارذیل :
حبیب الله کلکانی (بچه سقو) – سردار اعلی (برادربچه سقو). سید حسین – والی محسن – صاحب زاده شیرجان خان وزیر دربار بچه سقو. از هموطنان خواهش میکنیم اسم وهویت شش نفر دیگر را برای تکمیل آرشیف ارسال نمایند. هکذا راجع به بداخلاقی والی محسن که بزنهای محبوس مزاحمت ایجاد میکرد؛ استانهایی شنیده شده، ولی شخص حبیب الله و برادر او و سید حسین متهم بچنین اعمال نمیگشتند. هموطنان، داستانها را بنویسید! (اداره)

اکنون درینجا سوالی پیدا میشود که اگر روابط هندوستان با شوروی دوستانه نمیبود و فی المثل دشمنانه میبود طبعا بجای الفاظ فوق کلمات دیگری مطرح میگردید و اگر در وقت نوشتن همین تاریخ امان الله خان در تخت پادشاهی افغانستان قرارمیداشت نهرو جملات فوق را اصلا شامل کتاب خود نمیکرد. پس دیده میشود که سیر تاریخ چگونه مطابق هوا و هوس یک نویسنده و یا بازیچه یک دولت قرار میگیرد و سیاست وقت و شرایط محیط بر آن اثر میگذارد. افکار واحساسات، قدرت فکری و قلمی نویسنده نیز مزید بر علت میگردد. مثلا اگر دو نویسنده و مورخ در باره ٔ حوادث یک دوره مشخص یک مملکت تاریخهای جداگانه بنویسند (بشرطیکه یکی از اسناد دیگری اقتباس نشده باشد) خواهیم دید که این دو کتاب تاریخ در اکثر موارد از همدیگر بسیار فاصله خواهند داشت. هکذا قابل سوال است که آیا خسربره ها وبرادرهای امان الله خان اسرار نگفتنی رامیگویند؟

بنابراین نباید تماما بجملات و طرز دید مورخ تکیه کرد و آنچه آمده است آنرا کاملا واقعی وبلا تردید شمرد و آنچه در تاریخ نیامده است آنرا رد کردو غیر واقعی تلقی نمود. اشخاصیکه در چوکی مسئولیت دولت قرار نگرفته و بدرد و مشکلات وطن و مردم خود علاقه نداشته و صرف بنام نویسنده یا داستان نویس عرض اندام کرده باشند نمیتوانند در قلم و قدم مصدر خدماتی بوطن خود باشند. مثلا در دورهٔ سفر امان الله خان به ترکیه بعد از مذاکرات سری و علنی دولت ترکیه باندازه سی هزار میل تفنگ ساخت انگلیسی را بدولت فغانستان طور رایگان تقدیم کرد و این اسلحه از جانب یکنفر کندکمشر بنام حسین (خورد) تسلیم و بافغانستان آورده شد، داستان نویس یا واقعه نگار یا مورخ حاضر در محفل چگونه توانسته در اظهار و یادداشت این مطلب تغافل نماید و یا آنرا نادیده انگارد؟ در حالیکه این مسئله حتی در مطبوعات نیز انعکاس یافته بود. اگر این واقعه در تاریخ سفر امان الله خان مندرج نباشد پس بسا مسائل دیگر نیز از چشمدید آقای مورخ بدور مانده است که درینصورت گفته میشود که آن تاریخ نا مکمل و سرسری است .در بارهٔ عنعنه باید دید که منشاء آن از کجاست. البته عنعنه عبارت از مجموعه افکاری است که فهمیده و نا فهمیده باثر تلقین و چشمدید در اذهان مردم جاگزین شده که به هیچصورت پایه مذهبی ندارد و تکرار این تلقینات شکل عادت را بخود میگیرد وتکرار عادت بشکل مرض در می آید. اینگونه اشخاص خرافاتی که آزادی عمل و فکر و هم استقلال روحی خود را از دست داده میباشند اسیر و پابند محدوده های زمان ومکان باقی میمانند و نمیتوانند از آنچه هستند ویا بوده اند قدمی به پیش بروند و در نتیجه افراد و ملتها را مانع ازآن میشوند تاخود را از زندگی غار نشینی بدور نگهدارندو راه ترقی و تمدن بشر را مسدود میسازند.

در دوره های گذشته مثلا در اوقات حکومت امان الله خان باب مجادله بروی خرافات باز شده بود تحولات جدید و نو آوریها در چهره و سکتور وطن وحکومت پدید می آمد. ولی افسوس که از دست مردم نابکار، خود غرض و بیکفایت از سوی دیگر این پلانها نقش بر آب میگردید و بجای سود زیان آور میشد. امان الله خان برای پذیرش هیچگونه خرافات آماده نبود زیرا خرافات را مانع ترقی میشمرد، او نو آوریها را اساس سیاست خود قرار داده بود و در راه خود بدون توقف پیش میرفت اکثرا وقات عنعنه درپشت منافع اشخاص قرار دارد تا زمانیکه ضامن منافع اشخاص باشد عنعنه است ولی همینکه نقیض منافع اشخاص قرار بگیرد آنگاه مورد انتقاد قرار میگیرد، حتی عرض وجود نمیکند. اشکال عنعنه باگذشت زمان قابل تغییر است. روزی را بیاد دارم که مردم ما بایسکل سواری را عار میدانستند ولی آنروز را هم دیدیم که افراد و طلاب و ماموریین و تاجران و مردمان روشناس وحتی وزراء ما توانسته بودند با زنهای خارجی ازدواج کنند - زنهای روسی المانی انگلیسی فرانسوی ایتالوی پاکستانی و عرب در عقد ماموریین رسمی دولت قرار داشتند - نه اینکه مورد اعتراض کدام مقام مذهبی و یا رسمی قرار نگرفت بلکه تا اندازه ای موجب ترقی و پیشرفت اشخاص را نیز فراهم می آورد. افکار تعصب آمیز و با احساس تاریک تا وقتی مردم را در اسارت خود نگهمیدارد که نور علم و دانش تاریکی آنرا از بین ببرد. هرقدر که علم و معرفت به پیش برود تاریکی جهل و نادانی جای خود را خالی خواهد کرد. این یک قانون فطری و انسانی است و غیر قابل تغییر است، تمام مردم دنیا ازین سلسله جهل گذشته اند.

در خاتمه از آقای محترم (س.ق.ر.) که نسبت بنوشته های اینجانب اظهار قدردانی فرموده اند وآنرا برای نسل جوان و آینده وطن ما مفید تشخیص داده اند سپاسگذارم. وافتخارخواهم داشت که در این راه قدمی فراتر گذارم ومطابق توصیه های مفید شان قدرت آنرا بیابم تا این وظیفه را به حسن صورت بانجام برسانم .. با احترام. م. ن. رشاد - اروین - کلفورنیا - ۷ - ۳ - ۱۹۹۱

یادداشت اداره - در باب رجال دوره سقاوی مثلا سید حسین، والی محسن و امثالهم وافکار اعمال و اخلاق شان در نزد نسل موجوده معلوماتی وجود ندارد و اینها که اشخاص عادی هم نبوده اند باید در باره خصوصیات زندگی آنها قبل از اشغال کابل و هم در دوره قدرت و حکومت سقوی معلوماتی برای مردم فراهم گردد. ما از مورخین و ارباب دانش خواهشمندیم این خلاء را پر بسازند. ما یقین داریم که رجال دوره سقوی بمقایسه کمونستها شریفتر و انسان تر بوده خصوصا وطنفروش نبوده بلکه وطنپرست بوده اند. پس در حالیکه بالای کمونستها کتابها نوشته شده، می ارزد که بالای سید حسین و والی محسن و اعمال وافکار شان اثری نوشت. آئینه افغانستان اینچنین آثار را نشر میکند، بشرط آنکه خیالی و تصوری نبوده واقعی و مستند باشد.

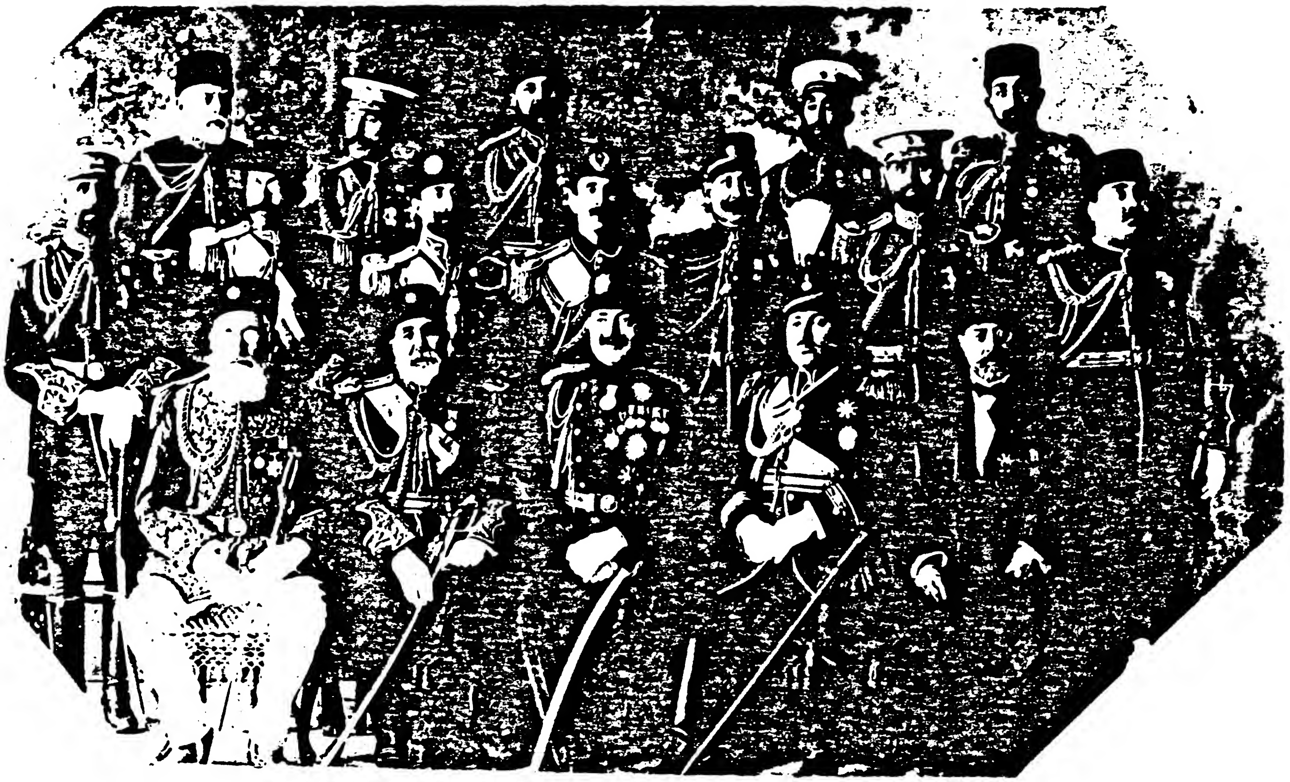

از آرشیف شخصی جناب آقای محمد ناصر رشاد نویسنده مقالات بخش آرشیف ملی

عکس دسته جمعی اعلحضرت امان الله خان با اهل دربار او در حوالی سنه ۱۳۰۰ هجری شمسی

از راست بچپ ـ قطار اول نشسته : مرحومین محمود طرزی ـ عزالدوله حیات الله خان ـ امان اللهخان سردار محمدیوسف خان پدرمحمدنادرخان ـ غلام محمد خان وزیر تجارت .
قطار دوم ایستاده : مرحومین محمودخان یاور ـ عبدالوکیل خان نایب سالار نورستانی/محمود سامی جنرال ـ شاه ولیخان نایب سالار یاور شاه ـ محمدنادرخان سپه سالاروزیر حربیه ـ عبدالعزیز خان وزیر داخله غلام حیدر خان جرنیل خزانه .
قطار سوم ایستاده : محمد عزیزخان پدر محمد داودخان ـ ......؟ ـ محمد سلیمانخان وزیرمعارف ـ محمد نعیم خان نایب سالار ـ سردار عظیم الله خان مشهور به ترجمان (بعدا سفیرافغانستان درایتالیا) .

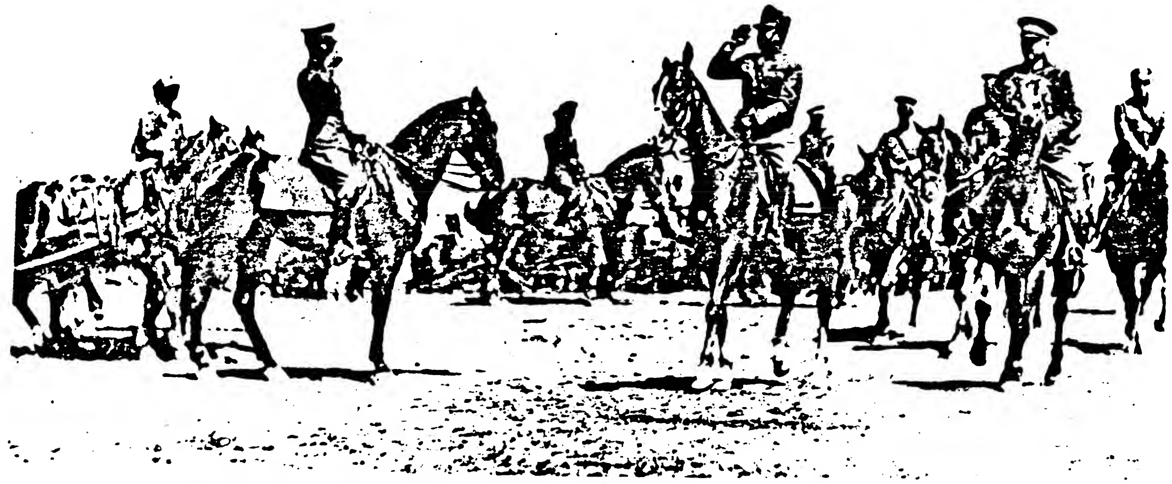

هنگام مسافرت اعلحضرت امان الله خان به ترکیه سنه ۱۳۰٦ هجری شمسی

اعلحضرت امان الله خان بهنگام معاینه اردوی ترک

از راست بچپ ـ قطار اول : نایب سالار ترکی نایلی پاچا مهماندار رسمی اعلحضرت امان اللهخان ـ اعلحضرت امان الله خان بهنگام معاینه قطعات اردوی ترکیه ـ محمد ناصر رشاد کندکمشر ومحصل افغانی در ترکیه بهنگام تقدیم قطعه مربوطه بپادشاه افغانستان (اقای رشاد الحمدلله حیات داشته همکار قلمی مجله استند) .

هنگام مسافرت اعلحضرت امان الله خان به ترکیه سنه ۱۳۰۶ هجری شمسی

از راست بچپ : قطار اول : مرحومین سید صالح محمد خان غندمشر آتشه ملیتر افغانی در ترکیه جنرال حبیب الله خان ابوی معین وزارت حربیه افغانستان که بعدا توسط بچه سقو بشهادت رسید قطار دوم : یك جنرال ترکی ـ سید احمد خان تولیمشر محصل افغانی در ترکیه ـ یك صاحب منصب و محصل افغانی در ترکیه که رویش دیده نمیشود ـ غلام حیدرخان غندمشر محصل افغانی در ترکیه احمد جان رحمانی (پدر ماگه رحمانی) سکرترسفارت افغانی در ترکیه بلباس ملکی .

مجاهدین افغان در کنار افسران آمریکایی در عربستان سعودی

جمهوری اسلامی به تصمیم آمریکا و شوروی در افغانستان گردن می‌نهد

کیهان شماره ۳۴۱ مورخ ۲۱ فروری 1991

در حالی که بحران خلیج فارس، مسأله افغانستان را درسایه قرارداده و ازاهمیت انداخته‌است هفته گذشته یك گروه ۳۰۰ نفری از مجاهدین افغانی برای پیوستن به نیروهای چند ملیتی از افغانستان به عربستان سعودی رفتند.

در همین حال روز شنبه‌این هفته‌اعلام شد که دراثرانفجار یك بمب قوی در یك اردوگاه پناهندگان افغانی در پاکستان، ۷ نفراز پناهندگان افغان کشته و تعداد زیادی مجروح شدند. این انفجار در بازار یك اردوگاه که در ۳۲۰ کیلومتری کویته قراردارد روی داد. هنوز کسی مسئولیت کارگذاشتن این بمب را برعهده نگرفته‌است.

گفتنی است که در مذاکرات اخیر (۷ فوریه) میان «بلونوگف» معاون وزیر خارجه شوروی که درتهران با محمود واعظی معاون اروپا و آمریکای وزارت خارجه اسلامی انجام گرفت دوطرف درباره آینده افغانستان نیز با یکدیگر گفتگو کردند. دراین مذاکرات، بلونوگف به‌اطلاع واعظی رساند که درباره آینده افغانستان مذاکراتی میان مقامات شوروی با مقامات آمریکایی انجام گرفته و دولت شوروی علاقمند است مسائل افغانستان هرچه سریع تر در چهارچوب منطقه‌ای حل و فصل شود. واعظی در پاسخ بلونوگف مطلبی که نشانه مخالفت با تصمیم آمریکا و شوروی باشد بر زبان نیاورد و ازتکرار حرف های گذشته در مورد آینده افغانستان خودداری ورزید.

بازخواست تاریخ از تحریف کنندگان تاریخ

محترم کریم از کانادا

من متأسفانه به نشریه وزین " آیینه افغانستان " اشتراک نداشته ام ، ولی اخیراً شماره های (۹ ـ ۱۰ ـ ۱۱ و ۱۲) آنرا از طریق دوست دانشمندی خواندم و مطالب جالب و دلچسپی را روی صفحات دو جلد " آیینه " دریافتم و آنچه بیشتر از همه برای من جالبتر افتاد ، نبشته یی بنام " باز خواست تاریخ " آنهم زیر عنوان " تکمیل آرشیف ملی " مندرج صفحه (۱۱۴ و ۱۱۵) مربوط به شماره (۹ و ۱۰) " آیینه " بقلم ع " سالك " از آلمان بود .

چون از یکسو بخش اول نبشته مزبور را یکجانبه ، نامنصفانه و بیشتر از همه بیخبرانه یافتم و نه از سویی ، چون ایشان کوشیده اند با ابراز و اظهار مطلبی ناقص و نامکمل و یا شاید هم عقده مندانه و متناقض گو یا در " تکمیل " آرشیف ملی سهیم شوند که این خود ، موضوعرا برای انسان آگاه و متعهد و با مسوولیت ما اندرین برهه یی از زمان مهم ، جدی و با ارزش جلوه میدهد ، بنابران ، لازم انگاشتم به پاسخ آقای موصوف بپردازم تا اندکی ذهن شان در این زمینه روشن گردد و باز قلم در نگارش تاریخ به خطا نرود که بسیار رفته است :

آقای " سالك " در آغاز مینویسد : " میگویند نادرخان (نادرشاه شهید) کار خوبی نکرد که حبیب الله رهزن (معروف به بچه سقاء) را با دار و دسته اش بدار آویخت ، زیرا حضرت شور بازار در تعهد میانجیگری خود در صورت تسلیمی آنها حیات آنها را تضمین کرده بود " و باز علاوه میکند : " اما قضاوت عامه و فیصله تاریخ غیر از این است که تذکر رفت و آن طوری است که عمل نادرخان پادشاه وقت افغانستان را عمل نیکو قاطع و موافق بدساتیر اجتماعی و شریعت کشور اسلامی میدانند ... عمل شرعی و قصائی که بر آنها جاری گردید دو اصل انسانی را با خود داشت : اولا اینکه وجدان عامه آرام گردید ... و ثانیا اینکه فامیلهای مربوط به دار و دسته بچه سقاء در آرامش و اطمینان محیطی قرار گرفتند .... "

جالبتر آنکه این آقا طی پاراگراف پنجم نبشته خویش نا مسوولانه حکم میکند که " ... برای اینکه ازین طرز انتقام جوئی جلو گیری کرده باشیم بایست از عین طرز العمل که نادرشاه شهید در برابر جنایتکاران و انسان کشان آنوقت روا داشت و اجتماع را از گرفتن انتقام خصوصی رهانید کار گرفته شود و .... " (تاکید روی کلمات از اینجانب است)

من ، میخواهم تنها به همین بخشهایی از نظر ، احکام و قضاوت کوته بینانه و غرض آلود آقای " سالك " پاسخ ارایه کنم ، ولی آنچه را که قبلاً بایستی تذکر دهم اینست که اصلاً هیچنوع شناخت و رابطه یی با آقای موصوف ندارم و بناً ، پای غرض خاص فردی در میان نیست . پس باید از آقای شهید پرور و رهزن شناس پرسید که :

۱ـ آیا نظری نادرست وقضاوتی نا عادلانه و دور از واقعیت سیاسی و تاریخی نخواهد بود اگر نادرشاه را که از یکطرف به اثر تبانی با انگلیس وارد افغانستان گردید و از سوی دیگر در طول مدت چهارسال دوره سلطنت مطلقه اش قتلهای دهشت انگیزی را براه انداخت و همه آزادیخواهان ضد انگلیسی را زندانی ، تبعید و معدوم نمود و عاقبت هم گلوله انتقام خونهای بناحق ریخته شده به دهانش خورد ، شهید بنامیم ؟

۲ـ آیا گفتاری یاوه و دور از جوانمردی و کرامت انسانی نخواهد بود هرگاه فرزند رنج و حرمان و یا بقول مرحوم استاد " خلیلی " ، " انگور فروش برهنه پای و کرباس پوش " سرزمین مان که در گرما گرم قیام مردم علیه شهزاده یی عجول و بی تجربه از عمق توده های مردم برخاست و به پادشاهی رسید ، " رهزن " ، " خاین " و ... نامیده شود ؟ و هرگاه قرار باشد چنین قضا وتهایی در مورد حبیب الله کلکانی صورت گیرد ، بهتر آن خواهد بود که زندگینامه دیگر شاهان افغانستان نیز مخصوصاً در چند قرن اخیر بادقت زیاد و نقادانه مطالعه و بررسی گردد که اگر چنین شود ، مطمئنم دران صورت حبیب الله کلکانی کم عیب ترین آنها خواهد بود .

۳ـ آقای " سالك " از کجا و چطور مطمئن اند که نادرشاه " شهید " است و حبیب الله کلکانی (خادم دین رسول الله) شهید نیست ، چسان و بکدام دلیل وحجت ثابت کرده میتوانند که عمل نادر در مورد قتل حبیب الله نیکو ... و موافق بدساتیر اجتماعی و شریعت اسلامی بوده است ؟ آیا دران روزیکه حبیب الله کلکانی و یارانش از طرف نادرشاه در داخل ارگ اعدام گردید ، وی (نادر) پادشاه قانونی کشور بود ؟ آیا محکمه اسلامی و علنی در قصابخانه کابل (ارگ شاهی) دایر گردیده بود تا نخست جنایت و وطنفروشی پادشاه پیشین و همکاران و فادارش را ثابت میکرد و بعداً به جزای اعمال شان میرسانید ؟

چنانکه تاریخ واقعی این گوشه حیات سیاسی کشورما گواهی میدهد و آنعده از موسفیدانیکه هنوز زنده اند تأیید میکنند که نادر بعد از کوبیدن بیرحمانه ارگ با فیرهای بلاانقطاع توپ از ستیغ کوه شیر دروازه و آتش زدن دیوانه وار به ملحقات آن ، قلعه خونین ارگ را اشغال و بر فراز اجساد خونالود ساکنان و مدافعان آن و در میان موج خون و توده های خاکستر ، خودش را پادشاه خواند . حبیب الله کلکانی که بداخل ارگ جبل السراج پناه برده بود ، تصمیم داشت بعد از تجدید قوا دو باره بسوی کابل علیه نادر حرکت کند (در این موقع وی هنوز لشکر سی هزار نفری آماده به جنگ در نواحی شمال کشور داشت) ، ولی همینکه حضرت شوربازار با دیگر اعضای هیأت مؤظف پیام نادر مبنی بر " صلح و برادری و همکاری " را بوی میرساند و یك جلد قرآن مجید را که در حاشیه آن سوگند و تعهد نادر بخاطر سلامت جانی آنها درج و با مُهر او ممهور بود برایش هدیه میکند ، حبیب الله و یارانش آنرا با اعتقاد و صفای کامل می بوسند و طبق آئین جوانمردی با حضرت موصوف یکجا رهسپار کابل میشوند و بعداً هم ملت افغانستان عالی ترین نمونه وفا به عهد و پیمان نادرشاه را دیدند و شنیدند .

من اصلاً نفهمیدم آقای " سالك " کجای این عمل نادرشاه را " نیك " و " شرعی " و دارای " اصل انسانی " دانسته اند ؟ و باز چرا ایشان بحیث فردیکه خوشبختانه ارزش آرشیف ملی را درك کرده و قلم بخاطر " تکمیل " آن برداشته اند ، نخواسته و یا اصلاً نمیخواهند شجاعانه در صدد زدودن غبار اغراض وستم از لوح تاریخ گردند . آقای " سالك " باید بدانند که آنچه حبیب الله کلکانی ازان برخوردار بود همانا عیاری و جوانمردی ، وطن دوستی و اسلامپروری ، صداقت کامل در حرف و عمل و بالاخره دلیری و ناموس داری بوده است . وی قبل ازان با اورنگ و نیرنگ ، با خدعه و خیانت و بالاخره با بردگی و برده سازی آشنایی نداشت ، زیرا دور از مردم و فراز سرمردم زندگی و سروری نکرده بود و بازهم بقول مرحوم استاد خلیلی که " انسان عادی ، پسر انسان عادی " بود و بناً آدمهایی مانند آقای " سالك " شاید " عیب " و " گناه " او را تنها در همین عادی بودنش میهندارند و در پی پیرایه بودنش .

۴ـ آیا آقای " سالك " معیارهای درجه شهادت در اسلام را میدانند ؟ اگر میدانند پس به چه دلیل او را که از اورنگ قدرت مطلقه و استبدادی حد و حصر با گلوله تپانچه تازه جوانی مبارز و از جان گذر بنام عبدالخالق بزمین کشیده میشود تا ملتی آسوده گردد ، " شهید " مینامند ، ولی مرگ مردی که بخدا و کتابش اعتقاد راسخ دارد ، دیگر از قدرت سلطنتی برخوردار نیست ، با ایمان به کلام الله و باور به قول اورنگ نشین آزمند و تازه به سلطنت رسیده سلاح بزمین گذارده و با دست خالی بکابل بر گشته است تا دیگر خون انسان هموطنش نریزد مرگ یك " رهزن " ، " آدمکش " و ... دانسته ازان خوشنود میشوند و به عمل حاکم مطلق العنان آنزمان احسنت میگویند . بدتر آنکه رعایت این بدعت و بدی را به نسل امروز ین ما هم تجویز و توصیه میکنند .

آقای " سالك " باید بدانند که دیگر دیریست ابرهای سیه فام تحریف و تصرف سیاسی و تاریخی را تند باد آگهی های زیرکانه اجتماعی در فضای سرزمین پرحادثه ما از هم درید .

و خورشید حقیقتها دل و دیدهٔ نسل های امروزی ما را روشن نموده است ، پس دیگر نامگذاریهای اهانت بار مانند " دزد " و " رهزن " و " قاتل " و غیره نمیتواند اذهان انسانان ما را بفریبد دیگر تحریف ظالمانهٔ تاریخ قابل پذیرش و بخشایش نیست و ساختن تاریخهای فردی ، قومی وخانوادگی در حکم تاریخ اصلی و ملی ما نخـــواهد بود .

۵ـ چنین تصورمیشود که گویا آقای " سالك " هنوز هم نتوانسته اند به نبض پالیسی های داخلی دولتهای افغانستان در قبال رقبا و مخالفان سیاسی شان پی ببرند و یا همه را میدانند ، لیك روی ملحوظاتی که خود از ان واقف خواهند بود ، قضاوت یکجانبهٔ تاریخی کرده اند . مثلاً ، ازسالها متاٴسفانه رسم دولتهای بیگانه از مردم برین بوده است که غرض فریفتن اذهان عامه و توجیه اقدامات آدمکشانه و سود جویانهٔ خویش نخست بالای افراد مخالف ، رقبای سیاسی و شخصیتهای عدهٔ ملی و سرشناس و بالاخره فرزندان واقعی توده های مردم اسم ناشایست می نهند و دران مورد تبلیغات براه می اندازند و متعاقباً دست به کشتار و سرکوب ظالمانه میزنند و هرگاه قدرت آنها مداومت یابد به تبلیغ و تلاش مداوم نیز اندرین زمینه ها میپردازند و نهایتاً تاریخ دلخواه شانرا میسازند که ازنمونه های این نوع تبلیغ و تلاش و تاریخ سازی ، یکی هم نام و سرنوشت خونهار حبیب الله کلکانی زیر نام " دزد " و " رهزن " و ... میباشد .

۶ـ اوج بیخبری آقای " سالك " از مساله و دنباله روی بی کم و کاست ایشان از تحریف کنندگان تاریخ وقتی خوبتر به چشم میخورد که مینویسند : " ... فاملیهای مربوط به دارودستهٔ بچهٔ سقاء در آرامش و اطمینان محیطی قرار گرفتند ... "

بهتر است ایشان باری بخود اندکی زحمت دهند و اوراق تاریخ حقیقی و جریانات سیاسی آنزمان را بصورت دقیقتر مطالعه و بررسی نمایند تا بدانند که نه تنها حبیب الله و یاران و همکاران دور ونزدیکش بدار آویخته شدند ، بلکه حتی فرمان کشتار و تاراج اهالی کوهدامن ، چهاریکار و کاپیسا و سایر نقاط (شمالی) نیز از طرف نادرشاه صادر و با بیرحمانه ترین شکل آن بالای مردم بیدفاع مناطق مذکور تطبیق گردید که شنیدن داستان مفصل کشتار و تاراج وتجاوز مربوط بدان ، نهاد هر شنوندهٔ با وجدان را میسوزاند .

۷ـ باید بخاطر روشن شدن بیشتر موضوع علاوه نمایم که خیزش های مخالفانهٔ مردم علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله در نقاط مختلف کشور وواژگونی اوضاع و احوال مملکت ، عروج مرد بیسواد و روستایی تا سریر سروری و سلطانی و بالاخره جابجایی های بعدی سیاسی ، همه و همه ، از آن سلسله مطالب و مسایل مهمی اند که بایستی بصورت جداگانه و واقعبینانه و بطور دقیق و عالمانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد و عوامل گونه گون اصلی و ریشه یی آنها بدون تعصب و تنگ نظری جستجو وشناسایی گردد . دران صورت است که نه دیگر احساسات خشك بیخبرانهٔ کسی آتش به خرمن واقعیتها میزند و نه هم دیو تعصب محلی و قومی و زبانی کلبه های مظلومان ما را لگد مال خواهد کرد .

عجالتاً نمیخواهم بیشتر از این سخن به درازا رود ، تنها آنچه را بایستی در اخیر علاوه کنم اینست که تحلیل زندگینامه و بررسی خوب و بد حبیب الله کلکانی و نادرخان طلایی را باز هم به قضاوت وجدان نسل های امروز و فردای مان میگذاریم تا نتیجهٔ داوریهای بیغرضانهٔ آنها گوشه یی از حقیقتها را در آرشیف ملی ما تشکیل دهد .

والسلام

نامهٔ شاد روان
محمد یاسین محمود

خوست

31. ۶91

برادر محترم و گرامی داکتر هاشمیان !

مکتوب پر از لطف و شفقت تان را با مجله های شماره ۶ - ۱۱ آئینه افغانستان گرفتم نهایت تشکرم. خداوند شما را با دوستانیکه درین راه کمک میکنند موفق داشته باشد. راستی آئینه افغانستان عزیز برای من آب حیات شده است چه من که وقتیکه از وطن دوری کشیدم غم وطن و وطن دار غافل نمانده ام در همین المان مدرن و پیشرفته باوجودیکه المانی هم میفهم شب و روزم سختی میگذرد مگر وقتیکه آئینه افغانستان عزیز بدستم میرسد آنقدر مرا سرگرم ساخته است که شب و روز را نمی فهمم راستی که از هر چیز سهمی و از هر دهن گپی. متأسفانه وضع وطن بر باد رفته مان نهایت وخیم است ملاهای بیچاره آنقدر بی کفایت و ساده هستند که خدمات یازده ساله خود را بر باد دادند و خود ها را رسوا ساختند. بگفته رادیو صدای المان درین وقتیکه عسکر روسی را مجبور بشکست و فرار ساختند لازم آن بود که بر فرق شان جیغه های المانی زده میشد. مگر متأسفانه بگردن خود ها طوق لعنت را انداختند. حالا فهمیدم که اینها فکر وطن و وطن داری نبوده اند و نیستند. خاک گور چشم آن حریصان را پر کند!

راستی همین حالا یک قصه بیادم آمد که با این مردم صدق میکند. چندین سال پیش وزیر معارف وقت از مدیر تصفیه معارف پرسید مدیر صاحب شما چند سال است که مدیر تصفیه هستید چه کار تان تصفیه میشود؟ مدیر تصفیه در حالیکه اعضای کمیته مجلس هم تشریف داشتند با کمال صداقت و سادگی جواب داد قربانتان شوم دیگر کار تمام شد خو خو موقوف میشوم.

متأسفانه نسبت پیری و مریضی که عاید حالم است قدرت زیاد نوشتن را ندارم اگر میتوانستم خوب بود که باز سرگذشت های جالب شصت ساله خود را در معارف خدمت تان نوشته میکردم. فعلاً خواننده هستم و نویسنده نی. ضیاءالله وفیقی فامیل تسلیم و تعظیمات رسانید. ناگفته نماند که وجه اشتراک مجله آئینه افغانستان را برای یکسال دیگر با دوستان تان انتقال دادم و کوپی آنرا درین نامه جهت مزید معلومات تقدیم شد امید است که دوره مجله برای یکسال دیگر بمن قطع نشود. با عرض حرمت محمد یاسین محمود

مصاحبهٔ هاشمیان با« رادیوی اتحادیهٔ افغانهای مقیم آنتاریو- کانادا»

محترم دکتور هاشمیان استاد سابق پوهنتون وناشر مجله "آیینه افغانستان"

سوال - نظر شما درمورد بقای رژیم کابل بعد از برامدن روسها از افغانستان چه میباشد ؟ وهم عدم موفقیت سیاسی مجاهدین در چیست ؟ اگر در موردلطف بکنید وبشنوندگان رادیوی اتحادیهٔ افغانهای مقیم انتاریو کمی روشنائی بیندازید خوش میشویم .

بسم الله الرحمن الرحیم

با اظهار تشکر ازنظریابی شما .

بنظرمن استعمال کلمه "بقا" در مورد رژیم مزدورکابل صدق نمیکند. مفهوم کلمه بقا مستلزم پایه گذاری اجتماعی، حمایت مردم و بهبود حال جامعه میباشد. درحالیکه بمقابل رژیم مزدور بداخل افغانستان بدبینی مردم بیشتر شده که نه تنها اخبار حمایت مردم از رژیم نرسیده بلکه بین جناحهای مختلف حزب مزدور وخائن پرچم مخالفت ها نیز تشدید یافته ، قرارا طلاعات واصله یکعده زیاد پرچمیها بشمول خایناتی مانند صمد اظهر ویکعده وزرای سابق پرچمی از طریق المان شرق که راه جدیدگریز از کمنزم میباشد، به المان غرب پناهنده شده اند. و بقرارخبریکه دیروز از پشاور رسیده و روبرویم قرار دارد، میگوید :

"وضعیت نظامی و اقتصادی شهر کابل خیلی وخیم بوده و شهر تقریبا در محاصرهٔ اقتصادی نظامی مجاهدین قرارداردد. سرمای شدید زمستان قحطی مواد غذایی، برق و سوخت ادامه زندگی را در شهر کابل خیلی مشکل ساخته است . از جانب دیگر خبر رسیده که رژیم کابل دست به دستگیری درحدود چهل تن از اهالی سرشناس مخالف رژیم زده است ." (نامه واردهٔ مورخ دوم فروری میباشد)

و بالاخره اینکه شرایط زندگی حتی بسویه احتیاجات اولیه که نان خشك و محروقات زمستان است بمراتب بدتر شده حدود ٤٠٠ نفر از شدت سرما وفاقگی هلاك گردیده و اگرتلفات ناشی از زلزلهٔ اخیر را به آن بیافزائیم رقم تلفات جانی به دو سه هزار میرسد.

بنابران رژیم کابل در حالت "بقا" نبوده درحالت احتضار میباشد حالت احتضار یك مریض سرطانی که هر آن باید سقوط کند. ولی برای دوام حالت احتضار این مریض سرطانی هر روز از ماسکو خون تازه پمپ میشود و همینکه این شریان قطع گردد رژیم وجود نمیداشته باشد .

علت دیگر دوام حالت احتضار رژیم کابل بدرجه اول مداخلات خارجی و بعد از آن خودسریها وعدم انسجام تنظیمهای پشاور است . پاکستان میخواهد یك رژیم دست نشانده خود را بزیر نام اسلام توسط تنظیمهای افراطی بنیادگرا در افغانستان رویکار بیاورد، بنابران باساس پالیسی حکومت پاکستان دوام رژیم نجیب تا زمان رویکار آمدن یك رژیم آله دست (آی اس آی) با منافع پاکستان سازگار است . خودسریهای نابخشودنی حمله بالای جلال اباد (که تنظیمها آنرا محض یك اشتباه میخوانند) و حدود ده هزار افغان باثر این باصطلاح اشتباه بشهادت رسید، بدوام حیات موقت رژیم کابل افزود.

علت دیگر همانا بی اعتمادی روز افزون مردم بالای تنظیمها است زیرا امروز هر افغان مهاجر در پاکستان و ممالك دیگر باور داردکه تنظیمها فی سبیل الله جهاد نکرده اند بلکه "فی المنفعت الشخص" یعنی برای مقاصد و منافع شخصی خود ابتدا بشکل کمپنی های کوچك جهادی تشکل کردند و از رهگذر ورود اسلحه و پول پندیدند . ولی جهاد اصلی را مردم مجاهد وسرسپردهٔ افغانستان که طالب مقام و چوکی نبوده و نیستند انجام دادند، بخاطر نجات وطن، ناموس و دین و فرهنگ خود جهاد کردند. و چون باسلحه ضرورت داشتند باین تنظیمها که بگفته یك هموطن ما "بصفت تحویلداران اسلحه" کار میکردند، برای اخذ سلاح به تنظیمها مراجعه کردند و همین مردم عادی بودند که شهید شدند.

شما بروید از امیرهای پشاور بپرسید که کدام یك شان در جهاد تلفات داده اند؟ یعنی پسر یا برادر، برادرزاده یا خواهرزاده، داماد، عموزاده، یا زنه و یا جه کدام یك امیر شهید شده است ؟ شهدای جهاد همانهایی اند که از تحویلداران اسلحه فقط یك تفنگ گرفته و بعد از شهادت فقط یك قطعه عکس شان در یك جریده نشر شده است . از ملیاردها کلدار و دالر که امیران دربانکها ذخیره کرده اند به بیوه ها و یتیم های شهدای جهاد یکپول داده نمیشود.

علت دیگر عدم موفقیت تنظیمها دراینست که چون جهاد بمقابل لشکر متجاوز روسی شروع شده بود بعد از شکست و خروج عساکر شوروی ازافغانستان شکل و مفهوم جهاد تغییر کرد، بنحویکه حتی بعضی از مفتیان اسلامی میگویند وضعی که امروز جریان دارد جهاد نیست خانه جنگی و برادرکشی است . واین ارتباط میگیرد بمفهوم جهاد تنها برای دین که تنظیمها بالای آن اصرار دارند بمقابل جهاد برای نجات وطن ودین که عامهٔ مردم به آن اعتقاد دارند. مردم میگویند که جهاد برای وطن خاتمه یافته و اکنون لشکر متجاوز روسی از افغانستان برامده و دین مبین اسلام نیزنسبت بهر وقت دیگر بداخل افغانستان قوی تر گردیده است . پس دوام جنگ تنظیمها بنام حفظ وحراست

Volume 2, No. 1 (Serial No. 13) Hamal 1370 March April 1991

آیینهٔ افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

اتفاق په پښتانه کښې پیدا نشه کنه مابه د مغل گریوان پاره کړ

خوشحال ختک

بیاد توحید په منارو کښې د تکبیر چغې دي
د دهریت په ضد اعلان دی د قیام قیام
د بت شکنو په حرم کښې واویلاده د دین
د لوی واړو په خوله ناریدی د اسلام اسلام

عبدالله غمخور

یادی آری کمبود کشوری؟ آفتاب واختران دیگری!
تو ز خورشید و یاری داشتی سبزه زار و کهساری داشتی
یادی آری کز این جا نیستی؟ تو از این معمورهٔ دنیا نیستی!
هست دنیای تو دنیای دگر خاک دیگر دشت و دریای دگر

خلیلی

AFGHANISTAN MIRROR
آ نینهٔ افغانستان شمارهٔ مسلسل ۱۳ شمارهٔ اول سال دوم

آیینهٔ افغانستان

ماهنامهٔ مستقل، غیر حزبی، ملی و اسلامی

مجلهٔ آیینهٔ افغانستان یک نشریهٔ غیر انتفاعی است اعانه و مساعدتها با کمال امتنان پذیرفته میشود

مؤسس و ناشر:
دکتور سید خلیل الله هاشمیان

وجه اشتراک

در امریکا	میعاد	در اروپا آسیا
٦٠ دالر	سالانه	۱۰۰ دالر
۳۰ دالر	ششماهه	٥٠ دالر

قیمت یک شماره ٦ دالر در امریکا

آدرس:
5379 GRANADA ST.
MONTCLAIR, CA 91763
(714) 626 8314

مقالات وارده باید هویت مکمل نویسنده را دارا باشد

مقالاتیکه نشر نشود مسترد نمیشود

مقالات منتشره از نظریات ناشر و هیئت تحریر نمایندگی نمیکند.

عنوان	صفحه

بخش نجات و آزادی افغانستان
فهرست (الف) را ببینید ۲ – ٤۹

بخش مسایل ذات الافغاني
فهرست صفحهٔ ٥٠ را ببینید ٥١ – ۹۹

مکاتیب وارده آرشیف ملي
صفحات ۸۲ – ۸۹ صفحات ۹۰ – ۹۹

بخش زبان و ادبیات
فهرست صفحه ۱۰۰ را ببینید ۱۰۱ – ۱۳٦!

بخش هنري
فهرست صفحه ۱۰۰ را ببینید ۱۳۷ – ۱٤۰

بخش مصاحبه ها
فهرست صفحه ۱٤۱ را ببینید ۱٤۲ – ۱٤٦

بخش نقد و معرفي آثار
فهرست صفحه ۱٤۱ را ببینید ۱٤۷ – ۱٦۱

اعتذار

نسبت تراکم مقالات وارده و مراعات قدامت تاریخ وصول «بخش دینی و تربیتی» و «بهار وطن» و همچنان (اخبار وطن) با قتباس از نیوز بیولتن میوند ترست نیودهلی برای شماره آینده موکول گردید.

شمارهٔ مسلسل ۱۳ شمارهٔ اول سال دوم
حمل ۱۳۷۰ – مارچ – اپریل ۱۹۹۱